مكاتيب قطب

قيمت

قال فيه البليغ ما قال ذو العي فكل بفضله منطيق
وكذاك العدو لم يعد ان قال جميلا كما يقول الصديق

علی وولده بعده

٢٤٢

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيى الى الاخوان التائبين كثرهم الله و بارك عليهم اجمعين اما بعد
فلما انعم الله على اخواننا بما يسر لهم من الاجتماع و الانفراد الى ارض اخوان ابا و الطيبة و عمرهم
بيوت العبادة و احيينا اداء لشكر الله و اقتداء لسنة السلف الصالحين رضوان الله عليهم
اجمعين ان نقدم بين يدى ذلك خطبة و موعظة حسنة فنقول الحمد لله الذى بنعمته تتم الصالحات
و برحمته تنزل البركات و بتوفيقه تنال الخيرات و بتيسيره تقام العبادات الذى جمع بعد الفرقة
و آنس بعد الوحشة و يسر بعد العسرة و فرج بعد الكرب و جعل لنا لكين دارا و قرارا و اخا
لهم شعارا و دثارا و الاح لهم شواهد الايتلاف و ازاح عنهم دواعى الاختلاف فاصبحوا بنعمته
اخوانا و تمسكوا بحبل الله جميعا و لم يتفرقوا افرقا نا بدا ثم تالیف القلوب بتحقيق ما سبق
من الغيوب فجاؤا كنفس واحدة و الى مصطلى القطرة الاولى عائدة ثبتهم الله بالقول الثابت
فى الحيوة الدنيا و فى الآخرة و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله
شهادة مخلص اواب منيب تواب قد تاب الى الله و اناب و علم انه اليه الاياب
فنزود و خير الزاد ليوم الحساب و صلى الله على نبيه محمد المبعوث بانوار الدلالة المنقذ من ورطات
الضلالة القالع لقواعد اهل الجهالة بعث حين اعلام الباطل منصوبة فجعلها مكبوبة و حين
كان طرق الحق مدروسة فجعلها مانوسة صلى الله عليه و آله كلما ذكره الذاكرون و كلما سهى
عن ذكره الغافلون و على آله و اصحابه الذين بذلوا فى دين الله المهج حتى اقاموه على اقوم
منهج و على التابعين لهم باحسان و على كل من اقتفى آثارهم و احيى سنتهم من اهل الايمان
فى كل زمان ايها الاخوان اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و ليأتينكم
و انتم لاهون و لتوتنكم و انتم مستعدون و لا يبغتكم الموت فجاءة امر منكر فى الاذهان غير مقرر

فیعزکم

فيعزكم جوار ينكر و يحيره و يشتغل عليكم القربا بالعبراء اذا ضاقت عليكم المنازل و اوحشتكم القبايل
فاذكروا ضيق القبور و سع عليكم الدور و اذكروا الوزع العقرب بهم عن ذكر الافاريب لقد كان
لكم اسوة حسنة فيمن مضى قبلكم من الابرار قد كان سلمان الفارسى ياوى الى ظلال الجدران
و الاشجار و لم يكن له بيت فى طول قامته و كان اذا قام كاد يمس السقف بهامته لكم و لقد جاء
انتم فيها الا كراكب ظل تحت شجرة حتى اذا مال النهار تركها و سار وطنوا على انفسكم مصائب
هذه الدار و غاية الدار ايامكم و اصرفوا الى تعمير دار الآخرة الباقية اماكم رحم الله امرا اخذ من اليوم للغد و ترك
حظ ايام عديدة ليوم الابد ان انفع الموعظة و ابلغ التذكرة كلام رب العزة عظمت كلمته قال الله
تعالى و اتقوا يوما ترجعون فيه الى الله ثم توفى كل نفس ما كسبت و هم لا يظلمون الحمد لله حق حمده
و الصلوة و السلام على نبيه محمد و عبده و على آله و صحبه من بعده ايها الاخوان اتقوا الله و اطيعوا الله
و حسبكم به زكيكم نفعه اعرفوا الحق و تمسكوا به و اعرفوا الباطل و اجتنبوا عنه سلك الله بكم سبيل
الصالحين و وقاكم مكايد الشياطين انه هو السميع العليم اقول قولى هذا و استغفر الله لى و لكم ۸

بسم الله الرحمن الرحيم

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب من عبد الله
قطب بن محيى الى الاخوان التائبين الثابتين هداهم الله سبيل السالكين اما بعد شكر
و سپاس بی قیاس خدای را عز و جل که جماعه اخوان را در ارض طیبه اخوان آباد جای داد
با جماع و انفرادی که شرط تیسیر سلوک گشت بر ایشان منت نهاد اکنون وقت که کمر طلب
در میان بندند و با آداب سلوک ایستادگی نمایند و روز بروز در طور خویش ترقی نمایند
الی ان یبلغوا مبلغ الکمال باذن الله المتعال شیخ اخوان را ایده الله و اعان وقت کار بستن
چه مراقبه جماعت و باز وقت احوال ایشان بودن و تنبیه هر کسی را که غفلت روی نماید گردن
و مؤاخذه هر کس را که تقصیری کند نمودن وظیفه ایشان است و چون جماعت غلبه شش اند
ایشان را تجدید می باید شد که بیش از پیش مراقب احوال ایشان باشند تا از هیچ طرف قصوری
روی نماید چندی از آداب ضروریه درین نامه شرح میدهد اخوان نیکو اصغا فرمایند و بجوت
و جدی مردانه بعمل آن مشغول شوند و بر شیخ الاخوان است که نیک متوجه احوال جماعت
باشد تا اگر در آدابی که مذکور خواهد شد تقصیری کنند و سهوی ایشان را دست دهد باز وقت
اندازند و باز راه آورند اول آنکه ابواب مزاح و مطایبه و ظرافت مطلقا مسدود دارند که اینها

فرع بسط است و سالک را در بدایت طریق قبض سلوک می باید داشت تا محض کردند و
هزل یکبار بگذارند و اگر طایفی از شیطان مس کند و بطریق غفلت و استمرار عادت حرفی
دست دهد فی الحال باستغفار مشغول شوند و از آن انابت کنند دوم آنکه چون اخوان
در مجلس مجتمع شوند چون از وظیفه آن وقت فارغ شوند نشینند که سخنان شیخ گویند و بشرم
دارند از بیوت عبادت که آنرا مشغول بجهان اعمال که در بیوت عادت میکردند دارند فی الحال که هجوم
وقت بجا آورند متفرق شوند در حوایج خویش و اگر امری ضروری معیشی باشد بآن مشغول شوند و
الا بخلوت روند و بمطالعه و کتابت و حال خود مشغول شوند و چون فریضه عشا گذارند فی الحال
با خانها روند و بسامره اصلا مشغول نشوند و در خانها نیز تا توانند سخن دنیا نگویند که بعد از نماز
خفتن سخن دنیا گفتن مکروه و ناپسندیده است سیوم زبان از غیبت در بندند رحم الله امرأ
شغله عیوب نفسه عن عیوب الناس و بدانند که غیبت فاکهه اهل نار است اگر روا است که سالکان
نفکه بفاکهه جهنمیان کنند روا است که اخوان غیبت مردمان کنند چهارم بعضی از آیندگان
باز نمودند که در حین اشتغال بتلاوت قرآن و تلاوت تفسیر و حدیث غیر آن از متلوات
اخوان سخن میگویند و در استماع تقصیر میکنند این طریقه بغایت زشت است باید که در چنان حین
بنوعی متوجه باشند که کأنما علی رؤسهم الطیر و البته سخن نگویند و اگر کسی را ضرورت باشد که با کسی سخن
بیرون باشد از مجلس برخیزد و پاک ببرد و برود و باز آید و اگر نتوان و البته در مجلس باید گفت
بمشورت گوید چنانچه مشوش مجلس نباشد و مخل بحرمت قرائت نباشد و اگر نوعی سخن باشد
که باین طور گزارش نپذیرد تا خیر نیز نتوان کرد تا مجلس آخر شود و بر نتوان خاست که بیرون
روند التماس کنند از شیخ تا که قاری را فرماید تا ساعتی ساکت شود و بآن مهم مشغول گردند و
باز چون فارغ شوند قرائت از سر گیرند و این قسم بی ضرورتی عظیم ارتکاب نباید کرد و مجلس
علم را تضعیف نکنند که حرمت علم حرمت رسول الله است صلعم و هر چه از این نوع معامله کرده اند آنرا
بانابت و استغفار راست و پاک کنند و الله هو الغفور الرحیم از ابو الوفا هروی رحمه الله مسموع است که
گفت وی در مجلس پادشاه قرآن میخواندم و ایشان استماع نمینمودند و سخن میگفتند پیغمبر را صلی الله
علیه و آله بخواب دیدم که رنگ مبارکش متغیر بود فرمود اتقرأ القرآن بین یدی قوم و هم
یتحدثون و لا یستمعون و انک لا تقرأ بعد هذا الا ما شاء الله بعد از آن بیدار شدم و گنگ شده
بودم اما چون فرموده بود الا ما شاء الله اهل حدیث مرا دل باز دادند که آخر خواهم شد تا مدت

بچهار ماه

چهار ماه در همان محلی که آن خواب دیده بودم خواب میکردم باز رسول الله را صلعم بخواب دیدم فرمود
قد تبت گفتم نعم یا رسول الله فرمود من تاب تاب الله علیه بعد از آن فرمود زبان بیرون آور و
بانگشت مسبحه زبان مرا مسح فرمود و فرمود اذا کنت بین یدی قوم و تقرأ کلام الله فاقطع قراءتک
حتی یسمعوا کلام رب العزة بعد از آن بیدار شدم و زبانم گشوده بود پنجم از احوال صغار و
واقف باشند و ایشانرا بالطبع خود واگذارند که حال ایشان تباه گردد و ایشانرا از صحبت بیگانگان منع کنند
که مفاسد از این پیدا می شود که ایشان که بهم می نشینند بازار لهو از ایشان گرم میشود برای هر یک وظیفه
عمل تعیین کنند و توزیع وقتی بنویسند که از آن بهیچ بیرون نروند و هر کس را آنکس که اخص است
او از پدری یا عمی یا غیر ذلک متوجه حال باشند خصوصه در تعهد وکیل الاخوان که متعهد ضبط
حال هم باشد عموما و بموعظه حسنه اولا و زجر و تعنیف ثانیا حال ایشانرا باصلاح آورد و اگر ناهموار
ایشان وکیل الاخوان را اذن بدهند در آنکه تأدیب لایق که صلاح داند ایشانرا بکند ششم
آنکه هر گاه که از بعضی اخوان نسبت با بعضی تقصیری دست دهد آنکس که تقصیر در بارهٔ او رفته
اولا در نفس خود متقصر را عفو کند و محملی حسن آنرا اندیشد اگر سینه اش بهمین پاک شد هیچ
کدورت نماند بهمین قناعت کند و اگر نه تا سه نوبت بسوی نفس خویش شفاعت کند که از جرم
این برادر در گذرد و اگر نفس قبول نکند بعد از آن اظهار کند با او که از تو چنین تقصیری در بارهٔ
من صادر شد تا او اگر عذری داشته باشد باز نماید و الا معترف شود بتقصیر و انابت کند
و درین باب باید که سخن دراز نکشد و بحث بسیار ننماید که باز کدورتی متجدد از آن بشود و نماند
اگر عذری گوید و کلمه ادا کند اگر او قبول نمود خوب و الا بتقصیر معترف شود و عزم جزم کند که من بعد
حسب المقدور در تحصیل رضای او کوشد که طریق اخوت انصاف دادن است و انصاف نطلبیدن
چون خواندن نامه باینجا رسید تتمه نامه نخواندند تا هر کس را که از یکدیگر کدورتی باشد تصفیه دل
کنند بعد از آن تتمه نامه بخواندند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم تتمه نامه هفتم باید که در نماز
مسجد جد تمام فرمایند و همه اخوان همت بر آن گمارند که درین باب استان این کار ان شاء الله
بحول الله و قوته از پیش بردارند و آنچه ضروری است البته اتمام باید و بالله التوفیق هشتم
خدای عز و جل در صفت اولیای خود فرموده و امرهم شوری بینهم باید که اخوان کارها بمشورت
کنند و از صلاح دید جماعت بیرون نروند و ترک رای خود اولی دانند از خلاف جماعت کردن
که خطا در جماعت گاه هست که بهتر است از صواب در انفراد نهم در بار خانها تقصیر نور نام

وکسالت و تعلل بخود راه ندهند و همه اعتماد در همه باب بر رحمت و نصرت خدای عزوجل کنند
نه بر حول و قوت خود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم خاتمه نامه پرسیده که در مجلس گذشت
از اهل علم که روز قیامت اول ورزیت که در آن دیدن خدای را عزوجل می‌بینند آیا ممکن است
این جنت که اکثر اهل علم بر آن رفته‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در شب معراج خدای را
عزوجل دید جواب بدانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در شب معراج خدای را دیده اما بصفتی
دیده که او را تاب و قوت دیدن خدای عزوجل در آن صفت بوده اگر خدای عزوجل بصفت
خاص خود بنماید امکان دیدن او نباشد مگر در آخرت و تواند بود که در قرآن مجید
مذکور است اینجا که گفته ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما
اوحی اشارت باین نزولست که الوهیت از صفت خاص خود بصفتی که قوت حضرت
رسالت در دنیا تاب دریافت آن داشته فرموده که اگر این نزول واقع نشدی
البته رؤیت میسر نبودی و لهذا عکرمه چون با عبدالله عباس گفت که چگونه میگویی که
محمد صلی الله علیه و آله خدای را دید با آنکه خدای عزوجل میفرماید که لا تدرکه الابصار جواب
فرمود که ویحک ذاک اذا تجلی الله بنوره الذی هو نوره دیگر پرسیده که میگویند که رضا
بقضا واجبست چون خدای تعالی بر کسی قضای کفر فرماید رضا بدان چگونه توان داد
جواب اگر رضا بقضا کردن خدای عزوجل بر آنکس بانچه خواهد باید داد اما چون این
غافل باشند که آن قضاء خدایست و بخشش آنکه عقل آنکس است نه بینند آنرا رضا باید داد

والله — بسم الله الرحمن الرحیم — اعلم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله حقا الامیر نظام الملة والدین محمد ایده الله و سدده
اما بعد نامه شریف رسید و بسلامت حال و مودت بال که از ان مستفاد بود
آسایش دل رسانید الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و تنزل البرکات نگرانی خاطر که
برای حوادث اظهار فرموده بودند همه را واقع است اما آدمی را آن روز که او را بنده خوانند
این نکو دانند چه بندگی اسمی است شامل همه ناکامیها و محنتها بنده ناکامست اما اگر
صاحب نفس مطمئنه است در آن ناکامی با آرامست و اگر صاحب نفس اماره است
در آن ناکامی بی آرام و مضطربست شادی و آزادگی با بندگان کار ندارد و غایت حال
بنده آرامیدگی و رضا و صبر است از ین مواهب ولیم را نصیب تو فرماد و در

عافیت

عافیت ممکن ان شاء الله انه علی کل شیء قدیر والسلام علی ولیی و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

کتب الطالب السایل هداه الله باقرب الوسایل اما بعد از کریمه ثم اورثنا الکتاب
الذین اصطفینا من عبادنا الآیه پرسیده و نکته ابتدا بذکر ظالم لنفسه و از حدیث ان الله
خلق الملائکة و رکب فیهم العقل والشهوة فمن غلب عقله شهوته اعلی من الملائکة و من غلب
شهوته عقله فهو ادنی من البهایم پرسیده و نکته تقدیم ذکر بهایم بر انسان و از حدیث
ان الله خلق خلقه فی ظلمة فالقی علیهم من نوره فمن اصابه من ذلک النور اهتدی و من اخطأه
ضل پرسیده جواب مقصود از آیه کریمه اینست که جماعتی که خدای عزوجل ایشان را
باین نعمت برگزیده که کتاب بدیشان داده متفاوت شدند بعضی از کتاب نصیب اندک بردند
و بعضی میانه و بعضی بسیار طایفه اول را ظالم لنفسه خوانده و دوم را مقتصد و سیوم را سابق
بالخیرات و چون ابتدا احوال آدمی اینست که از کتاب هیچ نصیب ندارد و اقرب باین
مقام مقام آنکس است که نصیب او از کتاب اندک باشد و باز آنکس که نصیب او میانه
باشد و باز آنکس که نصیب او فراوان باشد بترتیب آن مقام که ابتدا احوال آدمی است
مذکور شد والله اعلم و نکته ذکر تقدیم بهایم بر انسان در حدیث این است که چون ملائکه
عقل بی شهوت دارند و بهایم شهوت بی عقل مقام ملائکه و مقام بهایم مقام مفردست
و چون آدمی عقل و شهوت هر دو دارد مقام او مقام مرکبست و اول مفرد ذکر باید کرد
بعد از ان مرکب و نیز در اسبوع آفرینش بهایم پیش از انسان مخلوق شده چنانچه در
حدیث آمده که خلق الله التربة یوم السبت و خلق فیها الجبال یوم الاحد و خلق النجوم یوم الاثنین
و خلق المکروه یوم الثلثا و خلق النور یوم الاربعا و بث فیها الدواب یوم الخمیس و خلق آدم بعد
العصر من یوم الجمعة فی آخر الخلق فی آخر ساعة من النهار فیما بین العصر من یوم الجمعة الی اللیل پس ترتیب
آفرینش مذکور شد والله اعلم و بیان ظلمت خلق در ظلمت طبع آفریده میشود و بعد از ان عقل بر
بعضی از ایشان فایض میشود و بعضی همچنان طبع و هوا بر ایشان غالبست تا آخر عمر و چون در
عالم خلقت چنین شد معلوم میشود که در عالم فطرت نیز بر همین منوال بوده والله اعلم بالصواب

وخلق البهایم ورکب فیه الشهوة
وخلق الانسان ورکب فیهم
العقل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الفقیه عماد الملة والدین عبدالعزیز اعزه الله بعزه و نصره بنصره

وهو القوی العزیز اما بعد نامهٔ دلیم بسیار اندک میرسد چنانچه نامه ازینجانب بزادگی
ارسال میشود اما سبب قلت نامه ازان جانب کثرت تمنع باشد قلت نامهٔ اینجانب موقع
تهمت فراموشی نیست برای آنکه قوم را باید را فراموش کنند اما را به انشه که قوم را فراموش
کنند بنا بر آنکه بمنزلی سهل رسد و از کوفت منازل و خشونت مانده شده باشد که اینجا فراموش
کنند اما شعر ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا من کان یألفهم فی المنزل الخشن لا والله
قوم را از لطف قوم فایده نیست که هرجا که فرود آیند اگرچه تهی از آب و گیاه باشد
تمام انعام برایشان گسترانده و منّ و سلوی سلوت ایشان را روزی کند ان ربی لطیف
لما یشاء انه هو الولی الحکیم ای ولیم عالم صورت شود فانی بران عالم معنی بماند جاودان
چون بلای نافع است اگر تن در بلاد هند بلا از بلائی باز افتد ازین جهت سالک تن در بلا هم
دکوشد که آنرا از خود باز دارد اگر باز داشته شد کوشش بمقتضای خود رسید و اگر نشد او
بانچه ثمرهٔ بلاست از خیر رسید هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین این باشد باری با برادران
درینجانب بجاه شده ایم مشغولیم و همچون دو صف که در برابر هم ایستاده باشند و بکار
زار مشغول و یک جانب مانده منتظر باشد که بدل اثقال را وکشند اما تعلل کسی بالازلی
اوتحوانند فرستاد و برای عدم تفرغ مرآن اثقال خبر خیری از جانب ولیم میکشیم در ارسال
چنان خبر اهمال جایز ندارند و غایب اینجا را حاضر خود سازد و بمقتضای ع از دل برود
هرانچه از دیده برفت معمول ندارد و قلت کتابت اینجانب موجب تقلیل کتابت خود
ندانند بل موجب تکثیر دانند چه ان شاء الله قلت فراغ و کثرت اسباب توزع است در
اینجانب و بالله المستعان و علیه التکلان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم والسلام
علی ولیی فی الله و علی من معه من الاخوان سلام علیکم و رحمة الله و برکاته ٥

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی المکتوب الیه کتبه الله فی القانتین اما بعد نوشته بود
که آرزوی وی در جهان همین است که شناخت خداوند جهان حاصل کند تا رضا او را بتمام
جست چه اگر او را شناسد و خوی وی نداند چه داند که چه چیز موافق اوست و چه چیز ناموافق
او نیست و اقتضا او چیست خدای را بآن معنی گواه آورده بود اکنون چون او را حقیقت
دین شناخت تمام است و آرزوی خود را منحصر در آن ساخته طریق حصول آن شناخت

اوراد

اوراد آموزیم چنانچه از پیغمبران علم آن بما رسیده امید که خدای عز و جل او را یاری دهد
بر طریق سلوک آن بدانکه در حدیث ثابت شده که خدای عز و جل هیچ چیز را نیافریده
که بوی شبیه تر باشد از آدم تعالی الله عن التشبیه والتمثیل لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر
پس نفس تو دلیل تو است بر شناختن خدای عز و جل در نفس خود نگاه کن که چه اقتضا میکند
وفی انفسکم افلا تبصرون و ازان باز شناس که رب را چه اقتضا خواهد بود که من عرف نفسه
فقد عرف ربه و گوینده که خدای عز و جل هیچ کتاب از آسمان نفرستاد الا که در ان این
معنی بود که یا انسان اعرف نفسک تعرف ربک و تو از خود دانی و هر کس از خود داند که نفس
آدمی اقتضای تفرد و نفی شریک میکند و خواهد که هرچه جز اوست در او مستهلک باشد و
کل امر راجع با او باشد پس ازین باز شناس که صفت خدای عز و جل چنین باشد و اقتضای ذاتی
انجا چنین باشد که هرچه جز اوست مستهلک باشد نزد وجه او و او منفرد باشد با مر و اگر چه
وجود احدیه چنین است دوست دارد که شعور آن نیز چنین باشد یعنی تو آنجا که شعور در گ
نیست چنین باشد پس پس چون جستن رضای او خواهی زود درین نا چیزی و استهلاک
گیر این در مقام اجمال و در مقام تفصیل نیز هر اقتضا که نفس تو کند دانسته باید داشت چنان
که نظر آن آنجا ثابت خواهد بود وحدت انفراد با آن آنجا موجود پس زود به نفی آن اقتضا از خود
مشغول شود و ترک عمل بمقتضای آن و این است آنکه میگویند که مشایخ طریقت مقرر کرده اند
برای سالکین که هرچه سالک را پیش آید بر نفس عرض باید کرد و هرچه اقتضا او در آن باب بکند عکس
آن عمل کند و سر این بر قانون حقیقت بتو روشن کردم چه آدمی برای آنکه مخلوق است بر صورت
رحمن تعالی الله عن التشبیه والحدثان در هر قضیه اقتضایی میکند شبیه اقتضا آنکس که بر صورت
اوست و چون حسب تفرد آنجا ثابت خشنودی از و بآن حاصل میشود که او آن اقتضا را در
خود تمکین نکند و رب را عز و جل در آن بر خود ایثار کند و ازین جهت مکارم شیمه بر حمی گشته که
محل استیثار ملک است علی ما ثبت فی الخبر و اینجا مظنه چند سوال است که سایل گوید یکی آنکه ظاهر
این حکم در همه اقتضاآت متیسر نیست مثلا آدمی را اقتضاء چیزی خوردن باشد چگونه توان گفت
که نظر آن آنجا ثابت قل هو الله احد الله الصمد دوم آنکه چون بر انسان لازم است که اقتضا
کرد او را بمقتضای خلق آدم علی الصورة دست دهد از خود صرف کند برای تحقیق تفرد حق او
بر صورت بر این چه واقع شد و مبدأ آن اقتضاآت که ثبوت شباهت مذکور فی الحدیث

تعالی الله عن التشبیه برای چه موضوع گشت چون مقتضی آن البته باید که معمول به نشود و در حکمت
وجود چیزی که اثر او برآن مترتب نباشد روا نیست سوم اگر چگونه آدمی مکلف باشد به جمیع سایر
اقتضایات نفس حال آنکه اکل و شرب و قیام با بر مصالح جدا از جمله مقتضیات نفس است
و عمل بمقتضای آن واجب شرعا جواب از سؤال اول آنست که اقتضای چیزی خوردن در نفس
نه از آن جهت که اقتضای چیزی خوردن است واقع است برای آنکه کامرانی و حظی که او
راست در آن واقع است پس لباب آن اقتضای توسع و بلوغ مراد است و این معنی آنجا
نابستان اقتضا بالغ امره و جواب از سؤال دوم آنست که تحقیق اقتضایات مذکوره
مادام که بر وجهی باشد که منافی تفرید باشد منهی است و این در رشاد دنیویه است که بر آن
حجاب جهل مخلوق علی الصورة است یا نه مخلوق علی الصورة دیده میشود لکه باید بود میشود
کما قال بعضهم شعر ظننت ظنونا بانک انت ولان تکون ولا قط کنا فان انت ان انت
رب و ثانی اثنین و دع ما ظننا اما در رشاد اخرویه که غطا جهل منکشف میشود که مقتضای فکشفنا عنک
غطاک فبصرک الیوم حدید و امر کما هو علیه دید شود و ظل بشیر با اصل باشد نه بشیر با خود که
بیت ما چو حرفیم معنی در غیر گر اشارت بخود کنیم خطاست آنچه با ذات خود نباظر بود
ای برادر همین وجود خداست عمل با آن مقتضیات منهی عنه نیست و موجب خشنودی
خدای عز و جل نه چه منافی تفرید نیست لهذا مؤمنان در جنت موسع باشند در شهوات
که و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین پس آثار آن مبدا موضوع آنرو ظاهر گردد
و اشارت باین سر است آنچه از بعض سلف رحمه الله منقولست که با یکی از صحابه گفت
که تو مشتاق بحور بهشتی او از آنجا که خامی مبتدیانه است گفت نه چه می بینی آنچه که
حور از قبیل حسنات این جهانست که اشتیاق بآن مثبت شرکت در محبت فرمود
چنین مکن مشتاق بهشت شو که نور روی حور از نور خداست او چون این سخن شنود
از این سر بوی برد فی الحال بیفتاد و بیهوش شد و این اشارتست بآنکه نشئه آخرت
نشئه حق است که دال است بمبدع خود و مبین اوست نه حجابست بر او و دال بر ملک
خود همچون دنیای ملعونه جواب از سؤال سوم آنست که اکل و شرب و امثال آن
من حیث انها مقتضیات النفس ارتکاب نباید کرد از آن روی ارتکاب باید کرد که
امر خدایست یا رخصت او و این بر این وجه مثبت شرکت نیست چه این برای اجه

مقتضی نفس است خلاف مقتضای نفس است چنانچه سهل بن عبدالله فرموده که هر عمل که بمتابعت
کنند بلاست بر نفس و هر عمل که بی متابعت کنند موجب بعد است از خدای عز و جل و اگر چه نماز
و روزه باشد و اگر کسی سؤال کند با بسیار اکل و شرب کنیم بی آنکه بر ما حاضر باشد نیت متابعت
خدای عز و جل یا رخصت او گوییم لاجرم بسیار چیزها هم که عزیمت یا رخصت خدای عز و جل انجا نباشد
کنی و نام خود بدان در جریده عاصیان و بدان ثبت کنی و اگر چه این نام درین حال ثابت شود
اما پیش چنان در همان ام که تو اکل و شرب بحضور نیت میکردی این نام بر تو میدیدم چه
عاقل در خشت خام بیند آنچه جاهل در آینه بیند و صدیقان که اهل عصمت و طهارت اند هرگز
باین غفلت مبتلا نشوند که کاری بی حضور نیت کنند آری بیت بی تماشای صفتهای خدا
گر خورم نان در گلو گیرد مرا با آنکه نیت متابعت رخصت اگر بهیچ وجه حاضر نباشد نه بر سبیل
استغنا به اگر چه اهل باشد به اباحت مع ذلک ارتکاب کنند مبادرت و جرات بی مبالاتی
آثم و گناهکار است فصل دیگر التماس کرده که نامه که در آن شرح عیون جنت کرده
ایم و باز نموده که کافور و زنجبیل و سلسبیل و تسنیم هر یک تعلق بکدام طایفه دارد و برای وی
بنوشتیم با نسخه کنیم و بآن انتفاع یابد چنین نامه یاد نیست که کی نوشته ام و به که نوشته ام
اما چون ترا تعطش آن هست برای تو شرح آن درین نامه مینویسم باذن الله تعالی بدانکه
مؤمنان دو گروه اند محققان واصل که اهل قلب اند و سالکان صادق که اهل سمع اند قوله
تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید و طایفه اول را لقب است
سابقان و عباد الله و مقربین و اگر چه تسمیه ایشان بسابقان از روی اتصاف ایشان است
بمحبت برای آنکه محبت گرم است و گرمی مقتضی سبقت و حرکت و مبادرت و چشمه که خدای
عز و جل برای ایشان بجا داشته این صفت آماده فرموده زنجبیل نام فرموده برای آنکه زنجبیل
بطبع گرم است پس مشاکل حال و ملایم مذاق ایشان است و سلسبیل نیز گویند برای سلاست
و سرعت انحدار آن چنانچه زنجبیل اشارت بمبدا باشد که حرارتست و سلسبیل بغایت که
حرکت و سلاستست و تسمیه ایشان بعباد الله از روی اتصاف ایشان است برضا برای
آنکه رضا و ترک فضولی وظیفه بندگی و افتادگی است و لا سیما انجا که ایشان را بعباد خصوصا
که مضاف است برحمن ملقب کرده و وصف ایشان باوصاف که مبنی است بر لین و سکون
فرموده قوله تعالی و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما

وچشمه که برای ایشان بپاداش این صفت آماده شده کافور نام دارد برای آنکه رضا با برودت
و مقتضی سکون و طمانینت است برعکس محبت چه محبت را دوست را داده متوجه تحصیل محبوب
پس حار است و متحرک و رضا قناعت است و قناعت اکتفاست بموجود پس بارد است و
ساکن محبت را حرارت پیش از وجهت آنرا واولهذا گفته اند محبت همیشه متعلق بمعدوم است و اگر
متعلق او موجود باشد باز تعلق او بدوام آنست که معدوم است و رضا روی با موجود دارد و جهه
اعتداد پس متعلق او موجود و حاصل است و چون اهل رضا بارد و ساکن اند ملایم مذاق ایشان
کافور است که در غایت برودت است و کسی سؤال بکند که عادت اینست که محرور را چیزهای
بارد دهند و مبرود را چیزهای حار برای آنکه این در حرارت و برودت غیر غریزیست که بعضد
خواهند که باحد غریزیت آید اما حرارت و برودت غریزی را امداد بمثل باید کرد و لهذا اهل
گرمسیر را خرما گوارا آید و چیزهای شور و حرارت اهل محبت و برودت اهل رضا و کیفیت غریزی
صحیح است که هر چند افزاید اتقان بنیه و قوت حیات بهتر بار آورد چنانچه آب هر چند سردتر
باشد اوخل باشد در حفظ صورت مائی و آتش هر چند گرمتر باشد اوخل باشد در حفظ صورت
ناری پس چنانچه اولیای خدا را حرارت محبت و برودت رضا و تسلیم باشد اعدای خدا را حرارت
شهوت و برودت کسالت و جمود رقت باشد و این حرارت و برودت نه غریزه صالحه است
روح را بلکه انحرافی فاسد است لیکن حکم عدل جواد برای توفیه مقتضیات هر مقتضا
نوله ماتولی برای امداد آن حمیم و غساق آماده کرده بجای زنجبیل و کافور که قوله کان لی
الصلاة علیه ولد الرحمن مدا و چون حرارت حمیم منضم شود بحرارت شهوت او را افزونی بخشد
افزونی که پیوسته در خود افزاید و مرضش ترقی کند الی ابد الآباد و همچنین برودت غساق با برو
کسالت و جمود فلن نزیدکم الا عذابا و چون آن حرارت و برودت نه غریزه صالحه است هر چند
اشتداد یابد وهن در بنیه افزاید و ضعف در جوهر که یاتیه الموت من کل مکان رجعنا الی
تمام الکلام و تسمیه ایشان بمقربین نظر بتغییبی است که ایشان راست از قرب با ستواء ذات
بیرون از نفس صفات و التفات بجهات تحید بسکون و حرکات و این اشرف القاب ایشان
است و چشمه که بپاداش ایمنی جهت ایشان معد شده تسنیم نام دارد که مشتق است از
سنام که نام ذروه کوه و کوهان شتر است و آن چشمه ایست که از اعلی مقام میرآید آبی که متعلق
الطاف و ستوی را فست از کیفیات متضاده بیرون نه بطبع گرم است تا زنجبیل باشد

ونه سرد است تا کافور باشد و شیرقرا از آن چشمه در بهشت نیست و از زیر عرش زاید و از هوا
بمقامات اهل بهشت آید و چون ظرف هرکس پر شد باز ایستد و این عیون مذکوره جهت
خواص باشد که اهل قلب و اصحاب یقین اند ایشان آنرا صرف آشامند اما عامه مؤمنان که
اهل سمع اند استطاعت آن نداشته باشند که آنرا صرف صرف کنند اما بحسب علاقه اتفاق
ونفی خطاب که ایشان را با اهل ولایت است جزوی از آن با شراب ایشان می آمیزند چنانچه
در قرآن مجید فرموده انّ الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله
و فرموده و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا عینا فیها تسمی سلسبیلا و فرموده ان الابرار لفی
نعیم تا آنجا که مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون و درین مقامات اهل سمع را که عامه مؤمنانند
تسمیه ابرار فرموده اگرچه در مقام تطبیق ابرار بر ارباب عبادالله واقع است و اصحاب میمنه باز ایشان
واصحاب یمین بر ازاء مقربین و بهینا اسرار ایعرفونها الوا الابصار والسلم علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

مسئله عبدالله قطب بن محیی کتب الله لولیه فی آل مکین الامیر مرشد الدین عبدالسلام اما بعد
نوشته بود که بمیدانم که لایعنی چیست چه خورده ام و چه خورده و از فلان محل می آیی و از کجا می
آیی و امثال آنکه در گفتن و ناگفتن آن هیچ نفعی نیست و هیچ ضرری عاید نگردد ولایعنی امثال
این است یا چیزی دیگر است و اگر اینهاست چون اینها احوال مباحه است چه حرج در آنست
جواب لایعنی امثال اینهاست و اگرچه اینها فی انفسها مباح است اما اشتغال بآن ثمره
غفلت است و اعراض او از نبأ عظیم که بوی آورده اند چه کسی را که مثل بهشت و دوزخی در راه
باشد مادام که از آن معنی غافل و ذاهل نباشد ممکن نباشد از وی اشتغال بغیر اسباب
ترقی بهشت و توقی از دوزخ پس مشغول شدن بچیزی که در آن باب نفعی ندارد نیست الا
ثمره غفلت از آن و در علم اخلاق مقرر شده که هر خلق که ثمر معنی است مواظبت بر آن
معنی ثمر آن خلق و مؤکد آنست پس اشتغال بمالایعنی مؤکد غفلت است از نبأ عظیم
و چون این غفلت قوت و رسوخ یافت و معلوم است که اشتها آدمی از معاصی برای چه
آخرت و اجلال خدایست عزوجل لاجرم چون از آن غافل باشد اقدام بر معاصی که مقتضیات
طبع است و سهل شود پس اشتغال بمالایعنی اگر بالذات اثم نباشد منجر شود به اثم و لیکم
و بدانکه اگرچه محرمات امور معدوده است اما تا دست از بسیاری مباحات باز ندارد

ملکه عصمت که حاجز است میان آنکس و محرمات کسب نکرده و چون ملکه عصمت حاصل نباشد البته
در معاصی افتد بلی بعد از آن که ملکه عصمت کسب شود و راسخ گردد و از تزلزل آمن شود اگر شخص توسع
کند در رخص شاید و این که فلان مباح است و فلان محظور نسبت با او باشد اما نسبت با مبتدی
خام که ملکات فاضله وی کسب نگشته همه اینها محظور است بعضی بالذات و بعضی بالعرض و مثل
این که مثل طعام است که انقسام او به ماکول و غیر ماکول نسبت با اصحاست اما نسبت با مرضی
همه غیر ماکول است الا طعمه معینه که طبیب فرماید و گمان نبرد که معصیت منحصر در شرب خمر و سرقت و
قتل نفس و کذا و کذا است و ادراک ملکه از اینها حاصل است برای آنکه معاصی قلب از اینها بزرگتر
است و غیر صدیقان را ملکه اینها از آن نه حاصل است و مبتدی را از خود هم چگونه آمن تواند
بود که ملکه اشتهاء او از معاصی ظاهره چنان راسخ است که اگر موجبات آن متراکم شود و عهد
او متطاول شود در آن نیافتد و خود را نگاه تواند داشت فی الجمله غرور شیطان در نگذرد و
به تزکیه نفس به قانون طریقت مشغول شود و بداند که بلوغ بذروه عصمت و تقوی مطلبی است
عزیز صعب المنال بعید المرتقی و او فی صناعتی از صناعات تا شخص تمام خود را با آن نه بپرد و در
در کسب آن نکوشد وی را مهارت در آن میسر نشود و چگونه طمع کرده که صناعت تقوی که اشرف
صناعات است و اعز ملکات است چه ثمره او اعظم ثمرات است و شرف صناعت به شرف ثمره او است چنین
آسان دست دهد و وظیفه سالک آنست که التزام صمت کند علی الاطلاق و سخن نا گفتن اصل طریقه
او باشد اگر موجبی دینی دست دهد سخن گفتن را سخن کند و الا خاموش باشد بر اصل که الکم
طور او سخن گفتن نباشد اما اگر از سخنی مانعی باشد بگوید که هر سالک که طریق خود را برین بنا نهد از
الکنی باشد و صمت یکی است از ارکان اربعه که بنای سلوک بر آنست اخلال با آن کجا سالک را
رواست و اگر فرضا او گنگ شود چه خواهد کردن همان انگار که چنان شده و یک ده خاموش
شود و درست شده که بعضی از اصحاب سنگ در دهان نهادندی تا بدان از سخن گفتن باز
ایستادندی و درست شده که کسی در روز احد شهید شد و سنگ بر شکمش یافتند که از گرسنگی و
از جوع بر بسته بود مادرش خاک از روی او پاک میکرد و میگفت هنیئا لک الجنه رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود چه میدانی شاید که او سخن میگفت در آنچه او را بکار نمی آمد و منع میکرد از چیزی
که او را از آن زیانی نبود و از وصیتهای لقمانست پسر را که یا بنی کن اخرس عاقلا ولا تکن نطوقا
جاهلا و لان یسیل لعابک علی صدرک و انت کافّ اللسان عما لا یعنیک اجمل بک و احسن

ان تجلس

این مجلس را لزوم نطق بما لا یعنیک لکل عمل دلیل و دلیل العقل التفکر و دلیل التفکر الصمت و از
وصیتهای اوست که یا بنی اختر المجالس علی عینیک فاذا رایت المجالس یذکر فیها الله فاجلس
معهم فانک ان تک عالما ینفعک علمک و ان تک عیّا یعلموک و ان یطلع الله علیهم برحمه یصبک
معهم و لا تغبطن امرا رحب الذراعین یسفک دماء المسلمین فان له عند الله قاتلا لا یموت و الحق
اگر کسی خواهد که بوصیت اول عمل کند وی را میسر نشود تا آن زمان که بوصیت دوم عمل کند و لهذا
در ارکان اربعه صمت قرین عزلت آمده سالک باید که مجلسی که در آنجا لغو و لاطائل بگذرد حاضر
نشود و تنهایی بر آن ایثار کند و اگر از تنهایی به تنگ آید مطالعه کتب تذکره کند و مجالست ارباب سلف
و خیار عباد الله اختیار کند که ایشان از اموات بهمنشینی اولی اند و اگر از زندگان کسی باید که
در ذکر و مذاکره خیر شرکت کند صحبت او بر خلوت اختیار کند زانکه بیت خلوت از اغیار باید
نی ز یار پوستین بهر دی آمد نی بهار و اگر چنین کس نیابد تنهایی گزیند و اگر در میان جمع
باشد بدل بر کنار باشد و در لغو و تخلیط ایشان با ایشان شرکت نجوید و چون صمت و عزلت او را
میسر شد و بیداری شب و صیام ایام با آن انضمام یافت ارکان اربعه سلوک او را تمام شد و سالک
را همت بر تشیید این ارکان میباید گماشت و دیگر کارها را گذاشت بیت ما را خواهی خط
حدیث ما کن خود را ما کن ز دیگران خود را کن ای دوست مهربان فرزند و پیوند و دوست و آشنا
و این آن و هر کس که تو می بینی چون کار ایشان بکوه در مانده اند و با خود در ابند بیت تا دانی که
وقت بچاچ مجلس مر ترا نباشد هیچ و چگونه چنین نباشد و همه فقیر و عاجز بنده و درمانده و ناقص اند
شخص که در خود فقیر و ناقص باشد اول بتکمیل خود مشغول باید شد و ازاله فقر و نقص از
خود نمود و بعد از آن که در خود تمام شود و از خویش چیزی زیاده باشد به دیگران برسد و آنکه
تام و فوق التمام خداست همه از این و آن بگسل و انس با بی تمام بهل و روی بحضرت آر و انس با
او کن بیت آخر از جمله بخواهی ماندن هر گرا خواهی در انجام خواندن و در حدیث قدسی وارد
شده است که انا بدک اللازم فالزم بدک انها طبیبی فراموش کن و دوستان طبیعی را
فرو گذار و دوست آنکس که هست آنکه بیمای او غذای را با یاد تو دهد و گفتار او ترا در کار
آخرت قوت بخشد و چون او بخدا باشد بخدا اغنی باشد و فاکه شیم کرام است تو انه نگاه داشت
و در سوالهم دنیویه و اخرویه مدد و معونت او از تو نگسلد و خلّه خلت او بعوارض اعراض نه
شود که آن روز که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و بدان که دو صفت انجا نست

و دور باد که ابناء دنیا ابناء او فنا باشد برای آنکه دنیا چون فاسد است و فنا پذیرست لاجرم ابناء او نیز چنین باشند
که ابنا بر طبع آبا باشند و آخرت جاوید و پاینده باشد لاجرم ابناء او از تلون و بی ثباتی و فنا پایدار و
بی زوالی محمی باشند شنشنة اعرفها من اخزم ابد و دست مهربان آماده و دست چنان که دست
رسول خدای مثل ما مثل حمل نهاد که از صد شتر یکی راحله باشد که سواری را شاید یافتن برای حمل
اما چه حمل حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد آید و دست بسر و گریبان فکرت فرو برد و دیده اعتبار بر گشای
تا ببینی که چیست و بر چیست اگر بیاض نامه با آخر رسیدی برای تو شرح کردمی که بر چیست و برای چیست
اما این شرح در بیاض نامه نتوان کرد که با آخر رسید والسلام سؤال و پرسیده بود که ترک مکروه
لله تعالی مثاب علیه است یا مطلق و اگر اول باشد فرق میان مکروه و مباح چه باشد چون ترک
مباح نیز لله باشد سبب ثوابست جواب آنکه ترک مباح لله متصور نیست مگر آنکه فعل آن مباح
متضمن مکروهی یا حرامی باشد و حق تعالی و الثواب الی ترک الحرام والمکروه حاصل مکروه ترک او من حیث
هو برای خدا متصور است و مباح ترک او من حیث هو برای خدا متصور نیست چه خدا از رضاء ترک
او من حیث هو نیست و همچنین در فعل او مثلا کسی دستها به پس پشت گیرد و گوید برای خدای
چنین میکنم این چیزیست غیر معقول المعنی برای آنکه نزد خدا دست فرو گذاشتن و با پس پشت
گرفتن یکسانست و احدهما احب از آن دیگر نیست و کذا فی جانب الترک والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی صورت خواب که تعلم که بار آورده اند اما خواب اول
آن شخص که بر درگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشسته بود و شبیه شش دست گرفته غوث
الهی است که سابع سبعه ایست که عالم بایشان قایم است و شش بصورت شش جانب آن
که در دست اوست آن دو وزیر و فرمان بر اویند و آلت و قدرت اویند در نفاذ و قضا
و نقض و ابرام امور و غوث آلهی حاجب حضرت آلهی و پیغمبرست که بوسیله او بآن حضرت
توان رسید و اگر او راه ندهد نتوان رسید و او اعظم اولیاست و هیچکس از اولیا از دایره او
بیرون نیست الا قلیلی و او آیه فضل و رحمت است که حق تعالی در شان او فرموده و لولا فضل الله
علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا و بازگشتن اولیا به او همه از راه صورتست از راه معنی
است یا جزو بی جزو خدای عز و جل اول آفرینش است که او را روح اعظم خوانند همیشه نزد
خدای عز و جل ایستاده باشد چنانکه حاجب که نزد ملک ایستد و همه آفرینش از دست چپ او

باشد

باشد و خدای عز و جل در قرآن مجید آن آفرینش بزرگوار را یاد کرده آنجا که فرموده یوم یقوم الروح والملائکة
صفا غوث اعظم درین جهان بمنزله روح اعظم است در جهان اعلی و بر قلب و قدم اوست روح اعظم را
بر غوث اعظم افاضه باشد در هر سالی باری و در هر هفته باری و در هر ساعتی باری و شب قدر را از افاضه
سنوی وی پدید آید و چنانچه فرموده تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر و ساعت جمعه که
محل افاضه دعاست از فیض اسبوعی او پدید آید و چنانچه فرموده تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم
و سایر برکات عالم از افاضات ساعات او پدید آید و سلام علی ذکره فی الآخرین و اما تعبیر آن
دو شعر و ذکر آن تامی نیست از برای آنکه خواب امانت است و تعبیر آن جز بر وجه خود خیانت اگر نشد
خواب جلاء الهم اولی الالباب لازم و ملتزم آن تواند بود که بانچه مقتضی تعبیر باشد عمل نماید اگر در آن صنعت
داشتن چیزی باشد مثل ترک اهل و ولد و قوم و تحصیل ضروریات المثل یا بخته از آن در عالم چیزی باشد و داشتن جایز باشد
تغیر آن کردن صلاح است و اگر بهمه چه مقتضی تعبیر آن باشد عمل نتواند فرمود و قوت آن نخواهد
یا بنده جا لیا تغیر آن موقوف داشتن اولی می نماید و بجهت تمسک بسنت امیر المومنین نمودن یا آن
حضرت منقولست که در دعا فرموده که بار خدایا اگر مرا شقی نوشته محو فرما و مرا سعید نویس که تو فرموده
یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب چون خدای تعالی فاعل مختار است از ازل تا ابد در
اشیا بر یک قرار نیست و همچنانکه پیش از تقدیر متعلق و یسر و رسم کتب بر همه چیزی قادر بود که هر چه
خواهد مقرر فرماید بعد از تقدیر متعلق و بر تدوین دادن نیز همچنان قادر است و هیچ از قدرت او کم
نشده و هر چه خواهد از قرار خود تواند گردانید پس بهیچ حال از او نا امید نتوان بود و در مقام تضرع
و خواهش سپر نباید انداخت و دست از دعا نباید داشت مگر در چیزی که خدای عز و جل منع
فرموده باشد از دعا بر آن مثل استغفار از برای جماعتی که بر اشراک از جهان رفته اند که انجا دعا
نباید کرد برای طاعت امر نه برای آنکه قدرت را قاصر دانند از اجابت لهذا اصحاب استغفار
برای آباء و اقارب گذشته خود میکرده اند تا آن زمان که نهی صریح نازل شده که ما کان للنبی والذین
آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی القربی الآیات و چگونه قدرت او نه قاصر است
و در سخن بعضی عارفان هست که خدای عز و جل را بنده می باشد که نزد او چنان عزیز است که اگر او
فی المثل دعا کند که حق تعالی بهشت و دوزخ را از اصل از راه بر دارد تا نه دوزخ باشد و نه بهشت اجابت
فرماید اما چنین دعا نکند چون میداند که خدای عز و جل نه چنان دوست میدارد و دوستان خدای
عز و جل آن دوست ندارند که او دوست ندارد ایمان بقدر پایه آورد و از راه علم و اتباع امر و نهی

باید کرد از راه آنکه روز جزا مست و زنخ با مؤمن گوید که جُز یا مؤمن فان نورک اطفأ لهبی باشد بجزی ازتو بگذرد
واللّه ما را ز تو بر آورد چنانچه تو ما را از گفتار بر می آری تا چه آتشی که بحکم جنبت بشریت مؤمن قصاص کافر آن
از تو بخواهد و چنانچه تو ایشان را خوار کرده او ترا خوار کند با دست حرمت دیگران راه میرود و خود را از دید
مؤمن نگاه دارد چه آنکه مؤمن این مرحله بگذرد و آنگاه که کافران تنها بمانند در ایشان تا روایشان را
و ایشان را فرو گیرد و میسوزد و میگدازد که و ما کان اللّه لیعذبهم و انت فیهم ای بیحاصلان ای جاهلان ای
ناشکران وجود بنده مؤمن غنیمت شمرید و دست در دامن او زنید تا چون او از دار الغرور در
گذرد شما را با خود ببرد که عذاب از بالای سر منتظر ایستاده که چون بنده مؤمن در گذرد در شما گیرد
و عذاب گرسنه شماست اگر گویند ما همه مؤمنیم کدام بنده مؤمن است که دست در دامن او می باید زد
گوییم آن بنده که در شهد اللّه انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم جز گواهی و قرین گواهی خدای و دیگر
خدای نه افتاده علامه را روی با اولوا العلم باید کرد که جوهر ایشان نابش ملکی یافته و ایمان در ایشان همچون
نور است در آفتاب و ستاره و ماه و ایمان در دیگران همچون نور آفتاب و ستاره است بر زمین
که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم واللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والحمد للّه رب العالمین

بسم اللّه الرحمن الرحیم

من عبد اللّه قطب بن محیی الی ولیّه فی اللّه الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ومن معه من الاخوان
فی شیراز تولّاهم اللّه بما تولّی به کبار اولیائه من شرّ آمین اما بعد چون برگ از
درخت بی امر خدای عزّ وجل نه افتد و هیچ ذرّه بی اذن او از جای نجنبد انه یعلم او و دال
و اجاد بفرمان او در جنبش آید سزد که آدمی را هرچه در جهان رود به هر مدعی مستسلم باشد
که با خدای آن بزرگوار جلیل است که کسی را با وی روی مضایقه و مکابره تواند بود چون
جلیل عزیز در ملک خود تصرّفی کند کرا فضولی رسد که دست پیش آرد یا با وی چون و چرا گوید
کرا باشد مجال این کرا آدمی مگر فراموش کرده که در پیچولهٔ عدم ناچیز و نیستی افتاده
بود نه در کاری و نه با وی کاری و نه کس را از وی خبری و نه از و در جهان اثری هل اتی
علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا آدمی مگر فراموش کرده که قطرهٔ آب بود
وی را نه پای و نه دست و نه عقلی و نه رایی انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا
بصیرا آدمی مگر فراموش کرده که از مادر زاد ویرانه ملکی و نه مالی و نه بهایی و نه جاهی و نه زور و همچنان
باز خواهد گشت که لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم او کلم

چنان و اخری چنین و درین میانه دو روزی که دست وی گشوده اند دوی را نام زده تصرّفی چند کرده
آن نیز بحسب ظاهر و بحسب باطن امر همچنان در آن دست که و ستاده بود که آن دست دیگار
بو سزد که درین دو روز که روز خود باشد خود را فراموش نکند و نه بر حادث خود را بر نقد قدم
ترجیح نهد و نفس گستاخ شکسته شاخ لسان طعن و انکار دراز نه پرچنار رگش پیه نه نبان فال گم
گشاد رست دلسان حال که سخط دا سنگار است خود را اسیر دست نقد بر سازد تا هر چه خواهد بر وی
کند و جز اذعان و استسلام طریقی نسپرد و گوید بیت سر ارادت ما و آستان حضرت دوست
که هر چه بر سر ما میرود ارادت اوست و نه پندارد که اگر او چنین افتاده و سکین روی بر زمین نهاده
و جز طریق ملاحظه با وی ملاطفت خواهد رفت از آنچه او مستسلم شد هیچ با وی خواهند کرد نه بیت
شیع سرا دست کی را اگر هست سایه کا فکنده است او دا شیع نیست اللّه سبحانه ولیّنا و سایر اخوان
ما را بحلیهٔ اذعان و استسلام آراسته گرداناد و شتر برخواهان و بدگویان از ایشان گسسته داراد و دل
ایشان را بسکینه تقویت داد و تن ایشان را از قوت خود مدد فرستاد انه ولی ذلک والسلام

بسم اللّه الرحمن الرحیم

من عبد اللّه قطب بن محیی الی ولیّه فی اللّه الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ومن معه من الاخوان فی شیراز
حماهم اللّه عن الاغیار وتلقّاهم بالکرامة والاعزاز آمین اما بعد دنیا سر آمد و خلایق حشر شدند
و هر کس با جزای کردار خویش پیش آمد چه زبان نیکوکاران که بنعیم مقیم رسیدند و بجوار ملک سلام
پیوستند و انجا خوش نشستند از آن طعن و انکار که اهل اغترار بر کردار ایشان میکردند و چون برای
تمسک برسوم مرسلین رسوم ابناء دنیا فرو گذاشت میکردند آنرا مایه استهزاء و استخفاف می ساختند
و بعیب و تعییر ما زبان میگشودند لا واللّه هیچ زبان ایشان را از آن چیست که نه بیهوده گویان ما بیهوده
آن بیهوده ایشان و امر کردگار ما بر ایشان نازل شد و ما را از ایشان بر آورد و سپاس و ستایش
خداوند سلام را که بر ما منت نهاد و راه مرسلین بما آموخت و دیدهٔ ما را از استحسان سیرت ابناء دنیا
بر دوخت تا آنچه ایشان آنرا عظیم میدانند ما آنرا خوار میدانیم و آن چیز که ایشان آنرا خوار میدانند
ما عزیز و بزرگوار میدانیم ایمان بخدای آورده ایم و بمحمد صلی اللّه علیه و سلم و اگر چه این گفتار ست ظاهر
که هم زبانی با آن جا رست تا مدعا بدو گواه ثابت شود یکی گفت رود دوم کردار چون هر دو شاهد
آیند کار تمام شود که الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه ابناء دنیا را گواه گفتار باشند اما
چون از کردار ایشان گواهی طلبیم گواهی نه به جز رسمی از رسوم جباران نتوانند که فرو گذاشت

گنند و صد رسم از رسوم مرسلین اگر فرو گذاشت باید کرد بر ایشان گران نیاید ترسم که نزد قاضی محشر
تمسک ایشان بسجل رسند و مدعای ایشان بثبوت پیوندد و چه چاره سازم چون خدای عز و جل لعنان
قهر را قوت از مغز ایشان مقرر کرده باشد آنجا فلا تذهب نفسک علیهم حسرات فرو خوانم و گفت
و گوی با ایشان فرو پیچم که هر کس که اهل هدایت است جنبه علم و حکمت بر او رسد و قلیل ما هم
جعلک الله حبیبی و من معک من الاخوان فی اولئک القلیلین و لعمری لهم القلیلون المکثرون

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین و شیخهم و امیرهم سلام علیکم و رحمة الله و برکاته انی
احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو و اسأله ان یجمع شملکم و یوفق الله جنیکم اما بعد دنیا و دنیا داران
و چنگال بر آدمی تیز کرده و امروز دنیا فردا او را خواهد درید و طعمه ماران و موران خواهد ساخت
مغ و کلب آدمی در روی دنیا خنده داد و او را دوست دارد و انس از و یابد عجب باد که آدمی
بخدای که او کار آدمی و ساو کی او حیرانست که این همه را از وی کشد و در خاک و خون کشد و انشانها
از پی او باز نمی شوند و مهر از و نمی گسلند ای آدمی دنیا بگذار و بطلب آشنایی خود
مشغول شو که بخدای که ترا آشنایی است که چون او را بیابی و در کنف آوری از دنیا بی نیاز شوی
بلکه دنیا بتو نیازمند گردد و چو عجوزه ملعونه بدر سرای تو آید و در کوبد و عجز کوید و تو بوی التفات نکنی
قال العارف بیت اگر سلطان سلطانی بنه باشی همه گرینده و تو در خنده باشی و گر بر هم شود اطراف
عالم تو شاد و خرم و فرخنده باشی اگر چرخ و زمین از هم فرو رد ورای هر دو جای زنده باشی
بهشتم چرخ تو بستیخ داری چو خیمه شش جهت برکنده باشی همه مشتاق دیدار تو باشند تو چون صدوه
فرو افکنده باشی ای آدمی این و آن نه آشنای تو اند برای آنکه هر یک بر هستی خود می تنند آشنای
تو آنکس است که هستی تو بر تو تنند باز او نگر از جو او را گم فالتمسوا نورا یا از کسی که باز او نگرسته
باشد که اللهم انی اسئلک حبک و حب من یحبک ای آدمی با وحشت چه ساخته بوی آشنایی از اهل
اهل دل می وزد مصرع از دم دیشان بوی خدا می آید خود را بجای ایشان رسان و
شامه صدق پیش دار و استنشاق آن را رواج کن تا نوبت روح یابی ان لربکم فی ایام دهرکم
نفحات الا فتعرضوا لها و اگر گویی چه دانم که اهل دل در ارض هستند یا نه و اگر هستند ایشان را
چگونه توان شناخت گوییم بدان که اهل دل در ارض هستند تا روز قیامت که لا یزال طایفه من امتی
ظاهرین علی الحق قال النجار و هم اهل العلم تا حجت خدای بر اهل ارض درست باشد و اگر ایشان را

نتوان شناخت همچنان حجت قایم باشد هر کس که از غرض پاک شود و در طلب صادق ایشان را توان
شناخت چه ایشان نور اند و نور را اختفای نیست مانع ادراک نور را غیر کوری دیده نیست و کوری آن دیده
که آن اهل دل تواند دید از غرض و حسد متولد شود بیت نظر پاک تواند رخ جانان دیدن که در
آیینه نظر جز بصفا نتوان کرد هر کس که از غرض و ریا و عجب و هوا و حب علو و کبر پاک شود و در طلب اهل
دل کمر بندد و با خلاص قدم درین جست و جوی نهد البته بجایی رسد بیت سایه حق بر سر بنده بود
عاقبت جوینده یابنده بود والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی یبلغ الی المحبین فی الله الامیر شیخ نور الملة و الدین محمد و الامیر رکن الدین حسن
کان الله لهما اما بعد بازوقت احوال خانه بر وجهی که در حضور سفارش شد افتد بدانند
که بمقتضای انما الاعمال بالنیات چنان اعمال اگر چه ظاهرا از عادات است باطنا از عبادات است
و خدای خشنود باد از کسی که بنده را فارغ سازد تا بذکر و تذکره و فکر و تدبره اشتغال نماید و حاصل
مراد او ست داد و توانند داد و باید که چون شروع در چنین اعمال به نیت صالحه کردند محافظت آن
نیات در دوام اعمال کنند و نگذارند که در حین اشتغال بجزویات آن نیات کلیات اصلیه منسی شود
فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین والسلام علی المحبین فی الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة و الدین الشیخ محمد و الی الاخوان الالهیین
اجمعین لا سیما المقدم و الشیخ شفاه الله و قواه بمنه و جوده اما بعد سلام علیکم و رحمة الله و
برکاته انی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو و اسأله ان یجعلکم للمتقین ائمة و یسلک بکم سبیل السلف
الصالحین چون از فحوی کتابات چنین مستفاد شد که در آن جانب تقدیر خستگی دست خاطر متعلق
شده باید که اعقاب صلوات دعاهای جهت شفا مرضی عموما و خصوصا مقرر دارند که بمقتضای و ننزل من
القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین شفاء صوری و معنوی از قرآن مرجوا است و مداوات
بصدقات کنند مفارقت از اخوان و اخوان آباد و عماد الاخوان که مجدد اوست داده در خاطر
ضعف القا و اسباب مواصلت انتظام یابد و اخوان باید که در اقامت جمعه و جماعات و اجتماع بر ذکر و تلاوت
کسالت ننمایند خدای خشنود باد از بنده که کار خود راست کند و زاد معاد سازد و بعد از جهت قضای حاجات
و در کتابت ذکر فرموده ارحمنات که نزد خویش آماده داشته جهت آنکس که میخواهد قرار از دل و از الم از

تن وصبر از جان بر وهم است که از شوق آن طایر روح قفس تن بر خود شکند اما چه حاصل که نتوان نیست
که اگر او این قفس را بر خود شکند آن جناح که بآن پرواز بآن بستان پرانوار توان کرد او را نیست یا
والعیاذ بالله در چنگال گرگان که نیش و دندان را تیز کرده اند افتد از آسیب گرگان نفس کور و زخم چنگال
و زخم ایشان نوعی طایر روح را اتماق بر میکر زد که چه است که نقطه مرکز را بر شکافد و در آن فرود
و دریغا ندانم که در میان این انبساط و انقباض چگونه بسر برم که بسط و قبض مفرط هر دو غالب بر کمال
آدمی آدمی را عاجز و ناتوان میسازد و باری این عجز و ناتوانی درین باعث این را آورده که مراتب بیت کم
به نواز کتابات مفرده بهر یک از اخوان نویسم عجزی و ضعفی از ناحیه بدن و مزاج نیست اما از ناحیه
دل که در غرقاب انقباض و انبساط مذکورین واقع است حسبت الله المستعان والسلام علی الاخوان اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخی الاعز الامیر غیاث الدین محمد جعله الله من المؤمنین الذینهم فی صلوتهم
خاشعون والذینهم عن اللغو معرضون اما بعد فالی متی هذا التمادی فی الغفلة عن الله والموت قد
شد رحله الاستعداد لک امرؤ امره قبل ان یبلغ قعره فان الانسان کادح الی ربه کدحا فملاقیه فالایام
ساعة امتراضها الایام متی عنده لزم خاضعا الا تعقب امرفی فراشه فرقی لیوم یکون الناس کالفراش
المبثوث الا کادت خاصران تخلع خشیة لیوم یکون الجبال کالعهن المنفوش کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا
یکسبون اف لهذه العقول المخبفة والآراء الضعیفة فلم تجد سبیلا الی التحقق بها فهلا تکلفوا فان
المتباکی احد الباکین والمتواجد احد الواجدین وکاد ان یکون المتکلف کلفا اما سمع الله تعالی یقول انفروا
خفافا وثقالا فان لم تستطع ان تغر شیئا مسرورا فلولا تفر بکرها مجبورا بیت لنک و چوغر شکل و بی
ادب سوی او میخز واو را میطلب کر گران و گر شتابنده بود طالب جوینده یابنده بود ای برادر
هنوز وقت باقیست که دیده اعتبار بگشایی و در امر کردگار استبصار بیداکنی تأمل کن در آفتاب که در
حالی واحد ... حرکت میکند یکی در طول و از آن شب و روز بازدید می آید که اگر آن حرکت نکردی
دایم روز بودی و مردمان از فقد آسایش و خواب یافتندی و چه خواب در ظلمت توان کرد که در ظلمت
دست بر امتعه این کس یابند چنانچه فرموده من الیل لباسا و نیز از دوام حرارت جهان بسوختی یا دایم
شب بودی و مردمان از فقد آب بی ترد و نیافتندی که وجعلنا النهار معاشا و الی ذلک الاشاره
بقوله قل ارأیتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا الآیات و دوم حرکت در عرض که از آن قسم بر رب
المشارق و المغارب اشاره بدانست و از آن فصول اربعه بازدید شود و اختلاف لیل و نهار بحسب طول

و قصر در آفاق بهره ربع مسکون نهار را قصر باشد و روز کوتاه باشد و شب دراز و بسبب قلت مکث آفتاب
در فوق ارض برد بر هوا مستولی شود و در ایام بودن آفتاب در شمال که ایام تابستان و بهارست قوس
نهار اطول باشد و بسبب کثرت مکث در وجه ارض هوا اسفل گرمی کند و بسبب این اختلاف فصول و
تفاوت حر و برد ثمرات نضج یابد و الی هذا الاختلاف الاشاره بقوله تعالی یولج اللیل فی النهار یعنی فی
الربیع والصیف و یولج النهار فی اللیل یعنی فی الخریف والشتاء و باین اختلاف شجره حبه را از نواه نبته
بیرون آورده و نواه نبته را از شجره حبه چنانچه نخل از دانه و دانه از نخل که یخرج الحی من المیت و یخرج المیت
من الحی سیوم حرکت رحمی که در ایام بودن در جنوب در حضیض باشد و بزمین نزدیک در ایام بودن
در شمال در اوج باشد و از زمین دور و باین قلت مکث در فوق الارض در ایام جنوبی و کثرت مکث
او در ایام شمالی متدارک شود در افراط در برد و حر که خارج الطاقه هوا باشد دست ندهد ای برادر
اگر فهم این معانی که گفتم ترا میسر شود بدانی که زمین و آسمان بمنزله یک چیزست بهم داده کل
جهان بمنزله یک چیزست مشتبک بیکدیگر و همه بهم متعلق همچون آدمی واحد که بعضی از او سرست و
بعضی تن و راه از سر بتن مفتوح و مدد از سر بتن واصل کما قال سبحانه یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها
و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها ای برادر در این شناخت ترا و هر کس را که این شناخت باید مضطر شود
به اقرار بصانعی حکیم که این کثرت را نظام واحد بخشیده و هر جزو را بجای خود و به نشسته مگر آن کس که
مزاج فطرت او بگشته باشد و دنگ شده کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران ای برادر آن تفکر که
یکساعت او بهترست از عبادت شصت سال چنین تفکرست نه تفکر در ذات خدا و نه تفکر در عالم من حیث
هو هو لا من حیث انه آیه و چنانچه تفکر در آیات بهتر از عبادت شصت سال است تفکر در ذات برای آن
معصیت شصت سالست و تفکر فلاسفه در عالم نه از آن روی است که آیت خدایست بلکه بر وجهی است که
صارفست از خدای برای آنکه تفکر ایشان جهت استخراج اسباب علل است تا آن مقدار اشتغال
اجمالی که عوام راهست از جهت آنکه عز و جل ایشان را نیز نماند چنانچه از زلازل و رعد و برق عامه را
استشعار عظمتی و تنبهی و خشیتی لاحق شود که فلاسفه که تأمل در علمی که نزد ایشان مسمی است بعلم آثار
علویه کرده اند آن را خود نیابند و حرفت فلاسفه این دو تفکر است مذموم پس مترین جاهلی اللهم
واتباع ضلال ایشان الله العاصم والسلام علیک و رحمة الله و برکاته بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد وفقه الله لسلامة الدین
وعافیة الدنیا واستقامة الامر اما بعد دلم بگوشه می کشد که از غوغای جهان آسوده شده و از جم

مانع است از ذکر خدای عز و جل و تاویل حکمت‌ها دعای و دیگر باره آنکه هر چند از خدای گویی دل آن نکرده‌ام
این معنی که صورت خواهد بست موانع این چگونه مرتفع خواهد شد سوخت دلم در غم تو دوست مپرس که چه گر
ای برادر چگویم که شوق صفای عالم ارواح دلم را چه افکار رسیده و هم آنست که از بی صبری جامه چاک
کنم و خوف انقطاع چگویم که مرا چگونه میگذارد و چون آن فسحت و انوار بنظر در می‌آورم که در باطنم
ما آمده و بر کرم باز این اندیشه می‌آید که چه دانی که با آن رسی این اندیشه آتشی و دودی بر میخیزد که تمام کوکبم
سوخته در میان این انقباض و انبساط متقلبم و سرگردانی که با وی بشاید این شکوی کنم انما اشکو بثی و
حزنی الی الله والسلام علیک و علی الاخوان اجمعین و رحمة الله و برکاته طول اخوان ظاهرا و باطنا در صحبت

شیخ محمود تفصیل — بسم الله الرحمن الرحیم — اعلام کند والسلام

من عبد الله قطب بن محی الی ولی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر فانه واجب علیه ان یکون [?]
اما بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود من ساوی یوماه فهو مغبون راه حق بدر رفت که سایه از
ایشان باز ماند ما را از پوست هستی بیرون می‌باید جست ای ولی امیر اگر بدانی که سایران الی الله را
چه نزل آماده کرده‌اند آب و نان جهان ترا نگوارد و خواب در دیده نیاید و قریب و بعید ترا فراموش
شوند الا ز رفقا سلوک این راه ای ولی امیر با شبهات آن باید کرد که آن حلاق کرد با آن مرد که نزد وی
رفت که موی سفید از لحیه او جدا کند تمام لحیه او را برید و پیش او نهاد گفت تو از هم جدا کن که مرا کار است
تبر برنج و رفت اندیشه می‌باید زد که او را از اصل قطع کند چه پروای تمیز صحیح و سقیم اوست الا که عقل
مست نشده چون و چرا از دست نرفته و اگر او شد دست از چون و چرا است کاست ای ولی امیر تشبه
به اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باید کرد حسب المقدور تا چنان طور که ایشان را بوده پیش
باید تشبه با ایشان میسر نگردد این طور که حالی پیش آمده اگر با مرد بهمین نهج که روی نموده
پیش برود در ضمن آن باشد که با ایشان توان کرد اما اگر کسی تنها برود و در مغاره نشیند کمال
تشبه با ایشان نتوان کرد برای آنکه آن احوالی که مظنه چنان افعال است که صحابه میکردند از
پیش نمی‌آید غرض که این جمعیت و این نهج رحمتی است از خدای عز و جل که روی نموده جماعتی از
سالکان را که چنین طور پیش نیامد مضطر بوده‌اند با که بحال خود باشند و از خود آن طور که
ایشان را روی نموده زیستی کنند و بر غصه فوت آن تشبه صبر نماید باشد که انما ترا که این رحمت پیش
آمده آنرا بجود ضایع نکنند و سواس شیاطین برون و اندرون ایشان راست [?] رد و بر [?]
نکرده‌اند که اگر فوت باشد با غصه‌های آن هم بسیار رحم نمیدانید فهمیده و اکنون میدانید و بسیار دیگر

هست که

هست که این زمان نمیدانید و بعد از این جدا نیست پس صبر کنید و انگار خود نگاه دارید تا مواضع شبهات
را از جای برکنید که حقیقت هر جز و وقت خود معلوم شود صبر کنید که وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا
و کانوا بآیاتنا یوقنون ای ولی امیر خواهم که نامه که نویسی که نه جگر نویسی و بوی جگر کباب از آن کتاب شنوم
ای ولی امیر خواهم که لخلخه آتش افروخته باشی که هر که با تو نشیند گرم شود بیت تا ز خندان باغ را الفت
کند صحبت مردانت از مردان کند ای ولی امیر طلبه را مرض گل خوردن بود و هر چند علاج میکرد او نمیبند
شود روزی از کسی علاج آن پرسید گفت عزیمه من عزمات الرجال گفت [?] گفتی عزم کردم که دیگر
گل نخورم و نخورد و مرض همه کس گل خوردنست که میل است بخلاف فطرت علاجش عزم است مردانه
و قصه کوتاه ای ولی امیر باید که صلابت تو در عزم و کار خود چنان باشد که شیطان را زهره القا شبهات
نباشد و از تو چنان گریزد که از سایه مردان میگریزد ای ولی امیر سالک که در کار خود متمکن شد هر گاه
شیطان بوی نزدیک میشود مصروع میگردد و شیاطین بر او جمع میشوند و میپرسند که او را چه افتاده
میگویند آدمی بروی دمید که مصروع انس را گویند جنی گرفته جعلک الله ولیا من اولئک و اعطاک ما
اعطی اولیاءه والتصدیق یقین من عباده و آخر الوصیة ان لا ترکن الی الذین ظلموا فتمسک النار و لا تجالس

الغافلین المعرضین ولا — بسم الله الرحمن الرحیم — تسمع الی اشارات الکتب

من عبد الله قطب بن محی الی ولی فی الله و حبیبی الامیر عماد الملة والدین جعفر اما بعد اتباع هوا اکبر
و مغلوب هوا بودن دیگر اتباع هوا آنست که بمقتضی آن عمل کند طاعه است اما راضیا منشرحا و منی
از این معنی محل است که این صفت کفار است که رضوا بالحیوة الدنیا واطمانوا بها وصف الحال ایشانست واخلد
الی الارض واتبع هواه بیان سوء حال ایشان و مغلوب هوا بودن آنست که راضی و منشرح نباشد بمقتضی آن
لیکن از مقاومت آن عاجز آید تا مجبور شود بسوی آن با هر ملامت و سرکوب که از خود با این وجه
و ضعفای مومنان ممکن است که یافت شود و اصحاب نفس لوامه که اگر از کرامت مطلق خالی بودی بعضی
علیه گشتی ایشان باشند و ظالم لنفسه که از فرق ثلاث مصطفین است ایشان باشند و اگر چه این بی صبر منافی
اصل ایمان نیست اما از شرک خفی است که منافی کمال ایمان است و فی الحقیقه که عادت عظیم بر روی که
مغلوب هوا و شهوات شده نه اندک او را بایستی الا دمان تامل در حرکات و اعراض از تامل
در کلیات برای آنکه چون دل از کلیات فارغ شد بجزئیات مشغول میشود و اندیشهای جزوی مبادی
شهوات و مقوی جانب حیوانیست چنانچه اندیشهای کلی مبادی قطع شهوات و مقوی جانب ملکیست و
لهذا در قرآن مجید امر شده بتامل در آیات کما فی قوله تعالی ان فی خلق السموات والارض الآیه و فی

مسر الآیات برای همین است تا شخص کلی الوجود شود و بعالم اعلی ارتقا کند مثلا تامل کند در کار
آسمان و زمین که چنین جرمی عظیم محیط که جهات کار جهان بیک کب از کواکب او انتظام می‌یابد و هو
الشمس و القمر ضیا عن حقیقا تنها پیوسته در روش است بی قصور و فتور این روش و گردش هر آینه غایتی
باشد آیا آن غایت که در گردش آسمان است اعز و اشرف خواهد بود یا آن غایت که در حرکات دواب
ارض است و پی کاه و علف عجب که عاقلی این حرکات جزئیه مضطربه را اعز و اشرف از این حرکات
کلیه منتظم یا این را با این خساست متوجه غایتی اند و آن را با آن نفاست عبث و باطل بی حکمت
ما خلقت هذا باطلا قال الله تعالی و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعبین ما خلقناهما الا بالحق
و لکن اکثرهم لا یعلمون و چون این تامل در کار آسمان کرد و از زمین تامل باز وقت افتد که ذات آدمی
سماویست ارضی و کلی است نه جزوی که اگر از گوهر ارض بودی و حضیض جز نیت را از آسمان دم
نیافتی همچون دیگر حیوانات که چرا شدند و چرا رانند و چون بهمت بآسمان رفته ایم که گوهر مس ارکان
آسمان است که اگر بکوشد آنچه عالی همت بپرد و آن زمان تقدم چنانچه ادریس و عیسی بعثت و در عالم
کلیه قرین اشخاص کلیه گردد که یوسف علیه السلام اشارت از اصالحین گفت که توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین
و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله رفیق اعلی فرمود و ای دریغ که کسی تو اند که همنشین رفیق اعلی گردد و همنشینی
حیوانات هم گزیند قطرات که از کاس کتابت اشنی من بکم و للارض من کاس الکرام نصیب بر
زمین چکد انجا بهار شود و الوان فواکه که از درختان روید و همچنین سایر حسنات این جهان از خرده
ریزه خوان ایشان باشد آن قطره که در خربزه است که حلاوت او از انست و آن دانه که
انار است که طعم و منفعت او در آنست هم از خورده ریزه آن خوانست رسول الله صلی الله علیه و آله
در آن خوان طعام خوردی انجا که گفت ابیت ربی یطعمنی و یسقین کسی را که بچنان خوان امکان رسیدن
باشد باین فضلات نرسد زهی ظلم که بر خود کرده باشد که فهم ظالم لنفسه بیت ولا یکدم رها کن آب و
گل را صلای عشق زد جان و دل را چند بر زمین چسبیدن پر و بال جهاد بگشود که راه آسمان پیش
گیرد امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام فرمود انا بطرق السماء اعرف منی بطرق الارض اگر زمین خالی
است ببینیم و اگر خواب و خور کاریست کردیم اکنون نوبت کاری دیگر است سبحان الله اگر آدمی
را ولی بیکر و هی سال بجهان بسر برد و در جهان چشید اگر سیصد سال بسر برد همین است و همین است
همین بیت اگر صد سال و اگر یکی روز همان دوغ است ای دوغ تا کی دوغ عارفان ایشان
طور بر تر این طور رسیدند آخر لکل جدید لذة مدتی هم دست آن کریم اساها که میگویند در آن طور

کمرا رفتیم و پیوسته بر سر چه داست بیت هر زمان نو صورتی و نو جمالی تا زنو دیدن فرو میرد ملال

و هدانا الی البیاض ولم یتم بسم الله الرحمن الرحیم المفضال و السلام و الاکرام

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین الناسین اما بعد آدمی باید که چندان ذکر خدای عز و جل و
عالم اعلی گوید که مستهتر گردد و در آن ذکر چنانچه آن ذکر حاجب شود میان او و حوادث این جهان و حجرستان
او و سهام انقلابات دنیا و مصائب آن چنانچه اثر آنها باو نرسد و احساس آنها نکند از فرط استهتار و اشتواق
او در ذکر و قد ورد فی الخبر اذکروا الله حتی یقال انه مجنون ای اخوان بازگشت آدمی بعالم اعلی است باید که جهت
و مناسبت با آن پیدا کند تا چون بانجا رود متوحش نباشد بیت یار با یار خوی کن با نور رو نه
ور نه خفاشی بمانی بی فروز و مناسبت با آن بدوام ذکر آن حاصل گردد از ذکر خدا و عالم اعلی بیاسایند چنانکه
مردمان دیوانه دنیا اند شما دیوانه خدای باشید همه ایشان امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که مس من فنی
ذات الله بیت آزموده عقل دوراندیش را بعد ازین دیوانه سازم خویش را پروانه خود را ای کیر
بر این آتش میاندازند تا هستی ایشان از هستی ذکر سوخته شود تا ذکر متصرف ایشان باشد نه ایشان متصرف
ذکر ای اخوان چون شما میدانید که این دنیا با شما نماند و زود و پیش بر شما خواهد گردید در وفا برادر هم
بسر برده با بیوفایان وفا کردن بر خود ستم کردن است دل از و خالی کنید و از مهر او بگسلید زود است که
دل فراموشان خواهید شد که کسی از شما نام بر دوستان نه هر کو این دو روز پیشتر باش چه غم از بین ای هم
که منکر ایید در چه خواهید که کسی از شما یاد دنیا دور دیگر مه که این روز رسیدن اجل است دیوار خوان
آباد و دیوار برزخ است چون در پس دیوار برزخ افتید که پیش شما در آمده بود خبر که شما بر سرای اخوان
در گوشه بنشینید و بعبادت خدای مشغول شوید اگر روزی در گروه نان چاپید که بخورید و آبی سرد که بر روی
آن آتش میده چنان دانید که دنیا بجز افزون شما داده اند ای اخوان از تنعمات که اهل دنیا میکنند هم
خون و ریم و پالایش جهنم است که میخورند از کنند آن چنین سکرتم چه رسکت اشان جبر کلات اند که جرچیه تلخ
گرد شده اند ای اخوان اگر حلاوت طاعت و ذکر بچشید نگاه بدانید که حلاوت چیست فی ذلک فلیتنافس المتنافسون

و السلام علی الاخوان بسم الله الرحمن الرحیم و رحمة الله و برکاته

من عبد الله قطب بن محیی سلام الله و رحمته علی ایر الاخوان الاکبر اما بعد دنیا آزموده ایم
یاری نشاید برای آنکه بس غدار و بیوفاست هر آینه بی یاری دیگر چاره گرفت برای آنکه دل بی یار بسر
نمیشود بر وجه آزمایش او از جوهر محبت است و چون تامل میکنیم محتاج یاری نشاید برای آنکه او با
حاجت خویش همراه است ما پس متعین شد که بی نیاز را یاری گیریم و بی نیاز جز خدای عز و جل نیست

پس الی آن مهر بفر او پرداختیم بمحبت او محبت هر کس که بمحبت او پرداخته باشد و هر آینه در مقام نیکی باخلاق الله پرتوی از عنا وی بیازی و بیغرضی براو افتاده والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر محب الدین الشیخ محمد و سر معنی بنیرار سرایی الامام القادر الاتهین سلام علیکم و رحمة الله و برکاته اما بعد چون آدمی بخواب میرود و میمیرد از خود غافل میشود و سخت محتاجست به بیداری که بخواب نرود و زنی که بمیرد و چیزی که بیخبر نشود و قوی که غرت باو راه نیابد تا چون آدمی بخواب رود آن بیدار حارس او باشد و چون بمیرد آن زنده وارث او و حافظ معانی او و حافظ باز ماندگان او باشد و چون از خود غافل و غایب شود آن خبردار و ناظر او باشد و چون در خود فاتر شود آن قوی جابر حال او باشد و با مراد او باز رسد نور پروردگار بر ما محیط است و در حجر لطف خود ما را تربیت میفرماید چون ما را وحشتی روی مینماید تو بید لطف او ما را انس می بخشد چون نفس ما بر ما طغیان میکند نهیب قهر او ما را گوشمال میدهد تا بجای خود می نشیند پیوسته بخاطرهای گوناگون ما را آزمایش کند و آنچه در قوت ماست بلطایف حکمت بفعل آورد و برکت از دیو و غیب می و زد و آدمی او را چون لها و خارستانهای عجب می افکند و اشکال جبروت او را مینماید و در های غریب بر او میگشاید و این صورت هر کس را واقع باشد اما عارفان دانند که حجت بر ایشان جاری میشود و صاحب دیده و باز دیده باشند و طفلان یعنی سایر بشر ندانند که چیست و کیست که است و چه راست خطر عظیم اینست نرا باشد القصه و تیم و سایر اخوان و سالکان را رضی باید که چون آدمی را او رنگهای حسد باید نهند و توشی قوتش مکارم و پریشانیها براو وارد گردد و آنها اشکال جبروت و گرسنگی است به درو بایدارد بحظ خویش از آن برسد و با جبروتیان از آن آشنا گردد و او را در تکالیف خویش تحصیل فرماید و آب حیات از ظلمات ایشان او را در چنگ افتد و در خلوت خاص محکم تمام با بخا برد و ندیم مقیم گردد و اگر ثبت و بدعا و تقلیل حظ و چون آدمی را درک و رغایب بنهند و اشخاص لطایف و الطاف او را پذیره آیند باید که چنانچه در صورت اول از ان گفتیم نگریزد و خود را نگاه دارد و چون چنین کند آن اشخاص عالم جمال با وی انس گیرند و نقاب از رخسار برکشیده بندد وی را بلقای خود متمتع دارند و اگر در ایشان نگریزد و خود را از وی پوشیده دارند و بحظ قلیل باز گردد و حاصل نهاد و اشکال جبروت مقتضی رمیدنست از کسی که از ایشان رمد و رمیدن از کسی که با ایشان انس گیرد و نهاد و اشکال جمال انس گرفتن است با کسی که از ایشان رمد و رمیدن از کسی که با ایشان انس گیرد

حاصل الکلام اگر چون بلایی روی نماید از آن نباید گریخت و چون خوشی روی نماید بدان نباید آویخت که بلا چون از آن نگریزند با خوشی شود و خوشی چون در آن آویزند بلا گردد والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الدین ولی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد امیر الاخوان الی الولی فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد اما بعد خدای عز و جل جدا از هیچ قسم تو که میفرماید ان عذابک لواقع ماله من دافع و از آن چیزی و ترسی عجب در من میشنید و بیقین میدانم که این عذابیست در اصل که از جایی در برمیخیزد که آنرا هیچ عارفی دافع نیست اکنون آدمی ضعیف چه چاره سازد و چه تدبیر کند و روی بکوه نهد اینست گریزد کجا رود چون خدای در مرصاد است امر خدای از همه سو محیط است آهنگ نفس کافر میباید کرد که او را مسلمان سازند تا خلاص یابد که هیچ تدبیر دیگر نیست طریق شکستن اسلام میباید برد زیرا که حیث شیخ بهر اوست گو را گردن یفت سایه کار کلیت او را شیخ نیست نفس که خود را از سر نهاد و نامراد شد امر خدای را خاضع میشود و هر چون که خدای میگوید جان میکند چرا و این هنگام و بنگ و لال است جول و تونی از نمی باید که رجوع با آن کند چندان فرخ بوی کار کرده که یکباره ساقط و متلاشی شود هر چون کش میرانند برود اما نفس که بخویشتن ناظر است و برای خویش معجب و خود را جایی میداند ولی امری میشناسد برای خود تدبیری میکند و پیش و پس کار خود می اندیشد زمانی فکر فرزند میکند زمانی اندیشه بوند زمانی زمانی آن امر خدای که بوی رسید بعرض نفس میرسانند تا اگر نفس امضا فرماید بجای آورد و الا امر را چون خود باز گرداند او را این میرسد که امر خدای موقوف داده دو در خلف بابت واستیذان از نفس کند تا اگر اذن دهد او را باره بهد و الا باز فرستد چون خود نفس را بزرگ اینهار کنند باشش باره و در نفس بگذرد و روز رب در رسد و مالک یوم الدین حکم خویش را باز براند فالیوم مسلم کلاشیتم اتقا بو شانی انی نفس اخوار و ذلیل جایی باز باید گذاشت که امثال رب نکرند میدا اهل حال الجنین و حرض وی دو جان و اول و آخر خدای را امر رب در کار رب کند و امروز که روز ایشانست طهارا مر رب کند و هیچ خود را از رب باز نگیرد و بالکلیه خود را مستهلک و فانی در امر رب سازد تا چون روز رب برسد و الیوم لله القدرت الطاف خویش از ایشان دریغ ندارد که من کان لله کان الله له امن و بان جماعت اخوان کرو این کار را استوار بر بندید و مردانه در آیند تا باوج سعادت بر آیند الله المسئول الاعانتکم والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الولی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد و ولی فی الله الامیر افضل الدین محمد

کان الله فی آلاء بن لهما انما البعد بشارت باد بنده مؤمن را که خدای عز و جل او را در جهان نه زار
سرگردان کرده که او را از خود رانده و نه آنها را که کار جهان ایشان سامان کرده بخود خوانده مؤمن را
وزان بیابان کرده تا دل بهیچ ننهد و وی را در ارض مستقری نباشد چه دانسته که عذاب او برارض عزلت
و اگر مؤمن را در ارض مستقری باشد عذاب او بوی برد و او را ازو گرداند اما چون او را در ارض مستوی
نیست عذاب وی جهت جوی او سرگردان باشد خانه که وی را از کی باز جوید برای عذاب که بشود
از تکاپوی باز ایستد که مؤمن را درین جهان نیابی اگر تمام زمین را بزیر پا زد جز یزدی همت او آسمان
در لامکانست فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر اگر جای لامکان دانی و شناسی که بی جهت است کدام جهت
است خود را بجهت مؤمن توانی رسانید و بجهات لامکان درگه ام مکان توان یافت بی جهت را
کدام جهت توان رسید روی براخبار و دنیا نه که فرزند با مادری هر یکی از ایشان در گوشه معین از زمین
پای افکنده و بسوی آن کرده و هوای خاص در او فرو گرفته از اول عمر تا آخر عمر در جهان و با همان سر بر دار
هر کس که نشان پرسی است تا ابر آن سپرد بسوی او تا ز داد و راز گرد سرادق خویش و محیط را نما
زینهار که گرد مؤمن مگرد که نور بصیرت او نامتناهی باشد و شعاع او بر حواشی ابد انداز و چگونه گرد ناتمامی
توانی برآمد هر چند در تک ایستی چون در کمری در برابنی از بدایات حقیقت او نرسیده باشی زینهار که
پیرامون نهایات همت مؤمن مگرد که شاهی تو در لاتناهی او گم شود چون گم شدن قطره در دریا اگر
روی خود را باز بینی بیت چو قطره بر زر فشانی بری بدو آنکی باید این داوری جان از سوی
الله نطفه است در رحم نطفه چون از شخص جدا شود و در حوض قرار گرفت علم آدم را ازان منقطع
اما مراقبه عاملان الهی و عمل ابری ربانی ازان منقطع نیست ایشان را با آن سرکار زیست و در آن
رستگاری تا آن زمان که صورت آدمی ازان بیا زند و جان در او دمند و شود و اینچه شود حال عمل
بعینه همچنین است بلفظ سی قول لا اله الا الله بر رقیب عتید و فی الخبر من تصدق بعدل تمرة من کسب طیبة
ولا یقبل الله الا الطیب فان الله یتقبلها بیمینه ثم یربیها لصاحبها کما یربی احدکم فلوه حتی یکون مثل
الجبل قوله عدل تمرة ای ما یوازی تمرة والفلو ولد الفرس و مراد نفخ روح اعطاء قوت نمو آن
کرسید الحقیقی حقیقت است که با ده منتفع آن باشند اگر مستمع گمان برد که از اعمال هم احیا یکی آن
شود و اشباح مکون شود چنانچه در خبر آمده که لقیت ابراهیم لیلة اسری بی فقال یا محمد اقرأ امتک
منی السلام و اخبرهم ان الجنة طیبة التربة عذبة الماء و انها قیعان و ان غراسها سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر اما احیائی و اشباحی که از عملی که تعلق بگل دارد مکون شود در باب اشباحی که

از نسخ

از اشباح که تعلق بگل دارد مکون شود نخاد فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون اگر این
رونق و طراوت و حسن منظر و لطافت پیکر که ساختها از گل دارند هم از پرتو است که ازان ساختهای آن
برایشان افتاده بیت باغها و سبزها اندر دولت عکس لطف آن برین آب و گلست و جای
جزئی ازان تربت طیبه و آب عذبه است که با آب و گل جهان آمیخته و کرای که ازان خاک مشک بوی برین
بساتین و ریاحین بهشت و تبرا یده الله چون این معنی معلوم کرد و باور داشت باید که اقدام در اقدام بر طاعات
استوار دارد و هر طاعت که پوشیده تر باشد از دیده ها و مردمان دیده او با آن روشن تر و دل او بان امید وار
برا اگر چون اینجا از طاعت با زدیده میشود چه ثبت پوشیده بمناسبت پوشیدگی او نفس است مران جا که
حس بصر بگشت در خبر کریمه فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین اخفی قوم عملا فاخفی الله ثوابهم و لم یخطر علی
قلب بشر پس اول چیزی که وصیت میکنیم بدان میشود از طاعات و طاعت پوشیده است که کریمه مذکوره در
شان آن نازل شده یکی برخاستن شب برای نماز و دعا که تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا
و طمعا دوم صدقه پوشیده که و مما رزقناهم ینفقون و اگرچه بصریح در اینجا تقیید اتفاق بر اخفا نکرده اما
از تعقیب آن بفلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین بایکدیگر معلوم است که و ان تخفوها و تؤتوها
الفقراء فهو خیر لکم اخبار این فهم میشود و اینجا دو باب مینویسیم باب اول در ترغیب بر خاستن
شب برای نماز و دعا و تیم ایده الله باید که التزام برخاستن شب کند التزامی چنانکه بعوارض که عذری او را
ازان باز دارد دست ازان ندارد و عن النبی صلی الله علیه و آله عجب ربنا من رجلین رجل ثار عن
وطائه و لحافه من بین حبه و اهله الی صلوته رغبة فیما عندی و شفقا مما عندی و رجل غزا فی سبیل الله فانهزموا
فعلم ما علیه فی الفرار و ما له فی الرجوع فرجع حتی یهریق دمه رغبة فیما عندی و رهبة مما عندی و اوقات حیاء آن
بر چند معنی قسمت کند یک قسم نماز کند بخضوع و خشوع و جمع قلب که ان ناشئة اللیل هی اشد وطا و
اقوم قیلا آن مقدار که میسر شود که خاتم ها بیشتر سنت و اکمل آن دوازده رکعت دو تا اول سبک گزارد
دوی دوم بغایت دراز بعد ازان بتدریج کوتاه کند چه از فعل رسول الله صلی الله علیه و آله چنین ثابت شده
عن زید بن خالد الجهنی انه لارمقن صلوة رسول الله اللیلة فصلی رکعتین خفیفتین ثم صلی رکعتین طویلتین
طویلتین طویلتین ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما ثم صلی رکعتین
و هما دون اللتین قبلهما ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما ثم اوتر فذلک ثلاث عشرة رواه مسلم و یک
قسم استغفار کند برای مطلق ذنوب و برای ذنوب مخصوصه که از خود شناسد که سحر را با استغفار خصوصیتی
است لقوله تعالی و بالاسحار هم یستغفرون و یک قسم دعا کند برای حاجات خود و برادران و دوستان خود و

علوم و حضور صفا و لایف نا هالک و دیگر استغفار و دعا بطریق مناجات کند همچون کسی که با همنشین سخن گوید گویا جلیس من ذکرنی نه اگر بر سبیل تلاوت بر زبان راند و اگر دلش برای مناجات حاضر نشود دست از تلاوت آن باز ندارد که آن نیز از فضیلت و فایده خالی نیست و یک قسم دیگر تلاوت کلام الله کند با تدبر و تعظیم و استغفار و دعا اگر منفرد اگر کند شاید و اگر در خلال تهجد کند و در اعقاب تسلیمات شاید و اگر در بعضی رکعات که در عقب آن استغفار خواهد کرد آیتی که متضمن استغفار باشد خواند پسندیده است و اولی آن در رکعت خفیفه اولی است و آیات مناسب استغفار یکی این است و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الی توابا رحیما و دوم و من یعمل سوءا الی غفورا رحیما سوم و الذین اذا فعلوا فاحشة الی و هم یعلمون و اگر در دو رکعتی خواند و این دو رکعت شاید و چون برای تهجد برخیزد خواتیم سوره آل عمران برخواند که در احادیث صحیح ثابت شده عن ابن عباس قال بت عند خالتی میمونة لیلة و النبی صلی الله علیه و آله عندها فتحدث رسول الله مع اهله ساعة ثم رقد فلما کان ثلث اللیل الآخر او بعضه قعد ینظر الی السماء فقرأ ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورة ثم قام الی القربة الحدیث فی صحیحین و اندکی از گناه کارات که او با استغفار و استغفار است ساعت لایق آن آخر شب است که سحر نام دارد برای آنکه روز بکار دنیا مشغول است و شب بکار خواب و آن نیز از تتمه کار دنیاست برای آنکه گاه است که خواب آخر و بخواب متدارک میشود سحر از کار دنیا و آنچه برای کار دنیاست که خواب است فارغ شده و کار دنیا تمام گذارده و آن ساعت مثل ساعتی که آن نه از دنیاست آن ساعتی است اخروی الهی و در آن بخدای عز و جل مشغول باید شد و نزول خدای عز و جل هم بیاد در آن ساعت است قال رسول الله صلی الله علیه و آله ینزل ربنا تبارک و تعالی کل لیلة الی السماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الآخر یقول من یدعونی فاستجیب له من یسألنی فاعطیه من یستغفرنی فاغفر له ثم یبسط یدیه یقول من یقرض غیر عدوم و لا ظلوم حتی ینفجر الفجر رواه مسلم چنانچه در هر دانه انار دانه الهی باشد و در هر خرزه قطره الهی باشد و در هر شبانه روزی ساعتی الهی باشد آنرا از سحر باید جست و ساعت اجابت دعا آن باشد عن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول ان فی اللیل لساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله خیرا من امر الدنیا و الآخرة الا اعطاه ایاه و ذلک کل لیلة رواه مسلم هر کس که درجات آن ساعت از وی فوت شود و روز تدارک او را بر فوت آن ساعت مشغول باشد که تفویت هیچ خیر چنان متحقق نشود و آدمی هر تخلیط که در روز کرده باشد چون سحر برخیزد و عذر خواهی و استغفار نماید از او محو و پاک کرده باشد الله احسانات از روزی دیگر باشد اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین و این سخن نیز برای کسی است که با قضا و این روز خود را از گناه پاک سازد

چنین کس

چنین کس را این فایده نرسد برای کسی است که نادانی گناه مبتلا شود و خایف و نادم باشد چنان کس چون این عذرخواهی و اظهار ندامت کند و شب بندگی تقدیم کند بیرزد ان شاء الله بفضل الله تعالی

باب دوم

در ترغیب بصدقه لا سیما صدقه خفیه قال الله تعالی ان تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و تیم ایده الله تصدق را بصدق نیت مستعمل دارد و هر روز دو انسه صدقه دهد هر چه قلیل باشد اگر چه صدقه ناگزیر آدمی است برای آنکه مدام آدمی در معرض اخطار و آفات و اصابت سهام قضاست و مدفع قضا نمیداند که از کجاست تا آنرا بر او بگیرد صدقه را بر آن ذاتی بسوی مدخل القضا باشد بمنزله خاک بر آتش میخط صدقه چون از دست متصدق جدا شد و با آنکه مدخل سوء القضاست و در آن رخنه بندد پس دفع هر دفع سوء القضا صدقه است و دعا نیز درین باب نفع بین دارد و قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الدعا ینفع مما نزل و مما لم ینزل فعلیکم عباد الله بالدعا هر گاه که استشعار آدمی مخافتی کند توسل بصدقه و دعا جوید که خدای دفع برفرماید بفضل خود و ثالث این دو باب آن تالی مراقبه که رسول الله صلی الله علیه و آله ثالث آن ساخته در حدیث وصیت معاذ قال صلی الله علیه و آله الا ادلک علی ابواب الخیر الصوم جنة و الصدقة تطفی الخطیئة کما یطفی الماء النار و صلوة الرجل فی جوف اللیل ثم تلا تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا حتی بلغ یعملون پس این دو باب ثلث شایسته در ترغیب صوم و تکمل الارکان منشور طاعات ان شاء الله تعالی

باب سیوم

در ترغیب در صوم و تیم ایده الله باید که از روزه مشروعه خود را خالی نگذارد و اگر در هفته یکروز باشد یا در ماهی یکروز که روزه آیه صمدیت است و فی الحدیث القدسی الصوم لی و انا اجزی به چون آدمی بنده خدای عز و جل است شاید که از آیه صمدیت چیزی با وی باشد و او را از حیوان باز توان شناخت چیست مرا که لی اگر گفته خدای چه داری از خدای میگوید چه دانم و کسی بگوید که چون صوم آیه صمدیت است آیتی از بهشت کردار الله است و او در آن جار الله باید که طعام نخورد برای آنکه طعام بهشت از برای نفوس مشتهیان است که و فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین حقیقت ایشان از بهشت است و شاد طعام بهشت بردن باشد آن خود ایشان را باشد و در حق نفوس مطهره چنانچه از خبر و هو یطعم و لا یطعم باشد چون یک بکری آنچه حظ حقیقت ایشان باشد لقای رب ایشان است تا عیروا اشارت بکر خطی است آنچه در حدیث آمده للصائم فرحتان فرحة عند لقاء ربه و فرحة عند افطاره فرحه فطر حظ نفس باشد و فرحه لقا حظ حقیقت والله اعلم

باب چهارم

در منشور طاعات تیم ایده الله او را نماز خمس بر وجهی که از احادیث ثابت شده و در جزوی مفرد برای اخوان مجموع گشته است بقدری شروط نگذارد و جهد کند که تلاوت آن قناعت کند بلکه دل حاضر دارد و بر سبیل ذکر و مناجات آنرا ادا سازد و اگر دل حاضر نشود ترک تلاوت

نکند کاسبق فی مناجات اللیل و باز وقت ادعیه نوبه باشد که کنوز معارف در آن کنوز رست هر جا که جاری براو
قرار کیرد و ضبط ما بین الاشراقین و ما بین العشائین از دست نگذارد و اگر مشارکت به تلاوت و صلی کند آنها را بجز
ایسر باشد براو از تلاوت و ذکر و مراقبه اصلح بین العشائین که آن را اصلح اوقات کفته‌اند و آن را ازدوا ارده
نا بیت کفت و درس قرآن بهیچ حال فراموش نکند حیاته للحفظ وابا عالا الاجر و قیام ما بالذکر و استغفار الا
الفکر و در روایت است که لی عذری ساعته نماید ولو فی السفر و ساعی باشد در ادای فرایض را اول وقت و بجماعت
و در مسجد و تحری طریقه مسنونه کند در سور مقروه در صلوة از طوال و اوساط و قصار مفصل و نماز وتر را
معتقد بوده اند و دار و بهیچ حال مسامحه در آن نکند که آن صلوة الهی مستقل است و ترتیل است کلمات مغرب که
وتر نهار است اگر وثوق به انتباه داشته باشد با سحر انداز و تا ختم نماز آن واقع شود و الا در شب اول آن را
بگذارد و مستحب است چو ببدر قیام لیل تقلیل طعام شب اگر تواند نشب وضو تازه کند و قصد خوابگاه کند
که نور و حضور آن مستحب میشود و تمام اوقات منام و در صحبت دوستان و صفای اهل صلح تمام دارد و چون
اقامت قواعد طاعت کرد و برای تحری رضوان خدای عز و جل تاسیس اساس تقوی کند برای تحرز از
سخط خدای عز و جل که افمن اسس بنیانه علی التقوی من الله و رضوان و بداند که چنانچه اعمال صالحه در سیاق
نفخ روح در آن با حقایق صالحه میشود اعمال سیئه با حقایق سیئه میشود و اگر عمل صالح نزد نفخ روح امداد
میشود و عمل شی نزد نفخ روح با آثار میشود و در حکایت است که کسی از روح الله تعلیم آن اسم کرد که چون بر مرده
خوانند زنده میشود و آن را بر استخوانی چند خواند و زنده شد شیری سیاه بود و در حال بر نع کنند خود را هلاک کرد
مثل اعمال سیئه مثل همان استخوانست احتراز باید کرد از عملی که چون زنده شود دشمنی باشد خونخوار و در حدیث
آمده که من آتاه الله مالا فلم یؤد زکوته مثل له ماله یوم القیمة شجاعا اقرع له زبیبتان یطوقه یوم القیمة یاخذ بلهزمتیه
یعنی شدقیه ثم یقول انا مالک انا کنزک ثم تلا و لا یحسبن الذین یبخلون الآیه پس ذکر ابواب طاعت اشتغال
سازیم نه کرا ابواب تقوی و حمایه نفس است از محارم و محارم حمی خدایست عز و جل کما ورد فی الخبر الا و
ان لکل ملک حمی الا و ان حمی الله محارمه و محل استیثار در تبت عز و جل میباد که رب عز و جل چندین حمی
کرمشارکت او بجوید در محل استیثار او پس از غیرت اکبر بر او آن آید که حلم خدای عز و جل حاجب
و مانع آن نباشد قال المامون الحلم یحسن بالملک الا فی ثلاثه قادح فی ملک و متعرض لحرمه و مذیع لسر
و فی الحدیث اتعجبون من غیرة سعد انه لغیور و الله اغیر منی و من اجل غیرة الله حرم الفواحش ما ظهر
منها و ما بطن و تیم ابه الله براو که خدای را عز و جل انوار گوناگون است بر خوی راهکی است
جدا گانه بعض انوار ظاهر است و بعض انوار مستور چنانکه در آدمی چیزی باشد که از مردمان آن را بپوشد

وازین

ندارد و مثل وجه و کف و قدم و چیزی باشد که البته پوشیده دارد و مثل ما بین السره و الرکبه و چیزی باشد که پوشیده
دارد اما نه باین مبالغه باشد ما سوای مذکورات و این خاصه اجزای داخله غیبت و متعلقات خارجه بر مثل
این تقسیم باشد مثلا عبد خود در مستور ندارد و زوجه خود را البته مستور دارد و دانه خود در مستور دارد اما نه
بآن مبالغه همچنین عمل آدمی در حق انوار و معانی و امور الهیه مختلف باشد و آدمی را خدای عز و جل
از برای خود آفرین که خلقت الاکوان لاجل الانسان و خلقت الانسان لاجلی و او را بنده خود خوانده و
عبودیت او را مقابل ربوبیت خود ساخته و او را بجهان برای تعلم آداب عبودیت و معاملات با حضرت
فرستاده همچون طفل که بمکتب فرستند و عالم را مسخر او نمود و از انوار خود آفرید و او را بر عالم
و امور عالم داده و روی با آن کرده تا بمعامله با آن معامله با حق امور حق بیاموزد و عالم در حق او
همچون دایه باشد که مرکب برای طلب هوا ارسا زد چون در انوار الهیه بعضی هست که نزد رجوع عبد
برب و انخراط در زمره مقربین عند ربه او را روا نیست نظر در آن کردن و در صحف خلیل
آمده که و لکل واحد منهم اربعة اجنحة اما جناحان فعلی وجهه مخافة ان ینظر الی العرش فیصعق و اما جناحان
فیهف بهما الهفیف سرعة السیر و بعضی هست که حال آن بر خلاف این است خدای عز و جل در
حیات دنیا محرم آفریده انجام و جنت و اخت و عمه و خاله نام دارد از انوار و مرتبه آفریده و
آیات مرئیه اند و ما سوای آن از اصناف نسا از انوار غیر مرتبه آفریده و ان فی
ذلک لآیات لقوم یعقلون آنچه اینجا است از محرم و غیر محرم آن خود باذات بعد النسبه ایست
از رب عز و جل ما للتراب و رب الارباب و شیئی از آن الهیات این مقدار که محل استیثار رب
عز و جل اند ما ارباب الهیه آن از ارباب است عز و جل در سلک اکبر ایشان است و چون انها
بنام آنها ساخته شده اند تا آیات آنها باشد حکم غیرت نیز بر اینها منسحب شود و چه نیکو رسیده که
دیده انبیا بر ساحه حرمات والله و فقها نظر در شعر نسوان از غیر محارم حرام داشته اند و با قطع نظر
از ین چون بنا و ارائک بستی در آخرت شخص خوار از ملکات لا الا آنچه در دنیا اکتساب نمود
از نظر و اشیی که آیات انوار محجوبه الهیه اند در آخرت که سر کار با آنها و الهیات افتاده شوند
امور الهیه پیش می آید و دو چار انوار الهیه میشود و در آمد شد و خط و در حال و هر حال همان عادت
مکتسبه از آن انوار و دیده فرو نمیکرد چون ان قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم محل امتثال نیافته بلکه
این صبر و صرف کسب نکرده و آنجا ازجا بر او آن آید که هیچکس پیش و نتوانند کرفت هیچ حجابی
مانع آن نتوانند شد برای آنکه انوار محجوبه چادوشان غیرت اند که در پشته سلطان غیرت اند تا خود زبن

وارد که هر دیده که بایشان نگرد از سر برکنند بکار [illegible] لابصار مثل آدمی درین مثل آیتی
است که چشم از نبات کسان فرو نگیرد و چون این عادت در وی مستمر و مستقر باشد گاه این از وی سبب
[illegible] ملک [illegible] بود بر سر او آن آید که بر سر [illegible] الکواعب آمد و ذلک انه کان عنده [illegible]
مثاقیل [illegible] اشرب من هذا السماء واقعد فی ظل الاشجار [illegible] بزجر و عتبه [illegible] الی
[illegible] عدت الی ذکره [illegible] مثلا السماء و [illegible] خدای عز و جل تعظیم این انذار کرده
از راه آنکه با عباد دارد و یحذرکم الله نفسه والله رئوف بالعباد و در خبر آمده است که ایاکم والنظر الی المردان
[illegible] الله چون حسن امرد آیت نوری است از انوار ظاهره که آدمی را ادراک آن
در آخرت اگر در دنیا دیده از آن فرو نگیرد و در آخرت چون آن نور ناید بهمان عادت [illegible] دیده بر آن
کار و آن نور بی شد از انوار عزت که هزار [illegible] پیش [illegible] که هر دیده که بسوی او نگرد چون دیده
نرگس از دیده وران برباید و حصار گل خار شده تا دست [illegible] که بسوی آن دراز شود و بزخم خار پاره
کنند و این آیه هم در دنیا قایم است برای [illegible] هوشمند بصیر [illegible] خط مشکین بگرد عارض او خط
کرد [illegible] بصیر ازان جمال [illegible] امروز در امرد نگاه توان کرد و هیچ
بر ناظر نیاید [illegible] رسید که جلال و مهابت الهیت [illegible] این قضیه باشد [illegible]
خدای تعالی آدمی را از خود و از ان [illegible] یحذرکم الله نفسه والله رئوف بالعباد و سزاوار است که آدمی از عزت
[illegible] و رحم کند امروز که میتواند که امروز امکان [illegible] مثلا اگر کسی درین جهان خمر خورده باشد
خمر [illegible] حرام و در جهان آیت [illegible] از انوار ظاهره [illegible] اصحاب آن [illegible]
آنگه حامل بر آن نمیتواند بود [illegible] چنان [illegible] امکان [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] که مطلق حکم و خاصیت او داشته باشد چنانچه صورت [illegible] اگر [illegible]
کودک [illegible] سوار [illegible] در آخرت چون [illegible] آن [illegible]
خورد [illegible] عادت [illegible] آهنگ [illegible] از صورت آن [illegible]
آید [illegible] آن [illegible] همچون طفل [illegible] صورت [illegible]
شده باشد بهمان عادت [illegible] سواری چوبین [illegible]
و در دنیا مثل طفلی است که [illegible] بعضی [illegible]
و در چهار آن اشیا [illegible] عادت [illegible]
صورتهای راست کند [illegible] آن [illegible] صورت [illegible]

این

این لذت و قوت بخشد تناول کن در نفس این ماده هیچ از این دو اثر نباشد اما شهوت ملکه احکام [illegible]
شد [illegible] و در ثانی الحال چه گاهی که انچه فی الواقع مار است چند از ان احتراز
کند بحکم ملکه مکتسبه و عادت ثابته و از ضرر مصون ماند و انچه فی الواقع انار است چند تناول کند و از ان لذت
و قوت یابد و موشی در دوشاب افتاد با صاحب دوشاب گفتند [illegible] که پلیدیست گفت [illegible] چشیدم [illegible]
بود آن چیزی ندانند که پاک و پلید این جهان از نجاست پاک و پلیدیست آنرا پاک [illegible] حقیقت
غساق است که در خبر آمده [illegible] غساق [illegible] الدنیا [illegible] اهل الدنیا اما هر کس که در دنیا
از ان دوشاب که موش مرده در ان افتاده باشد دوری گوید در آخرت از غساق دوری نگوید [illegible]
گوید که شیرین و خوشبوست نه سراسر امور این جهان اشباه و اشباح امور آن جهانست قال ابن عباس لیس
فی الجنه الا الاسماء و اینجا کار را آموزند و انجا بکار آورند در خرمهره دنیا دست چپت کنند برای [illegible]
آخرت در سر خط دنیا خط آموزند و در صحیفه آخرت نویسند امروز چون [illegible] مشق فارغ شوند سر خط دنیا [illegible]
کشند ورق [illegible] ورق آسمانرا [illegible] یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب [illegible]
[illegible] یوم [illegible]
دوشاب می چید و از حقیقت حال غافل بود [illegible]
[illegible] تقوی [illegible] اعضا برای آنکه تقوی [illegible]
و آلت ارتکاب محرمات اعضاست و داخل اعضا درین باب سه عضو است که در حدیث اشارت بان
شده که [illegible] شر لقلقه و قبقبه و ذبذبه فقد وقی [illegible] باب تقوی [illegible] اعضا ثلاثه مذکوره
و آن باب پنجم و ششم و هفتم باشد و آنرا اکمل الارکان [illegible] تقوی و آن باب
تام باشد باذن الله [illegible] زبان [illegible]
یکی از غیبت و غیبت آنست که کسی بقصد [illegible] چیزی از حال کسی باز گوید که چون بشنود آزرده شود [illegible]
چون این داعیه در خود یابد با خود فرض کند که دیگری با او چنان کند بیند که حال خود با آن چگونه می یابد
حال کسی که غیبت او میکند مثل آنست پس [illegible] و انچه [illegible] نمی پسندد [illegible] خدای عز و جل
[illegible] خواهی که [illegible] هر کس [illegible] انچه [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] خدای عز و جل [illegible]
حدیث وارد است که ان العبد لیقول الکلمه لا یقولها الا لیضحک الناس یهوی بها ابعد من الثریا و انه
لیزل عن لسانه اشد مما یزل عن قدمه [illegible] یعنی چون سخنی که [illegible] کار

دین باد با کوید و الا صمت اختیار کند که صمت ملتقی حکمت است و فی الخبر رحم الله من قال خیرا فغنم او سکت فسلم

و قیل من عدّ کلامه من عمله قلّ کلامه فیما لا یعنیه عن عقبة بن عامر قال لقیت رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت ما النجاة فقال

املک علیک لسانک و لیسعک بیتک و ابک علی خطیئتک رواه الترمذی و عن سهل بن سعد قال قال

رسول الله صلی الله علیه و آله من یضمن لی ما بین رجلیه اضمن له الجنة رواه البخاری باب ششم در رعایت بطن

و شکم را از سه چیز نگاه دارد یکی از تناول طعام حرام و طعامی که بشرم روی بکردن کسی اکل نمیکند که حاضر کنند

از راه ضیافت درین باب شده و اعتماد بر خشنودی صاحب نکنند که بی اذن او طعام خورد که در حکایات بعضی

سلف هست که حکمت بر دو چند عدد موبز از پیش او برداشت که تناول کند برادرش گرفت و گفت

چرا موبز میخوری گفت اعتماد بر دل تو داشتم که راضی است گفت ای احمق اعتماد بر دل یکی کو بیست

نیست و فقها از فرط احتیاط درین باب گفته اند مهمان لقمه نگاه دارد و غیر خادم نه هر دو نان برای گربه و اگر کند

برای انکه او از ان روی که مهمان است باذن بیت بغیر انچه خود خورد دوم احتراز کنند از افراط در

طعام و فقها گفته اند شبع مکروه است و فوق شبع حرام است اقتصاد درین باب نگاه داشتن ستوده

خاصه در طعام شب که شبع از ان مانع قیام لیل است سوم احتراز کند از طعام بغفلت خوردن بلکه باید

که در حین چیزی خوردن دل حاضر دارد که ماده وجود آدمی غذاست غذایی که بغفلت و شره و بسبب خورد

اجزاء بدنی که از ان متکون شود در سرشت غفلت و قساوت باشد تناول طعام را مقرون بذکر و شکر و اعتبار

و استبصار باید ساخت بیت ای شکمخوار تماشای خدا گر خوری نان بذکر و شکر اباب هفتم

در رعایت فرج اعظم فتنه آدمی این است مثل رسول الله صلی الله علیه و آله اکثر ما یدخل الناس النار

فقال الاجوفان الفم و الفرج قال العارف بیت فرج و گلو فرج و گلو کرد مرا وکیت و دلو هر که ازین

هر دو برست او بست اخر او ست او در ابتدا آن نظر و فایده این فتنه است و قال آفر شعر و شفیع

باب البلاء بنظرة تردد منها شغلها آخر الدهر عیسی علیه السلام از انجا گفت لا تزنی فرجک

مضیقت طرفک و شرح تقوی کلام مبسوط در باب نظر گذشت الحاجة بجای عز و جل میباید برد

که آدمی را درین باب نگاه داشتی کند قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب

تفسیر بعضهم الغاسق اذا وقب ای الذکر اذا قام و لم یبعد ان معناه اللیل اذا دخل و ذلک مظنته

و مثل هذه الکنایات غیر بلاغة القرآن غیر بعیده کما کنی عما کنی بقوله کانا یاکلان الطعام و قول الی الله

موسی و سایر الرسل لکن بحفظ النظر و غض البصر و التوقی عما یتبع ذلک من الخطر و یلزم من الفکر

قال الله تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم والله خبیر بما یصنعون

باب هشتم

باب هشتم در مشورات تقوی درین باب بعضی از مشورات اخلاق که مومن محتوی است

به مشاب از ان برشماریم که اگر چه اخلاق و اخلاف یک علم مستقیم است پیش مومنان که که ام است

اما تذکر بهر حال مفید است و تذکره خود غیر این نباشد که معلوم باشد کسی دهند قال الله تعالی و ذکر فان الذکری تنفع

المؤمنین انچه حالی از ان حاضر میشود ابیت حلق است غضب عجب کبر فخر الحاج بطر بطالت تاسف حسد

طمع حقد کذب صلف نفاق بخل منت استهزا غدر ظلم حرص و لیم اعاذه الله مومن است بهجرت ازین اخلاق و اکثر

مبنی است آن از اعمال الله الموفق و المعین و چون سالک در خود تمسک بطاعت و تقوی شد بمقتضای الاتی

الا تثلث حق سوم متوجه او میشود و تحقیق و تربیت ان شفیع را که ان الله وتر یحب الوتر و آن باذن غیر

خود اعادن است به نصیحت و ارشاد و تذکره که و العصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات

و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر یکی از برای خیر خواهی ابنا جنس از انس برای صلاح ارحام عام که گرد یا ایها الناس

اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء و اتقوا الله الذی تساءلون به

والارحام مطرح است و یکی از برای علاء کلمة الله و کلمة یکون الدین کله لله تا ذکر خدای عز و جل در ارض مرتفع

بود اساس طاعات موضوع بود و اوامر و نواهی رسول الله صلی الله علیه و آله معمول و مسموع باشد برای قیام و ظهور

عبودیت و شناخت حق بربوبیت پس اینجا بیان نویسم در بیان طریقه دعوت آلهیه باذن الله تعالی

و آن باب نهم باشد باب نهم در بیان طریقه دعوت آلهیه و خواندن بخدای عز و جل و من احسن

قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا و قال انی من المسلمین خواندن بخدای عز و جل بر سه گونه باشد با برادر مهمانی

محکم برای شخص بصاید یا به ایراد سخنهای مقبول برای جنس قلوب یا بر آید سخنهای ملزم برای کسر سورت

نفس قال الله تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن چون حکمت

خواندن از سخنهای غامض که افهام مستمعان بآن نرسد و بتکذیب مبتلا شوند یا از ان معنی حرمان

در دل ایشان افتد و در زیغ افتند احتراز کنند که آمده که ان النبی صلی الله علیه و آله نهی عن الاغلوطات و عبد الله

مسعود گفته انه ربکم صعاب المنطق و هم او گفته حدثوا بما یعرفون و دعوا ما ینکرون اتحبون ان یکذب الله

و رسوله و یکی از اجله اصحاب گفت حفظت من رسول الله صلی الله علیه و آله وعاءین من العلم فاما احدهما

فبثثته فیکم فاما الاخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم یعنی مجری الطعام و چون بموعظه خوانند ترغیب و ترهیب آمیزد

که طالب بنجاح خوف و رجا طرفان بسوی ساحة نجاح کشد اگر ابتدا سخن بر وعد نهد ختم آن بوعید کند کما قال الله تعالی

نبی عبادی انی انا الغفور الرحیم و ان عذابی هو العذاب الالیم و اگر ابتدا بوعید کند ختم بتبشیر نماید کما قال

شدید العقاب ذی الطول مگر انکه از حال مستمع معلوم باشد که در آن وقت معین ترجیح فقط دلیت حاصل

باتخویف فقط ناصح طبیب است او را علاج بحسب مرض باید کرد و از اینجا دانسته شد که تحمل و اطناب محل احتراز
لازم دانند و پیشه روی سخن نگاه دارد و گفته که چون روی سخن با چیزی شود چندان توغل در آن کنند
که از دیگر جانب سخن غافل شود و هرچه نصب العین بیان دارد مقابل آنرا بگوید تم اشارت ملحوظ
دارد تا از اعتدال او که جمال و کمال کلام در آنست محفوظ ماند و سخن که گوید باید که ظاهر مشاهده وا
باشد و چون بارکاوند حقیقتی درست از آن بیرون آید نباید که ظاهری آراسته و شبهه باشد اما چو
بارکاوند متلاشی شود یا حقیقتی درست داشته باشد اما ظاهر از حلیه شهادت عاری باشد و سخن که گوید
که در نفس خود سخن صحیح باشد و فایده در استماع آن مستمع عاید شود از تغییر خلق و تغییر علی الشیخ
صدری بار قلبی مجرد این که آن سخن راست کافی نداند در گفتن آن چنانچه عادت مستمعان بعلم
که در چیزهای لاطایل که در آن نفعی نه مستمع را و نه مرقایل را اطاله کلام کنند و شیخ ما رحمه الله گفتی که
ببین چه میگویی و ببین که چرا میگویی و کلام کامل آنست که اصل آن صدق باشد و فرع او مثمر چنانچه در صفت
کلام رسول الله صلی الله علیه و آله گفته اند اعدای اصل آنست که آب از جای خورد و مرجع او به اصل
الهی کل باشد و سخنی باشد از خزینه ظاهر کون خاسته و اندیشه بمناسبتی چند آنرا آراسته و اثمار
فرع اینست که روی او با نظام اصل الهی باشد و تمیم دایره هستی و فی الخبر بعثت لاتمم مکارم الاخلاق
کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء مثل چنین کلام است و آنچه ازین طور هرگون برخاسته
و کارگری در اعلاء امر و نظام دهر ندارد کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار است و بعض از
آداب مذکوره که اگرچه خاصه طریقه موعظه نیست اما چون بسط بساط کلام در موعظه و خطاب
زیاده است که در طریقه برهان در آن بعلم آید و یرجع کل شیء الی مرجعه و از جمله آداب که به
رقیق صورت و تحسین هیئت و تنظیف ثوب و تطییب قلب چه معانی که بنغمه رقیقه یاد ابر سد از
ذی همتی صالح بقبول قلوب اقربست و گویند مالک بن انس بنقل احادیث مشغول نگردی
بی تقدیم شستن جامه و تسریح لحیه و اتخاذ طیب و لبس ثوب نکو تا بالحدیث از آداب او احتراز
از اطالت مجلس که از سلف ثابت شده که اذا طال المجلس کان للشیطان فیه نصیب و از آداب
او تحول است بموعظه عن شقیق قال کان عبدالله بن مسعود یذکر الناس کل خمیس قال الرجل
یا ابا عبدالرحمن لوددنا انک ذکرتنا فی کل یوم قال اما انه یمنعنی من ذلک انی اکره ان املکم
وانی اتخولکم بالموعظة کما کان رسول الله صلی الله علیه و آله یتخولنا بها مخافة السآمة التخول التعهد
وعن عکرمة عن ابن عباس قال حدث الناس کل جمعة مرة فان ابیت فمرتین فان اکثرت

العدن المحقق بملا

فثلاث

فثلاث مرات ولا تمل الناس هذا القرآن ولا الفینک تأتی القوم وهم فی حدیث من حدیثهم فتقص علیهم ولکن
انصت فاذا امروک فحدثهم وهم یشتهونه وانظر السجع من الدعاء فاجتنبه فانی عهدت رسول الله صلی الله علیه و آله
واصحابه لا یفعلون ذلک و ازین خبر ابن عباس فهم میشود که جاء وعظ برآیه قرآن نهادن و ختم آن معارک
که عادت اهل وعظ است دین عهد اصلی در سلف داشته چه گفته و لا تمل الناس من القرآن و انظر السجع
الدعاء فاجتنبه و در مانند تعلیم صیغه الهی درین باب سخن گفته شده با آن نیز استعانت جوید چون که
دعوت الهیه کند از طریقه احسن است نگذارد و از ایحاش و ایناس مجتنب باشد و اگر خصم در سخن تعدی
کند او نکند و بر جفاء کلام او صبر کند و هرچند او بخارج کشد او از مقصود سخن نراند و سخن خارج البحث نگوید
که هرکس که صبر و حلم او زیاده است در بحث او غالبست و البته او غالب میشود و داعی الهی باید که او را غرضی
در آن دعوت نباشد که محض حال و یا شد تا مردمان را غرضی نباشد در ترک اصغاء او و اجابت دعاء او
پس اینجا حاجت بابی دیگر است از سخن در بیان مرجع دعوت الهیت و آن باب دهم باشد تلک
عشرة کاملة باب دهم در بیان مرجع دعوت الهیت و آن یکی از دو چیز است یا تنصیص و تعیین
کسابق باشد برآن و بر استحقاق آن و تمکین الحمس او را از قیام بامضی و اقدام برآن و این است که مسمی است
در طریق تعلیم باجازه و اسناد و استاد و در طریقه ارشاد و مدخول در سلسله و وجود شیخ با جمع
بر قبول آن و اخذ از آن و استشهاد او بدین معنی در محل خود با شفاه و دلیلی که دلالت بر خلاف آن کند چنانچه
از حضرت شیخ مرشد در عقاید مذکور است که آنرا در بیان مذاهب سلف نوشته و نزد تعلم العلوم
مرتبطة والاخذ تحرز عرفت بانقاده و ناخذ این در طریق اخذ طریق امامت است چنانچه امامت مرتبه
بتنصیص امام سابق باشد مانند خلافت عمر به بیعت حاضران از آنان امام برایشان است و طرفان
صوفیه مرجع و مال ایشان اذ اولی الامر باشد و شک نیست که اگر این هر دو حجت جمع شود اولی
باشد و در اولویت سخن نیست سخن در وجوبست و مطابق این سخن سخن راشد و مایی دست قداد
شیر رسول الله را صلی الله علیه و آله بخواب دیدم که در مقام رضا و استحسان حال بنده بود و با بنده گفت که
اگر فقر فقرا میخواهی طریق سوسی بخواهی در سلسله درآی و چنین اظهار میفرمود که طریقه واقعه شده
وابسته بود است اما آن علاوه خیر است مرید حسن همین معنی بعینه که مذکور شد و بعد از اتفاق
این رؤیا بر نیت امتثال این امر که مقرر خاطر بود نمود و عرض جواب که منطوق این معنی تواند بود
بر خود و دیگر و برای اضیا رنجانب در آن باب منتزه بود که اتفاقا سفر حجاز پیش آمد و در آن سفر بتفحص
حسب الامکان شد و کسی که شایسته آن باشد در زمان معاودت چون بلده جمعی نزول کرد

صورتی غریب درین باب روی نمود و در منزلی که نشسته بود شخصی درآمد و ساعتی درنگ کرد و بعضی اصحاب حاضر بودند و بعضی بمهمات متفرق شده بودند بعد از آن گفت که من خلیفهٔ امام زین العابدین و شیخ عبد القادر جیلی ام بیا و با من بیعت کن سکوتی ازین سخن بر من نشست و حیرتی بیا و درت کردم دست بر دست وی نهادم و با وی بیعت کردم و گفت ترا اجازهٔ بیعت دادم و اجلاس بر سجاده و اجرای متعارض دادم بعد از آن برخاست و روان شد این دیگر او را ندیدم و تعجبی و تحیری مرا درین واقعه روی نمود آن را بر غایتی آلهی بر امتثال آن امر منوی و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و انی قد اجزت للمکتوب له بهذه الرسالة المدعوة بباب الخیر ولی فی الله الفقیه علاء الملة والدین عبد العزیز ابن الفقیه جلال الملة والدین محمد ابن الفقیه شمس الملة والدین محمد الافزری تولاه تعالی بما یتولی به عباده الصالحین ورحم ابویه الصالحین ان یروی عنی جمیع ما یجوز لی روایته بالاسانید التی عرفها الی مشایخی وجدها مبینة فی اجازاتهم لی وابطها فی ذلک اجازة المولی شهاب الدین الکرمانی اجزت له ایده الله ان یروی عنی جمیع ذلک لا سیما ما کان من ذلک من کتب الفقه والتفسیر والحدیث لا سیما ما احتواه الصحیحان وجامع الاصول والمشکوة وان یبث للطالبین ما اخذ منی من العلم علی بذل المجهود فی الصیانة والتوقی واخیار حسن التلقی وان یشهد لمن اراد ان یجد والی الله التوبة ویخلص له الدین والطاعة لیبقی بها عند الله وعند عباده المؤمنین لقول رسول الله صلی الله علیه وآله انتم شهداء الله فی الارض والمؤمنون شهداء بعضهم لبعض وانی اوصیه بعد الوصیة المعمولة بهذه الرسالة وصیة خاصة ان لا ینسی فی جلیة بما یرد الشهادة فی دین الله ما دام حیا بتوفیق الله تعالی وحسن عصمته وحفظه وامده بالله الحی القیوم الذی لا تأخذه سنة ولا نوم من ان یسقط من مکان فانه فی مقام الشهادة لعنده والیک اللهم ابرأ من حولی وقوتی ومن ان اسمع الا بک او ابطش الا بک انی خایف من بطشک عاجز فی قبضتک ناظر الی رحمتک اکلانی کلاءة الولید ولا تخل عنی وتولنی بما تتولی به الصالحین والحمد لله رب العالمین وصلوته علی محمد وسایر النبیین وآلهم وآله اجمعین الطیبین الطاهرین و انا احوج عباد الله المفتقر الی عفوه قطب بن محیی بن محمود الانصاری الجهرمی السعدی تاب الله علیه وغفر له ولوالدیه وقع تحریره یوم الاحد [illegible]

مکتوب معالم المسالک

من عبد الله قطب بن محیی الاولی فی الله الخلیل الجلیل الصدیق الشمسی المحمدی لا زال الی الله سیره موید

اما بعد صورتی چند که نگاشتهٔ کلک گوهر سلک نگاشته بود بعد از اطلاع بر آن اولا طایف شکر بتقدیم رسانید که خدای را عز و جل را رحمتی هست از بندگان که در چنین معانی سخن را

وجب اطلاع بر معالم مسالک الله مرهای همت ایشان باشد نه بهیچ کروهی روی و در علوم فلاسفه داده و آن را خرافات میشمارند کما قال فیهم شعر حیوة ثم موت ثم حشر حدیث خرافة یا ام عمرو ولا عروة فان الله تعالی قد حبس عنه انه یهدون بالحق وبه یعدلون وقال رسول الله صلی الله علیه وآله لا یزال طایفة من امتی قایمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک فلله تعالی الحمد علی انتهاج مناهج السالکین المتشبهین بالصالحین واحیاء سنن السالفین واقامة شعایر الدین بارک الله علی لسانه وعلی اخواننا اجمعین و تاملم ایشان را فتوح و انهال بجای آورده و از خدای عز و جل الهام جواب صواب بدرخواست کند تا در آنچه گوید مترجم باشد بحکم وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب نخست استفسار فرموده بودند که سبب تمنی آدم چیست علاج آن چگونه است و ازاله آن بالکلیه ممکن است یا نه جواب سبب تمنی آدمی آنست که آدم را محتوی بر جمیع قوی عالم آفریده اند و از همه چیز سر رشته در نهاد او نهاده اند تا از آن راه با اشیا در آید و بخلاف رحام ایشان که برای آن مخلوق گشته ایستادگی تواند نمود و چون آن قوی ازین عالم اند و حقیقت آدم درین جهان غریب آمده و النورسکا الاعمی ایشان مهتدی تر اند بطریق این جهان و در ابتدا احوال غلبه و استیلا ایشان راست و روح قدسی که منشأ هم و مشاسر ایشان بیچاره بود و خادم و اسیر ایشان است و زبون آن قوی مختلفه و آن قوا را مدد است از خارج هر قوت که به وی خارجی و بیشتر میرسد غالب می آید و بحکم من غلب سلب روح را در کار خویش استعمال میکند و مثل روح این هنگام مثل مجاهدیست که در دست غیر اسیر ملک غضب است لحظه در کار خوک شهوت و گاهی زبون دست سگ حرص است و که او چون روح مدتی در این جهان بود و کم اینجایی شد و وحشت غربت از وی زایل گشت خاصیت ذات او جنبش میکند و مهو داولیت خود یادش می آید و داعیهٔ قوی تملک جسمانیه در وی باز دید میکرد و پادشاهی خویش را بازجوید لمعان این نور در وی منقسم است بعقل مردمان و در این بر تفاوت باشند بحسب رقت و کثافت حجاب و کثرت و قلت مدد و چون باین مقام رسند موفق اکرب سجال که غلبه او راست و این هنگام قیام بهنبانی که ملایم جهان اعلی رسم و آیین مملکت خویش است مینماید و هر المستهات خیراتی که غلبهٔ قوی جسمانیه راست و این هنگام قیام بهنبانی که ملایم جهان اعلی و رسم و آیین مملکت خود اوست مینماید مستعمل است بهنبانی که ملایم جهان ادنی است و رسم و آیین شهرتی است و هر السماه شرود او آنچه روح را معین است بر ظهور داشتن او و بروز خاصیات او کثرت ذکر عالم اعلی است و تامل در نهایات قدسیه و تشویق نفس بسوی تجلی آن و آثار صحبت آنان از بنی نوع که نهایات قدسیه دارند و اجتناب از صحبت ناهمکنان که اسیر قوای جسمانیه اند و تقلیل نفس

وناسی و چنانکه قوای جسمانیه را مدد داست از خارج قوت روحانیه را مدد داست از عالم اعلی چون
عنان عنایت الهی معطوف گردد بصوب تکمیل کسی بالکلیه از عالم رجس و تطهیر او از دنس جز او
امداد او چنان شود که روح او بتمام خاصیت خویش ظهور کند و قوای جسمانیه را بالتمام در تحت سلطان خویش
در آورد و هر یک را در مقام خویش بکار خود باز دارد و چنانچه هیچ یک از مقام خویش تجاوز ننماید
و تکمیل چون تحقیق این مقام حاصل گردد و خلافت روح در عالم صغیر بروی مقرر شود و مقام کمال شخص
مقرر گردد و اگر خلافت در عالم کبیر از وی مقصود باشد اسباب تکمیل و برا دهند و بمقام هدایت
و تکمیل مامور گردانند دیگر پرسیده بودند که سبب حب مال و اولاد و ازدواج و میل نفس بغایات جسمانیه
طریق دفع آن چگونه است جواب اصل میل بآنها منشاش توقف که بمقتضای حکمت الهیه
در نهاد انسان نهاده شده و حفظ بنیه نوعی و شخصی بدان منوط گشته تا دام که سلطان روح غالب است
و قوی را از حد خود تجاوز ممکن نیست میل بآنها جز بقدر واجب نیست اما هرگاه که سلطان روح
عاجز است شان هر قوت آنست که رو با ستیفاء تمام مقتضای خود آورد و سایر قوی را از اعمال
خاصه خود معزول داشته بر سبیل استتباع مشغول مقتضای خود سازد و هر آینه افراط در این امور لازم
می آید و از حد اعتدال تجاوز میشود پس طریق خلاصی ازین تقویت سلطان روح باشد و استیلا
و تسخیر قوی جسمانیه و طریق این در جواب سوال اول مذکور شد دیگر پرسیده بودند از سبب غفلت
آدمی از کار حق با ظهور امر او و تهاون در امور شرع با وجود ایمان بآن و جواب و طریق ازاله
این غفلت جواب تا دام که قوی جسمانیه مطیع سلطان روح اند و هر یک در جای خویش
قرار گرفته و بکار خویش مشغول گشته مملکت بدن آرمیده است و مطمئن و هر نوری که از غیب لامع
میشود و هر ندا که از ورای حجب میرسد مرئی و مسموع میگردد اما هرگاه که قوی جسمانیه از تحت حکم
سلطان روح بیرون آیند شهرستان بدن پر آشوب و غوغاست و از حرکات خارجه از اعتدال
ایشان تمام مملکت در دود و غبار گرفته صفت ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها پدید
تا دیدهای بینا نمی بیند و گوشهای شنوا از فرط دهشت و بهت در تصادم اصوات و تقارع حرکات نمی شنود
لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها پس طریق ازاله این غفلت تسکین
قوی جسمانیه است و منع ایشان از حرکات مضطربه و رد هر یک با مقام خویش و اظهار سلطان روح بهمان
طریق که سابقا مذکور شد و تهاون در طاعات و اقتراف معصیت در چنین حال است بعد که ظلمت و غبار
از حرکات خارجه قوی جسمانیه متولد میشود و نور ایمان که اثر تابش جوهر روح است در تحت آن غطا

آن ستر

آن ستر و متواری میگردد و کاد فی الخبر لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن ای ظاهر الایمان هر کس که
سلطان روح او دایم قایم باشد و قوی جسمانیه او همیشه در مقام خویش واقف بکار خود مشغول مطلق
از وی معصیت صادر نگردد و از ذکر خدای عز و جل فترت او را روی ننماید و صفت یسبحون اللیل و النهار
لا یفترون او را میسر باشد دیگر پرسیده بودند از طریق تحصیل معرفت و محبت و نماء آن جواب فکر
لطیف سبب حصول معرفتست و ذکر لطیف عبارتست از ترصد واردات و دوام آن و انتظار الهام در زمان
آن بی زیادتی الفاظ و تعوید نفس بخلوت و تنهایی ثمر انس است با عالم غیب و چون با این دو
جوع و صمت منضم گردد تمام مراد بحصول موصول گردد ان شاء الله تعالی دیگر پرسیده بودند که اگر ای
جامع هست که آدمی دست در آن زند تا از تشعب طرق متفرق نشود جواب بذل وجود جامع همه
طاعاتست و مثل این مثل محبی است که از ذخایر اموال خویش هر لحظه تحفه شریف و هدیه ظریف
پیش محبوب کشد و چون نگاه کند هر آنچه پیش کشیده پیش کشیده و چون چنین خود را پیش کشد و قصه را
کوتاه کند چه بعد از آن که او ملک محبوب شد هر چه دارد ملک او گشت بی آنکه منفصلا آنرا منسوب سازد
اکنون او پیشکشی است محتوی بر همه پیشکشها همچنین مرید سالک هر چند بذل قوی و معانی خویش در
راه خدای عز و جل میکند چون نگاه میکند آنچه مانده است بیش از آنست که انفاق کرده بغیرت
این حال و را از سلوک این راه دور و دراز نمودن این تیه که هر چند میرود همچون قوم موسی علیه السلام
همچنان بر جای است سر و میسازد و بر بیخ درخت هستی خود را پیش میکشد و خلاص میشود و
نشانه بذل وجود آنست که بهستی خدای قناعت کند از هستی خویش گوید چون خدای هست خواه
باشم خواه نباشم و بمراد خدای قناعت کند از مراد خویش گوید آنچه مراد خدایست حاصل است
آنچه مراد تواست خواهی حاصل باش و خواهی مباش و بعزت خدای قناعت کند از عزت خویش
گوید چون خدای عزیز است تو خواهی عزیز باش و خواهی ذلیل و بقدرت خدای قناعت کند از قدرت
خویش گوید چون خدای قادر است تو خواهی قادر باش و خواهی عاجز و چون بنده بذل وجود این چنین
بکند خدای عز و جل این اخلاص و محبت از وی بپسندد او را هستی عطایی بخشد که زبان آن هستی تسبیح
خدای باشد و ارکانش طاعت خدای آنگاه همگی او طاعت گردد و بعبادات حقیقت و معاملات
قدسیه که پاک از اغراض و رعونات و تکلفات باشد ایستادگی نماید و خدای ابجدای باشد
و خدای ابجدای پرستش کند طاعت بکره و عمل نه برفقه آن باشد دیگر پرسیده بودند که
مبتدی علاج و سلوک چه اولی است که او را از عمل و تقلید به بصیرت و تحقیق رساند جواب

اولی جزی مبتدی طالب آنست که خود را تسلیم منتهی واصل گرداند و تدبیر و تصرف خود را اصلا دخل ندهد
نسبت با او کالمیت بین یدی الغسال باشد و اگر منتهی چنین منتهی نشود و در عالم گردد و چنین کس هر جه
تا آن زمان که بیابد و طریق وصول منحصر است در تربیت مرشد و جذبهٔ الهیه و طریق جذبه از اکتساب
خارج است و دخل با این کس ندارد و آنچه اختیار بعبد در آن دخل دارد طریق تربیت و ارشاد است و صحبت
مرشد و تسلیم او شدن چون بیابد دیگر پرسیده بودند که اگر دشمن او خود دست دشمن او باشد و جهت
و اگر نفس و شیطان و اعوان انها اند ایشان را از چه بگیر او و چه مقصود است و طریقه نسبت با این دشمنان
چیست جواب دشمن این کس نفس است و شیطان و نفس عبارتست از مبدا قوتهای حیوانی
که چون بر حقیقت شخص که روح قدسی است مستولی شده چنانچه بجای او نشسته و او مسمی شده
بنفس که مترجم است بخود و سبب عداوت او با روح قدسی آنست که در ظهور روح قدسی بطلان سلطنت
او است و مقتضیات اوست و وظیفه سالک در نسبت با او در بدایت حال کف اوست از مقتضیات
او و کسر او جهة اظهار سلطان روح ابلغ الکف والکسر و در نهایت که بمقام کمال رسید و سلطان روح
قایم شود بداشتن او در حد اعتدال بمیزان خرد اما نه هر کس که باین نهایت رسد ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء و سبب عداوت ابلیس آنست که آدمی برای خلافت مخلوق گشته و مقتضی خلافت
استیلا و تحکم است بر تمام اجزاء عالم که ابلیس یکی از انست و او چون مخلوق از نار است بزرگ
منی صبر نمیتواند کرد و زیر دستی میجوید برآینه او را باکسی که براو زبردستی جوید نزاع باشد و وظیفه
سالک آنست که بمقاومت او کمر بسته بقارع ذکر بر در بند سینهٔ خود که مستودع نور الهی است تا
آن نور ظهور کند و نار ابلیس را منطفی سازد و قال بعض العارفین اذا تمکن الذکر من القلب فان
دنا منه الشیطان صرع کما یصرع الانسی اذا دنا منه الشیطان فیجتمع علیه الشیاطین فیقولون ما لهذا
فیقال قد مسه الانسی ذلک الله ولی هذا المقام و ملک غایة المرام ان ربی لطیف لما یشاء

از زبدة المقامات تصحیح

مکتوب الآداب

من عبد الله قطب بن محی الی ولیی فی الله تعالی الخلیل الجلیل الصدیق الشمسی المحمدی ایده الله تعالی و
اما بعد نامه نامی که مشتمل بود بر بشارت طیبه و مبشرات معارکه رسید خدای عز و جل را بحمد
از مضمون آن مستفاد شد شکر گذارد و بمقتضای لئن شکرتم لازیدنکم رجا ازدیاد نعمت و نزول
رحمت داریم و ما ذلک علی الله بعزیز و داعیهٔ حفظ کلام الله که از خاطر سر برزد بسیار مستحسن و
محبوب بود اگر خود با آن فرمایند خوب باشد و درود و نوافل و آیات که در آن تلاوت میفرموده اند

نگاه داشتن که از دست برود پسندیده می نماید و راه بازیافتن دل هم از اینجا مفتوح میگردد و ان شاء الله
صورتی که در باب استجابت دعا عقیب تلاوت نگاشته بودند دیدند شکی نیست که اعقاب تلاوت از مواقع
اجابت دعا عد کرده اند اما از مجرد این لازم نمی آید که مردمان مأمور باشند بدعا عقیب تلاوت الا استحباب
چنانچه چون سجود از مواقع اجابت دعاست مع ذلک در آن آنست که مستحب و مسنون است انست که سبحان
ربی الاعلی بگویند و نزد صیاح دیک دعا مستحب است و مسنون است که هر کس که صیاح دیک
بشنود که البته دعایی بکند بلکه این امریست موکول برغبت شخص و عد مواقع اجابت دعا احادیث
بدانکه کجا و درچه وقت و درچه حال دعا قابل استجابت میگردد نه ترغیب و تحریض است و ایتان بدعا
در آن موقع چنانکه طبیب گوید تفاح مقوی قلب است این اخبار است نه که تفاح قوت دل می بخشد تا اگر
کسی را تقویت قلب مقصود باشد طریق آن داند نه ترغیب است در اکل تفاح بلی در عقیب ختم خاصه استحباب
دعا از سخن امام نواوی معلوم میشود و قال فی التبیان المسئلة الرابعة یستحب الدعاء عقیب الختم استحبابا متأکدا
پس در عقیب ختم دعا باید کرد و در سایر اعقاب تلاوت جای را یا قاری باشد مگر آنکه تصریح باستحباب دعا در
عقب تلاوت مطلقا یافت شود در سخن فقها و این کمینه تا غایت باین تصریح نرسیده اما آنچه در باب
اسرار و عدم اسرار دعا قلم فرموده اند قولی که باین ضعیف رسیده مقتضی اسرار بود و منها ما قال فی الاذکار
و یسن الدعاء بعد السلام سرا الا ان یکون اماما یرید تعلیم الحاضرین فیجهر و قال فی التبیان و اعلم ان الاذکار
فی القراءة والتکبیرات و غیرها من الاذکار لا یحسب حتی یتلفظ بها بحیث یسمع نفسه اذا کان صحیح السمع لا عارض له
و قال صاحب المهمات بعد قوله الدعاء بالسر دون الذکر تبعا ان یجهر یعنی الذکر کان المعاد و لیس
کذلک و قد نص الاصحاب علی ان حکم الذکر فی ذلک حکم الدعاء و قد نبه علیه فی شرح المهذب انتهی
و منها ما نقل عن ابن عباس فی تفسیر قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر من القول
بالغدو و الآصال قال رضی الله عنه هو ان تسمع نفسک دون غیرک و منها ما روی عن الحسن فی قوله تعالی
ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یحب المعتدین قال بین دعوة السر و دعوة العلانیة سبعون ضعفا و لقد
کان المسلمون یجتهدون فی الدعاء فلم یسمع لهم صوت ان کان الا همسا بینهم و بین ربهم و ذلک ان الله
تعالی قال ادعوا ربکم تضرعا و خفیة و ان الله تعالی ذکر عبدا صالحا و رضی فعله فقال اذ نادی ربه نداء خفیا
انتهی رواه محیی السنة فی المعالم و المراد بالمنهی فی قوله تعالی و لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها
اشاره والله اعلم مخافته بلیغه باشد بحدی که هم آن باشد که گوینده خود نشنود و مخافته خود این است که
هیچکس نشنود نه او و نه غیر او و شکی نیست که این مرتبه از مخافته ممنوع است قال فی الاذکار اعلم ان

الاذکار المشروعة فی الصلوة وغیرها واجبة کانت او مستحبة لا یحب شیء منها ولا یعتد به حتی یتلفظ بحیث یسمع
نفسه اذا کان صحیح السمع لا عارض له و چون مخافتة منهیة فی الآیة الکریمة براین مرتبه منزل کرده مخافته مذکوره
فی قول الامام الغزالی رحمه الله السابع حفظ الصوت بین المخافتة والجهر که بهر آیه مقتبس از آیه کریمه برهان
مرتبه منزل باید کرد و مشوق کلامه مع ما سبق من القول هذا مبلغ علمنا فی هذه المسئلة والله اعلم فصل
در مکتوب سابق التماس ذکری فرموده بودند که مواظبت بران موجب تقلیل رفع و سوسه و اعراض
از غایات شده و از کیفیت رسیدن بر لطایف قلبی و بدنی و ادب با خدای عزوجل و رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلف صالحین و سایر عباد الله الصالحین استکشاف فرموده مواظبت بر ذکر لا اله الا الله بشرط
ملاحظه معنی آن نفی ما عدای آن از خاطر ذکری متواتر متوالی است با دقتی و رفع صوت آن بسیار
سودمند است و مواظبت براین دعای نبوی که مذکور خواهد شد منظمة آنها رمذکوره است و هو هذا
اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابداً ما ابقیتنی وارحمنی ان اتکلف ما لا یعنینی وارزقنی حسن النظر فیما یرضیک
عنی اللهم بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام والعزة التی لا ترام اسالک یا الله یا رحمن بجلالک
ونور وجهک ان تلزم قلبی حفظ کتابک کما علمتنی وارزقنی ان اتلوه علی النحو الذی یرضیک عنی اللهم
بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام والعزة التی لا ترام اسالک یا الله یا رحمن بجلالک ونور وجهک
ان تنور بکتابک بصری وان تطلق به لسانی وان تفرج به عن قلبی وان تشرح به صدری وان تستعمل
به بدنی فانه لا یعیننی علی الحق غیرک ولا یؤتیه الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و از حفظ قرآن
که در دعا مذکور است قصد مجرد حفظ ظاهری نکنند بلکه اخذ با آن و عمل با آن چنانچه در ضد این معانی فرموده
کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها فکذلک الیوم تنسی اما اسکشافات باقیه پوشیده نیست که شرح و
تفصیل آن مجالی تنگ واسع میخواهد و مطاوی طوامیر آن را نمی گنجانند بلکه در مجلدات استیفاء
آن نتوان کرد اما بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله اشارتی اجمالی بجمله کافیه از آن درین مجال
میشود باذن الله تعالی اما ادب با خدای عزوجل آنکه در سه چیز باز بایدجست در اعتقاد و در حال و در عمل
ادب اعتقاد آنست که آنچه اخبار ربویه و شواهد عقلیه دلالت بران کرده از صفات الٰهیه احجام
ننمایند از ان تعطیلاً و تجریداً و اقدام ننمایند بران تشبیهاً و تحدیداً الاحاطه والاحاطة بل تصدیق فی
تعظیم لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر و دل را نگاه دارند از اندیشه در ذات و صفات خدای عزوجل
و طلب تحصیل و تکشیف آن بلکه صرف اندیشه در استخراج دقایق حکمت که در مصنوعات صنع و رحمت
و دلایل قدرت که در نواحی و اقاصی مبدعات موزع شده نمایند و ادب در حال آنست که آنچه

روی داده از حلو و مر قضا راضی باشد و در عظمت و کبریا که ازار و ردای قدس اوست اصلاح نکنند و در روشنی و
مسکنت باشند چنانچه هستی با خدای عزوجل کذارند و ملازم جاده نیستی باشند و هیبت خاضع و متضرع باشند
از خشیت خدای عزوجل مانند کسی که در مجلس اعظم ملکی حاضر باشد و اشد شکوه و هیبتی بروی مستولی شده چه
ملک الموت همیشه حاضر و ناظر است کما قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الذین تدعون من دونه اقرب الیکم من اعناق
رکابکم و قال الله تعالی ان الذین یدعون الی ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم الآیه و ادب در عمل آنست که
پرهیز دارند از آنکه خدای عزوجل ایشان را در جایی که از ان منع کرده ببیند یا در جایی که بان امر کرده نبیند و
گمراه شمارند که با وجود جدایی از حضرتش و ابتلا بهجران از قربش تمتع در لذات و مرادات نمایند بلکه
تمام روز با دهان از خورش دربندند و شامه از استشمام روایح طیبه باز دارند و از مقاربت ازواج
دوری جویند و بکرسنگی و تشنگی روز با شب کنند شوقاً الی نعیم الله تعالی و حنیناً الی کریم جواره ونفی برکت
الصیام و پیوسته ذل و انکسار و عجز و افتقار خویش را بحضرت عرضه دارند و رکوع با خشوع و سجود با
ذل وجه تقدیم رسانند و نعم الصلوة و بندگان خدای عزوجل در بان باشند تشنه ایشان را سیراب
کنند و گرسنه ایشان را طعام دهند و جاهل ایشان را تعلیم کنند و من هنا انتقل بنا الکلام الی وظیفة الادب
مع الانبیاء صلوات الله وسلامه علیهم والسلف الماضین و سایر عباد الله المومنین فنقول ادب با پیغمبران
خدای صلوات الله وسلامه علیهم آنست که با ایشان ایمان آورند عقداً و تسلیم ایشان شوند حالاً
و متابعت ایشان کنند عملاً و ایشان را ما بین سایر بشر دانند در مرتبه کما قال الله تعالی ما کان محمد ابا احد
من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین و قال رسول الله صلی الله علیه وآله انی لست کاحدکم الحدیث
و محبت ایشان را مقدم دارند بر محبت مال و نفس که النبی اولی بالمومنین من انفسهم و هرگاه که نام
ایشان بر زبان شنوند درود و سلام فرستند و ادب با سلف ماضین و ائمه متقین رضوان الله علیهم اجمعین
آنست که با ایشان سرکشی نکنند و بمقتضای خیر القرون بعدی فضیلت ایشان را مسلم دارند و ایشان را
برای قرب عهد به نبوت و طراوت فیض در آن ایام اعرف شناسند بخدای عزوجل و اعلم باحکام
این دور اصول و فروع متابعت ایشان کنند تا در پراهی و بدعت نیفتند که هر کس که از پیغمبران چنانچه
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین سر کشیده در مکرای کفر افتاد و هر کس که از خلفا ایشان و ائمه متقین
که وارثان علوم و احوال ایشانند سر کشیده در پراهی بدعت افتاده باید که چون نام ایشان بر زبان
رضوان بر ایشان دهند و ترحم فرستند و ادب با سایر اولیا الله آنست که محبت و ارادت با
ایشان استوار دارند و ایشان را بهتر از خود سنجند و بدانند که ایشان دو گروه اند طایفه اهل صحو اند

وانچه گویند بزبان علم گویند و آنچه کنند بر قانون تمکین کنند با چنین کسان ارادت و اقتدا باید و پیوند اخوت
و طایفه اول جماعت اند که بعضی اقوال و اعمال ایشان را تأویلات باشد که جز راسخان در علم ندانند بظواهر اعمال
ایشان جرح نباید کرد و اعتقاد بر آن نباید داشت و اقتدا بایشان نباید کرد و ادب با سایر مؤمنین آنست
که محاسن ایشان را دوست دارند و برای مسیئی ایشان استغفار کنند و برخی ایشان حسد نبرند و بر فقرا ایشان
بحقارت ننگرند و جاهل ایشان را تعلیم کنند و عالم ایشان را تعظیم نمایند که امر حقوق الله و عاء و الارحام
اصو والیه یرجع الامر کله

مکتوب المکر العظیم

فرزند عبدالله قطب بن محیی الاولیا فی الله الامیر افضل الدین محمد آقا بعد شمار الز مکر عظیم آگاه کرده ام و برخی
چند از اسرار هستی شبیه تمایم الراجع کنید و خاطر فراهم آورید قال الله تعالی فلله المکر جمیعا مکر عظیم بزرگ
نمودن اشیاست با آدمی و اورا گمان افتد که مکر آنها او راست و در قبضه اوست و حال آنکه هر ذره مرکز
خود گردان است و در دایره بسته که هیچ مدخل و مخرج ندارد از خود بسوی هیچ برون نمیرود و هیچ را بسوی خود
راه نمیدهد آفتاب بنگر که در آینه بنماید طفل را گمان افتد که مکر آفتاب در کنار آسمان اوست و حال آنکه
آفتاب در آسمان مشغول سیر خود است باش تا آفتاب دی گرد آنگاه معلوم تو گردد که آفتاب در کنار تو بوده است
بلکه اسب شخص را دشمن شخص میگیرد و با ایشان حرب میکند تو آن فرو که اشت که خود را زیر فرمان او درآورده
بود و آن شخص را غاصب میپندارد و فرح میکند که دست آن روی ملایمت و مداهنت که دست تر ابر خود
مطلق داشته بود اکنون بکار سازی دیگران مشغول است و دست تو یکباره از او کوتاه این آنقاحیت که
هر روز از روز کشی درآید و تلک الایام نداولها بین الناس روی لطف و نزدیکی که اشیا می نمایند ترا مکر است
و چاپلوسی و فریب و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور خود را از ان تو مینمایند که تو را ازان ایشان شمری
ازان خود را صید تو میکنند تا ترا صید خود کنند که دل تو قوت ایشان است چون دل با ایشان دادی
آنگاه قضیه معکوس شد تو مملوک شدی و ایشان مالک دل ترا پاره پاره میکنند و بآتش غم کباب
میسازند و میخورند حال مرغ را در چنگال صیاد و زیر دندان او ببین و حال خود را در دست اشیا یاد آر
سیخ و کباب همه آنست که میبینی حس نمی بینی سیخها و کبابها هست که دیده عقل آن را داند
بیت چه صورتهاست مرغی صورتها را / تو صورتهای اشیا را چه دانی / پاره گوشت را اگر کباب
میکنند ضایع میشود از برای خورش کسی است چگونه آدمی را اگر کباب کنند ضایع باشد این هم
دلهای آدمیان را که کباب میکنند آیا برای خوان کیست دیده بصیرت بگشا ببین که کباب چه ان کسی را
ببیند که آتش غم در کانون سینه چگونه می افروزند و سیخ تعلقات را چگونه در گوشت دل آدمی

[illegible]

آدمی

فرو میبرند و آن را کباب میسازند برای خورش کیست برای خورش ملکة النار العجوزة آکلتها سحر بشکوم نه
شوربست و تحمل حق صدق و یقین مبین است بشنوید و باور دارید تا غول مردم خواره است
قوت او دل آدم است و قوت و انتعاش آن می باید خوانهای گوناگون که بر عرصه ناسوتی گسترده است
دانه ایست که جهت صید قلوب بنی آدم ریخته اند شباک تعلقات گسترده در خلف دام آرام گرفته چون
مرغ دل میل دانه لذات کرد شباک دست که دنش افتاد صیاد در بریدن ناخن آورد و بگیرد
تا کام مرکام شی برد و بچنگال مصاب بال و پرش برکند و بآتش غم کبابش کند و اینک در زیر دندان
اوست داور امی خاید نه هر کس که خود را دل شکسته و در فشار و تنگی می یابد اثری نمود آن قرینه ها شد این
در کام می باید و این شکست در زیر دندان او اگر کام و دندان او نمی بینید از آثار او بر او استدلال کنید
ع دست نمی بینید اگر پهان میکشد / اگر گوشت او را اگر بودی و در زیر دندان ما زیاده ازین او دیگ
که دل ما در بن فشار روزی میابد پس چرا باور نداریم که در زیر دندانی گرفتاریم هر گشتی و تنگی و فشار که آدمی در
خود می یابد جراحتی که از دانست که در چنگال و دندان او است مادام که او را فرو نبرده ممکن است که او را
از چنگال او بیرون آورند و کسرها که یافته جبر کنند و باصلاح آورند و این مدت جو نشت که هنوز در
ظاهر هستی است اما چون تمام عمر بتا او را فرو برد و ببطن او که باطن جهنم هستی است پیوست
آنگاه امید یکباره از او منقطع شد و مراتب فقنات او و درکات آنها و به او ستی لات که او را
روی نماید فرخدای عز و جل نمیدانند بعالم فراموشان می افتد و کسی دیگر روی او نه بیند نسوا الله
فنسیهم والعیاذ بالله العظیم من مقامات الفاسقین فی اطوار الجحیم حین یکبون طبقا عن طبق الى غمی
و بلای و محنتی که در جهان میرسد اندکی تبشی از ان آتش است که در ساوی آنها در دنیا و دنه دو خبت
چگونه حرارت من و قوت نضج و استحاله که در اوست جهت نو ندیت که معده دارد و حرارت
کبری که مبدأ استحاله و انکسار کلی است از معده است همچنین تعب و مشقتی که در دنیاست اثریست از
تعب و مشقت و رنج و شکنجی که در عقبا روی مینماید آن قلیلی است نسبت بآن گشت قسمت فی با هم
که در دوزخ روی مینماید والعیاذ بالله تعالی ولنذیقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون
در جنین که شما گرسنه اید چگونه ما لبید بمضغ و جذب طعام دنیا و دوزخ هم چنین مایل است بمضغ و جذب
آدمی قوله تعالی تدعوا من ادبر و تولی جوش و خروش معده و شوران بخارات در حین جوع تامل
کنید حال دوزخ با یاد آورید که تکاد تمیز من الغیظ امور این جهان نمود از آن جهان آمیزه
شد و تا مستبصران را دلیلی از آن باشد ای من فریب جهان مخور بلکه جهان را فریب ده چنانچه از

بعضی عارفان مشغول است که از وی پرسیدند که در چه کاری گفت با این جهان افسوس میکنیم گفت چگونه با این جهان افسوس
میکنی گفت نان این جهان میخورم و کار آن جهان میکنم ای ولی من کار آدمی آنست که بعد از این پیش خواهد آمد در
آخرت چنان کاری عظیم که سموات و جبال و ارض از پیش آن گریختند این کار و باری که امروز در دست دارد
بکار و باری نمیتوان شمرد و باید که آدمی همگی همت متوجه آن باشد سعادت آنست که در آخرت خواهد بود و شقاوت
آن که اینجا روی نماید سعادت و شقاوت و بنا را سعادت و شقاوت نمیتوان شمرد ای ولی من اذن خبری است
بر رفع حجاب و اگر نه مردمان بیهوشندی که در پس دیوار برزخ در چه کارند قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو تعلمون
ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا اعاذک الله و حمیٰ من عذاب النار و وقتنا المحیا و الممات والسلام علیکم
و رحمة الله و برکاته والسلام علی حبیب قلب الابرار عماد الملة والدین محمد زاد الله شوقه الی استماع الحکمة و قبوله
الاثار الموعظة و تولاه الله بلطفه و اذاقه حلاوة بره والسلام علی ولی و حبیب الامیر رکن الدین حسن شرح الله صدره
و اکمل بره و لیتعض علیه سلوکه براه لیلقی رسول الله صلی الله علیه و آله علی الحوض فهناک یستقال الناس
من المتخلف و الکلف من المتکلف و مرهم بنا معاشر الاخوان حوض رسول الله صلی الله علیه و آله فان
بین ایدینا عقبات کئودة صعاب المسالک کثیرة المهالک الناجی منها قلیل و حسبنا الله و نعم الوکیل

مکتوب مثل الحکما

سلام خدای عز و جل بر مستمعان موعظت باد اما بعد آدمی را غرض این جهان جهانیست که گذشت و
او با نجاست و راه آدمی تا آن جهان مرکبست چون مرد بانجا برد و اسباب زیست آدمی جهان و در این
جهان حاصل توان کرد و آن کردارهای شایسته است بلکه آدمی را باین جهان فرستاده اند برای آنکه
اسباب زیست آن جهان فراهم آورد و او غلط کرده و پنداشته که مگر برای آن باین جهان آمده
که خوشتر این جهان بچشد لاجرم بجمیع اسباب خوشی و سعادت این جهان مشغولست و چون آنجا جهان
رود مفلس و بی چیز باشد و اسباب زیست در آن جهان نداشته باشد جاوید در بدبختی و بدحالی باشد
سبحان الله مردمان در تابستان اسباب زمستان فراهم می آورد و چون جزم میداند که زمستان خواهد
بود چرا او در دنیا اسباب آخرت فراهم نمی آورد و چون جزم میداند که آخرتی خواهد بود حکما شنیدند که
حال دنیا و آخرت را گفته اند مملکتی بود که چون سر سال شدی پادشاه کهنه را کشتی نشاندندی و بساحل
بی آب و گیاه بردندی و در آنجا سر دادندی خود و بازگشتندی و صباح دیگر بر دروازه شهر مسافری
اول کسی که از غریبان آمدی او را بر خود پادشاه کردندی و او عادت ایشان نیستی تا چون سر سال
با او همان کردندی که با پادشاه اول همیشه عادت ایشان این بودی یکنوبت مردی غریب صباح سر سال

اتفاقا

اتفاقا با آن شهر رسید جماعتی را دید که منتظر نشسته اند چون او را دیدند باستقبال آمدند و باعزاز و اکرام
او را باندرون شهر بردند و بر تخت نشاندند و کلید خزاین پیش او آوردند و او را بر خود پادشاه کردند و مردی
زیرک بود با خود اندیشید که من مردی غریبم و عادت و طریقه این جماعت نمیدانم که حقیقت حال ایشان
چیست و در چه کارند علی العمیا در این امر خوض کردن معنی ندارد و طریقه آنست که یکی از ایشان که بتربیت
انعام و احسان با خود دوست کرده ام تا سر کار ایشان بر من منکشف گردد آنگاه ببینم که مصلحت چیست
چنین کرد با یکی از ایشان دوستی آغاز کرد تا با خلاص و اتحاد او رسید بعد از آن حقیقت حال پرسید او چنانکه
بود باز نمود او خفته بود بیدار شد غافل بود آگاه گشت وی را خبر کار خویش آورد و پنهان از اهل مملکت
بنایان را طلب کرد و بآن ساحل فرستاد و تا آنجا مملکتی بنا کردند و دهقانان را فرستاد تا قنوات
استخراج کردند مزارعان و فلاحان را فرستاد تا مزارع و بساتین پدید آوردند و دسته غلامان و کنیزان
خریدی ترک و هندی و غیرها را بآنجا فرستادی تا بتدریج در عرض یکسال آنجا مملکتی معمور پدید آمد و
پادشاه هرچه باقی از مال و اسباب فرش و ثیاب و امتعه و دواب همه آنجا فرستادی خود بالقوت
لایموت و نخور و سگی بسر بردی و هیچ عیش نکردی چون سر سال شد روزی امنا و ندیمان و اعیان
آمدند و گفتند که پادشاهان قدیم را این عادت بود که درین روز در کشتی نشستندی و بعزم تفرج و
شکار بجزایر استنشاق بیرون رفتندی اگر پادشاه عزیمت فرماید دور نباشد پادشاه دانست که
ایشان در چه کارند اما چون کار خویش از پیش ساخته بود و اندیشه نداشت اجابت کرد و با جماعت بکشتی نشست
چون بساحل آن طرف رسیدند او را برهنه کردند و بساحل سر دادند او راه راست مملکت خویش که از پیش
ساخته و پرداخته بود گرفت چون اهل مملکت او را از دور بدیدند با جامهای زربفت و مرکبهای گرانمایه پیش دویدند
و او را با تجمل تمام بمملکت خود در بردند و بر تخت نشاندند آنجا بحضور بر تخت نشست و بعدل این پادشاهی
کامرانی مشغول شد اکنون آن مملکت که اول آمده گورستان مثل این جهانست و ساحل بی آب و گیاه
مثل آن جهان و مؤمن که پیوسته تقدیم عمل صالح میکند بیت برگ عیشی بگور خویش فرست
کس نیارد ز پس تو پیش فرست * و در جهان بهزار مشقت و سختی بسر میبرد و هرچه بر آن دست
یافت ذخیره آخرت خویش میسازد و در راه خدای عز و جل صرف میکند آن پادشاه زیرکست
چون او را با ساحل آن جهان اندازند حور و غلمان که جاماهای کرده اند او را آفرین گفته استقبال آیند
و او را بقصرها و سراها که باعمال خویش بنا کرده چنانچه در حدیث آمده که ان الجنة قیعان و ان غراسها
سبحان الله الحدیث برند و برابر ملک پادشاهی عالی مشاهدند که اهل الجنة ملوک در حدیث آمده که

رسول الله صلی الله علیه و آله روزی با اصحاب گفت که مردی بود در بنی اسرائیل که خیر بسیار کردی تا بحدی که
در شمار محشور خواهد شد پرسیدند که چه میکرد فرمود که از پدر خود مال بسیار بمیراث یافت بستانی خرید و
وقف کرد بر مساکین و گفت این بستان من است نزد خدای تعالی و دیناری چند بشمرده بخشش بر ضعفا
گفت این کنیزکی چند میخرم از خدای تعالی و بنده چند آزاد کرد و گفت اینها خادمان من اند نزد خدای تعالی
روزی کوری را دید که در راه رفتن گاهی می افتاد و گاه می خاست مرکبی جهت او خرید که بر آن سوار شود و
گفت این مرکب منست نزد خدای تعالی که بآن سوار شوم بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بآن خدایی که
نفس من در قبضه قدرت اوست که گویا نگاه میکنم بآن مرکب و آنرا آورده اند بسوی او زین کرده و لجام
برنهاده و بر آن سوار شده و میرود بحشر و مادام که بعیش و خوشی این جهان مشغولند و اندیشه آخرت نمیکنند
تا آن ساعت که ایشان را برهنه در گور نهند که ساحل بی آب و گیاه است و خود باز گردند مثال آن باشد مانند
جاهلی که حقیقت حال نمیداند شده تا آنزمان که او را برهنه در ساحل برسد و بعد و عریان و گریان در بیابان
سرگردان بیکس شده است غافل که بر ساحل آن جهان افتاده هرگز نمیرد لا یموت فیها و لا یحیی و لا یاتیه الموت من
کل مکان و ما هو بمیت و آن دوست مهربان که پادشاه رستگاری را راه نمونی کرد و از حقیقت حال آگاه
گردانیده مرشد است که آدمی را از ناپایداری این جهان و ظلمت و وحشت آن جهان که بازگشت او بآنجاست
آگاه میگرداند تا از پیش کارسازی کند و مرگ را آماده شود و به زندگانی دو روزه دنیا فریفته نشود و
در جهان یقوت لا یموت بسر برد و هرچه باید در راه خدای عز و جل صرف کند باقی میشود چنانچه در قرآن مجید
آمده ما عندکم ینفد و ما عند الله باق و بکثرت ذکر و تسبیح در بقعات آن جهان درختها برای خود نشانند
و بستانها سازند و بکثرت استغفار ظلمت آن جهان را فرو نشانند و وحشت آنرا بانس متبدل گردانند و
افضل ذکر لا اله الا الله است و گزیده ترین تسبیح سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده و سید استغفار
اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک من
شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی و ابوء لک بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و بزرگان
آن الا الله پیوسته مداومت باید کرد و تسبیح که مذکور شد مکرر او شب و روز باید خواند و معانی آنها را هم
ملاحظه باید کرد معنی اول اینست که نیست سزاوار پرستش مگر خدای عز و جل و معنی دوم اینست که پاکی خدا راست
و ستایش او و مقدم معنی استاد که بیشمار بذکر پاکی خدای و بستایش خدای و معنی سید الاستغفار که شنوم
اینست که خدایا تو خداوند منی نیست سزاوار پرستش مگر تو آفریده مرا و من بنده توام و من بر پیمان تو ام و عده
توام بقدر آنچه میتوانم نعوذ از بدیهایی که با تو بسته ام و وعده که با تو کرده ام که بندگی تو کنم برگشته ام آن قدر که میتوانم پناه میگیرم

بتو ازبدی

بتو از بدی آنچه کرده ام اقرار میکنم برای تو بنعمت تو بر خود و اقرار میکنم برای تو بگناهکاری پس بیامرز مرا بدرستیکه
نمی آمرزد گناهان را مگر تو والسلام

مکتوب زینة الارض

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین جعلهم الله من التائبین اما بعد بخدای
شما سوگند که در راه خدا ناکامی و نامرادی و بیکسی و تنهایی و سختی بسر بردن بهتر است که در راه طبع بهم مرادی
رسیدن و بهکامی ظفر یافتن بای دارید تا زینت دنیا شما را نفریبد که بخدای شما سوگند که این تنها ظاهر نیست
جز برای امتحان تا خدای عز و جل ببیند که عهدی که در موطن الست با او بسته اید بر آن قایم و ثابت بوده اید یا آن
میشکنید و آن زینت و آرایش شما را از خدای مشغول نمیسازد یا واصل بوفا باشید که چون از خدای عز و جل
دور افتاده و حجب در میان آمده و دیگر حجابات نزد او پیش آمده و زینت خلقت در روی ایشان خنده انس
با آن گرفته و خدای خود را فراموش کرده و با این جهان و لذات این جهان یگانه شده و دست در
گردن آورده کان که ایشان از آن این جهان اند و این جهان از آن ایشان و هرگز ایشان را خداوندی بود و
که از بر جدا افتاده قال الله تعالی انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا بخدای شما سوگند که
زود باشد که این زینت که بیوفایان مفتون آن شده اند و دل را بآن بسته و خدای خود را پس پشت افکنده
برچینند و زمین را از ثمار زندگی آب و گیاه و حسنات که بر آن پاشیده با معدن حسن خوانند و یکران
جهان موحش و بی آرایش و مظلم و تیره بماند گو انا لجاعلون ما علیها صعیدا جرزا آنگاه مفتونان آنرا
گویند ایکاش محجوب شما که برای آن عهد خدای بشکستید و در آن آویختید در برگزیده این غول مردم خوار
را که بر شما پری چهره نموده بود قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا الی
آخر القصه چه اگر جوانمردی چند عهد خدای را داوری و از این زینت فریفته روی بگردانند و از خلق کناره
گرفته و روی بخدای خویش آورند قوله تعالی اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم ای رسول امر کرد بر
کسانی که زینت دنیا ایشان را نفریفت بامداد و شبانگاه بخواندن خدای مشغولند چشم از ایشان
بگردان بسوی آن جماعت که فریفته آن شده اند برای محبت آن زینت و اضرب لهم مثلا رجلین
و مثل زن حال معرضان از زینت دنیا و حال مقبلان بران بحال آن دو برادر که ایشان را از پدر دو نادر
اموال فراوان رسیده یکی آن اموال را صرف تحصیل زینت جهان کرد و بعض از آن دو بستانی خرید
از رز محفوف بنخل و میان ایشان کشت و زراعت و بعض دیگر خرج کرد و در آن کوشک و بنا ساخت
و بعض دیگر داد و اسپان و دواب خریده و در آن سرا داد و بعضی دیگر داد و غلامان و کنیزان خرید و
آن برادر دیگر هر چه که داشت در راه خدای نفقه کرد تا فقیر و بی چیز ماند روزی از درماندگی بر سرا برادر

ایستاده و از او خواستی کرده برادر را در رکاب خویش آن سرابستان برد تا رشد خویش بی
دی بوی باز نماید و میان ایشان آن معارضه رفت که متفصیل در کلام مجید مذکور است از قرآن بخوانید
تا بدانید و اضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء الخ یعنی آنکه سرابستان آن نادان آمد
نشانه بود تا مردمان از وقت اقلیت و عبرت گیرند و الا نه زینت جهان را آن مشابهت آن حسبان که بر
بستان او فرود آمد بر هر بستانی فرود می آید چون ناوک مرگ بر تن آدمی فرود آمد بر بستان
او ویران است از آنکه بستان اوست ای برادران الهی از مواعظ قرآن پند گیرید ای برادران الهی
عهد خدای فراموش مکنید خاصه که آن عهد را یکبار دیگر در این جهان تازه کردید ای برادران الهی
از سخنی که مرید ای برادران الهی سخن اهل طمع مشنوید ای برادران الهی از نظر حاضر سیلی برادران
الهی جدا از شما غیر راست مکتوب البصیرة و العمایة و السلام علیکم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر افضل الملة و الدین محمد اما بعد بدان ایها العزیز
دوستان اهل عنایت اهل بصیرت در نفس الامر نگاه کنند و بقوت تمیز که حق تعالی ایشان را داده
حق از باطل جدا ساختند و با آنچه حق است تمسک جویند و آنچه باطل است طرح کنند غایت این است که
از اهل بصیرت آنان که اهل علمند صاحب حجت و ثبات باشند و شناخته خود در اداء اندوه و دانسته خود را
گویند و ایشان متخصص باشند بر وفرت که در غیر ایشان یافت نشود یکی ثبات عقیده که شبهات
مبتدعه و اهل زیغ تزلزل در اعتقاد ایشان پیدا نشود دوم تفهیم و ارشاد که توانند که غیر خود را در راه خود
در آورند و حق بر نمایند و از اهل بصیرت آنان که نه اهل علمند علم اجمالی داشته باشند امر کما هو نفس
و صاحب نور و انشراح باشند اما اگر زبان آوری از اهل زیغ و چاره ایشان خورده شبهات خویش
آراسته بر ایشان القا کند هم آن هست که در اعتقاد خویش سست شوند برای آنکه در باب ادب این
بغایت نازک و مجمل است بهر قدر رقم شبهه نور ادراک ایشان متواری شود و چراغ بصیرت ایشان از
آنکه بمواصف عوارض منطفی شود و آمن نیست شان اهل بصیرت تفهیم اما اهل عنایت شان ایشان
آنست که تابع استفاضات باشند در آرا و اعمال خویش هر چه مردم زار آن باید بر آن شوند
و اگر استفاضه متعارض استفاضه شود از مقتضی استفاضه اول رجوع کنند و بمقتضی استفاضه
دوم بکروند چنانکه در میان هر یک از اهل مذهب که باشند بهمان طریقه عمل نمایند مگر آنکه از باب حب
و بغض با خلاف و را ایشان معین باشد همچون شیعیان که از کودکی بغض اهل سنت بر آیند که آن

بکام

بکام تحول از مذهب اول بمذهب آخر ایشان را دست نه بدهد از جهت ثبات رای بل از جهت
رسوخ بغض که حب و بغض از صفات راسخه است خصوصا در اجلاف مردمان کثیف که شان ایشان
اصرار است بر چیزها و از این گروه آنان که اهل علم و بصیرت باشند ناجی اند بلاشک و آنان که اهل بصیرت اند
اما اهل علم نیستند چون اتفاق عقیده ایشان را اتفاق بصحبت کسی از اهل زیغ بر فطرت خویش باشند
و از بصیرت خویش نگردند هم ناجی اند کما قال الله تعالی یرفع الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات
و آنان که اهل عنایتند و تقلید اگر از روی اتفاق بر آن عقیده که مطابق حق است واقع شوند و معارضی روی
ننماید و عمر بر آن بسر برد ایشان از ارباب نجات اند یا نه این است محل آن خلاف که میان علما شده
که ایمان مقلد صحیح است یا نه با اتفاق با که قناعت باین درجه فسق است و تحصیل بصیرت از فرایض است
و این طایفه که اهل عنایت و تقلید اند ایشان را نه با حجت کار است و نه با شبهه ایشان تابع شهرت اند
و عقاید ایشان مستقر از اسواق و افواه باشد چون مردمان معتقد کسی باشند ایشان معتقد باشند
و چون منکر باشند ایشان منکر باشند اگر عارفی متحقق مستبصر پیش ایشان آید و سخنان همچون آب حیات
که دلهای بصیرت یافتگان زنده شود و جانهای ایشان بآن تازه گردد بگوید هیچ کم نشود در آستانه نیکی از
مشهوران اگر هیچ حال او تحقیق نمیدانند و هیچ سخن او نشنیده اند الا آنکه سر بر صرف کنند و از
اهل عنایت و تقلیدند و ایشان را اهتمام در تحصیل بصیرت نیست و همت ایشان در استیفاء شهوات
و تمتع لذات آمن نیستند که غیرت الهی در مقام ابتلا امتحان برای تمیز و همت بصیر از مقلد
مستهان استفاضه مقابل آن استفاضه حق که ایشان از روی اتفاق بر آنند ایشان را پیش آرد و
اگر چه از قبایل جزو ابابیل باشد که در حین تبع پیرامون ایشان بر آیند بشکل اقارب و کدخدایان
ایشان و گویند ما پیش از شما بآن جهان رفته ایم و حال آنجا بگو دانسته دین حق دین ترسایی است
تا هنوز در مقام حیات باقیست بآن دین گروید تا نجات یابید آه که مقلد مستهان را در این وادی امتحان
تا چه پیش آید نمیدانم که چگونه ایمان از عقبه خواهد گذرانید و از غارت شیطان ایمان چگونه خواهد یافت
اللهم انا نعوذ بک من زوال الایمان و از تقلید شیطان فی صاحب تقلید را فکری بهتر از این نیست که درویش مصاحبه کرده کار را بآن
روز نباید گذاشت که حال آن روز معلوم نیست که چگونه بگذرد و اگر بر خلاف خویش ابقا و میکند اعتماد کند که مرام
انجا از آن است که بقوت خلاف معاد دست بآن توان کرد و چون ابلیس تمام کید خود اظهار کند جز بقوت
حق بر او غالب نتوان شد خلاف قوت نفسانی بقوت نفسانی بر قوت شیطانی کاهی که از مقام بصیر بقوت در
هم ابواب تجربه است ما صاحب فهم و صواب مرام هم در کلیات دین شناخت ارباب آن کما ینبغی اند و امثال

ایشان را هم در تفاصیل دین و شناخت ارباب آن که انبیا اند و اهل علم و بینش و هیچ یک از ایشان در تزلزل و
شک و اضطراب نمی‌نماید و آنرا که مشرب از شو با تقلید بست اگر از روی اتفاق بر آنچه حق است واقف شد
از جهات علی و استقامت احوال محروم ماند و در امتحان که بر انگیخته سلطان عزت است از هر سو در کمین که چگونه
صورتی سازد که آن رسم اعتقاد ایشان را از بیخ بر اندازد و خرمنهای اعتقاد بی بنیاد ایشان را بباد بی نیازی دهد

بیت ذا که تقلید آفت هر نیکویست · که بود تقلید اگر کوه قویست · اعتقاد را از اخوان را از شر تقلید و از شر
هر مقلد نگه دارد و لسان اخوان را با قامت حجت و برهان حجتی که اهل نظر و بهتان ناطق دارد و ولی و کیل

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم **بجمیل الخبر**

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله الامیر رشید الدین عبد السلام **اما بعد** و علم نموده بود که با تمام
جهت عبادت موفق گشته و نقل با نجا را موقوف تمام جزوی از جدار که طه داشته نزد که نقل را موقوف
اتمام آن جزوی اگر با فایت اتمام خایفه نزارد و اول نقل کند بعد از آن باتمام آن جزوی اشتغال نماید
برای آنکه شنوس اگرچه بنیت اجر هست اما اجر عمل هر اجر نیت است و اجر عمل ابتدا عمل ابتدا میشود
پس هر چند زودتر شروع میشود مدت اجر بیشتر است هر آینه اجر بیشتر باشد با آنکه ضامن نمیتوان شد
و چه آمن توان بود اگر درین فرصت نقل نماید و تمام خود در حرم سایر الی الله حیث کند دیگر باره این
فرصت نیابد حکایت اعشی شاعر شنیده که بقصد اسلام متوجه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شد
با وی گفتند محمد خمر و زنا حرام کرده گفت چون چنین است امسال باز گردم و هوسی که از خمر مانده تمامی از سر
بیرون کنم و سال آینده بروم و مسلمان شوم و هم در آن سال وفات یافت از کاش چه مدی و مسلمانی چه بودی
و تو ای نفس ترک خمر هم در اسلام بکردی که فاسق بودن بهتر از کافر بودن انچه وی را پیش آمده بود
هر فرو مند را که چون رغبت بر چیزی کنند هیچ سبب تاخیر در آن نکنند که در فی التاخیر آفات و عارف از
آنجا گفت **بیت** لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب · سوی او میغژ و او را می طلب · که بیندبان را
این وساوس بسیار پیش می آید که اول اسباب سلوک آماده کنیم آنگاه مشغول سلوک شویم تا سلوک
بوجه و شرط کردن آید بخاطری مجموع و دلی فارغ و این مکر ابلیس است که اعشی را بدان از راه برد
و هر کس که بمثل این شبهه تقاعد در راه سلوک کند تا روز قیامت امامش در این شان اعشی است سالک
صادق هر جزو در راه پرسد و بی دره افسرده هم در جز پرسیدن تا آخر رساند کار رسانی بگذار بکار پرداز از این
راه عشق توان رفت نه بعقل و شان عشق جز شان عقل است عشق تیشه بر بیخ زند و عقل ایستاده و
پس سر میخارد و **بیت** عشق از بیخ کند خانه بنیچه نرسد از عقل · که کمهدار [illegible] بیکاری منزل بکند · و چه چنین

معلوم شد

معلوم شد که والد ماجد و نیم را اول نرم شده و بر خصت نقل بزدان استفسار ... ما را ادم آمده که دیدیم در بعضی مکاتیب
کرده بود جواب آن استفسار بنویسیم تا بر حقیقت مسئله مطلع شوید مسئله اینست که چون پسر بسن بلوغ رسید
مکلف میشود بر اتفاق و الدین او را امیرسد که منزل از ایشان جدا کند اما اولی آنست که از ایشان مفارقت
نکند و بخدمت ایشان اشتغال نماید قال فی الروضة و متی بلغ الغلام رشیداً اولی امر نفقه و لا یجبر علی کونه عند الابوین
او احدهما و لکن الاولی ان لا یفارقهما و یصلهما بره و این اولویت گاهیست که سبب موافقت و خدمت
ایشان از فریضه یا فضیلتی که ثواب آن بیش از ثواب خدمت والدین باشد باز نماند و از جمله اشتغالات فریضه
آنکه تحصیل بصیرت و معرفت و ازالة الاخلاق ذمیمه که هر دو فرض عین است و در آن میسر نشود جز بمفارقت ایشان
این حکم معاملات با والدین اما اقارب دیگر مجاورت ایشان استحباب نیست مرحیث انهم اقارب برای آنکه
امیر المؤمنین به ابی موسی اشعری نوشت که مر ذوی القربی ان یتزاوروا و لا یتجاوروا یعنی ...
که در امثال عرب گویند ان ذوی القربی اذا تراحموا ... ثم کان ادنی ان یتحابوا و اذا ابعدوا تواصلوا و
و تباغضوا اجزاء حضرنی فی الجواب والسلام **مکتوب الخطاب والکتاب** علی وتی و سایر الاحباب و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله شیخ الاخوان شمس الملة والدین محمد ابی سعید **اما بعد** در بعضی مکاتیب
با کتب شده و خطاب با کتاب گشت که مشار اگر دید از اخوان دیگر و از شجره گفتار ثمره گرد آرید بعضی اما
فارسی که اگر صحبت انس آمیز نیست کتب شو را نگیز نیست و اگر خطاب سکر ... است با مخاطب در آن است با کتاب
گران بار است مخاطب را باید خطاب تصرف انگیزد و از کتاب ترقی خیزد پس حکمت آلهی در ترتیب سالک
اقتضاء آن کند که وی را گاه در وا گذارند با کتاب مباشر تربیت او شود و گاه نزدیک سازند تا خطاب مخالط
احوال او گردد که از این دو تمام کار سالک صورت بندد و کل شیء عنده بمقدار عالم الغیب والشهادة الکبیر
المتعال و این اشیاء را از دقیقه آگاه کنم در تفاوت خطاب و کتاب بباید که اگر متکلم اعلی است و مخاطب
کتاب او موثرتر است از خطاب او برای آنکه در حین مخاطبه مخاطب در برابر است و دل متکلم بمتابعت آنکه
هر آینه عکس کثافت و برودت او بر دل متکلم افتد و صورت لطافت و حرارت سخنان که از آنجا بر آید
میکند اما در حین کتابت هیچ حاضر نیست متکلم خود بخود القا میکند پس سخنان که بر می آید بطراوت خود است
و از حرارت و لطافت آن هیچ کم نشده و از شواهد انعکاس مذکور حدیثی است که ابن کثیر مفسر روایت کرده
مضمونش آنکه رسول الله صلعم روزی در نماز بامداد سوره روم خواند و در آن ابهامی افتاد چون
باز گشت گفت قرآن بر ما ملتبس کردانید مردمانی که جماعتی از شما نماز با ما میگذارند که وضو نیکو نمیسازند

بلکه هر کس که با نماز حاضر میشود وضو نیکو سازد و انتهی این کبیر گفته که درین تری محبت که پیغمبر صلی الله علیه
و آله مشار شد نقصان وضوی مومنان ما او را در قرآن لبس قراءة والله اعلم و اگر متکلم او را نیت از
مخاطب خطاب او اعلی استاذ کتاب اوست برای آنکه در حین مخاطبه عکس حرارت و لطف مخاطب در دل
او می افتد و سخنان را که از اینجا بر می آید زینت و زینت و عذوبت و حلاوت و علو مرتبه می بخشد گوئی که آن
سخنان مخاطب میگوید نه او **بیت** هر نکته که بلبل بسحر میگوید • گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی •
اما در حین مکاتبه سخن از دو برادر القای به هر آینه تصور اوست و لایق زینت و الا ما بر شیخ بماند و از
قبیل اول است آنکه کاتب وحی در سوره المؤمنون فتبارک الله احسن الخالقین که ظاهر شد و مثل آنکه
رسول الله تغیر ناید و بسیار افتد که مرید چون در مجلس شیخ حاضر شود هر سخن که شیخ گوید وی احسان نماید که او
خود میدانسته و این از نقیام معنی شیخ باشد با دو ظهور سلطان نور او براو که اگر از وجود وی پیشتر …
و گاه باشد که بدین سبب قدر شیخ نزد وی کم شود و اعراض و استبداد پیش گیرد حاشا که آن کاتب وحی را
روی نمود و من یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئا ما را و اخوان ما را محفوظ دارد از فتن ما ظهر منها و ما بطن و بالله
نستعین و علیه نتوکل و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و هو حسبنا و نعم الوکیل سبحان ربک رب العزة عما یصفون

مکتوب و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و سلام علی اخواننا المتقین **مخافة الآفة**

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله الامیر الاخوان الالهیین نجیب الملة و الدین الشیخ محمد ایده الله
بنصره **اما بعد** آدمی در دنیا در آفت و تعب و مکافات آفت و امن درین جهان آفریده نشده
و چون امن جنت نتوان گفت که هیچ جز جنت الکون وظیفه ما فرزندان آدم چیست با این محنت و عذاب
و غصه و اضطراب نسازیم و ما منی نجوییم که صاحب همت این نجوید و نیکو نشد تا منی برای خود
نجوید و چون در این جهان تحقیق دانسته که ما منزلت البته در جهانی دیگر خواهد بود و چه ما …
نبای کار نشاید که بر محنت و اضطراب باشد محنت مقصود بالذات نمی باشد یقین کم اگر محنتی باشد
آن مقدمه منفعتی خواهد بود و اگر اضطرابی باشد آن برای آرامشی خواهد بود اما آن اضطراب که کنند
و این آرامش کم باید ما چنین کنیم باشد که آن آرامش نصیب گردد **ع** این کار دولت است کنون تا که را رسد
ای اله و اخی حسبنا این دولت آرامش آمده از خود باز گردان و پست نداند آن را الحکم کرده و من یعتصم
بالله فقد هدی الی صراط مستقیم و وصول بشیر از دست داده و تجدید این معنی معلوم شد که اهل اخوان الله
راه حق عز و جل برگزیده همت که به دیگران نداده و سلوک سبیل خویش بر ایشان سخت آسان کرده اگر قدر این …
ندانند و دل بر آنها ننهند و در اتمام امر آن نکوشند و نظام آن قایم ندارند ظلمی بر خود کرده باشند و ظلم و ستم در …

نز

شمر ای ولی من و عده بدار الاسلام غرباً و سیعود غریبا کما بدأ ازین روی آنکه امروز لاجرم اهل حق که به حقیقت آن …
باشند همراهان و موافقان کم داشته باشند از این معانی بسیار رنجش میشود این روش کم آغاز کرده اند و
نگذارد و امن حق از دست مده که عاقبت متقیان سرافراز باشند و فاجران در سوز که از دو اکرده و روی
… متصور باشد و اتقیا را آیات مکتوب … نباید داشت و نظر در عاقبت کار باید گماشت ای
ولی من و ای حبیب من غافلان چنین سخنهای را فسانه دانند و آن افسوس آرند اما در پندار غلط اند حق حق
این سخنان حقیقت و آن سخنان که ایشان گویند افسانه است چرا که این سخنان باقیست که جاودان
نخواهد ماند و سخنان ایشان و آنچه ایشان از آن سخن میرانند تابع شهوات فانیه است که با زوال آن
شهوات زایل شود و بر صاحب خویش ظلمت و عذاب گردد اینها گمراه کرده خدای اند خدای … اند والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم **مکتوب الطائف الثلث** والسلام علی ولیی و سائر الاخوان اجمعین

من عبد الله قطب بن محیی الی امیر الاخوان الالهیین لا زال منظور اللطف الله و لا ولیائه **اما بعد**
اهل جهان سه گروه اند گروهی آنانند که نظر ایشان با آفریدگار نیست جز خود را و جهان را نشناخته اند و …
ایشان جز این نیست که جهان را در تصرف خود در آورند و بحسب اغراض نفس تمتع جویند و تمکن رغبات اهل
آن کنند و بی ادب با ک دست بسوی آن دراز کنند بهر وجه که میسر شود و آن را در قبضه خود در آورند
و گروهی آنانند که از آفریده در گذشته اند و با آفرینش رسیده اند بدانسته اند که جهان را با این نظام و ترتیب
و منهاج و ترتیب … چار خداوندیست که آن را آفریده و سراسر آنچه بنظر می آید صنع اوست و دست درازی
آن نکرده اند و انتظار کشیده تا از جانب خداوند جهان آینده پاید و نصیب ایشان از جهان تعیین کند
و بخشش یک مقرر دارد و چون آینده علی کره السلم آمده و نصیب هر کس تعیین کرده و حد و حلال و حرام
باذن خداوند جهان هر یک بجای نهاده با دب و وقار و سکینه و وقار دست بسوی نصیب خود برده اند و آن را
بحضور دل و جمعیت خاطر تمام کرده شادی کرده اند و احسان خداوند بجا نه بر خود اوّلاً در آفرینش آن و ثانیاً
در اذن دادن که آن را تصرف کنند یافته و شناخته و شکر منعم بجای آورده و بتعظیم و تبجیل و خدمت
و عبادات او فراخور طاقت خود و لایق حال خویش ایستادگی نموده و گروهی آنانند که از آفریده و
آفرینش هر دو بگذشته اند و با آفریدگار رسیده باز وقت افتاده اند که آنکس که صنع او چنین لطیف و حکیم
و آفریده او چنین با نظام و متین او در ذات خویش چگونه باشد و جمال و جلال او در چه مرتبه و نزد …
این معنی از مهب ریاح اصطفا بادی وزیده و گوشه حجاب برداشته اگرچه فی الحال باز فرو گذاشته و نزد آن
خلقه لطیفه با نوری از بوارق جلال و شاره از شوارق جمال آن حضرت جهیدن و نمودن گرفته و دل ایشان از آن …

دوری‌های بحث ایشان خواطر داده و از لوث اکوان پاک کرده انبیا عالی همت‌اند و اهل بحث اند و متقربان
اند و عباد الله اند و اهل درجات اند و طایفه که پیشتر گفتیم عباد الله و ابرار اند و اصحاب یمین اند و طایفه اول
فجار اند و اصحاب شمال اکنون اعلم ایدک الله کوشش کند و جهد نماید و همت عالی نماید که اگر از زمره مقربان
گردد و اگر از آن پایه فرود آید از اصحاب یمین و عیاذا بالله ثم عیاذا بالله از زمره اصحاب شمال و بال
او بال و دوست دار آن درویشان و بی‌باکان و ناپاکان خدای عزوجل تو را و سایر اخوان مؤمنین را
از آن نگاه دارد و بالله المستعان ؛ بسم الله الرحمن الرحیم ٭ و علیه التکلان و حسبنا الله و نعم الوکیل
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین ایده الله تعالی **اما بعد** اگر اخوان هم یکبار
غافل شوند سلسله ذکر منقطع شود برای آنکه غفلت متذکر ذکر کواه بود و باین تقدیر غفلت موجود نیست
پس باید که البته بعضی از جماعت غفلت نکنند و آگاه باشند تا اگر کسی غافل شود متیقظ او نمایند و غفلت او زدایند
و مثل این مثل چند چراغ است که در خانه باشد که اگر همه یکبار منقطع شود امکان چراغ روشن کردن آن نماند
و ظلمت مطبق شود اما اگر بعضی چراغها منطفی شود و بعضی باقی باشد اگر چه یکی باشد توان که همه از آن
یک چراغ باز روشن کنند رحمت خدای بر آن کس باد از اخوان که حفظ خود کند از آنکه ریاح شهوات مختلفه
و اهویه هواهای گوناگون چراغ ذکر در دل او بکشد رحمت خدای بر چنین کس باد و رضوان و برکات او
فصل متذکر و تیم عماد الدین جعفر سلامی علیه باشد تا فهم کرد در عهده او شیخ چه کند و زود بقرار
خود رساند تا ابتدا اجر شود که هر یک فرد یک و زشت **نقل** جز الله و شر الاعدا آشنا و دشمن در خواب دیدم
که تعبیر سوره الکوثر میکنم و چنین میگویم که در قرآن هیچ سوره نیست که مشتمل باشد بر ذکر نعم خدای عزوجل
مثل اشتمال این سوره برای آنکه کوثر خیر کثیر است و این مشتمل بر همه خیرات دینی و دنیوی بود در آیت اول
و سیوم تفصیل آن مذکور است آیه دوم شرح نعم دینیه برای آنکه آن باجمعیت راس عبادات بدنیه
صلوات است یا مالی است و راس عبادات مالیه قربانست و آیه سیوم شرح نعم دنیویه برای آنکه آن
بارسیدن این کس است بتمام مرادات و نارسیدن دشمن او بآن و از آن شانئک هو الابتر این هر دو فهم
میشود یکی بصریح و یکی از مفهوم حصر امیت تمام تعبیر که در خواب گذشت بعد از آن هم در خواب چنین
می‌نماید که گویا با کسی میگویم که سوره الکوثر بمن داده‌اند و تعبیرم چنین بخاطر می‌آید که تمام خیرات بمن خواهند
داد و ههنا تمام الرؤیا و الحمد لله و السلام علی الاخ الاعز و رحمة الله و برکاته **مکتوب الکلام المتفق**
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی الله و حبیب الامیر محب الدین الشیخ محمد و الی الاخوان الالهیین اجمعین
سلام علیکم و رحمة الله و برکاته انی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو و اصلی علی نبیه محمد و آله و اسأله ان

بعث

بعث الله کم علی الصراط المستقیم الی یوم تلقونه یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی
جهنم وردا و برید الله الشیخ الاخوان و حبیبهم و انیسهم قوة و شفاء **اما بعد** سخنی مشفق گویم گویم و
و بعد از آن قبول نمودن آن روی نباشد اگر بمقام انصاف درآیند گویم امر از آن اجل است که سخن بگوید
و آنکه طریق کار او را سلوک می‌باید داشت چیست و چه نهج است که او اگر او دست بآن کند در حسن
را متضمن باشد و از امن از خسارت و از شقاوت برا شمرد و اعدل طریقی و اوفق سبیلی نسبت با سعادت
و صلاح انسان آن باشد چه قطع نظر از اثبات مبدأ ای وجودی و ثوابی و عقابی معلوم است که
حالتیت انسان را که آن سعادت او و حسن احوال ممکنه اوست ادراک او این که آدمی که خود مستقل
و از معرفت آن عاجز است امریست ظاهر که از مراجعت با خود معلوم میشود چه هر چند شخص با خود اندیشه
میکند سبیلی بشناخت آن ندارد و چه شناخت آن موقوفست بر معرفت کل امر و کنه امر و اطلاع
بر مورد و مقصد هستی و آنکه مبدأ آنکه بنای آسمان بر چه شد و برای چه شده و بازگشت هستی بجهت و با
چیست و امر همین است یا ورای این مبدأ اینها نیست و ورای این زمان زمانیست و ورای این
بازار بازاریست و ورای این کار و بار کار و باریست و آنکه تفصیل این کار و بار چیست و چگونه است
و معلوم است که آدمی عاجز است از معرفت این و هر چند شب‌ها روز میکند و روزها شب در این
اندیشه راه بروی بسته باشد و بیرون شد آن نتواند کرد و چه جای این که کمتر از این نیز نتواند دانست
و این جزویست از جزئیات امر چون در آن عاجز است چگونه ادعاء احاطه بر کل تواند کرد و
بلوغ کنه آن تواند و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء پس معلوم شد که آدمی خود از آن
عاجز است و کسی در ارض غیب که این دست کو دهد که من طریق نجات میدانم و بعبور کار ز
امر الا بتغییر خدای باقی سرگردان و حیران اند و کسی که خود در خود سرگردان و حیران باشد چگونه دیگری
دیگری رستگار کند و کسی غیر ایشان اگر این دعوی میکند ظاهرست که متکلفی است متصلف از قبیل مسیلمه
لعنه الله که چون طور پیغمبران دید او را نیز خوش آمد که آن نوع سخنان گوید و بجای جبرئیل برای
خود اثبات کند و دیگر ملاحده اند و مرجع سخن ایشان نه اثباتی است و علمی مرجع کلام ایشان با
مجرد تمرد است از انبیا و عدم اذعان بسخنان ایشان و منشا این بیهودگی است و قصور همت و
غلبه شهوت که ایشان را اغراء استیفاء شهوات باقرب طریقی که متوهم شود و جهه همت اگر عالی و
صاحب همت بودندی و باز وقت این افتادندی که اندیشه کلی بکار خود میباید کرد و منشا اجر کار
و افعال ایشان عقلی کلی بودی نه توهمات جزئیه و انبعاثات طبیعیه مضطر میبودند بمتابعت انبیا

هر آنکه نگاه میکرد و خود را از چنان اندیشه طاهر بودند و دیگری در ارض نمی یافتند که مقتدی این راه نمانی باشد
و معلوم است که هر روز بیکار و پس چاره غیر این ندانستند که دست در امر انبیا زنند چون کسی که در
بیابان راه گم کرده باشد و البته راه نتواند یافت چون ببیند که کسی روی بطرفی معین کرده و میرود
و میداند که من ندانسته ام و راه ما نیست هیچ دغدغه و وسوسه او را نمی یابد و بغایت بدل امن میرود
و آثار اطمینان بر حال او ظاهر است چه فرحان و خندان است و در غایت سکینه و آرام میرود و بحضور
تمام و فراغت خاطر و معلوم است از حال او و طور او که بهمونه تکیه و باز بسته و بعضی از تکلف میکند
با تقلیدی و خیالی او در پیش آمده یا فضولی متهور راست [illegible] است که درست کرده است که وادی در دست نگاه داری
است از این رو اهل کتاب چار الکفش ها هیچ چنین کس نشود و با او براه می افتد و در بیابان در
نمیکند برای آنکه اگر در شک باشید خود میکند که گم راه بوده از حال خود میداند که مبدا این شناخت در او
نیست و مقدمات تحصیل آن معرفت نزد او حاصل نیست و اگر اشتطاط رود دیگری میکشد دیگر که هیچ گم نشود
انتهی حال او اینست که بر مثل حال این شخص باشد که در پیش افتاده و راه میرود و میداند که راه
راه نشناسیده ام چرا پس متابعت این که واقع است نکند و باشتطاط را آن شخص [illegible] بسیار مثل
اوست و هر کس که دیده انصاف بکرد و چشم بصیرت باز کند داند که در وجه ارض هیچ کس نیست که مقتدی
راه نمایی شده باشد نه تکلف بل از سر یقین و جز الا پیغمبران خدای با تباع پیغمبرانی چند [illegible]
از تخمین حکایت میگویند همچون فلاسفه که رئیس ایشان ارسطاطالیس تصریح کرده که در الهیات
سبیل به یقین نیست و غایت او اخذ بالتوحید امری است پس باقرار خودش معلوم شد که او و اخوان
او صاحب تخمین اند و هر کس که مراجعت احوال و اقوال ایشان کند بعین الیقین مشاهده کند که
ایشان را دست بر هیچ نیست الا تخمین و ایشان را سر این تخمین نیز نداشته الا استحسان انبیا چون
ایشان اعرف الاخبار و در ابواب الهیات و حقایق کلیات سخن گفته اند فلاسفه با سر کاری افتاده
اند که این نیز نامیست از سخن چرا ما نیز مثل این نگوییم و چون ما به آن سخن گفتن با ایشان نبود دعوی
از تخمین پیش گرفته اند و بتکلف سخنی چند میگویند و انچه پیغمبر صلی الله علیه و آله از خود نفی فرموده که و ما
انا من المتکلفین آن صفت ایشان است که از خود نفی فرموده و مثل ایشان مثل کسی است که [illegible]
آدمی کند او مثل آن کند جعل منهم القردة و الخنازیر و عبد الطاغوت اگر یک [illegible] و اصل اگر سخنان
ایشان سخنان انبیاست که گرفته و در آن تصرفی کنند و بنوعی دیگر گردانند تا سخن ایشان باشد [illegible]
المتکبرین این منهاج فلاسفه است و دیگر منهاج متنبیان مثل مسیلمه و فردک لعنهما الله و آن [illegible]

و تکلف است و روش مثل تکلفات فلاسفه بل بدتر برای آنکه فلاسفه نفس خود را بازی دهند و در خود
چنین اندیشند که کمتر از آنند که براند و این طایفه این تسویل هم با نفس خود میکنند بلکه تسویل ایشان با
مردم دیگران باشد غرض که پیغمبران خدا آثار فضولی و تکلف و تعسف و تصلف در حال ایشان ظاهر
و بر نفس خویش آثار عجز و ضعف ظاهر پس متعین شد که سبیل خیر متابعت انبیاست و ذلک ما اردنا

مکتوب — والحمد لله الذی هدانا لهذا الاسلام — وصف العبد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی [illegible] و با خدای بنماند و برای آنکه داند که هیچکس مهربانتر از خدای
او نیست و الحق هیچکس بنده اولی تر از خدای او نیست از خدا و نه خوردن رحم و سیلی خوردن بهتر و گوارا تر
که از دست دیگری حلوا [illegible] روی دل با خدا و نه خود کرده و ذکر او را در درون دل خود جای ساخته آنرا
مونس خود گردانیده چون حاجتی داشته باشد دعا کند چون او را دردی رسد شفا از و طلبد و اگر از
کسی جفایی بیند گله بسوی او کند و اگر از کسی عطایی یابد مکافات آن از و طلبد که بنده را هیچ نباشد و
دست بر هیچ نباشد مال و منال او سید اوست اعتماد او بر آن باشد که در خزانه سید است چون
حال بنده که هیچ ندارد و هر چیزی از آن اوست از آنجا که همه چیز از آن سید اوست شبگاهی که همه
کس بخواب رود بنده خدا آید و دیده بیدار برگشاید و در عجایب آسمانها و ستارگان تفکر کند و
دریا و خود آب از دیدگان بکشد و بدعت نه نیم شب که همه مست خواب خوش باشند من و خیال
تو و نالهای درد آلود بنده خدای در روز که بجنبش در آید و این و آن از هر سوی در آیند اگر چه با این
و آن گفت و شنید کند اما دلش جز با خدای و نه خود مشغول نباشد و آن حکایات بر زبان او جاری
شود و حکمت خداوند او و دل او جولان کند در ملکوت اعلی ترا و جای در افق مبین کرد از آنکه فضای این جهان
تنگ آید از و بنده خدای خرسند باشد بانچه خدای عز و جل کند و را او در هیچ کار اعتراض نشیند باشد
بنده خدای پیوسته دلش با خدا باشد و هر ساعت چون آب شود با خداوند او و را از سر یکی باشد
خدارا با بنده خود کارها باشد که او را اذن دهد تا بقدام فکرت در سموات برده گاه وقت او را نزد از
شکر گرداند قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء و انی که کسی که چیزی با شب دو
دارد و پیوسته آنرا اگر داند تا همه او را بنگر و خدای عز و جل دل مومن را دوست دارد که موضع نظر
خدای از جهان غیر دل صدیقان نیست هر آینه دل ایشان از حال بحال گرداند تا در حال آنرا چند که
چگونه است و مومن در همه حال شکور زیبا باشد در بسط شاکر باشد و در قبض صابر و بهیچ حال اگر

دل او العصور فی بهشت نکرده هیچ که بکرد ال یکانکان هرگز بعقوبتی خوب نباشد و در بسط طغیان و اطر بعد اکنه
دو رقص انک رو سخط خدای عزوجل بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله ذکر کرده که اگر خواهی سنگ ریزه را دو خاک بهای
تو باز کنم فرمود لا یا رب خواهم که یک روز طعام یابم و خورم و ترا شکر کنم و یک روز گرسنه دارم و برای تو صبر کنم ایکانکان
ای دوستان ماه روزه رسید ماه صبر است الان از طعام بپرهیزید و زبان از غیبت و لا یعنی نگاه دارید چنانکه
بدن در روزه هیچ نمیکند دل نیز در محبت خدای تعالی بر که از رنها نجات امید بایید و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب خوف القطیعه

اندیشه ای که صعوبت مفارقت احباب او را صعوبت مفارقت کبری و العیاذ بالله منها باو داده
استیلای آن مخافت او را برای استیفای نامه بازکند اشنا است اعنی قطب بن محیی نجم و جمله
الوقت بسوی اخوان الهی و اصدقاء ربانی جمع الله شملهم و بذل اللطف شملهم لاسیما بسوی شیخ الاخوان
الالهیین اکمل الله قوته و رزق صحبته اما بعد آدمی چه ایمن است که روئی اندر زمانی گوی کرده
باشد که بآن سبب از نظر خدای عزوجل افتاد و بمقت خدای او را دریافت بر شد خویش را گم کرد و در
رشته کار او دستش رفت چنانکه هرگز باز نخواهد یافت و پس از آن منقلب او در ضلالت نمی هرچه
میکند همه سیئه است برای آنکه کسی که عتاب قهر بر او نهید بر کارش همه مغشوش است و عمل خالص
از وی من بعد ممتنع الوجود برای آنکه اخلاص سری است از سر خدای که در دل آنکس که خواهد نهد و نخواهد
آنرا و نه آنکس که او را دوست دارد و منظر لطف او ناظر باشد چون کسی را دشمن گرفته باشد و مقت خود در
او حلال کرده کی اخلاص در دل وی نهد و کی او را اهل حقیقت اخلاص کند تا اگر درست ممکن باشد اعمال
او آنچه از جنس سیئات است خود سیئات است آنچه از جنس حسنات است خود مدخول و معلول باشد و محیط
مرده دو العیاذ بالله ای اخوان الالهیین آدمی کسی باشد که کار مرگ خود ساخته و از جانب آن باز مرده اخشم
و برداشته امان از آن حاصل کرده و اکنون مشغول دیگر کارها و راست داشت دیگر مهمات است اینکار پیشمان
مرگش فرود آید بی خبر آنکس هیچ کار رسانی آن نکرده و نزول منزل و آماده نساخته چه دست آنچه
کرا او باشد ای عزیز بدان اشنه که مرگ مهمان را چاره نیست خاصه که مرگ مهمان باشد و چاره او را از پیش
نا ضعی تا چنین مهمان ناگهانی رسید اشتم که مرگ حالی حالی نخواهد آمد عزیز آنچه دلیل این کار پیش خرج
مقرر و معمور ساخته بودی لا حول و لا قوة الا بالله من تبع ذی الغفلة و شدة القسوة و سوء الحال نمودور
مکتوب الشقاوة و بالله المستعان و علیه التکلان و هو حسبی و نعم الوکیل معامله الانسان
من عبد الله قطب بن محیی الولی فی الله تعالی الا عزاء الله و آلذی محمد عفاه الله تعالی اما بعد

آدمی را یک نوع معامله واقع است با آدمیان و این معامله را اندیشه شناخته یک نوع دیگر معامله هست
که میان خدای عزوجل است و آدمی این معامله پنهان است آدمی با آدمی میرود تا روزی که دیده آدمی با آن عالم
برکشاید و دیده فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید بظهور رسد و این معامله را بر جهان بر آدم
ظاهر کرده اند و چنانکه دل از آدمی محل دانش است و باقی جوارح بسبب دانشی که در دل است بکار آمد
همچنین انبیا را از آدمیان محل این دانش ساخته اند و باقی آدمیان آنان که مطاوع انبیا اند و دانش
ایشان بکار در می آیند بمثابه جوارح مطیعه صالحه اند و باقیان که منقطع دانش انبیا در کار در نمی آیند
بمثابه اعضای ماوف فاسده اند همچون دست شل که بفرمان دل نجنبد و اثر دل بوی نرسد و آن صفت
صالحه که در فرق اولست که بآن متابعت او امر انبیا کنند مسمی است باخلاص و عبارتست از احسان
و منقریان نعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک و آن بمثابه حیوة عضو است چنانچه هر عضو
که زنده است اثر دل بوی میرسد و بفرمان دل می جنبد همچنین آدمی که اخلاص دارد متابعت او امر
انبیا الله که بمثابه دل اند در عالم انسانی میکند و هرکس که از اخلاص محروم است ساکن و فاتر است
اخلاص وحی است الهی که دمیده میشود از محل مشاهده در آنکس که برمیگزیند خدای عزوجل او را که و
کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی به
من نشاء من عبادنا و بدین ضعیف چنین روشن شده که هیچ عمل در عالم اصعب از اخلاص نیست که چه
بر آنکس که خدای عزوجل آسان میکند بغایت آسان است اما بر دیگران چنان صعب و ثقیل است که
اگر ایشان را تکلیف کنند بحمل جبال و صعود بر سما کم چنان صعب باشد و قد ورد فی صفتهم و من
یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء و اگرچه اخلاص سری است از اسرار خدای تعالی
و محل آن از آدمی جز خدای عزوجل نداند اما آنرا از دل متواضعان و منصفان و آسیبا و اهل حیا
باید جست که غالبا معادن چنین صفات می باشد و الله یهدی من یشاء
مکتوب سعة الجود
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الاکرم الشیخ کریم الدین بلغه الله تعالی مقامات المقربین
اما بعد کاری که آدمی را در پیش است کاری که حالی پیش گرفته بهم بازنخواهد آدمی برای
آن آفریده شده که خدای بذات خویش بر او تجلی کند و او تاب طاقت آن آورده متلاشی نشود
و ذوق آن تجلی را دریابد که او را امری از امور جهان در واقعه از وقایعات عالم را تاب بمن آورد
نزد آن بیطاقت و متلاشی میشود و از دست میرود چگونه تاب تجلی ذات خدای عزوجل خواهد
آورد که در آن مشهد عظیم از جای میرود و متلاشی نشود و آنچه گوید بشنود و آنچه نماید ببیند و کم اسند

بگوید بیت کی توزین مجمر راز یابی گرگ بشنم زور با بازیابی امری که سموات و جبال و ارض از کل
آن عاجز آمدند نام زد آدمی شد بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار بنام من دیوانه
زدند آدمی باید که اندیشه بهتر ازین در کار خود کند کم حوصله خود را فراخ سازد و همت خود را عالی کند
همچون کسی که وی برادر دریا شنا باید کرد که نخست در حوض شنا کند بعد ازان در برکه بزرگ بعد ازان
در رودبار چه تا آخر نوبت دریا رسد و اگر تقدیم این مقدمات نکرده باشد و نقد دو چار دریا خورد
حالش خراب است لیک آدمی در دنیا برای همین است تا بتدریج آشنای این آشنا گرد دوای بر
گرفتار و رحا شده این قصه بر او فرود آید چاره او هیچ نیست چرا که خود را در آتش جهنم افگند تا به
الم سوزش آن مشغول شود از ادراک آن واقعه همچون عاشق که اندام خود را داغ کند تا بسوزش
داغ مشغول شود از سوزش عشق که اشد است از سوزش داغ و بدا حال کسی که آتش شاه
وقتی او باشد ما ونکم النار ربی و لکم و بئس المصیر در تذکره شبلی رحمه الله مذکور است که او را دمی
که مشتاقی داشت مژه خویش بر میکند او را گفتند چرا چنین میکنی گفت حقیقه با رزانت و مرا
طاقت آن نیست در حال الم بر خود میکنم تا باین ذاهل شوم از ادراک حقیقت از فضل عباس
درس سره منقولست که گفت غبطه بر هیچکس نمیبرم حتی ملایکه و انبیا غبطه بر آنان میبرم که مطلوب شده اند
آخر نه ملایکه و انبیا شاهده احوال اهوال محشر میکنند چون مقربان درگاه برای اوقی تفته که از هیبتش
تا ایشان هاینده آن میرسد که میرسد تا زمانی که گرد این نشاء تمام از ایشان فرو شوینده چون کویی
در حال بیگانگان که تار و پود وجود ایشان از هستی این نشاء فانیه شده حال ایشان چه باشد تا
ابد الآباد و در چه اضطراب و عذاب باشند ایشان را فریاد رسی نباشد مگر آتش ع وای بر حال کسی کش
غم کند غمخوار کی چکوبی در حال خفاش روزی که هم کوه و دیوار از پای در افکند و زمین از هیون سیاه گرم
و نور خورشید بر همه جا تابد یقول الانسان یومئذ این المفر جواب شود که کلا لا وزر الی ربک
یومئذ المستقر کو میر خود از اینجا میگریزم رباعی ای نوش لبا تو زهر با من بربی وی راحت دیگران
عذاب من بربی وشم نکری و دست با من بربی خورشید جهانی و شبانی بربی اید و سخی شتی باید اما
خوشتر است چون از اندازه بانا خوشی میشود اندازه خویش را فراخ می باید ساخت و حوصله خود را
کشوده تا هرچه فرو ریزند بگنجاند و هرچه بنمایند ببیند و هرچه بگویند بشنود و هرچه پرسند بگوید و هرچه خواهند بدهد
و هرچه بدهند بستاند و تو خود دانی که این کار نه باندازه بشریت که بگوید چنین شود اما اگر همه اگویی شاید
بیت مکن بر تحفه حق ناسپاسی که تو خود را بتر حق شناسی والسلام علی اخی و رحمه الله و برکاته

مکتوب

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم حیات القلب

من عبد الله قطب بن یحیی رحمه الله و لی من نوم الظاهر اما بعد صحت ان الله ضحک فی وجوه
المصلین فی اللیل بحسب حدیث معلوم ندارم اما این جوینی صحیح است علیه السلام ابره الله بدانکه چنانکه زندگی
تن بحرارت غریزی است زندگی دل بحرارت عشق است و هر کس که افسرده و بیکاره روز و شب بخسپد
و شب با روز پژمرده و بد حالت و از صفت لا یموت فیها و لا یحیی بهره مند و بدانکه تن از جانب
خاک سکون و آسایش اقتضا کند و دل از افلاکست و آسمان جنبش و حرکت اقتضا کند حیوة دل در حرکت
و ممات او در سکون و حال تن بر خلاف این است کذا او که دل عاجز تن شود و تن بر وی مستولی
گردد و آنچه مقتضی اوست نماند و دل در تحت اثقال تن عاجز و ذلیل ماند همچون اصحاب اخفاف که
خدای تعالی بادی فرستاد و در ریگ آن بیابان که ایشان در آنجا ساکن بودند بر ایشان بگردانید ایشان
در زیر آن ریگ ناله میکردند مدت یک هفته با پشه ناله ضعیف که اگر کسی گوش با آن خاک نهادی شنودی
تا آنروز که هر روز و هفته جان بدادند همچنین آنان که خاک تن بر دل ایشان مستولی شد و زیر این خاک
کثیف بار رسیده اند ناله دل زار ایشان بگوش مستبصر رسد اکنون برادر ای و آی رشید که مثل ... اهل
تعطیل و بیکاران افسردگان که از بیکاری دست بکارهای متفرق بی سروبن که لایعنی نام دارد
مثل اصحاب اخفافند و بگو میپسند که مثل تو مثل شوم باشد و در آن کوش که از مثل اعلی بهره مند گردی
دانی که خدای عز و جل صفتش اینست که لا تاخذه سنة و لا نوم پس بقدر مقدور تخلق بخلق خدا کن
شرمس دعوی کند که محب خدای است آیا سزد که محبوب بیدار باشد و محب غافل و محب
بخواب باشد و از ذکر او غافل عکس این بکمال محب و محبوب اقربست شعر حرام علی المحب
نیام کل نوم علی المحب حرام ای ولی رشید آیین محبت ساز کن و بازار محبت گرم ساز و سر قدم
آی و در عهد شباب خدمتی چند بکن خداوند را که چون ضعف پیری رسد عاجز باشی و خدمت نتوانی
کرد و یکی این نیست بنده که حقوق خدمت او در حضرت خداوند ثابت باشد که چنین خدمت
خداوند تو شکور است و بیگانگان رنگ بستیا و خدمت بندگان فراموش او نیست آنچه امروز در راه او ...
تو بنویسند و ثبت کنند تا آن روز که حاجتمند باشی بمکافات آن با تو احسان کنند یا ایها الانسان
انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه ای ولی رشید انکس است که کار خود کند و بمصلحت حال خود نیک
رسد و چون همه روز بنگرستم مصالح آدمی بسیار دیدم و مراد یکی از آن باز رسیدن دشوار بود و چنین هم
که یکی را بگزینم که متضمن همه کارها باشد اگر چنین کاری باشد چون در نگرستم چنین کاری بوده و آن ...

و نور او با اخلاق متعدد است که بالغ امره است دست آن یک کار کرفتم و آن یک کار بجد میکنم و چون آن یک
کار بتقدیم رسانیدم فارغ البال و مطمئن خاطرم و هیچ غم و اندوه کاری دیگر ندارم چه میدانم که خلاق متعدد رسید کار
با من نمیرسد اکنون خواب امن میکنم اما چنین خواب بی بیداری میسر نباشد برای آنکه خلاق متعدد آنگاه
به کل کار من رسد که کل کار من درا و باشد روز و شب خود هم در کار او کنم و هیچ نزد خلاق متعدد دوست تر از
ذکر او نیافتم چه او را چیزی حاجت نیست که بکرادن آن تقرب او جویم اما به وسیلت خود ذکر خود را دوست دارد
لاجرم فرموده ولذکر الله اکبر و شبه کلام که ملوک از تدبیر مملکت و کار پادشاهی باز پرداخته باخود در از
واحباب خود ملک الملوک تعالی و تقدس احد و صمد است او را کفو و همتا نیست محبوب او جز ذکر او نیست
و چون شب درآید فصلی از ذکر بر آرام زیبا و ثنای بر ترتیب هم فرا خور حضرت کبریا عرضه دهم و آنکه
خداوند من شکور است امروز که بحکمت و قدر ساخته چون چنین خدمت شایسته بتقدیم رسانیدم که قربت او از
او باشد والایام کلها له تا چه جزای شایسته مراد بدین او را باو نموده ام او نیز آخر روز مرا بدین کار بدید چون دیگر آخر روزم
آخر ایجرم نسوا الله فانسیهم برنهد مرا بطاعت ذکر وا الله علیه فذکرهم الفسهم کرامت کند و چون
سر هر چه خود چنیم تمام سعادت خود رسیده باشم اکنون میگویم برای آخر روز هر کس که درین کوشش با من
شرکت میکند او را مژده میدهم بقبل انچه خود را بآن مژده میدهم والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم مشاهده الملوک

استعلام متضمن ذکره درشان ملوک و احوال ایشان تذکر عالم الهی و شهود جهان امر سبب و مستقر را
در آن بصیرتی و ذوقی حاصل میشود و ترا او را بهانی عارض میکردد چنانچه شیخ علاء الدوله سمنانی از حال خود
حکایت کرده و تحقیق که در سر که او را دست داده آیا آن حضرت اعز الحضرة الجنبیة المحمدیه بود و درانجا که مستفید رنج کشیدن
ازین حال بهره مند است اکنون معانی جسمانی از غضب و جلب نفع و دفع ضرر و مکابره و فنا و وعده ما و اضداد
و مانند آن در نظر میشی کرفته و مجال المعان این برق ربانی بیند بود و آفتاب این شان هم السحاب حجاب تیری
متواری است الا که دوام مشاهده و مخالطه و استمرار این احوال عظامی رسم کرده بر دیده اهل بصیرت که
از ان فنا نمیشود چنانچه دوام مشاهده سموات و ارض و تیره شهود ناظرین رسد و زینت نقش رخشان
برای ناظرین بمقتضای قول خدای عز و جل ولقد جعلنا فی السماء بروجا و زیناها للناظرین از ایشان
متواری نه شد و تنبیه از سالکان هر کس که نه پادشاه باشد و نه مصاحب پادشاه آماده رو بر دارد نهاد
باقی است که اضمحلال آن دو چیز یا که پادشاه باشند یا مصاحب پادشاه بهتر جهت این جهت فرمود که من
مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة و چنانچه ایمان بر سول خدا گرفت در تمام کار آدمی از عامل امام

زمان

زمان لازم است اگر در زمانه امامی بغیر سلطانی که او عادل باشد مصاحب او نباشد آن حرمت امامی حر
که از عالم رفیع شده و رحمتی که مرا نیاز است و دل نشده چنانچه در آخر الزمان قرآن رفیع شود و لهذا چنانچه
و آن از اشراط الساعه است تضییع امانت که منقرضت توسید امر بغیر اهل آن از اشراط الساعه
است هر سالک که عهد چنین امام دریافته باشد مفضل است بر سالکانی که چنین عهد در نیافته اند چون
تفضیلی که اهل قرآن را که رسول الله صلی الله علیه و آله در آن بود ثابت است و ذلک فضل الله یوتیه من
یشاء و مقصود نه بیان تسویه و تفضیل است بلکه مقصود تشبیه است با قرن متفق یعنی اینست
که قرنی بهتر از قرنی می باشد پس تعجب نباید کرد که قرنی که در آن امام عادل باشد بهتر باشد از قرنی
که دران امام عادل نباشد و بر سالکان آن قرن که در آن امام عادل باشد لازم است که بجد تمام
او روند و بروی سلام کنند و وی را ببینند و با وی صحبت دارند تا ماده رویه که گفتیم در ایشان منحل شود
و بتمام طهارت خود برسند و الکس که چنین قرن دریابد فوتی اضطراری او را واقع باشد چون
فرزندی که زاید و او را یک انگشت نباشد که این عیبی و عیبی ضروری غیر اختیاریست که او را واقع است
و چاره او نمیتواند کرد و اگر پادشاه روزگار با توبه فرماید و خود را بالفعل سازد که در مصاحبت او جز
نباشد سالکان را بر سالکان اهل لازم باشد که خود را باو رسانند و بروی سلام کنند و با وی صحبت
دارند چندانکه ماده رویه ایشان تحلیل یابد و بصحبت خویش برسند و ذات پادشاه با آن احکام راه آهی
بخدا باشد و وسیله نجات سالکان بجائی که راه آن از غیر او مفتوح میشود و اگر او این حجاب
از پیش چگونه تواند داد که بابی که غیر او فتح نمیتوانست کردن از ابواب الله جل اسمه فتح نمود والله اعلم

ابواب را بسم الله الرحمن الرحیم فتح کند بحمد

سلام خدای عز و جل و سلام بنده خدای قطب بن محیی بر بنده شایسته باد اما بعد
خواست که در معنی این چیزی نوشته شود بیت کان سر معانی و عالم در قبضه ما درست ما هی
با یم نشیب او در عالم ما تر و در عالمیم بر خشک ما روح و ما دیم مطلق مغز مست اول و جهان
چیزی با او همراهست که جنبش او و کار کردار او از آن میخیزد و مثال سنگ که از دست رها کنند آهنگ
آمدن کند بسوی زمین با چار میل و خواهشی درا و باشد که او را بسوی زمین کشد اما سنگ دیگر را از ان
میل و خواهش خود چیزی نباشد و حتی بر آن نداشته باشد و در قبضه او نباشد چنان چیز آدمی با آن
دارا از آن با خبر باشد و آنرا از خود داند و در یابد و دست آن داشته باشد که آنرا از روی بر ونی
دیگر گرداند گاه بخواهد و گاه نخواهد گاه این خواهد و گاه آن خواهد پس اینچه سر عالم است بغیر که با عالم

اما پنهان است از عالم تا آدمی هست و در قبضهٔ اوست و دست بر آن دارد و آن را می‌بیند و می‌داند و از روی
بروی بنگرد اندر پس پنهان جهان پیدا آدمی است عشق همه چیز که پیوسته چنان می‌جنبند که او و آستین و خود را با نمود
دیگرهای دیگر که پیوسته چنان پیوسته که ایشان و ستهٔ اند و با ایشان بوده بی ایشان او با ایشان و ایشان از
آدمی جز نشان او و با ایشان از ایشان بی او بر لب دریا تشنه لب مانده و در چشمهٔ وصل بی‌غرق تا بشرح ای جوشیم
و اگرچه همه آدمی چون در هر سنگ و کلوخ و درخت و جانور چند حال او این باشد اما این تمامی آشنایی چرا
را باشد که بر خود آتش‌ها و زورمند خود آن را به هر روی که می‌توانند گرد آنند و اضعف و اقل ذلک علی امر بهر خدای
چیزهاست که از خود باید داند جامعی که هوای ایشان بر ایشان زورمند است و سالها گرفتار کشش دوام
و آنرا از خود باز نمی‌توانند کرد آید چنان آدمیان را با سنگ شماره با یک کرده در همان آتش که سنگ سوزد
سوخته باید شناخت چنانچه در قرآن بزرگوار گفته فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین
یعنی پرهیز کنید از آن آتش که افروزینهٔ آن مردمان است و سنگها آماده داشته اند آن را از برای آدمی کردند
وای کاش که حال آدمیان و حال آن سنگ درین غصه و قصه یکسان بودی یکی نسبت برای آنکه سنگ
همین در درون به او نموده پس داد او در دست کرکنک یکسان که مرد در دو [illegible] اما آدمیان را کرده
مش بودی با ایشان نموده است و تمام چیز نگشوده و کاری که بنیاد شد و تمام نشد غصه آن سخت است
از کاری که از اصل بنیاد نشد از این جهت در قرآن بزرگوار بعد از آنکه سنگ و کافر را انبار کرد در آتش
باز آتش را اضافه به کافران ساخت اعدت للکافرین آماده کرده اند آن را برای آدمیان کرده و کافران
ازین جهت آرزوی حال سنگ و خاک کنند چنانچه در قرآن بزرگوار گفته و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا
یعنی گوید کافر گرویده ای کاش من خاک بودمی و اگرچه سخن در معنی این بیت بسیار رفت اما درین باره همین قدر
قناعت رفت چه اندک سخن بسیار رود و اندیشه نهفته را [illegible] والله سمیع علیم معنی بیت دوم آدمی را
جا نیست یعنی جان آدمی آفریده های خدای عزوجل است چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت اول ما خلق الله
نوری یعنی اول چیزی که خدای عزوجل آفرید نور من بود و تن آدمی فرا آفریده های خدای است چنانچه در حدیث
آمده که خدای عزوجل عالم را در شش روز آفرید ابتدای آن از شنبه کرد و آدم را در آخر روز ششم آفرید
که روز آدینه است و حکمت این آنست که چون آدم خلیفه خداست و خدای عزوجل اول است و آخر
و ظاهر و باطن خواست که خلیفهٔ خود را ازین دو صفت نصیب دهد پس جان او را اول آفریده ها ساخت
تا از اولیت بهره‌مند باشد و تن او را آخر آفریده ها ساخت تا از آخریت بهره یابد فتبارک الله احسن الخالقین
اکنون اگر نگاه بجانب تن او کنند تنشی در عالم باشد و اگر نگاه بجانب جان او کنند فراز هر دو

عالم

عالم باشد در حدیث آمده که نحن الآخرون السابقون یعنی ما از پس ماندگان از پیش روندگانیم صفت
آدمی درین جهان است معنی بیت سوم و چهارم آنچه گفته که ما شرد و عالمیم حق مغز او همان است
که در بیت اول گذشت آنچه گفته ما روح دما و دیم مطلق معنی پس [illegible] که او است و سخن از باز نمودن
آن جا فرست یاری خدای عزوجل آنچه توان گفت بگوییم باید دانست که آدمی را جانیست که دم بدم و تازه
بتازه از خدای عزوجل بر او فرود می‌آید ازین جهت جان او را روان گویند اما دیگر چیزها ایشان را
جانی است که یکبار از خدای عزوجل فرود آمده به صفتی معین و با ایشان مانده و او را آمد شد بسوی
خدای عزوجل نیست چنین که آدمی هر دم او را اندیشه باشد غیر اندیشهٔ زمان پیشتر برای آنکه
جان او دم بدم و ساعت بساعت بسوی خدای عزوجل رود و باز گردد چون بانجا رود آنجا را هر
صفت که باید آن صفت در صورت اندیشه فراخور آن بر او پیدا آید آنگاه باز گردد در آینه
جان او جان دما دم باشد و جان مطلق باشد که مقید هیچ رنگ و هیچ صفت معین نیست اما ارواح
دیگر چیزها را این آمد شد نباشد از اول تا آخر یک رنگ و صفتی معین باشد که در زمان آمدن داشته
آتش غیر رفتن به بالا ندانند و نخواهند و آب غیر رفتن به نشیب ندانند و نخواهند و درختها انگور هم
و درخت انگور رفتها اند هر جانوران هر یک فراخور حال خود یک روش معین و یک طریقه معلوم
داشته باشند این آدمی است که هر دم بصفتی و حالتی و اندیشه باشد غیر صفت و حال و اندیشه
دم پیش آدمی به پیش کردها اند کاری معین در عهدهٔ او نیست هر کار که خداوند را در دل باید او را
بان فرماید پس او بار نشسته گمار خداوند است جان جنبش او در فرمان اوست قل الروح من امر
ربی این است معنی که بگوی ای محمد که جان از فرمان خداوند من است چیزهای دیگر کارکنان و
پیشه وران مانند که هر کس کاری معین آموخته اند و بآن مشغول کرده اند ایشان را بارگشتی بسوی
بسوی خداوند نیست بازگشت ایشان بسوی آن صفت معین است که در ایشان نهاده اند ازین
جهت آنچه در ایشان نهادی جانست در آدمی نهاده باشد و بعربی طبع خوانند ایشان چنانند
که ایشان را چنان کرده اند ایشان باز نتگیرد از خداوند اما آدمی اگر داری معین نیست که
یکبار او را چنان کرده اند او گوش بفرمان است که دمبدم باو رسد و هیچ رنگ و هیچ حال و هیچ
صفت قرار نگیرد بلکه رنگ گیرد از بی رنگی با آبگینه صافی ماند ازین جهت در قرآن بزرگوار دل
او را مانند کرده است بآبگینه صافی که المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یعنی چراغ
در آبگینه است و آبگینه بستاره درخشان ماند چراغ فرمان خدای است عزوجل و آبگینه جان آدمی

روشنی چراغ و را آبگینه گیرد اما آبگینه از آن رنگی گیرد و چیزی بر گیرد و آنچه در قرآن بزرگوار گفت الا له
الخلق والامر یعنی آگاه باشید او راست کردن و فرمودن این دو حال که باز نموده کردن از آن خدا آدمی و
فرمودن از آن آدمی تبارک الله رب العالمین و چون آبگینه جان او تمام صفاوی یکی باشد چون آن نور
بر او تابد از جرم آبگینه هیچ نماید آن نور دارد و گویا باشد بلکه گویا همان آن نور باشد آنچه گفته در مظهر عشق یکی
شود این معنی را باز نموده که مظهر عشق آبگینه جان آدمی است که نور حواس کن تا بس فرمان خداوند آیت
الهی آشکار شود و چون آبگینه او در غایت پاکی و برگی باشد هیچ از او نماید همان آن نور نماید چنانکه از عالم
تری فرمان دادن و فرمان بردن از هم جدا نتوان کرد و هر دو یکی باید و این مقام باشد که رسول خدای صلعم
از آن خبر داده که بنده بخدای عز و جل نزدیکی جوید تا محبوب او شود از زمان خدای عز و جل گوش او
باشد که بدو شنود و چشم او باشد که بدو بیند و دست او باشد که بآن گیرد و پای او باشد که بآن رود
از آن جهت گفته اند حدیث صدق خبر حدیث پیغمبر خدای که در صفت او آمده والذی جاء بالصدق
و صدق به یعنی آنکس که آمد براستی و براست داشت آنرا معنی این که خدای گوش او باشد که بدو شنود
اینست که هرچه او شنود بفرمان حق شنود و چنان تر زود و فرمان خدای بجای آورد گویا فرمان
بردن و فرمان دادن یکی است پس گوئیا همان کس که فرمان دهد فرمان برد پیش از آنکه فرمان بر
در کار آید خدای عز و جل ما را و اخوان ما را و آن بنده شایسته را که این نامه برای اوست از این معاملات
با بهره گرداناد و

بسم الله الرحمن الرحیم — انه الولی الحمید

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الودود الحافظ شهاب الدین داود اما بعد
آدمی برگزیده خدای است عز و جل از خلق او شنیده که گفته ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا
من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات چون ظالم آدمی از حکم اصطفا خارج
عادل او را خود چه حال باشد آدمی محبوب خدای است از خلق و خدای عز و جل هر آدمی که خواهد
برای آنکس محبوب خود بد نخواهد پس هر چیز که هر کس را پیش می آید خیر اوست که الخیرة فیما یقضی الله
تعالی شنیدهاید و شنیدها که این کس را پیش می آید در ضمن آن خیرها باشد عسی ان تکرهوا شیئا فهو خیر لکم
پس گمان بر بخدای عز و جل نیکو باید داشت امر و نهی و وعده و وعید را جانب امید حسن ظن باید
داشت که آشنا سخنان است که بزبان آدمیان آدمی گویند و معاملات که از آنجا که او خود را
آنجا داشته او کنند آنجا که خدا بجز ابا ایشان در کارست جز یکی درکار نیست بیدک الخیر انک علی
کل شیء قدیر ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک شرح این معانی با خود دا

اگر کس

اگر کسی را گوش فهم سخنان خدای باشد پس سخن شیر فهم کند سخن خدای اهل خدای دانند اگر تو فهم سخن
خدای خواهی که کنی در این کلیم بر تو گشادیم باذن و فرمان خدای عز و جل والسلام علیکم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الفقیه عماد الملة والدین عبد العزیز کان الله معه و له
فی منازل القرب اجلا اما بعد آدمی مسافر ابد است و ابد راهی است بعید مسافر را زاد و عتادی
فراوان باید تا تحمل اعباد آن زاد است و تزودوا فان خیر الزاد التقوی تقوی بان این زاد است
تقوی با زهد و طاعت و ادام آن لمثلین معاطف جود بآن کنند هر کس که زاد او زیاده باشد تا ایمن
تر رود و هر کس که زاد نداشته باشد السفر قطعة من السقر نقد حال او باشد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
از اینجا گفت آه از دوری سفر و قلت زاد و عارف محقق گفت ع عمارت توشه راه در آخرت
و چگونه دل نگران آن نباشد بزاد سفری که کار در آنجا بآن کشد که در مقدار یکمقدار نقره اهانی آب
برای لهب بنهند و آنرا اعظم منتی و اکرم نعمتی شمرند برادر از احتیاق نفقه که برای بشارت تحیه له سید ولد آدم
صلی الله علیه و سلم کرده و او را آخرت که منقطش آن بوده رسانیده و روی دیگر مثل آدمی در دنیا
مثل کسی سفید است چرا آنچه در حاشیت یا جمع آورد در شب بنگام آخرت بگاشت تا آورد اما
مواطن آخرت مختلف باشد در هر موطن آن تا به اندوخته که با خود دارد و حوائج لائق آن موطن گیرد در
شانی خاص نبرد موطنا بعد موطن الی ما لا تا که لترکبن طبقا عن طبق چنانکه در حدیث
آمده که ینصرف الی منازلنا فیتلقی ازواجنا فیقلن مرحبا واهلا لقد جئت وان بک من الجمال افضل مما
فارقتنا علیه فیقول انا جالسنا الیوم ربنا الجبار و یحقنا ان ینقلب بمثل ما انقلبنا و اکرم آخرت دار
القرار است هین روی که سیر الی الله انجا منقطع شود و حرکت مضطرب به انجا با سکون گردد اما سیر
فی الله که نهایت ندارد انجا بنیاد شود و حرکت مستویه که از غایت استوا و انتظام بسکون ماند
انجا بازدید گردد و مثل حرکت مضطربه حرکت مسافرست که راه برا و مشتبه شده باشد و این سوی و آن
سوی دود که راه یا زیابد و مثل حرکت مستویه حرکت مسافرست در شاه راهی اشتباه که بر رباطهای
معلوم و قریها موسوم برانداز مقرر غیر متغیر گذرد چرا که اگر با زاد و راحله و اسباب بود آسوده باشد
از شدت حال بروای نزه و تفرج نداشته باشد و آن سفر بر او سفر باشد و آنچه در سالک سعید
شوق لطیف است تا بشین المعجمه الک شوق سوق عنیف باشد بالسین المهمله یوم نحشر المتقین الی
الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا اما هردو فرقی انجا مهتدی باشند بسلوک مسلک توحید

و نزهت سفر و لذت تماشات
غیر مکرر رو باید و اگر بی
اسباب باشد
صح

که ما هدیهم الی صراط الجحیم و شفاعت اولیا برای جمعی باشد که فضل قضا کند و امر ناس از الناس بیرون بر
و هر کس را روی به راه خود دهند که آن یوم الفصل میقاتهم اجمعین و حمد عام از این مقام بر خیزد که وقضی بینهم
بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین و محمود علیه آن حمد نیز سید او است و مقامات سیما و زوال تکارت تعیین اسما
که ما هو بی ما اسمک هذا آثار روشن شود که هر کس هیچ چیز ندید و چون الجرم فیعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام فبای آلاء ربکما
تکذبان و اگرچه مجرمان طبعا معذب باشند عذابی که مزیدی بر آن متصور نیست الا ما زاد الله اما خلاد آنچه
که آن عذاب بر جای خود واقع است و ایشان را یسیر تر آن میشمند و لو تری اذ وقفوا علی ربهم قال
الیس هذا بالحق قالوا بلی وربنا قال فذوقوا العذاب و چنان الی حدیث الموطن مردمان شنیده اند که دنیا و
آخرت پنداشته اند که چنانچه دنیا یک کلمه است آخرت نیز یک کلمه است و خاصه اینکه آخرت از
قبیل لفظ الوف است که چون مراتب عدد را باز نمایند گویند عدد چهار مرتبه است آحاد و عشرات
و مات و الوف مستمع پندارد که الوف رابع آن ثلاثه است و برابر آن یکی از آنها حال آنکه الوف در
خود منقسم شود به مراتب غیر متناهیه که هر یک از آن عدد آن سه باشد در مرتبه مثل آحاد الوف و عشرات
الوف و مات الوف و آحاد الوف و عشرات الوف الوف و مات الوف الوف و کذا الی ما لا نهایه که مومنان
بلقای خدای تعالی رسند از رضوان منتقل و متحول شوند و مباین جاهی که مباینت آخرت با دنیا مردمان
لفظ بهشت میشنوند گمان نبرند که بهشت این مقدار تفاوت باشد نمیدانند که بهشت انتی مثین درجات و ما
ترست از بهشت هزار سال اینجا که ایام دنیا می نهند چنانچه یک خطوه در آحاد و الوف برابر تمام خطوات
آحاد و عشرات و مات باشد و هر جمعه ای یوم الجمع است و قیامتی جدید و چه گمان دارند بهشت انتهای ما
الکه شنیده اند که فرو گذاشت یک سماع در بهشت با عقد سال باشد و بضرورت از سماعی که در آن
شروع کرده اند فارغ شوند و تحمل لقا ره ندا اما در خور اشیا و نظر و بزرگی خطر و تعالی همت و عظم همت
ایشان مقدار نسبت ایشان نظر مبغضه میشنود شد نسبت ما و نسبت ما دایره علو مدار ایشان کم
از آن حباب در دنیا بدو قوت شوق ایشان آزاد در نیابد و چگونه او از حرکت باز ایستد و قیام مر
بحرکت است ما نند انگشتری که نیزه آن بر زمین نهند و در گردش اندازند که تا گردد قایم باشد و
چون گردش او تمام شود در گردد و اگر خواهی گوی ما نند شعله جواله که دایره ما از دوران او پیدا شود
و هرچه در قوت انسان است از رقایق انبیات او و جولان او بفعل آید این گردش را انقطاع
نیست چنانچه عارف محقق گفت ع تا ابد این راه و منزل را نقیت اصحاب جنت بند بلی
انما ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون ایشان در کار ند کار و چه کار ما را کار ایشان را از نصیب

بهشت نصیب نیست و خدای عز و جل ایشان را از تنگی بیخبر خود نصیب داده که و لقد خلقنا السموات
والارض و ما بینهما فی ستة ایام و ما مسنا من لغوب و کلم اند با تعالی اینجا که هست قصر نظر مرا داد از ما
این معاد کنند سیره الله علیه برکت کرده ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد و آنرا اعتقاد ما مراد
زاد آن معاد رسانند هر کس از برادران دین که در آن شوق زمین مقتضی ستو تعارف ارواح آثار اعلام
از او بظهور رسید او را سلام این برادر رسانند و حدیث لمان آن بجلین تحابا فی الله احدهما بالمشرق والآخر
بالمغرب یجمع الله بینهما یوم القیمة یقول هذا الذی احببته فی برادر خواند برادران این جانب سلام و سلام
میرسانند امیر برادران امیر شیخ محب الدین محمد علیه الرحمه در یوم الاربعا خامس عشر شهر جمادی الاول
سنه تسعمائه متوفی شده خواجه نجم الدین مرشد در ربیع الثانی آن سال و امیر عز الدین عبد الرحمن و امیر
غیاث الدین حسن ولد او در رجب سنه احدی و تسعمائه اعظم الله اجورتی و غفر لهم بعد از فوت امیر بعضی
اخلاف او خلاف طور را پیش گرفتند و متمنیان منیت او را مایه تفرقه فرزند الکاشته اند دار اسباب
پنداشته اند خدای عز و جل از نکایت این حکایت فایده فرمود و بعضی ملالت را که در باب تفرقه از و تولی
صادر شده بود میان برون اقراق انداخت و حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر و اعوذ بکلمات
الله التامة من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون و الله ان یحفظ و لی حفظ
و نصره ینصره و نعود بالیقینا سالما غانما فی سالمین الی سالمین و الحمد لله رب العالمین و کتب ایم الرحمة الثانی عشر من جب سنه

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الودود و الحافظ شهاب الدین داود فتح الله علیه ابواب العلم و الفهم
اما بعد خدای عز و جل بیداری را بعد از خواب نشانه نموداری از زنده شدن پس از مرگ ساخته چنانکه فرمود
والنوم سباتا و جعل النهار نشورا چنانچه خواب هر چند دراز شد آخر به بیداری شود و هیچ چشم همیشه در خواب
نماند همچنین مردگان هر چند در قبور دراز مانند آخر روزی آید که از قبور برخیزند این خبر است حق که در آن هیچ
و ریب نیست هر گاه که بر قبور گذری پیش چشم خود دار که عنقریب این قبور شکافته و این اموات برخاسته اند
و دیده بمالند و پیش ایشان جهان چنان نماید که ساعتی بیش در قبر نبوده اند اگرچه آنکس باشد که از فوت او تا بعثت او
هزار سال گذشته باشد که و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة و چنانکه در این زندگانی بعضی چون سحاب
مثل ارباب فوت و ثروت بعضی و حالند مثل اصحاب ضعف و مسکنت در آن زندگانی هر چنان باشند مگر
آنکه سعادت و شقاوت آنجا هر گز سر بیار و برای آنکه مرگ چیزی است که یکبار پیش آدمی آید آنجا که لا یذوقون
فیها الموت الا الموتة الاولی برای آنکه آدمی در این جهان بجهت اسباب و تعاون زمان و مکان و شرایط و ادوات

موجود شده آن هستی را باز سپارد تا از زیر بار منت جهان و امور جهان بیرون آید بعد از آن از سر خود هست شود بقدرت خداوند خود هستی که متنج سبب آن نباشد غیر مسبب اسباب تعالی شانه که منت او نعمت است بر نعمت هم نعمت و چنان هستی را موجبی مرا از دادن هستی هستی است که از منت هر و طبع پیدا شده از منت چنان منان فاطر السموات والارض پیدا شده هر آینه آن هستی که زوال نپذیرد و موت صورت آنرا منسوخ نکند اینها هم برین جمعه دان و شناس و باور کن چون آنرا چنان دانستی سعادت و شقاوت این جهان بر تو بی قدر باشد و مطمح نظر و منتهای همت تو سعادت آن جهان باشد و نجات از شقاوت آن جهان باشد اکنون تن خود را در دست سیلاب حوادث باز ده و گوی همت ما چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا گو بیا سیل غم و خانه زبنیاد ببر خوشمن تمام عمر را اگر در ساخته و آنرا از همه مرادات و آرزوها بروزه رفته آن روزه را الکشیده یکمر بر خوان رحمن چون روزه رمضان گشاده آن روز گشایش را یاد دار که للصایم فرحتان فرحة عند فطره و فرحة عند لقاء ربه عید اعظم را عید لقا دان نه عید فطر شعر وعندی عیدی کل یوم اری به جمال محیاها بعین قریرة عید بر اخوان ما و سایر مؤمنان مبارک و قریب و بعید از اخوان احسان چنان مؤمنان نوال دهاد و اگرچه وعده مؤمنان بعید بزرگست اما بمقتضای لهم البشری فی الحیوة الدنیا امید منقطع نیست که حیات طیب و منفعت در دنیا که عید کوچک است نیز روزی شود بیت اگرچه جمله در اندوه و دردیم یقین دانم که آخر شاد گردیم چو در دست درمان نیز باشد چو خاری هست ریحان نیز باشد اگر امروز ظاهر نیست درمان شود ظاهر چو آید وقت فرمان ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و بالیسر ختم الکلام والسلام والاکرام

بسم الله الرحمن الرحیم

مرحبا بعبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و حبیب قلبی الامیر افضل الملة والدین محمد ایده الله و سدده و سلک به سبیل الاقوام الارشد اما بعد نامه لازم الکریم که نگاشته کلک کریم گشته بود رسید و از رسیدنش سروری که صدیق را از مشاهده آثار صدیق روی نماید بدل رسید تعجبی روی نمود که با وجود قربت عهد این چه اهتزاز است که به بلوغ نامه روی نموده گوییا چنین یافت که در مدت حضور چون صبح بر لحظه چنانچه تمام مقتضی هر اخواه قلب است واقع نبوده مدت حضور بیان موت غیبت منضم شود و مجمع حکم سفری دور گرفته و چون از سفر دراز رسیده نامه دوست در رسید موجب انبساط و اهتزازی در دل پیدا شود و بعینه چنان طرب و انبعاث در خود یافت خدای عزوجل این محبت الهی که عطا کرده مستمر و مستدام گرداناد و چون غطا جسم که مانع کمال استمتاع است بکشایی حجب مرتفع شود و ممنوعی آن رو نماید

نماید که مضبوط هر یک نکت باشد قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان من عباد الله عبادا یغبطهم الانبیاء والشهداء قیل من هم یا رسول الله لعلنا نحبهم قال هم قوم تحابوا فی الله من غیر اموال و لا انساب وجوههم نور علی منابر من نور لا یخافون اذا خاف الناس و لا یحزنون اذا حزن الناس ثم قرأ الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون اما نوم حرب که میان عرب معمول واقع است امید که آن سپهر بروان نرسد و فریقین بسلامت از یکدیگر مفرق شوند پیوسته بوشته عود و احمد و تیمم هست مقرون با آسلامة والکرامة والسلام علی ولی و سایر الاخوان و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

یکتب لولی فی الله الامیر فخر الملة والدین الملک استحی شرح الله صدره و فتح بالنور قلبه اما بعد از معنی حدیث لکل غادر لواء یوم القیمة یرفع له بقدر غدره پرسیده اند و اگر چه حضرت ازین باب که در معارف ناس عایت آن ها کرد غدر ترک وفاست بمقتضای امان غدر در اصل لغت بمعنی ترک است قوله تعالی ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها ای لا یترک و من کان فرمان بر امان شرع داده وفا بآن واجبست و ترک وفا بآن حرام حرمتی شدید بزرگ و عادت عرب آن باشد که چون کسی غدر کند علمی در موسم حج بپای کنند یا آتشی افروخته کنند تا مردم آن کس برای تشهیر و تعییر او خدای عزوجل در موسم اعظم و مجمع اتم که محشر قیامتست همین عمل فرماید برای غادران و هر چند غدر ایشان اشنع باشد آن علم ارفع باشد تا اشنع باشد و در تشهیر و تعییر تمامتر اعاذنا الله منه و سایر المسلمین و قریب بغدر معنی هست که آنرا اخلاف گویند و در حدیث قرین غدر مذکور شده قال رسول الله صلعم اربع من کن فیه کان منافقا خالصا و من کان فیه واحدة منهن کانت فیه خلة من نفاق حتی یدعها اذا حدث کذب و اذا ائتمن خان و اذا عاهد غدر و اذا وعد اخلف و اذا خاصم فجر و آن ترک وفاست بمقتضای وعده و آن نزد بعضی علما حرام است چنانچه بمقتضای ظاهر خبر است بغدر و منهم عمر بن عبد العزیز و نزد اکثر علما مکروه است کراهت تنزیه و وفا بوعده مستحب است استحبابی مؤکد چه خدای عزوجل ثنا بر آن داده است فی قوله تعالی واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد والله اعلم بالصواب و میان غدر و اخلاف معنی هست و آن آنست که کسی عقد موالات کند با صاحب ولایت بالفتح با آنکه خود را به ذی سلطان مطاع سازد و نفاذ امضا و طاعت او کند و ذلک ما یکون من الرعیة و الرعایا و عقد موالات کند با صاحب ولایت بالکسر با آنکه خود را به ذی علم ربانی رساند و تحکیم او بر خود نماید و ذلک ما یکون من المرید و الشیخ آن ایام و درین صورت حکم وفا و عدم وفا بآن چیست جواب و اینجا باید حرمت دگر ایند در عصر اول که ولایت و ولایت بالفتح والکسر در یک کس مر بوده و او امام عصر و خلیفه راشد بوده و رجس همه ساکنان از حق

ونه اهل ارض نقله طاعت او کرده بوده اختیار او حکما وحکم او پوشیده نیست که وفا بآن واجبست وخروج از
عهده امام بحق حرام اما بعد ازان که امر از انتظام افتاد ورابطه وحدت منحل شد و توامان ملک و دین از هم جدا
ماندند وولاة متکثره وجهات متوفره بازدید شدند همچون نجوم که بغروب آفتاب بازدید شود که اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم که بتواری شمس محمدی بحجاب قایم الحکم کرد وحکم چه باشد آیا بر هر کس لازم باشد که خود را
تحت حکم ولیی در امور ولایتی هادی در امور هدایت که امامت منتظر ولکل قوم هاد در آورد والا در وعید
من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة مامون ومصون باشد و هر کس ستاره بعینه از چشم
گیرد برای اهتدا اگر و بالنجم هم یهتدون درجون کرد وفا بآن لازم باشد برای صیانت از سرگردانی روز کار
مرتبه باند این محل نظری است غیر از اثبات از نفر او بسیار بصواب در جواب برای آنکه امام بمنزله کشتی نوح
است او و عبور بر این بحر بمنزله کرد و چون کشتی در بحر شکسته شود با الواح گردد هر لوح کشتی باشد در حق طایفه
که خود را بآن انداز ند هر کس که خود را بلجه او الواح بازنهند در غرق بحر شهوات و اسیر نهنگ شبهات گردد
وهلاک شود و متناظر شود **بیت** آشنا هیچ است اندر بحر روح چاره ای نیست جز کشتی نوح مصطفی
فرمود آن شاه رسل که منم کشتی درین دریای کل یا کسی کو در بصیرتهای من شد خلیفه راستی بر جای من
واگر امام نه از جهت ایام است چرا چاره جز حجت که در تشخیص او ازان برسند وهر آنطف کسی باشد
که او را حجت سازند میان خود و خدای دل ایشان قرار گرفتی قال ابو داود السجستانی جامع السنن سمعت
العباس بن عبد العظیم العنبری یقول ثلثة جعلتهم حجة فیما بینی وبین الله سفیان الثوری وزید بن
المبارک الصنعانی وصدقة بن الفضل و از شواهد اعتبار تحکیم حکایات احمد حرب است که نقل کرده است ابو
یوسف عدائی کرده بود اما حکم او بر خود نکرده بود و در خدمت ابی العیناف قرشی شیخ مصر رفته بود برای صوم
وست بطعام حاضر بود قرشی با ابو یوسف گفت که نفرهای او را با روز گشاید قرشی گفت تو نفرهای روزه گشاید
گفته او را الحکم برجوع کرده و بحکم او را با فطار نفرموده اند پس معلوم شد که تحکیم نزد ایشان امری معتبر بوده است
که بنا امور بر آن مینهند نقلا و تبرکا والله اعلم بالصواب **دیگر** از حدیث نکح الید ملعون پرسیده اند که آیا مقصود
ازان استمناست یا ادخال هم با غیر آن وحکم جواز و عدم جواز چیست **جواب** مراد استمناست واستمنا
بمذهب محمد بن ادریس مطلقا حرام است دایم که بدست خود باشد اما اگر بدست زوجه یا امه باشد جائز است
برای آنکه تمام اعضای زوجه در حق زوج حکم فرج دارد الا ما حرم الله تعالی منها من اتیان الادبار و در مذهب
حنفیه نیز تحریم آن مذکور است بی تفصیل قال فی الصلوة المسعودیة سعی که از کف مرا دخل میکنند فاسق
شود وعدالت ساقط کرد وقال علیه السلام ناکح الید ملعون در بعضی کتب حنفیه مذکور است بتفصیل کم

بگوئی

اگر برای قضای شهوت و وجدان لذت باشد حرام است و اگر برای تسکین شهوت و دفع اذیت آن باشد
حل آن مرجو است قال فی الخلاصة اذا عالج ذکره حتی امنی علیه القضاء ولا کفارة ولا یحل له هذا الفعل خارج
رمضان لو قصد قضاء الشهوة وان قصد تسکین الشهوة ارجوان لا یکون علیه الوبال و نقلی از محمد بن حسن بنظر
رسیده که لا بأس للمضطر ان یاخذ حریرة فیمسح بها ذکره حتی یمنی و از سیاق این سخنان چنان فهم میشود که آنکس که تجویز
کرده انجا که تجویز بشرط آن تجویز کرده باشد که شخص قادر بر نکاح شرعی نبوده باشد والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی کتبت لولی فی الله الامیر شمس الملة والدین شهریار **اما بعد** التماس نموده
از حقیقت ایمان و اسلام و اخوانیت و وظایف نسبت با اخوان با سایر مسلمین و عامه ناس برای او
مبین کرده و طریقه رستگاری او به او نموده شود تا بقدر طاقت و استطاعت بآن تمسک جوید **جواب**
بدانکه ایمان صفتی است شامل همه اتباع انبیا الله صلوات الله وسلامه هر کس که در روزگار پیغمبری با او
گرویده و او را براست داشته و هر آنچه او ازان خبر داده مومن است پس اتباع نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
علیهم السلام از اولین مومن بوده اند چنانچه اتباع محمد صلی الله علیه و آله از آخرین مومن اند و شاهد بر این از سنت
حدیث ان تومن بالله وملائکته است از کتاب آیه والمومنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله
لا نفرق بین احد من رسله و اسلام صفتی است خاصه با امت محمد صلی الله علیه و آله و نام دین او است چنانکه
نام دین موسی است یهودیت نام دین عیسی و صابیت نام دین نوح است و شاهد بر این سنت حدیث ان
تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وتقیم الصلوة وتوتی الزکوة وتصوم رمضان وتحج البیت
ان استطعت الیه سبیلا و از کتاب به آخرین از امت محمد صلی الله علیه و آله و شاهد بر این از سنت
حدیث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج الی المقبرة فقال السلام علیکم دار قوم مومنین وانا ان شاء الله
بکم لاحقون وددت انی رایت اخواننا فقالوا یا رسول الله السنا اخوانک قال بل انتم اصحابی واخواننا
الذین لم یاتوا بعد وانا فرطهم علی الحوض الحدیث از کتاب کریم سوره الحشر للفقراء المهاجرین الذین
اخرجوا من دیارهم الی قوله والذین جاءو من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم پس حقیقت ایمان تصدیق انبیا الله باد
صلوات الله علیهم اجمعین وسلامه و حقیقت اسلام تدین بدین محمد که خاتم انبیاست و نبی ساعت است و بعد از او
پیغمبری نیست و حقیقت اخوانیه قول آخر امت محمد باشد به اول آن به محبت ایشان و متابعت ایشان
و احیای سنت ایشان و اقتفای سیرت ایشان و هر کس از آخرین که ازین قول خالی باشد از این حکم

او را نصیب باشد و از بشارت اشتیاق رسول الله به او و ثنای خدای عز و جل در کتاب به او و نیل جود
جود او محروم باشد قال مالک بن انس من ینتقص احدا من اصحاب رسول الله او کان فی قلبه علیهم غل فلیس له
حق فی فیء المسلمین ثم تلا ما افاء الله علی رسوله من اهل القری حتی اتی علی هذه الآیة للفقراء المهاجرین الذین تبوؤا
الدار والذین جاءوا من بعدهم الی قوله رؤف رحیم و کمال وصف اخوانیت امت آخر است آن جهت شده است
برای آنکه کمال اقتدای ایشان را حاصل است بگواهی رسول خدا که در شان قایم آخر الزمان علی ذکره التحیة
والرضوان فرموده یقفوا اثری و لا یخطی و ایشانند که در فضیلت مشابه و مشاکل اول امت اند چنانکه در حدیث
آمده ابشروا ابشروا انما مثل امتی مثل الغیث لا یدری آخره خیر ام اوله او کحدیقة اطعم منها فوج عاما ثم اطعم
آخرها فوجا ان یکون اعرضها عرضا و اعمقها عمقا و احسنها حسنا کیف تهلک امة انا اولها والمهدی
اوسطها والمسیح آخرها و لکن بین ذلک فیج اعوج لیسوا منی و لا انا منهم و از حدیث حذیفه چنین معلوم میشود
که آنچه با امت آخر است ثمره وجود ایست از شجره علیه محمدیه و آنجا که تجلی بر آن حضرت در سدره شد
ولقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی اهل فهم را این معنی محقق گشت چه کنار دو برت نزد اهل بصیرت
این محقق است که از خصایص محمد صلعم که آن مشارت از دیگر انبیا آنست که هر نبی را یک مقام بیش نیست
و آن قیام و نبوی است چون روح طاهر ایشان برزخ منتقل شد مقام ایشان استغراق است در جلال
خدای عز و جل بی رو ز نقاب الا محمد صلی الله علیه و آله که او را دو قیام است یکی قیام و نبوی که مشترکست
میان آنحضرت و سایر انبیا و یکی قیام برزخی که خاصه آن حضرت است و دلیل ثبوت آن حدیث رد
سلام است قال صلعم ما من احد یسلم علی الا رد الله الی روحی حتی ارد علیه السلام هر آنکه سلام دو است
سلام احد و سلام آحاد و سلام آحاد این سلام است که آحاد امت کنند و جواب آن بروی شود در احوال
ایشان و سلام احد حقیقت سلام است که غیر یک کس از امت آن سلام بر آنحضرت نمیکند و آن ولی
آخر الزمان است علی ذکره التحیة والرضوان چون او آن سلام که حقیقت سلام است بر حقیقت محمدیه
که مصدر سلام است کند روح طاهر آن حضرت آن حضرت برود کرد و در وی کلی والسلام
و بجواب سلام او ایستادگی نماید چنانکه تمامی حقایق اسلام که مشتق است از سلام همراه آن در دل
او فرود آید و نزد آن ولی آخر الزمان قیام نماید بشرا اسلام مستمد از سلام محمد صلی الله علیه و آله بر او که از محمد
از خدای آمد که افمن کان علی بینة من ربه و ولی آخر الزمان از محمد صلی الله علیه و آله که و یتلوه شاهد منه
و چون محمدیه میان موسویت و مهدویت واقع است چون شاهد محمدی ذکر کرد سابق او نیز ذکر کرد و توفیه
لذکر لطیفه الکریمتین و گفت و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة و اگر قایم آخر الزمان احکام از دو آیات

متناوله

متناوله دانسته شد و متناوله فرا گرفتی بسبیل اوسبیل دیگر مجتهدان امت بجای که صواب که خطا و استحقاق آن امر
کرامت هم را جمع شونده و یقفوا اثری لا یخطی از حق او راست جامعه ی الکن او بطریق الهام از روحانیت محمدیه
تلقی نماید چنانکه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله از صورت ظاهر آنحضرت تلقی مینمودند و چنانکه بعث صوری انبیا بجهة
برای اصحاب بود که اول امت اند بعث آنحضرت که سید المرسلین است برزخی برای افاضه بر صورت قایم آخر الزمان
که ولی آخرین است بالکه و آخرین باللحوق اشارت بایشان در چون آیه و آخرین منهم لما یلحقوا بهم نازل شد اصحاب
پرسیدند که ایشان کیستند یا رسول الله آنحضرت جواب نفرمود تا سه بار پرسیدند بعد از آن دست بر سلمان نهاد و
لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال و رجل من هؤلاء آن رجل و الله اعلم اشارتست بآن کس که حامل بعث برزخی
محمدی باشد و متلقی افاضات الهامیه روحانیه او و از اینجا معلوم میشود که آنکس از عجم خواهد بود و لهذا حضرت محمد
صلی الله علیه و آله رسول عرب و عجم است و بعث صوری و نبوی آنحضرت در عرب بود که هو الذی بعث فی
الامیین رسولا و منحصر شد بر عجم سزاوار است که برای حفظ اعتدال بعث روحانی برزخی آنحضرت در اول از
عجم باشد و منحصر شد در برزخ و از احادیث چنین فهم میشود که بعث قایم آخر الزمان از عجم خواهد بود و به معنی که
هنگام وجود آن نزدیک شد طوالع آن نمودن گیرد تا مشیر و لوایح آن ظهور کنند مانند صبح که پیش از ظهور آفتاب
و مدتها آخر زمان که آن معنی تمام بمیان آید و اول و آخر آن بهم در آمیزد جماعتی از امت آنحضرت محمدیه که
افاضات خوانیه الهیه خواسته اند که خیر اول آن امت با آن آخر رسانند و اول و آخر دایره
بهم پیوند دو دو رسانند با سبحه تجدید موعود و اندراج در طایفه ظاهرین علی الحق ایستادگی نمایند بمصداق حدیث
خلفا آمده یهدون بالحق و به یعدلون گردند باید که بوفا بآن پیمان خود را بمقتضای همت خفی رسانند مرد
و جوان مردی خود بجای دشمنان نمایند و مخالفت مخالفان ایشان را مانع نشود از استمرار بر شان خود
و عمل بمقتضی علم خود که خدای عز و جل چون بموسی امر کرد فرمود فلا یصدنک عنها من لا یؤمن بها و سالک
سالک خوانیه چون طایف این خواهد که بداند بوا از اطلاع بر حقیقت آن طایفه آن برادر پوشیده
نماند چه حقیقت خوانیه تاسی است بسیرت سلف صالح و دست بداشتن از بدعتها که بعد از ایشان
ارباب هوا احداث کرده اند اتباع و ترک ابتداع چنانکه فرموده والسابقون الاولون من المهاجرین
والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه الآیه هر آینه خواهد دید که صحابه و سلف
چگونه عمل میکرده اند و سیرت و صفت ایشان در افعال و اقوال و هر حال چه بوده و مرده است در دل
ایشان در هر کار چگونه بوده است و چگونه تنبهات ایشان را حاضر میشده و چه نوع عملها میکرده اند شان خود
رسان ایشان راست باید کرد طابق النعل بالنعل که چون چنین کنند اصحاب مصراخوانیت کرده اند

و به همان اخوان استمدادی نموده‌اند و بطایفه که متصف است باشتیاق حضرت صلی الله علیه و آله بسوی ایشان ظاهر
افراد ایشان است اندراج یافته و حکایات بر این طایفه کتب بسیار شد مثل شرف محمد بن اسحق و دیگر السلف
و حلیة الاولیا شیخ ابونعیم اصفهانی و آن چیست و چون اکثر بعث از افراط و تفریط سوا شود و سنت بعلاوه مست
طریق اقتصار حاصل شود و در همه باب طریقه میانه اختیار باید کرد که خدای تعالی در حق این امت فرموده
وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس در عبادات و اعتقاد و در مذهب توسط نگاه
داشت و در معاشرت ناس و در همه شئون توسط نگاه باید داشت که بتوسط این امت مبارکه بصفت
شهادت بر امم یافته‌اند برای آنکه وسط مشتمل بر لباب طرفین است و از هر یک از طرفین با نصیب و بنا بر
روی که با هر یک از طرفین دارد بر آن محیط میتواند شد و بوقوف حقیقت آن حاصل میتواند کرد و بموضع
انحراف و تعسف آن در می‌تواند یافت و چون او را شناخت و بدانست و پیش خود تحصیل و تصحیح حجت
گواهی بر آن میتوان داد و مرتبه آن یافته‌اند و گفت و سخن او در آن باب معتبر است و مسموع الا هر یک
از طرفین از آن طرف دیگر بر آن طرف اند و بر آن مطلع و شاهد و مهیمن نتوانند بود ان فی ذلک لآیات لاولی
الالباب و اگر چه آنچه قانون تعلیم و معیار مستقیم برای سابل براه الله الی قرب الحق سبحانه و در معرفت
سالک اخوانیه تا منتهی میکرد و بذکر بعض شعورات و وظایف اخوانیه برای تشهید مرادات که تمسک جویان
با آنچه از آن توانند الی ان یلقاه ان شاء الله علی الحوض عند رسول الله صلی الله علیه و آله **وظایف**
زبتائع الکبیر الرحمن الرحیم شهریار المبارز سالک الله بسالک الطاهر آمین **اول** اگر تواند دایم با وضو
باشد که این معنی مدد دست بر پاکی از ذنوب چون تن خود را همیشه پاک دارد امید است که خدای تعالی ظاهر
او را از اندیشه‌های بد که باعث معاصی و مغارس شهوات پاک دارد **دوم** نمازهای فرایض بوقت خود
گذارد و تا تواند سعی کند که بجماعت گذارد و در سجده و در قرائت سور طریق تحری مسنونه کند و در صبح و پیشین از
طوال مفصل که از حجرات است تا عم و در پسین و خفتن از اوساط مفصل و آن از عم است تا والضحی و در شام
از قصار مفصل و آن از والضحی است تا آخر و سنن رواتب که از پیش و پس فرایض است تمام گذارد و در
آن مسامحه ننماید **سوم** نماز اشراق چهار رکعت از ارتفاع آفتاب قدر رمحی گذارد و نماز اوابین میان شام
و خفتن از دو رکعت تا بیست رکعت آن مقدار که بر او آسان باشد گذارد و اگر تواند که سحر برخیزد از دو رکعت تا دوازده
رکعت آن مقدار که میسر شود گذارد و غنیمت بزرگ داند و در پیری و ایام شباب که ایام قوت و مکنت است عمل کرده
ذخیره برای خود نهادی خواهد کرد و اعظم حسنات قبل حسنی **چهارم** اورادی که هر روز و در صباح و مسا او را
ورد کرده از رسول الله صلی الله علیه و آله منقول است برخواند و اوراد مرتبه در جزوی جمع شده و مترجم گشته

اثر الطلب

آثر الطلب کند و با ترجمه استنساخ نماید یا دیگری میخواند و به هر روز روزی از درس قرآن برای خود مقرر کند
که خوانده و بهیچ حال دست از آن ندارد تا برکت آن شامل حال او گردد و صورت و معنی دنیا و دین و بعدا
کتاب الله او را فاتحم که منکر دین **پنجم** از روزه خود را بی نصیب ندارد که طعام بهشت عوض طعام دنیا
هر که اینجا گرسنگی کشد آنجا سیری برسد کلوا و اشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیه ای کان لیه ای اکل
والشرب خدای عز و جل از هشت در بهشت یکی را خاصه برای روزه داران آفریده و آن را ریان نام کرده
که هر که اینجا تشنگی کشد در انجا سیراب گردد و غنیمت شمارد و در حیات دنیا در محبت خدا اسکم گرسنه
دارد و جگر را تشنه تا آنجا عوض آن رضای حق و جنات نعیم یابد و روزه دوشنبه و پنجشنبه و روزه
ایام البیض و اول و آخر ماه و روزه عرفه و عاشورا را بر فضل تمام رسانند **ششم** آنچه تواند کردن کند
بر فقرا و مساکین بر آنچه تواند تصدق کند و سخن سخت خاطر ایشان را نیازارد و رقیق القلب و مهربان باشد
بر ایشان ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء **هفتم** زبان را از چهار چیز نگاه دارد از دروغ
از هزل و از غیبت و از لایعنی اگر بر زبان خود قادر شود و او را از این چهار چیز در بند کند ابواب حکمت
بر دل او گشاینده زبان او بحکم ناطق شود **هشتم** حق اخوانیه آنگاه بجای آورده که هر کس که در میان
اخوان با خلاص در آمده او را از برادر نسبی کمتر نداند و نه دارد و چنانچه برای برادر نسبی سکوت شده در مقام
نصرت و معاونت برای او نیز نکو شده و الحسن را از ایشان که پیشوای خود فرا گرفته باشد او را قایم مقام
نفس خود دارد و چنانچه برای نفس خود میکوشد برای او نیز بکوشد و اگر نفس خود را بر او گزیند این بعض است
در مقال او **نهم** از بندگان خدای عز و جل هر کس که مؤمن متقی باشد او را دوست دارد و عمل او
را دشمن دارد و هر کس که کافر باشد او را دشمن دارد و عمل او را دشمن دارد اما آن نوع ترحم که بر
دواب میکنند از ایشان دریغ ندارند که فی کل کبد حری اجر که ایشان هم از جمله دواب اند ان شر
الدواب عند الله الذین کفروا می بینید که خدای عز و جل ایشان را در دنیا روزی میدهد چنانچه دواب را
روزی میدهد **دهم** این نامه را هر چند روز یکبار برخواند ما آنچه از وظایف برادر فراموش شده
باشد باز یاد آورد و در مجلس صباح و شب نظام صباح که کاه شد گره در آن جاری میشود آن مقدار
که تواند حاضر شود و گوش با تذکره کند و دل حاضر دارد که ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی
السمع و هو شهید و جهت کند که تا هر کار که تواند سوای خود برای سواد اخوان ختم کند و اخوان آباد را که
بنای آن که است تو مسجد آن را از تأسیس بر تقوی و رضوان اینند که با نصیب است مدام
طاعت و عبادت معمور دارد انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والسلام علی من اتبع الهدی و رحمة الله و برکاته

را دوست دارد و هر کس که مؤمن باشد
و متقی نباشد او را دوست دارد و عمل او را

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الولد الاعز الارشد الانجب الامجد برادر مولانا محیی الدین محمد تولاه الله تعالی
بما یتولی به عباده الصالحین **اما بعد** خدای تعالی فرموده و لا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما خدای تعالی
با غنا و قدرت و علو و سعت و کبریا و عظمت میفرماید که ضبط اموال خود کنید و خازن ارزاق و معایش ایشان میکائیل است
و میکائیل مفعال است مشتق از ایکال من اوکل علی ما فی سقاته اذا شده بالوکالت و چون جود و غنا و قدرت او
مع این بشنید که خازن ارزاق خود را میکائیل ساخته ضابط و حافظ دیگری باید که خازن اموال خود را
فرستنده خود سازد خدای عز و جل را فرشته هست که اسرافیل نام دارد آنها را ارزاق را برسد و نمی نهاده و جهتی که از
وجوه آلتیه در عهده او فرموده امیر المؤمنین باید که تعدا می باشد شجاعی مشهور و وزیر المال باید که ضابطی باشد کافی متقن
و بمقتضای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته هر نفس را از احوال خود پادشاهی هست و لابدی تا رجوع هر امر بحق
آن نکند از قوی خود ملک خاص او مستقیم نشود و امر او صورت انتظام نپذیرد و چنانچه از حال آن فرزند از چند
مسموع میشود این عدالت در معاشه امر خود فرو گذاشته و تو سپاه امر نفوا اهل نموده قوت مرده را که اهم
باب شهامت و حرمت و کرامت آدمی است در عهده او می باید کرد و او را که الجند می باید ساخت کفیل مال
ساخته هر آینه در خرج صرف را او حل نمی باید بود و در دخل کثرت او خرج بمیکند امور را بالطبع باز که اشیاء است هر چه
آمد آمد و هر چه رفت رفت و قوت نور را که ابخرا از باب مال دنیا در خاصه عیال است در عهده او می باید کرد
و او را وزیر المال می باید ساخت کفیل حال باشد هر آینه از ضعف حال و سوء معال و اختلال با ملال که شیء جزا او
مطلق امر را بار گونه کرده و مرد هر کار را ساخته ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها هر معنی که بنهاد
آدمی مرکوز است و دیعتی است الهی هر قوتی از قوی او روحانیه او را اهلی و مستحقی معین بعضی از ان معانی هر عزرا
با اهل آن می باید سپرد و اعطوا القوس باریها تا عدل کرده باشد و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل و الا
جایر باشند و چون خدای عز و جل عدل است جز از عدل در بساط او راه ندارد و هر کس که جایر باشد او را بعز جوار
او عز و جل سبیل نباشد کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون داغ حجبت او کرده و العیاذ بالله و که این نام چون لوحی رسد
آنرا اندکره الهی شناسد و با امل تو بر رجوع باب توبت و الا بستغفر اسمه نموده از طرف منحرفه و سبل جائره باز
آید و سبیل استقامت و توسط در سایر ابواب سلوک او در شیر از اکه انحراف و اعتساف و العیاذ بالله در نهاد
وی چنان استقرار و استمرار یابد که شبیه کمال و صفیه شود و زوال و انحلال نپذیرد و ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ
الی ربه سبیلا الی آخر السورة ای فرزند ارجمند اغتنم خمسا قبل خمس هر کس که در ربیع جوانی که ایام قدرت است کسب
الجد تقوت نشتنو خت را شاید فراهم نیاورد در شانشو خت که زاد و عتاد بماند کس را از وی هیچ غم و

باشد

باشد هر کس که ور ایام زندگانی برگ لیالی مرگ فراهم نیاورد در آن شب تاریک که هیچ راه و زری
و این سو و آن سوی نباشد آن برگ از کدام درخت چیدن گیرد **بیت** برگ عیشی بگور خویش فرست
کس نیارد ز پس تو پیش فرست ❊ ای فرزند ارجمند چون از تو خبری رسد پس دل که در اینجا از آن شادان شود
و اگر غیر خبر رسد پس نفس که از آن غمگین و اندوهناک گردد تو آن نفوس را بر خود حاضر کن و یک یک خود را
شمار نفس تو یک نفس است و هر نفس از آن نفوس یک نفس و جوانمردی واجبست که برای کام یک نفس چندین
نفس را کام ساز که همه ترا بمنزل خود می شناسند و کام خود را بر کام تو میکرینند و چنانچه خوالان خیر خود ماند خواهی
خیر تو اند چنانچه هر یک در مقام بکالکی گوییا یک تو یی دیگر نه برای یک تو ده تو آزرده مدار ای فرزند و اگر دیده
بالا تر برداری و توی اعظم ببینی بدانی که او را آزردن برای این توی حاضر سخت گی واری ناصواب است قال الحق
الواصل **بیت** تو نه یک تنی بدان ای خوش رفیق ❊ بلکه گردونی و دریای عمیق ❊ آن تو زفت که آن نهصد تو است
قلزمست و غرق کاه صد تو است ❊ ای فرزند بر خود بخشای از خود آن از تو که یکتاست و اگر توی آن از تو
بر آن غم خور و همیشه همدم تو است چون گناه کار حکم خود داند تو و غمخوار تو بهم بازگذاشت و خود در احکم شادی
و حکم غم جاوید ماند غمخوار خود را خوار مدار که تو آن غمخوار ای در پایان کار نبینی که فرزند آخر برای پدر باز گردد و هر چه
در کودکی بر خلاف کفتار پدر کرده باشد از آن پشیمان باشد مروی پدر این پدر که از تو به در دست هم بعین درنج
آنا آن آدم که تو همدرد و هم سری بدار از ذات تو رفت با غم میخوردی او غم تو میخورد چون تو غمخوار شدی غم تو باز
گذاشت غم از دو با تو آمد آنچه دی و دی بود امروز تو شدی در باب بیاب قبل انقلاب الباب انه الکریم التواب
حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم ❊ بسم الله الرحمن الرحیم ❊ الا قول الیه المصیر و السلام الاکرام
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و حبیبی مولانا معین الملة و الدین عبد الغنی تولاه الله بفضله العظیم
اما بعد جزئیات خلق در جنب کلیات حق متلاشی است و آدمی اگر جزئی النفس است اما کلی
العقل است عارف چون بکلیت حق شیدا و گرم است از نزول بسوی جزئیت خلق باک ندارد و مانند
کسی که او را حصنی حصین و حرزی منیع باشد و برای صید از آن جا بیرون آید آن نیست که اگر صید و رقیه آورد
زیادتی باشد در کار او و الا زود باز به بیت معمور قلعه کرد و در برجی خود در بند و توحید الوهیت حصن حارث
است لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی آمن من عذابی چون از آنجا نزول بتفرقه کون کند برای اصطیاد
از دنیا و اگر چیزی بیاید بیاید و الا رود و از آنجا و با کون خود را باز کرد و نقش نفس و نهر عقل فرو شوید و شاید
توحید بگوید به بعد بیکار و نا دمار از آن بر آرد و مانند عصای موسی و ماران سحره که لا تخف انک انت الاعلی
انی یحیک بلقف ما صنعوا ایل علی رفت راه لحسنین خالی نباشد و جدان لغت اگر باید و رجوع باز طن

توحید که از آن مفارقت کرده و حب الوطن من الایمان اگر یأس از یأس حاصل شود و الیأس احدی الراحتین

قال العارف بیت خلق را با تو از آن بر خو کند * تا ترا ناچار رو آن سو کند * چون خدا و تقدس بر بنده

مشتاق کرد و اسباب کون در دست او بشکند تا از سود کون او را آسوده دل کند و با معدن جمع دل جمع

انجا خبست باز گرده و اگر حکمت در حرکت و انفصال او باشد اسباب کون بر او منتظم سازد تا انجا هم او را آسایش

و لنگرگاهی باشد و در غیبت شواهد توحید شواهد آن را عیان چند و یاد آن این آشنا مد شعر اذا لم تکن ظلمة

ربقه * جعلنا المدامة منه بدیلا * و این المدامة من ریقه * و لکن اعلل قلبا علیلا * در طلب فرج رب لا تذرنی

فردا گوید اگر مرید نیابد رجوع شاهد توحید مغتنم شمرده گوید و انت خیر الوارثین شو من بهر حال سعید است و سعادت

را اباحت او امکان تطرق نیست رجوع دوست بر جوع جنبه و رجوع جنبه رجوع جنبه عارف در هر نفس باشد

و هر نفس او را آیاتی باشد حاضر و اما رجوع جنبه یکسو باشد که آن بهنگام مفارقت این از اسباب یکبار هر بستن

اجل مکتوب رجوع جنبه هر نفس از آن کند که بوجه حقیقت بعینه در معدن خود و آتی است و توقف بحسب

بقیه آن مدت که توقف کند برای آن کند که رقایق بقیه که بر صفحات اکوان مثبوت است خواهد که تمام

حقیقه آن سازد که بیت بر لب بحر فنا منتظرم * طمع در آب سبوهم بستم * پس اثبات کلی

متحقق شود برای اظهار کمال افتقار و جو حسنات محبوب چشم و دل سیری نتوان فروختن و برکت

غربت صبر باید کردن و تجرع مرارت مفارقت باید نمود بیت طلبکار باید صبور و حمول * که نشنیده

ام کیمیاگر ملول * لاجرم هر کس که مبادرت و پیش از هنگام اذن مسارعت کند خطاب با در نی عبدی

حرمت علیه الجنة بر او زند اگر شاء الله و اخوانا بحسن الادب و شفعنا فی طرایق الطلب و نجانا من اسباب

العطب و اراح عنا موجبات التعب و مکاید النصب رب سهل و لا تعسر علینا بفضلک

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی کتب الی اخی فی الله الامیر رشید الملة و الدین عبد السلام اما بعد پرسیده

از این عمل که مرویست از حضرت امام حسین علیه السلام که سائلی که امام حسن علیه السلام او را صد دینار داده بود

نه دینار داد و ما آیا چه فهم میشود آیا اصغر با اکبر و ادنی با اعلی و مرید با شیخ در تمام شئون و احوال حفظ این

تفاوت باید کرد و اگر باید کرد دیگر تکلف این مقدار تفاوت مقصود حاصل میشود و این آیت

که علا ترفعی است و جوه ترفع بسیار جامه ارفع نباید پوشید و نوکر بیشتر نباید گرفت و مرکب گرانتر نباید خرید

و اگر حکم ترفع این باشد حکم تمتع نیز این باشد پس طعام بهتر نباید خورد و خانه گشاده تر نباید ساخت و

منکوحه جمیله نباید داشت و اگر این برای آنست که عطا ترفعی است قربات بسیار اگر او در خانه

نماز گزارد و با نفراد این کس در سجده بگذارد و بجماعت اگر او در صف آخر گذارد و ما در میسره این کس در صف اول

نگذارد و در میمنه و اگر او فاتحه گزارد و این کس قایم نگذارد و اگر او مفطر باشد این کس صایم نباشد و این چگونه راست

آید با آنکه تکثیر طاعات بقدر مقدور محبوب و مرغوب فیه است و چون مساوات پسندیده باشد تفوق بطریق

اولی پس مرید با وجود تنفس تجاوز از مقام شیخ جایز نباشد و در حین جمع و لایق نماید اما این با آنکه الی غیر النهایة

طالب ترقی باید بود چگونه راست می آید جواب معاملهٔ اصغر با اکبر و ادنی با اعلی و در این باب نوعیست و معامله

مرید با شیخ نوعی معاملهٔ اصغر با اکبر و ادنی با اعلی مجرد تواضع است اصغر و ادنی مطالب نشسته با آنکه فی نفس الامر

نخواهند که در تمتع و قرب الهی و سایر وجوه خیرات صوری و معنوی فایق بر اکبر و اعلی باشد و هیچ حرج نیست اگر

ایشان تفوق بر اکبر و اعلی در امور مذکوره خواهند و برای آن بقدر طاقت کوشند ایشان مطالب اند با آنکه در

هر مرتبه که واقع باشند تواضعی لایق آن مرتبه بجای آورند و این حسن معاشرت بعادت مستوره که طبایع

پسندند نماید نسبتی که منعقد بوده میان امام حسن و امام حسین علیهما السلام تحت شان و حال مقتضی آن بوده

که چون سائل از امام حسن علیه السلام چیزی طلب نماید و در همان حال از امام حسین علیه السلام چیزی طلب نماید امام حسین علیه السلام و

محضه با امام حسن علیه السلام نکند و در عطا اگر در آن مقام مساوات محضه کند خالی از حرارت و اشانی نباشد و ملاحظه

که در راه دوش هر دو شرایع بود و اقتدا او نماید و این برای خصوص نسبتی بوده که میان ایشان منعقد بوده و الا

ممکن است که میان ولد و والد چه جای اخ اکبر و اخ اصغر نسبتی بنوعی منعقد باشد که ولد مثل این حفظ نسبت

با والد مطالب نباشد مثلا اگر ولد پادشاه باشد و والد نه یا ولد توانگر باشد و والد فقیر چگونه لایق این باشد که

ولد عطا کمتر از والد کند و در آن مقام شاید ولد را صد دینار باید داد و والد را یک دینار داد و لایق این مقام با

که ولد تقدیم والد کند و در عطا یک دینار بگذارد تا اول والد یک دینار دهد بعد از آن ولد اعقاب او صد دینار بدهد چون حاصل

و در هر مقام مقتضی عملی خاص است که لایق آن مقام باشد و هر کس که حسن المعاشرة باشد آن را داند و شناسد همچون حسن

بمنع مقتضی هر کلام را و رکلام حسن معاشرت با خلق العلی است چنانچه طبع گاه حذف کند للتعظیم و گاه ذکر کند للتلذذ

و در هر مقام و هر شخص که لایق آن مقام او را حاضر شود حسن المعاشرة همین سبیل در هر مقام و هر حال او را اعلی لایق آن

مقام و تصرف مناسب آن حال بخاطر افتد که بجای آورد و آن از وی مستحسن و مستوجب قبول طباع سلیم

و چنانچه نسبت معقوده این مقتضی تنقیص عطا بوده مقتضی قناعت بوده و تنقیص اولی مراتب آن برای آنکه دو

که بهمه وجه متکافی شوند مگر تن ادنی تفاوتی که اگر ایشان بنهند در عطا کافی باشد در مقام تواضع و چون این بیان

تواضع است لسان حقیقت استقصا در آن باب لازم نیست هر جا که حق تواضعی که مثل آن باشد مرعی شود

بجای آورند اما معاملهٔ مرید با شیخ معامله ایست مبنی بر حقیقت محض که فی نفس الامر و الحال بر مجموع اصحاب این

حیث هو مرید از اراده مساوات و تکلیف مجاورت نسبت با شیخ و شیخ در حق او نایب نبی است که الشیخ فی قومه
کالنبی فی امته چنانکه نبی را از خود دوست تر باید داشت که النبی اولی بالمومنین من انفسهم و لا بالذی نفسی بیده حتی
اکون احب الیک من نفسک شیخ را در همه چیز بر خود مقدم باید داشت و مقدم باید شناخت و این نوع ترقی
غیر متناهی باشد ترقیات غیر متناهیه برای خود و برای شیخ خود باید خواست بهمین نسبت که واقع است
لایزال او پیش قدم باشد در مراحل ترقیات الی ابد الآباد و این پیش قدمی او بری مقام وسیلت که آیت
مطالب انه که برای بتر خود طلبند که هرگز نباشند که او نه وسیله ایشان باشد بسوی خدای عز و جل و هر چند دیگران
ترقی کنند او نیز کند تا همین نسبت که حال واقع است محفوظ باشد الی ابد الآباد و اگرچه که ایشان که این طلبند و خواه
نطلبند جز این نخواهد بود و این مقام و سلطنت که خدای عز و جل بتر خود را داده از وی باز نخواهد شد اما طلب ایشان
مطلوب است از عالم استسلام ایشان بر این تکلف اثابت شود و در دایرهٔ خاص ایشان این معنی ثابت شود
چنانچه در دایرهٔ عام امر ثابت و در قیس ایشان باشد چنانچه در قیس امر بود قال العارف بیت لب بکم
ار چه نیست نزام ؛ طمع در آب سبو هم بسته ام ؛ قال المعتمد بیت ببین تا خود چه کار مشکل افتاد ؛
که خواهد آفتاب اندر تن فرهاد ؛ و این را مانع این بنا بود دانست که مرید بروزه رود با افطار شیخ داود و میمنه نماز
گذارد و شیخ در میسره و اشباه این قربات و نباید رسید الا که مباد ابا بنهاد جانب او بر شیخ کرم که افطار شیخ
فاضلتر است از صوم مرید و میسره شیخ شریفتر است از میمنه مرید و حکایت مشهور است که عالمی در مسجد خواب
بود و عابدی مشغول نماز و نفس در ایستاده گفتند هانا از ترس این مرد که در نماز ست نه از بیرون نبرد وی گفت نه ام
ترس آن مرد که در خواب است تکرار اگه انفرا در مرید آن قربت عمرد ما را انبکت انداز و که او افضل است با در انفراد
او بآن قربت نوع عینی و شماتتی متوجه شود شیخ را که چون دو کس با هم متوجه امری شوند و یکی آن در رسد دیگری
نرسد آنکس که نرسد مغبون و مشعوب نماید که امثال این باعث ترک او نشد بحسب اجتهاد مرید درین صورت او
اما استیثار مرید بر تبعات ترقیات و تمتعات شیخ را در آن بر خود ایثار نکردن قادح است در حال
مرید مگر آنکه شیخ آن ایثار از او قبول کند یا ابلاغ آن بشیخ متعذر باشد برای حایلی یا مانعی و در چنین صورت
آیا مرید خود نیز ترک آن حظ کند یا خود در آن بمقتضای حال خود رود و اگر برای فات آیت و تقوت بعض
از آن ترک کند خصوصا آنچه مرید غیبت شیخ در آن اندیشه کو باشد و اگر نا شد تعیش بر او نباشد و انعام
حضور نیات و دقایق معاملات و بلاغتهای علمی و کسبهای فعلی است و تفاوت اقسام از اراده در نقصان و زیاده و السلام و مراتب هم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الدین نفعه الله الفقیه عماد الملة والدین عبد العزیز اعزه الله تعالی اما بعد

بعون

چون محبت دوری راز کشیده و آمد شد خبرها کم شد و هر یک از خلیلین بحال خود شد و اشتغالی بالامام ایرادات
پیش آمده چه باشد که ایشان را یاد آوردم و هر بار دیگر آمد و آن عهد که با آن از هم جدا شدند بر ایشان تازه سازد چنان
تازگی که دوستی دوست قدیم همچون دوستی دوستان حادث خبر الوقت آنکس باشد که فاذکروا الله کذکرکم اباءکم او
در حضور با آن برابر شد بر جهان ذاتی که بر آن وارد بر آن فایق آید چنانکه در عهد قدیم با دوست دیگر دوستان بود
اما چون او بدوستی احق بود دوستی او دیگر دوستیها پوشیده ساخته بود و هر آینه چون غایت حکم حاضر کرد با حاضران امکان کند
که با غایبان مکر داوا شده که رحیمی باشد و اجعل حبک احب الی من الماء البارد و شرح این حال چه باشد و این
از روی آید و این حکار را باشد جز خلق کریم و وفا که زاد راه صدق است که ثمره یکتایی است که عطیه احدیت است
در حق صفا و اصطفا چه هر کس که او یکتا باشد باطن او همان باشد که ظاهر او پس آخر او همان باشد که اول او برای آنکه
در آخر نیست فنا در باطن است تکلا پس کسی که باطنی خلاف ظاهر دارد آخری خلاف اول اندازد و دانسته که
در وجه خلیل و کمال خلیل است در بازکشیدن عنان او از او نه اعراض و منع او از دخول در مداخل سبحان که
جنت انسانست اگر نه برهان ربست و از آن بر ما نیز نقد ما فضل وفا از معدن کرامت و اصطفا بر آنکس که خواهد بخشیده
لیکن رو مرید بشاء و آدمی با دین بار بص سفلی که با آن هبوط کرده خود چه افتاد و جز این که نیل اعلی را فراموش کرده و بخرابات
خلق و را الکلیات حق را نداشته و شعور بمتفرقات خلق که بمثوبات طاقات لیت است و را از عقل جمعیت
امر که مرآت وجه باقی است غافل ساخته از جمعیت وجه سوی تفرقه و زلف گیرد برای آنکه وجه اگر از روی واحد
جمعیت بخش است اما از برای بیاض متفرق نظر است نه وراخیره سازد و زلف اگرچه کثرت است و دی متفرق
دارد اما نظر بسواد جامع شعاع البصر است پس در نظر تفرقه زلف جمعیتی درج است که بیت از خلاف آمد عادت بطلب
کام که من ؛ کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم ؛ خواست که بهمه دستان زلف آمیز جمعیت نظر که متاع ای است
بر داشته رود با وطن وجه که محل جمعیت وجود است گنج و خلقی که از بیاض وجه انجار روی نمود و با آن بند از کثرت باشد
مهره آهنگ بار کرده و طمع بر انداز قصد دام با پیش از آن دام فرو شده و در شکات آن بمانده بیت تماشا که بدیرشت
دل حافظ روزی ؛ شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند ؛ خواست که جمعیت شعور منضم سازد بجمعیت وجود منضم تا آن بند
دل آن شد که بئس للظالمین بدلا وزر داد او در بغا از این قصه پر غصه که آدمی را واقع است ساخت او خود از هم بر آن
عاجز است برای آنکه حکم کثرت او را فرو گرفته و راه وحدت بر او پوشیده بیت شب ظلمت و بیابان بکجا توان رسیدن
مگر آنکه شمع رویت بر هم چراغ دارد ؛ مگر بادی دیگر از جانب امر ترحمی شود و از قدم برای وقوع ضرورت آماده
کند از دخول در مداخل حدوث کاری که هرگز نکرده کند و بمحالی که هرگز نشده شود و هستی وی باید که حق هستی مغز
هستی باشد که آن ان هذا لهو الحق المبین فسبح باسم ربک العظیم و عرض همین شعور که هستی است تحقق و داشتی نمود

وگریبان غرجان عالم رحس کر فضا اش را با شهرستان قدس کشد این است آن ارکمی فی ایام دهرکم نفحات
بیت نحو آمد مرشمار او بود نفحت ٭ هر کرا اینجا است جان بخشید دفت ٭ ایام دهر از روی اشاره ایام قدوم
حق است و نبیه ایام و دهر ایام نبوت و از زمان نبوت طول کان من القرون من قبلکم اولو بقیة ینهون عن الفساد
فی الارض الا قلیلا ممن انجینا روح القدس و روح الامر و روح الامین این اشارات آن امر القدس است تعلو سبحانه
و تعالی عما یشرکون ینزل الملائکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده در نامه اتم که مقاصل کی شده است بار
و زبان او از کار رسیده و دوست او از نوشتن عاجز می آید با خود دعا جرآمد و سخن را روی با سوی ابکرشادی
برادر عزیز در آن کربت غربت چونی با دل خونی ندیم عمر با خود شاد و فرحی از باده و یا رباده و اری با یار
یار از دل بر داشته و یکباری حالة التحیر رسسال و سماست که دلم غایب شد در اوایل بعد ریکه نامه
رسید بود از ان باب بلوغ کتابت منسد شد و خبر بر جزهای و ابی افواهی گوش تقی را اینجا بر دست نیست حقیقت
حال و کیفیت اشتغال و لیتم معلوم نیست مکرر بخاطر رسید که عمدا کسی برای استعانت حال ارسال نماید و موانع
و امن کی انقضاء آن عزیمت شده حالیا دلیم را حالی پیش آمد مکه مرآت جمال آدمی است و بعروج ازین
حق سوی شهادت خلق و درجزیه این حفظ الغیب کلمه آن حفظ الغیب ... ازین جانب ظهر غیب
برای تثبت دلیم بر حفظ الغیب پیوسته مرتب است و کوشش دلیم مدد آن ز عاباده و لطف خدای
اجابت را الکفیل حسبنا الله و نعم الوکیل و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته محفوظا بحفظ منصورا بنصره و هو الحکیم الحمید

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله ... بن محمد الی الولد الاکرم الامجد الشیخ شرف الملة و الدین احمد حماه الله تعالی عن الما
العلم و وقاه من رزایا الجسم الحق الحق اما بعد اجسام بحسب خود هم ارواح بود اند چون خدای عز و جل
خواسته که روح با جسم کردد روح را ستی با جسم بجهلی که ناشی است ازیمان جلال چون آن جهل وزات روح قرار
گرفت روح را کثیف و کدر ساخت و جسم را ازان باز دید شد با ز چون خواهد که جسم را روح سازد علمی که ناشی است
از صور جمال دو او دهد آن علم جسم کثیف را لطیف سازد و نورانی باز گردد بلطافت روح نخست چنانکه در حدیث آمده که
نحن معاشر الانبیاء اجسادنا ارواح پس جهل جسم کننده روح است و کفاه و ذلک مثله و علم روح کننده جسم است و
کفاه و ذلک منقبة و اگر این غیب را مثالی در شهود خواهد آب چی بیند که چگونه مایع و لطیف است و چون بوزد خبر او
با سوی کثیف جامد شود و اما اگر روان باشد روی بسیب و بار آن میوه را چون در او نگویند عطر تر شود و بجان در
او بود که بخواهی خوان کرد آب بسیط را نخل لی بود خلقنا الانسان فی احسن تقویم لطافت اولی است ثم رددناه اسفل سافلین
کثافت ثانیه است الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون او لطافت اولی است با رحسنان که کفا

که کنک بعد بالدین الملس اقتدا بالحکم الکبیر چون آن فرزند از جمله دانست که علم با آدمی چه کار میکند و جهل با
او چه کار باید کرد شکر کند از ساق جد و تمام عمت ها بند فراهم آورد و پس انگاه علم آنرا که نزد اهل خدای است
بدست آورد و مانند تحصیل کیمیا و آن کیمیا را بران مس زند تا تمام آن زر خالص شود و از آن توانگر شود و
توانگری ابد دلشن هذا فلیعمل العاملون ٭ وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر امین شمس الدین محمد بداند که گناه بعد از توبه سخت تر است از گناه پیش از توبه چون خدای عز و جل
او را توفیق داد و توبه کرد ثبات بر مقتضی توبه نگاه دارد و انگاه ثبات بر مقتضی توبه نگاه تواند داشت
که اسباب ثبات بر توبه بدست کند یکی ترک همنشین بد کردن بجای آنکه همنشینی با یاران گناه را با یاد آن
کس چه داد او را بر آن میدارد دوم همنشینی با نیکان کردن و نیکان آن کسانند که او را پند دهند و نصیحت کنند
و از خدای و رسول او دوا و آخرت با او حکایت کنند و سیرت و صفت گذشتگان صالح نزد او گویند و او
را بر خیر و طاعت مدد کنند سوم دایما تضرع بسوی خدای عز و جل کردن و صدقه دادن نزد خدای عز و جل
روی بر خاک نهادن و ازو درخواستن که شکستن توبه نگاه داشتی فرماید دیگر جانکه توبه دست سلوک بر
خود نهادن است و خود را در زمره راه روان راه خدای آوردن و سلوک راه خدای عز و جل مبنی بر دو اصل است
یکی طاعت و یکی تقوی چون توبه کرد و خود را با نیکان راه خدا ملحق ساخت طاعت و تقوی نگاه دارد و طاعت
آنست که هر چه خدای عز و جل فرموده بجای آورد و تقوی آنست که هر چه خدای عز و جل از ان نهی فرموده دست
ازان باز دارد و از جمله طاعتها نماز است و روزه و در هر یک ازین فریضه است و سنتی هست از فریضه
آن هیچ حال دست نباید داشت و سنت آن بقدر ممکن بجای آورد و نمازهایی که از طرفین فریضه گذارند هم
بگزارد و هر دو لمتمند که ساعتی از شب بر خیزد و چند رکعتی نماز گزارد و در دعا و آخرت از روی نیاز کرده
و وقت چاشت هیمت شمرد و خود را از روزه سنت بی نصیب نگرداند بانچه تواند هر روز یا دو روز یکی
دست رس آن داشته باشد و از جمله تقوا امانت است و حق شناسی امانت آنست که در مال کسی
خیانت نکند که بی علم او و رضای او آنرا خرج نکند و در عرض کسی خیانت نکند که نظر با کس دیگر او با او
بنشاید کند و حق شناسی و وفاداری آنست که هر کسی که بر او حق قدیم دارد نیز دو دیگری بر او نگیرد ساکت
راه خدای باید که جوانمرد باشد با همت پاک نظر و پاکیزه گوهر باشد دیگر جانکه گوهر آدمی سخن است هر کس که
سخن او سخن است و انکه گفت بجای می آورد و بر نمیگردد او آدمی تمام گوهر است و هر چند دیگری که حال ان
آدمی تمام گوهر باشد ای همه که باکسی دشکند و دستی که داد نگسلد والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله شیخ جلال الملة والدین محمود تولاه الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین
محل فیض الهی جوهر انسان است و آینه هرجا که انسان بیشتر باشد وجوه فیض بیشتر باشد ازین
جهت امصار بوطن اولی است از قری و قری بتوطن اولی است از بوادی هرچند که انسان برای حاجت جمع هم
محمود است و توجه نفوس حاسده شیطانیه با فساد حال او زیاده است از توجه ایشان با فساد حال غیر او در جمع
فساد در او بیش است که در غیر او پس از هم اینجا که انفس است احسن است و نظر این هرجا که آدمی کمتر باشد بهتر باشد
پس سکون در بوادی بهتر باشد که در قری و سکون در قری بهتر باشد که در امصار اکنون چون جهتین متعارض گشت
حاجت بتمیز و ترجیح ثابت است اگر میل بنفس و ظاهر باشد میل بقلت باید بود و اینجا که میل بصحبت غالب است
میل بکثرت و الحمد لله که در اخوان آبا و آنچه میل بصحبت اعتقاد و سداد و عمل ظاهرتر است پس کثرت اینجا بهتر است
از قلت جای دیگر اگرچه قلت اینجا بهتر است از کثرت جای دیگر بنا برین بخاطر می آید که ولیم اختیار توطن درینجا
نماید و اهل و متعلقان از شیراز باینجا آورد و شاید که بعضی فواید آن در مکتوب ولیم و حبیبم شیخ صدر الملة والدین
محمد مذکور باشد ما دام که موافق مصلحت است و در باب ... معانی و تشبیه او کان آن می باید کوشید و بالله التوفیق
الهادی الی سواء الطریق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ فی الله مولانا مجد الملة والدین سلام الله عافاه الله فیما عافاه و تفضل و حفظ   وهو حسبی ونعم الوکیل
ولطف تولاه.
وجود آدمی مر خدای عز وجل را بمنزله دل است بدان گونه که او بخواهد میگردد و چون وجود
که اصل و ذات چنین است نفس و شعور که فرع و صفت است چه سود که خود را مسخر کرد و مر خدای عز وجل
را بمنزله دل باشد چون نوح ذات با مر کردگار بکشت و طوفان بلا سیلاب بر کشتی کنعان نفس و پناه بردن او بکوه
پندار بلا را از و باز نمیگرداند قلوبی در پندار بیک منجنیق موج او در میشود و خانه اندیشها پوچ و زبر و زبر میشود
کشتی نوح اخلاص است و یگانه شدن با مر کردگار   آشنا بخواست از بحر روح چاره اینجاست ...
کشتی نوح   و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا و متوکل آنست
که آرزوی معین پیش چشم خود باز دارد و طمع مؤکد در بنده که البته وکیل خدای عز وجل آرزو برآرد و متوکل وجود
بار او کند عزت جلیل چنین وکیل خرجی قبول نداد و توکل آنست که قدری که خدای عز وجل بمقتضای قد جعل الله
لکل شیء قدرا مشخص با مقرر کرده و بمقتضای ان الله بالغ امره امضا و انفاذ آن میفرماید بخود اولی و انسب داند
و کمان اشکال و خود را آنجا سازد و آن داند که

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

وه که تو تشریفا و بر بالای کسی کوتاه باشد و انکسار ...

صف

صفت خاص او که در مقام تعریف شأن او مذکور گردد و این است که ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی
هرکس را آنچه شایسته و بایسته او است داد چون شخص خود را او را بیش کرده و طلب خود را خود دیده است بعضی
المکس حرامباشد که آنچه فی الواقع شایسته و بایسته او است باو میدهد و اتباع وهم باطل او نمیکند که او را
فرو گذارد و دشمن او را که آنرا خود پندار و بیند است پرورده که اعدی عدوک التی بین جنبیک در نفخه ای
عز وجل دشمن کافران است اما دشمن ایشان نیست و ایشان دوست خود دانند اما دوست خواهند و دیر است که
گفته اند ع دشمن دانا به از نادان دوست   خدای عز وجل دشمن کافران است ایشان را اولی است از
ایشان که ونحن اقرب الیه من حبل الورید چون حال او با کافران که ایشان را از بندگی خود دور کرده که ان
الکافرین لا مولی لهم این است حال مؤمنان در این شأن چه باشد پس ای مؤمن پاک اعتقاد به گمان
غفور مباش و بدان که آنچه پیش تو می آید صلاح تو است صلاح دیده رب تو برای تو اولی است از صلاح
دیده نفس تو برای تو بجهت آنکه رب تو بتو اقرب است از نفس تو بتو ای مؤمن پاک بین میان رب تو و تو
خلاف است و شقاق و خلاف و شقاق نیست در عالم جز این هر خلاف و شقاق دیگر که هست منشعب است
ازین عارف در تأویل و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام گفته که حقیقت اصنام صور نفوس است و اعظم
معبود عبد فی الارض الهوی متوجه همین تأویل است اکنون تو درین حرب با در کدام جانبی رب را
بر نفس میگزینی یا نفس را بر رب اگر رب را بر نفس میگزینی رب تو است و اگر نفس را بر رب میگزینی نفس تو
است و اگر موقوف میداری تا با کسی مشورت کنی ترا دو مشیر است فرشته و دیو فرشته گوید رب را بر نفس گزین
برای آنکه فرشته ربانی است و حکم ربوبیت در وجود او ظاهر است و دیو گوید نفس را بر رب گزین برای آنکه دیو
نفسانی است و حکم نفسانیت در وجود او ظاهر است الا ما یترشح بما فیه هر کس آنچه دارد میگذارد و اگر از من
میپرسی من میگویم ان لربک علیک حقا و لنفسک علیک حقا فات کل ذی حق حقه تو خود تمام همراه
رب کن هیچ ازان برای نفس باز مگذار جهت خود تمام همراه نفس کن که هیچ ازان رب ترا در کار نیست
آدمی که او خرد داد را با کاه سر و کاری نباشد با کاه سر و کار دارد که کاه برای ستور را آماده داده و دانه
برای دستور بزرگوار را اگر چنین کنی معنی سخن آن عارف دانی که چیست اینجا که گفته والله لو عرفتم ما عرفت فی
هذا السد ... و لطربتم طرب الاباد و لخفتم الخوف الذی لیس معه امن لاحد چون چنین است ظاهری داریم
پریشان و پشیمان و باطنی داریم مجموع خرسند این است شرح اگر پرسند شرح پریشانی ظاهر از فضل
باطن باز خوان

بسم الله الرحمن الرحیم   وهو الکریم المنان

من عبد الله قطب بن محیی سلام علیکم اما بعد مدت دوری چندان دراز کشیده که تردد ...

که صورت آنجا واحوال واوضاع آنجا فراموش شده دریغا که بچهار پنج سال دوری چنین اثر میکند بی شصت سال که
بسوی از خدا جدا مانده چگونه او را وعالم او را وساکنان او را فراموش نکند دریغا که کار با رسول و کتاب القاست
دکان دیگری رسول و کتاب چنین است که میهم مگر خصلت وفا درانجا که باشند کاری بکنند واگر نه قاصد و نامه بازی
کاری میتوانند کرد با خیال دوست بر دل درافتاده گذاری کند وعهده کهنه شده از نو تازه سازد دریغا که ظلم
بحر غیب که زنگار غفلت وقساوت از دل میبرد واز صفحه غیب ذکری بر او حاضر میشود که پیام آنست که چون
پیل که هندوستان درخواب بیند بند وجود را نیم بگسلد تا آن ذکر بر دل حاضر است از ذاکران است
چون آن ذکر متواری شد دل ناکس با کس الراس سر در آنچه طبیعت فرو برد وجان حقیقت را باقتضا الکند مکر
اگه بار تا صبح وفا او را افغانی زند واز آن اعراض باقفا کشد واگر درین خلال سعادت مساعد آید وفرستاده
از دیار یار با نامه تذکار در رسد علم جانب فکر افتد ولشکر شیطان نسیان روی در هزیمت آورد ولولا فضل الله
علیکم ورحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا دریغا المجاز قنطرة الحقیقة در مجاز این دوری صوری حقیقت آن دوری
معنوی باز می بینم دو در حرفیت کار خلق کلیت از حق باز می یابیم دریغا اگر سخن جدائی ضائی همچون سخن جدائی
بشری باشد پس بودی او را این سختی و کیف که ز آنست هزار چندانست حالیا با تا این مجاز و حقیقت درهم
آمیزیم که از فرط ورده از اهل بمیریم اگر سر در مجاز فرو می بریم از حقیقت سر برمی آوریم واگر در حقیقت می آویزیم
در مجاز می افتیم اگر مجاز نیست سایه حقیقیست واگر حقیقت است مغز مجاز نیست مغز وپوست باهم میخوریم که چون
گرسنگی فزود تمیز نمیتوان نمود چگویم که درازی دوری با دل افگار رمانده وتن از کار رمانده چه کار رواند ودردش
انی یوم کان مقداره خمسین الف سنة شده شبش مصداق ارایتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا آمین لیل
سرمد را که سر او جز خدای که من اله غیر الله یاتیکم بضیاء از آن خدای که شب سرمد را باد سر آمد میخواهم که این شب
دراز پر سور و گداز دور سر آرد و بار دیگر باز صبح چون آفتاب از مشرق اجابت برآرد و بمبارکی و خیر
مصون از هر ضرر و ضیر انا لا ضیر انا الی ربنا المنقلبون چه ضیر چون بنده بجدای خود بازگشت نماید
هر دم که دل بعشق دهی خوش دمی بود — در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست — مروت عشق وشدت شوق این
گو بدا الا لکم عقل غیر این گوید گوید در آی ودرست ای چون کاری از وطن قدس و معدن انس بر دل آمده
آن کار را ساخته رفتن بی مزه است وبی طعم طمع خام مکن چرخه صبر بکج میکن ولنگر حکمت نگاه میدارد
پیش از رسیدن هنگام اقدام منمای تا عقاب ما در پی نفتی وقت علیه ایکه فشنوی من کان یرجوا
لقاء الله فان اجل الله لآت هر که دیدار خدا خواهد دیدار خدای خواهد بود اما آنرا اجلی است موعود
وآن اجل منوط تمام کار است که شخص برای آن کار جدائی از کرد کار اختیار کرده وچون آن کار بانجام

رساند

رساند واو تا رجوع بر بار کند بلکه رود تا بروانه دار القرار کرد و حکم او وطن جزئیه که بمسافرت بشری شخص از آن مفارقت
کند بعینه حکم وطن کل اصلی است که بمسافرت آن کار از آن بیرون آید — سفر کردم بهر شهری رسیدم
چو شهر عشق من شهری ندیدم — چنانچه آن عود را اجل است که مبادرت بر آن نتوان کرد این عود را نیز موقتی
است که تا آن میقات نرسد بهم نرسد الامور مرهونة باوقاتها چند روزی دیگر صبر در کار است و امید که پیش از
رسیدن اجل اکبر اجل این دوری سرآید وبمقتضای ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا بجای دوری که در
دوری هجران گذشت روزگارها در قرب مواصلت بگذرد چنانچه در خبر آمده لن یغلب عسر یسرین — اگرچه
چو در امروز درد دیدم — یقین دانم که آخر شاد گردیم — چو دردی هست درمان نیز باشد — چو خاری هست گلکان
نیز باشد — اگر امروز ظاهر نیست درمان — شود ظاهر چو آید وقت فرمان — هذا برجی من الکریم والراجی من الکریم
لا یکسب جائزه واذا سالک عبادی عنی فانی قریب وختم الکلام بالمرغوب — تبشر بالقرب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله مولانا مجد الملة والدین سلام الله آتاه الله علما وهداه اما بعد
پرسیده که در تلفظ بواو مثل واو یعلمون اختلافی هست اهل فارس واوی محض میگویند از قبیل واو سولی
العرس واهل خراسان وعراق واوی قریب بالف میگویند از قبیل واو شوربای الملح واز آن حرب را مر وزبان
نوع مسموع میشود ولهجه اصلیه عرب ولغت صحیح که قرآن بآن باید خواند چیست جواب علما عرب حروف
دو قسم ساخته اند حروف متاصله وحروف متفرعه حروف متاصله بیست و نه حرف مشهور است که واو ویا
از آن جمله معدود است و حروف متفرعه حروفی است که میان دو حرف از آن بیست و نه حروف گفته میشود
چون حرفی که میان شین وجیم گفته میشود وچون حرفی که میان صاد وزا گفته میشود وحرفی که میان همزه وواو
والف ویا گفته میشود واز جمله حروف متفرعه حرفی شمرده اند که میان الف ویاست وآن الف اماله است که
در عامه لغات ثابتست وقرآن بآن متعلق است وحرفی شمرده اند میانه الف وواو وآنرا الف تفخیم نام است
سیبویه در کتاب خویش آنرا ذکر کرده وبدین نام خوانده وآن مخصوص بعضی لغات باشد وقرآن بآن
متلو نیست وگویند لفظ صلوة وزکوة وحیوة بواو باعتبار آن نوشته اند چنانچه صاحب کشاف در تفسیر سورهٔ
شعرا گفته فان قلت کیف خط فی المصحف علموا بواو قبل الالف قلت خط علی لغة من یمیل الالف الی الواو
علی هذه اللغة کتبت الصلوة والزکوة والربوا اما الملفوظ الف اماله بر وجهی که از اساتید قراءات تعلم شده بعینه
ملفوظ وسط شراست بمعنی الاسد وچون آنرا حرفی گویند میان الف ویا بضرورت معلوم شود که یا در
لغت عرب باشد از آنچه در وسط شراست بمعنی اللبن نه از آنچه در وسط شراست بمعنی الاسد چنانچه در وسط

شر است بعضی از اهل عربی گفته اند میان الف و واو دنی میان خود و غیر باشد و قیاس آن حرفی که میان الف و واو باشد
آن باشد که در وسط شور است یعنی المالح پس بضرورت معلوم شود که او در کلام عرب عبارتست از آنچه در وسط
شور است یعنی العرس و او عربی خوانده اند و اهل عراق و خراسان که آنرا بروجهی میخوانند که میل وسط شور است
یعنی المالح نه بواو عربی خوانند اند کرفی خوانده اند میان الف و واو و چنین حرف در لغت مشهور که قرآن بآن منزل گشت
نیست و در ان لغت که هست برین وجه است که تحت بنا اصلی الف است و آنرا امالة بواو میکنند مانند صلوة
اگر بحسب بنا اصلی واو است بر این وجه خواندن بهیچ وجه صحیح نیست و خروج است از مطلق لغت و لهجه وطن
عوام عرب که امروز برین واقع است سند نیست برای آنکه ایشان بسبب اختلاط با عجم یا بسبب تطورات دهر
لهجه و لغت اصل خود را گم کرده اند اهل بادیه و کثیری از اهل حضر امروز قاف را قریب بکاف گویند که قال کال گویند
و این حرفیست که در لغت فارسی از حروف متاصله یای ایشانست چنانچه در کل الورود آیاد در لغت صحیح عرب نیست
نه باصالت و نه بفرعیت امثال این تحریفات عوام است و حجت نیست والله اعلم و این جماعت از عرب
کرواو یعلمون از مخرج خود بیرون برند و بالف نزدیک سازند الف یعلمان نتوان که کال خود گذارند
والا زیاده فرقی میان ملفوظ تثنیه و جمع نباشد پس ناچار به اشباع واو ملزم شوند بسبب اشباع الف و
فتح الف و تبعید او از واو مبالغه زیاده کنند و از مبالغه فتح ایشان حرفی متولد شود که تفهیم آن باو اینجا
از هیچ لغت نتوانم کرد چه هیچ لغت معتبر برجان حرف جایز و اگر اکثر خواهد که آن حرف بداند که کدام است
در حین تلفظ بالف ... هر چند خواهد کشیده کند و چون کشیدگی بنهایت رسید حرفی که از آن متولد شود
آن باشد و این الف بدین فتح شدید به لغت صحیح عرب باشد اگرچه جماعتی که اعراب دوست دارند
مثل آن کنند و بلهجه اعراب خوانند و بالله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

مر عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله شیخنا جلال الملة والعلم والدین محمود اتاه الله فی الدنیا حسنة الدنیا
وفی الآخرة حسنة الآخرة و تولاه بما یتولی به عباده الصالحین اما بعد صاحب همت دنیا باین قانع نباشد
که همین یکروز که در آنست خوش گذراند بلکه آنروز که او در آنست آنگاه براو خوش گذرد که همه خوشی
تمام عمر آماده ساخته باشد و صاحب همت مطلق از خود باین قانع نباشد که امروز دنیای او براو خوش گذرد
بلکه امروز دنیای او آنگاه براو خوش گذرد که همه خوشی مطلق که خوشی ابدیست آماده ساخته باشد آنکس که در
دنیا همین خوش وقت که امروز او خوش گذرد و فکر فردای آخرت خود ندارند فردا یدوم عجب است پس
خوشا بنده که صاحب همتین و جامع حسنتین باشد جعلک الله ولیی من اولئک مع الذین انعم الله علیهم
من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا والسلام علی ولیی ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

مر عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر شرف الملة والدین محمد وفقه الله اما بعد اگر کسی بعقل خود بر
خود حاضر کند داند که این عالم و این زمین و این آسمان ساخته دارد که از اسباب خرد باین ترتیب معین ساخته
و چه عجب اگر آن کس آدمی را که خود خواند بسوی خود در راه و پرده شناسا و آشنای خود سازد و در مجلس حکم حاضر کند و
در پای تخت خود جای دهد پیغمبران خدای صلوات الله وسلامه علیهم فرستادگان اویند بسوی آدمی و این بشارت
آورده اند چون این خبریست ممکن و برایشان نشانه راستی پیداست چرا باور نکنیم و برای چنین دولت از
خود باز گردانیم خاصه که خبر آورده اند که اگر کسی این مژده قبول نکند و بمقتضای آن در کار رضای او را آفریدگار
عالم عقوبتی عظیم خواهد بود در خور عظمت آفریدگار عالم که رسولان مبشرین و منذرین پس باید تا این مژده باور
کنیم اگرچه یکبار باور کرده ایم اما آن باوری را تازه سازیم و در ایستادگی با همه وسیله تقرب بآفریدگار عالم
بموجبی که پیغمبران او نشان داده اند از آن ایم که بر آن قربت رسیم اگر در دنیا بآن رسیم چنانچه اولیای خدا رسیده
اند و ابواب کرامات و عنایات برایشان گشوده اند فیها والا پیغمبران خدای صلوات الله وسلامه علیهم
خبر داده اند که مردن آدمی نقل است از عالمی بعالمی و در آن عالم این قربت و رغبت خواهد بود چنانچه حق آنست
پس در آنجا بآن رسیم بخدای که این مژده باور کردنیست و این عمل کردنی و هر کس که نمیکند بر خود ستم کند و ویل یومئذ
للمکذبین فبای حدیث بعده یؤمنون سلام این بنده بولیم امیر تاج الملة والدین الشیخ علی وفقه الله تعالی لحصول
البشارات النبویة رساند و همچنین بولیم الامیر نظام الملة والدین محمد وفقه لذلک و بسا رخادم که اینجا باشند سلام الله
ورحمته وبرکاته علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

مر عبدالله قطب بن محیی بکتب لولیی فی الله الامیر مرشد الملة والدین عبدالسلام حیاه الله بالسلام اما بعد
پرسیده که در صحبت مذکور شد که بعضی از اعدای عزوجل مذاقی میدهد در تمیز حق از باطل مانند مذاق شاعر در
تمیز کلام موزون از ناموزون که چنانچه شاعر ماهر ممکن نیست که در تمیز موزون از ناموزون غلط کند چنان کس
ممکن نیست که در تمیز حق از باطل غلط کند پرسیده که اگر چنین مذاق میباشد اولی کسی بآن صحابه کبار بند و ائمه
مجتهدین رضوان الله علیهم و حال آنکه میان ایشان اختلاف واقع شده و در محل اختلاف یکی بیش مصیب نیست
جواب آنکه مجتهد جامع شرایط اجتهاد در آن رود در خور صواب و برنهج سداد باشد و لیکن در قضیه
واحد گاه هست که دو وجه متنافی است متکافی و متشابه و حکم خدای در یکی از آن دو وجه بعینه سابق شده و اگر
بر آن وجه دیگر حکم شدی از اسلوب حکم خدای و میزان حکمت ربانی خارج نبودی و لیکن از آن دو وجه متشابه در حکمت
یکی بعینه معتبر شد مجتهد عالم غیب نیست که داند که حکم خدا در آن قضیه بر چه وجه جاری شده عالم الغیب فلا یظهر

علی تعیینه احد الامرین ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا اقصی جهد مجتهد آنست که مذاق الهی بگیرد

که آنچه بر آن حکم کند بر میزان حکم و حکمت الهی باشد در صورتی که میزان حکم و حکمت یک وجه معین است بضرورت

همه مجتهدان بران وجه می افتند در صورتی که چند وجه مرکنجد وهمه موافق و مطابق میزان حکم و حکمت الهی ممکن است که

هر مجتهدی بر یک وجه ازان افتد آن مجتهد که بر آن وجه افتد که کلام الهی بر آن سابق باشد و او مصیب گویند

و آن مجتهد که بر غیر آن افتاده او را مخطی گویند و بحقیقت کلام الهی بر غیر آن سابق نشده ان از انکه در حد ذات خود

بر منهاج حکم و اسلوب حکمت الهی باشد پردن نمیرود و بسیار می افتد که امری چنان کرده می شود و در حکمت خدا

که خدای عز و جل ترک آن را تعلیل بکلمه سابقه میکند الا غیر چنانچه فرموده که لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم

عذاب عظیم و فرموده و لولا کلمة سبقت من ربک لکان لزاما پس عذاب و لزوم لزام چنان حق و مطابق

حکمت شده که هیچ مانع و صارف نیست که حکم خدای عز و جل بر آن سابق شود الا این که کتاب و کلمه بر قرآن

سابق شده اکنون مجتهدی که بر خبر کتاب و کلمه سابق مطلع نباشد درین دو صورت حکم بر مس عذاب

و لزوم لزام کند اگر او را مخطی یابند یعنی که حکم او موافق آنچه کلمه کتاب بر آن سابق شده نه افتاده اما رونق

سداد مذاق و صحت اسلوب او مسلوب نباشد و مثل او مثل شاعری باشد که بیتی گفته که آنرا بر دو وجه

توان خواند که بهر وجه از بحری باشد و بهر دو وجه موزون باشد براد و اره شود و آنرا بر وجهی معینه ازان دو وجه

خوانده و لیکن اتفاقا ناظم آنرا بر وجهی دیگر گفته باشد چنان کس را ملامت بر آن نتوان کرد که مذاق صحیح را در تمیز

شعر موزون و ناموزون ندارد و اما این مقدار هست که او علم غیب نمی دانسته که ناظم آنرا بچه وجه گفته

در هر محل که علما خلاف کرده اند همین است که یکی از ایشان بر آن وجه افتاده که کلام الهی در لوح بر آن سابق

شده و آن دیگر بر وجهی افتاده که هیچ مانع نبوده در حکم الهی و اسلوب صنع شرع که حکم چنان شود و لیکن

چون دو وجه متشابه باشد بناچار حکم بر یکی باید کرد مانند کسی که بر سر دو راهی رسد که هر دو یکسان بمقصد رسانند

ناچار یک راه بعینه رسد و در محل چنین تشبث بآن راه که بکرم شرح بهشتی قدم الهی بسوی آن و اختیار حق عز و جل

آنرا سالک آنرا مجتهد مصیب گویند و در مثل بعض الشطا چین علی امر مذهب انت فعال علی مذهب الله

و آن راه دیگر که ازین شرف محروم شده اگرچه در محل امکان آن معتبر بوده سالک آنرا مجتهد مخطی گویند و

حکمت خدای عز و جل در انکه بعضی از مجتهدان بچنان راه افتند رحمت خدای است عز و جل بر آن راه برای

انکه آن راه در ذات خود مشابه آن راه بوده که مسالک قدم الهی شده مع ذلک ازین شرف محروم افتاده

پس خدای عز و جل خواست که این حرمان او را جبر فرماید با نکه مسلوک قدم بعضی از اولیا و تابعان او شود

در خبر آمده که اختلاف امتی رحمة اگر گویند که انکس که او ذو الوزنین را بیک وجه خوانده او را با ناموزونی متهم دارم

و موزونی

و موزونی آنرا نیز بران شناسند باید که مجتهدی نقض سخن مجتهدی نکند و تصویب او هم نماید جواب آنست که

بحر شعر با کثرت آن متقارب است چنانچه هر طبع که وزن یکی از آنها شناسد وزن همه شناسد اما بحور شعر عظیم المباینه

باشد افتد که کسی را مذاق یک بحر ازان باشد و مذاق بحری دیگر نباشد و اگرچه مجملا داند که مذاق او شناسا و سخاوت

بحرها تواند بود اما برای ضرورت عمل او را لازم باشد بدان بحر خواندن که مذاق او را بر آنست و از غیر او منع کردن

برای حفظ شتت که راه بر سالک ملتبس میکردانند لاجرم اتباع هر مجتهد را جز سلوک سبیل او جایز نباشد خطا

عبر عن السبیل و لسان حال او بنصیب خود ازین معنی گویا باشد که هذه سبیلی ادعو اتبعنی ای من سبیلی و سبیل

اتباعی لا انها کل السبیل ادعو الی الله علی بصیرة ای بصیرة مخصوصة بصیرة الوجه الی من المشهود لا کل البصیرة و اگر

شناخت سبیل جایز بودی خدای عز و جل که علیم حقایق همه آن سبیل است کلمه را بیکی ازان بعینه سابق نساختی

و اگر خدای عز و جل که صحت وجوه متعدده همه یکسان نزد او حاضر است یکی بعینه اختیار فرماید و حکم بر آن کند مجتهد

را که صحت غیر یک مذاق بتحصیل میسر او حاضر نیست معذور باید داشت اگر حکم بهمان یعنیه کند دیگر بر سید

اند که از امت یا بر و از مرید یا شیخ که نایب نبی است آن یک که طریق تعلق با او سپرد با التزام خدمت او

و کفایت مهم او اولی است و احق به او در دنیا و آخرت یا انکس که طریق تخلق باخلاق او سپرد و تمامی بر

اعمال او از صلوة و صیام و وجوه بر و صرف عمر جواب سالک سالک اول اولی است و احق به او

برای انکه انکس که در حق او احیای جثه میکند و سالک سالک دوم احیای سنت و حیات جثه اخص است

شخص را از حیوة سنت پس او وام که او را اخذ منزر حاجی باشد او لی اشتغال بآنست و چون خدمتش حاجر

نباشد یا از انکس نباید برافراست او و اقتفای سیرت او و تشبه بهدی او مشغول باید شد تا بهیچ حال از دو

خالی نباشد و در سیرت سید المرسلین از ابی بن کعب مذکورست که کان ابی بن کعب صاحب عبادة فلما

احتاج الیه الناس ترک العبادة و جلس للناس چون قیام بحاجت کس که بنده خدا و امت نبی او اولی است

از عبادت حق قیام بحاجت بنده و خلفا و امنا و وارثان او چگونه اولی نباشد والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الا بر نظام الملة والدین محمد ایده الله بالنوار مدد اما بعد

انسان دو انسان آن انسان الهی و انسان طبیعی انسان الهی زندگی برای آن خواهد که مشاهده آیات حق کند در

خلق و شان از برای آن خواهد که انفاذ احکام حق کند در خلق و مال برای آن خواهد که ایکار و جوه رزق حق کند

در خلق انسان الهی خلیفه خدای باشد عز و جل در ارض و قایم باظهار امراد و خادم شرع او و انسان طبیعی

زندگانی برای آن خواهد که خورد و خواب کند و شان برای آن خواهد که بدزدد و خراب کند و مال برای آن

خواهد که خرج نان و آب کند شان انسان الهی بیان شان انسان طبیعی است هل یستوی الذین یعلمون والذین
لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب ولیم هدایة الله در آن کوشد که بر آن باشد که انسان الهی باشد و سالک خلاف
او منقطع نشود در دنیا و آخرت شان و مکان او در ارتفاع باشد اما انسان طبیعی اگر در دنیا صاحب شان
باشد چون نشانه دنیا بر او سر آید از شان و ملک باز افتد و بدان که تن او در خاک مذلت جان او از آن ذلیل
تر باشد و ناتوان تر و انتبا دهم فاعتبروا یا اولی الابصار ای ولیم اگر بدانی که آدمیان الهی چون شیخ الله عز و جل
روند ایشان را چه شان و درجه و عز و ملکت باشد عز و ملکت پادشاهان جهان پیش تو بغایت خوار و بی اعتبار
نماید ای ولیم و هر کس که در آخرت خوار و بی اعتبار باشد حالا از آن خواری و بی اعتباری اثر پنهان جهان بر او
پیوند چنانچه اگر ظاهرا عزیز باشد باطنا خوار و ذلیل باشد پس انسان طبیعی سعادتی دارد عاجل ظاهر اجل او
فی الاجل و باطن او فی الحال مشحون سعادتی چنین ننگ بی پشت چه لایق است که صاحب همت در آن آویزد
ای ولیم خدای عز و جل دنیا را از آن روی که دنیاست اخذ کنند نه از آن روی که وسیله آخرت سازند خدای
تعالی دنیا را بر برگزیدگان خود حرام ساخته نه حرام شرعی حرام ذاتی که چنانچه آدمی را میل تناول قاذورات باشد
ایشان را میل دنیا نباشد و در این سخن هیچ تکلف نیست آدمیان الهی همچنین اند و غیر این درد هم
و خیال ایشان نمی گنجد و هر کس که بمشاهده الغیبات رسیده دیگر بار او را میل طبیعیات ممکن نیست
جعلک الله ولیم ... الالهیین و تولاک بما یتولی به ... عباده الصالحین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی السالکین و سالک مسالک المحسنین الواثق بالله الاحد الامیر جلال الملة
والدین محمد انعم الله تعالی به علی عباده الصالحین اما بعد خدای عز و جل دنیا را به آدم از آن جهت
نموده که چاشنی هستی بچشد و مزه نعمت خدای عز و جل بداند و بداند که در تعریف قدرت الوهیت
چه نوع چیزهاست و می باشد هر آینه بجد و قوت و کمال رغبت متوجه او شود الکفاء آنچه حقیقت نعمت او را
دهند و او بی که از عقب طلب و رغبت او باشد چه آن دادن اول چون مسبوق برغبت و طلب نیست
زیاده موقعی ندارد مانند آب بغیر متعطش دادن و نان بغیر جایع دادن اگر رحمت و نعمت خدای عز و جل
نان و آبیست که جوع و عطش خود با خود دارد و چشم و دل سیری از آن ممکن نیست هنوز پیدا نشده
باشد که صد خریدار برای آن از جا برخواسته باشند و صد خریدار آن در جایها پیدا شده
در پرده هنوز و هزارت قیبست ... در غنچه هنوز و صد عندلیب هست ... الا از رغبت تا رغبت
فرقست و رغبتی که سالها در شان را غافل آشیانه کرده باشد و در جدای از مرغوب سوزش کم از آتش

بار آورده باشد و رغبتی که با وجود مرغوب با هم زاید یکسان نباشد بنا بر این است که نعمت دنیا همه کس
را شامل است اما نعمت آخرت مخصوص طالبان و راغبان آنست هر کس که تصدیق مبشرین علی ذکرهم السلام
و تنبیهات کرده باشد و باور داشته که ورای این نعمت نعمتی است که این نعمت نمودار آنست و جویای آن شده
و بذل مجهود در برای تحصیل آن موعود کرده آن نعمت بدو میرسد و هر کس که تکذیب آن بشارت کرده باور نداشت
که ورای این نعمت نعمتی است یا خود این نعمت را منتهی همت او ساخته و این دیده بصیرت مفتوح نبوده که از چیزی او
با وقت چیزی افتد و در همین نعمت حاضر آویخت و بتمتع آن مشغول شد یاکلون کما تاکل الانعام او را از آن نعمت
که معدست برای خاصه طالبان آن محروم است و وای بر آنکس که از آن محروم باشد آنروز فایزان بآن ظاهر
شوند و ویل یومئذ للمکذبین خوشا حال آنکس که از آن نصیب یابد و حسنه دنیا راه نمای او شده باشد بحسب
آخرت طوبی لهم و حسن مآب جعل الله ولی السالکین من الفایزین اتاهم الله فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة
و وقاهم عذاب النار و سلک به مسالک الابرار چون ولی السالکین زاده الله توفیقه و فتح الی حضرته طریقه جویای
تذکره الهی است و مستبشر آن و از اتباع و خشیت که در کریمه انما تنذر من اتبع الذکر و خشی الرحمن بالغیب مذکور است
مرجو النصیب و بر رساله در صحبت ولیم امیر غیاث الدین محمد کان الله له هدیه تذکره بدان جانب شریف مرسل شد
و این نوبت دست نداد این نامه برای قضای آن نوشتن آمد تا این خلعت الهی که امید چنان است که
مصداق و رجلان تحابا فی الله اجتمعا علیه و تفرقا علیه مرعی الآداب و محفوظ از اخلال بآنچه واجب رعایت است
باشد والسلام علی ولی السالکین ... و علی اولاده الغر الکرام المجللین ... و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز المؤید مولانا کریم الدین محمد اما بعد حکایات که نفوس بر
اعلام آن حریص باشند بسیار واقع است لیکن حکایتی واقع است انا نتهالتم و آن آنست که خدای عز و جل
فرموده و تمت کلمة ربک لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین و کلمه اجمعین مقتضی آنست که هیچکس از فریقین از این
حکم خارج نباشد پس نجات از نار نیست الا آنرا که از خدا سبقت کام آنکس تر نهاده مانند و چرا این هستی
حاصل کرده و غیر این زندگانی زندگانی یافته و چگونه چنین باشد و مادام که آدمی از پایه بشریت تجاوز نکرده
داخل دنیاست و الدنیا ملعونة ملعون ما فیها و نیز آمده که خدای عز و جل تا دنیا را آفرید در آن نگاه نکرده و تو
کتاب الله خوانده و دیده باشی که آدمی را در اکثر مواضع جز به ذم و نفرین یاد نمیفرماید کما یقول سبحانه
قتل الانسان ما اکفره و فی موضع آخر ان الانسان لربه لکنود و فی موضع آخر ان الانسان لظلوم کفار
و فی موضع الآخر ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه و فی موضع آخر و کان الانسان اکثر شیء جدلا الی غیر ذلک

المواضع پس اگر کسی را جز این که انسان باشد اسم باشد و حقیقتی دیگر باز دید نشود و مذموم و محل نفرین باشد و هر کس که
چنین باشد محل او دوزخ باشد و از بهشت و جوار الله محروم و ممنوع پس دانیم که اهل بهشت آنانند که در طور بشریت
ایشان را حقیقتی دیگر منعقد میشود که سزاوار جوار الله و لایق صحبت عندیت که در کریمه فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
مذکور شده میگردد و چون عندیت امریست مقابل و منافی بشریت چنانچه از آیه کریمه لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من
لدنا مستفاد میشود ای لو اردنا صاحبة لاتخذناها من لدنا لا من عندکم ایها الناس یرید بذلک الرد علی من زعم ان لهم
صاحبة تعالی الله عما یقول الظالمون و از آیه کریمه ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب الآیه بر معلوم شود
که اهل جنت از طور بشر فنا میشوند فوق بشریت چه ایشان اهل مشافهه و رویت اند و بشر اهل این دو نیستند که
لا تدرکه الابصار و فی المثنوی المولوی   گر ببیدی چشم سر آن شاه را   پس ببیدی گاو و خر الله را   یعنی اگر
چشم سر در همان مرتبه که چشم گاو و خر شریک اوست خدای را دیدی چشم گاو و خر خدای را دیدی برا که حکم امثال
واحد است لیکن چشم سر مومنان را تبدیلی عارض شود که فلا اقسم برب المشارق و المغارب انا لقادرون علی
ان نبدل خیرا منهم و ما نحن بمسبوقین آنگاه خدا را ببیند و چشم گاو و خر را آن تبدیل عارض نشود و هم چنین آن
طایفه که در وصف ایشان آمده اولئک کالانعام بل هم اضل لاجرم خدا را نبینند کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون
ثم انهم لصالوا الجحیم و اگر ما قبل آیت تبدیل برخوانی ترا در صدق سخنان که گفتیم هیچ شبهه نماند حیث قال سبحانه
ایطمع کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم کلا انا خلقناهم مما یعلمون قال المفسرون المعنی انکم مخلوقون من نطفة قذرة
لا یناسب عالم القدس ثم قال سبحانه فلا اقسم برب المشارق و المغارب و هذا کالجاری مجری الجواب عن سؤال
مقدر کانه قیل اذا کان المخلوق من ماء مهین لا یناسب اهل جوار رب العالمین اذ ما للتراب و رب الارباب
فکیف یدخل المومنون جنة النعیم فقیل نبدلهم بنشاة خیر من هذه النشاة فاهلهم لدار القدس کما قال سبحانه
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و فی موضع آخر انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا
یمسه الا المطهرون و اما من لم یحصل له ذلک التبدیل و بقی فی رجس البشریة و هم الکافرون المقول فی شانهم انما المشرکون
نجس فلا یقربوا المسجد الحرام الآیه فلا یناسب اهل دار الله و جواره و حافظ شیرازی خود را اندکی ازین سر شرف ساخته
انجا که گفته   ملک در سجده آدم زمین بوس تو نیت کرد   که در حسن تو چیزی دید بیش از طور انسانی
و آن حقیقت در طور بشریت چنان تربیت یابد که جوجه در بیضه تا آن زمان که وقت ولادتش رسد و جوجه
صفت از بیضه بشریت بیرون آید و به سوی سما حقیقت پرواز کند و این را ولادت ثانیه گویند چنانچه عیسی علیه
السلام فرمود لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین و باب آسمان بر هر چنین کسی گشایند که سمادی شده
اند اما آنان که در پایه بشریت مانده اند و از کثافت ارضیت خلاص نشده که و لکنه اخلد الی الارض و اتبع

هواه جای ایشان در سجین و اسفل سافلین است و صعود به سماء ایشان را میسر نیست لا تفتح لهم ابواب السماء و لا
یدخلون الجنة ای برادر مادام انعقاد آن حقیقت ایمان است و غذای او ذکر خدای عز و جل و ذکر خدای بسیار کن که
نامرغت را بال و پر بروید و بشجره جنت برای که نسمة المومن طایر تعلق فی شجر الجنة چه بی بال و پر با نجا پرواز نتوان کرد
هر کس که بی پر و بال است در قفس و بالت او را از مضیق ارض بسعت سموات خروج محال است بکوش و بیاسای که
رود وست که نیکوکاران از خود شاکر باشند و بدکاران از خود ناخشنود اما چه سود ازین سخن   چو نمی دانستم
ندانستم چه سود   چون جانستم نتوانستم نمود   اگر کسی پرسد که انسان اسمی است نوعی پس انسانیت مر انسان را
ذات و حقیقت اوست تجاوز از آن چگونه ممکن باشد و انقلاب حقایق محال است جواب آنست که آن
طور که مومن را بدان برادر نیز فی الحقیقه طوریست از اطوار انسانیت اما طوریست غیر این طور که جمهور از انسان
شناسند پس باضافه با فهم جمهور چنین گفته شود که او از طور انسانیت تجاوز کرد چه انسان از انسان جز
حقیقت منظور باین طور معروف و اعتقاد نداشته باشند کان که با ایشان گویند انچه شما از آدمیان میدانید
چنان چیز جز جهنم را نشاید و هر کس که همان باشد بهشت نخواهد رفت خدای عز و جل مومنان را چیزی دیگر
سازد چه انچه عامه از آدمیان آنرا دانند و آن طور بکمال خویش در آخرت بوجود خواهد آمد و در دنیا پیدا
شود که بمثابه صبح باشد مر آن آفتاب را و الله اعلم و اگر کسی سوال کند که طوری که مومنان بان مختص اند
ایمان است و ایمان چیزی است که هر کس آنرا دانند و شناسند نه چیزی است که مردمان آنرا ندانند جواب
آنست که ایمان هر کس او را شناسند اما ایمانی که موجب نجات آخرت است ایمانیست که از اندرون برون
آید همچون آب که از چشمه زاید نه انچه از برون بر اندرون رود همچون آب که در حوض دو چه انچه از قبیل
اول باشد در سایر احوال ثابت باشد و حکم خود را ندهد با اهوال موت تزلزل با و راه نیابد که مثل کلمة طیبة
کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و انچه از قبیل دوم باشد چون
صرصر مرگ بوزد آنرا از بیخ و بن برکند چه آن صرصریست که هر چه مدد آن از خارج است از شخص قطع میکند
و او را فردوس خدای عز و جل برد که لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم
ازین جهت بعض از علما گفته اند که خوف از سوء خاتمت است خلافا للمعتزلة اکنون با آن طور خاص که خدای
عز و جل مومنان را بان گرداند آن طور خواهیم که هر نفس که چنان مفطور باشد اقتضاء ایمان کند و نهاد او چشمه
باشد که آب ایمان از ان زاید و آن نه امریست که مردمان آنرا شناسند آن خدای داند و اگر کسی که
خدای عز و جل او را به دانش آن تخصیص فرماید و از انجا فرمود که فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی اگر کسی
پرسد که تو گفتی که ماده انعقاد آن حقیقت ایمان است و غذا او ذکر خدای عز و جل پس آن حقیقت ناشی از ایمان

باشد و بار آنرا احشا ایمان میگوی و وجه توفیق میان این دو سخن جهت جواب آنست که آن حقیقت هم مشابه ایمانست
و هم ناشی از ایمان و سایر قوتهای نفسانی چنین باشد که با آثار و مقتضیات خود قوت گیرند چنانچه شجاع بسبب
شجاعت اقدام بر حرب نماید و چون اقدام بر حرب کند شجاعتش افزاید و سخی بسبب سخاوت ایمان بر عطا نماید
و چون ایمان بعطا نماید سخاوتش افزاید و همچنین آن حقیقت اقتضای ایمان کند و چون ایمان بفعل آید او در خود
قوت گیرد و چون او در خود قوت گرفت اقتضای زیادتی قوت در ایمان کند و چون آن زیادتی بفعل آید آن
حقیقت را باز زیادتی قوت حاصل شود و همچنین او پیوسته از هر قوتی مدد میزاید و از هر مزیدی قوتی افزاید و ذلک کما
قیل فلولاکم ما عرفنا الهوی ولولا الهوی ما عرفناکم والله اعلم بالصواب و اگر نامه مستشنی در ایمان و دیگر نامها
که شرح ایمان سرایی شده استعانت جویند در تفهیم آنچه درین نامه مذکور شد معونت یابند و اگر نامه که مشتمل بر
تمثیل بحال آنکس که خود را گاو پنداشته بود منظور آورند حقیقت بشریت و حقیقت فوق البشر باز شناسند که
چه طور است بشریت معروف بمثابه بقریه موسوم باشد و حقیقت فوق البشریست بمنزله انثیت و اتم

والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولدی فی الله الامر رشید الدین عبد السلام و بارکه فی مطالعته ولی فی الله الفقیر
عماد الدین عبد العزیز اما بعد از مسئله استشنا در ایمان پرسیده بودند از آنکه قایل انا مومن حقا را
لازم است که اعتقاد کند که او بهشتی است یا نه و از مسئله فنای اشیا پرسیده بودند و وجه توفیق در میان
آنچه میگویند که دوزخ و بهشت لحظه فانی شوند و آنچه گفته اند که اشیا سبعه از فنا مصونست و اگر فنا لحظه مخصوص
این روایت باشد بل آن سبعه است جواب از سوال اول آنکه اگر مراد بهشتی بودن این باشد که بعد
الموت او بهشت خواهد رفت این اعتقاد لازم نیست چه ممکن است که کافر گردد و کافر بمیرد و بهشت نرود
و اگر مراد این است که الحالة هذه مستحق بهشت است یعنی بحیثیتی است که اگر درین حال بمیرد بهشت رود این
اعتقاد لازم است بموجب تصدیق بوعد اما کلام اندر اصل این مسئله درین مختصر اشارتی بآن کرده شود
مذهب حنفیه آنست که چون ایمان چیزیست معلوم الحد و الماهیة و لمحض آن تصدیق بر آنست صلی الله علیه و آله
و بهر چه بآن اتیان نموده اگر این حد بکسی قایم شود او مومن باشد بجزم و شک در آن نتوان کرد چنانچه
چیزی که بیاض بآن قایم باشد شک نتوان کرد در آنکه آن ابیض است و چون هر چه واقع است خدای
عز و جل چنان داند ناچار خدای عز و جل آنکس را مومن داند پس او مومن باشد نزد خدای عز و جل و مومن باشد
در علم خدا و چون محبت خدای بآن شخص و سعادت و استحقاق ثواب و جنت لوازم ایمان است و تلیح

آن

آن و لا زم از ملزوم منفک نتواند بود هر آینه این لوازم آنکس را حاصل باشد و محبوب خدای باشد و سعید باشد
و مستحق ثواب و جنت باشد چنانچه سفید باشد آنچه لازم سفیدی است مثل تفریق البصر البته داشته باشد باز اگر
آن تصدیق از آنکس زایل شود و تمام این لوازم از وی زایل شود و کافر باشد و مبغوض خدای و مستحق عقاب دوزخ
همچون سفید که چون سفیدی از وی زایل شود و با سیاهی گردد و اسم او بگردد و بجای سفید سیاه خوانیمش و بجای مفرق
بصر قابض بصر چنانچه در خبر آمده است ما تری ما اسمک غدا و چون علم بعلم لازم علم است یعنی هر کس که
بر چیزی باشد بحیثیتی باشد که اگر با خود رجوع کند که آیا او بر آنست یا نه بداند که بر آنست هر کس که نداند که او
صدق نمی بیند این دلیل آن باشد که او صدق بر نمی بیند پس کافر باشد پس شک در ایمان کفر باشد و کسی که
گوید انا مومن ان شاء الله اگر بمعنی شک در ایمان خود گوید چنانچه ظاهر عبارتست کافر باشد و اگر بمعنی شک
گوید مستحسن باشد خارج از معروف از قبیل آنکه کسی گوید انا حی ان شاء الله اینست تقریر مذهب نعمان و مذهب
شیخ ابو الحسن اشعری و اهل حدیث استشناست در ایمان و اگر سعادت و شقاوت و ولایت و عداوت
تبدیل ندارد و مدار بر خاتمه است مذهب حال شیخ عبد الله انصاری نقل کرده از کتاب منتقی که نشاید که کسی
گوید که من در علم خدا مومنم زیرا که روا بود که بنده را ایمان نماند و علم خدای تعالی تغیر نپذیرد و عبارت فقه
اکبر این است که ولا خلقهم مومنا و لا کافرا و لکنه خلقهم اشخاصا و الکفر و الایمان فعل العباد و یعلم الله تعالی
یکفر فی حال کفره کافرا فاذا آمن بعد ذلک علمه مومنا فی حال ایمانه من غیر ان یتغیر علمه و صفته و بعضی تاویل سخن
اشعری و محدثان باین کرده اند که مراد ایشان از ایمان ثابت عند الموت است و این بکلام
استشنا معقول المعنی است چه جزم نتوان دانست که ایمان مستمر شود تا هنگام موت و العیاذ بالله
ارتداد دست دهد چه مذهب اهل سنت این است که خوف از سوء عاقبت هست خلاف المعتزله و این
تاویل بعید است برای آنکه برین تقدیر نزاعی صورت نمی بندد و انکار احد الفریقین بر آن دیگر وجهی
ندارد و حال آنکه منقول از اهل حدیث انکار هست درین باب چنانچه در کتاب الحجه آورده است که
قیل لابن مسعود ان هذا یزعم انه مومن قال سلوه انی الجنة هو ام فی النار فسالوه فقال الله اعلم فقال له عبد الله
فهلا وکلت الاولی کما وکلت الاخره و در صحیح بخاری آورده که قال ابن ابی ملیکه ادرکت ثلثین من اصحاب
النبی صلی الله علیه و آله کلهم یخاف النفاق علی نفسه ما منهم احد یقول انه علی ایمان جبرئیل و میکائیل
و بعضی تاویل آن باین کرده اند که استشنا بر سبیل تبرکست همچون استشنا در اتیان ان شاء الله بکم
که در سلام مقابر مذکور است با وجود تحقق وقوع لحوق و این تاویل هم نیکو نیست برای آنکه لحوق
اگر چه معلوم است که واقع خواهد شد اما بحسب ماهیه مستقبل است و مستقبل من حیث انه مستقبل محتمل

الطرفین است پس استثنا اینجا وجهی دارد و انا مؤمن حال است و استثنا در و معقول المعنی نیست تا بر سبیل
تبرک باشد یا غیر تبرک و اگر کسی گوید انا حی ان شاء الله این سخن از وی مضحک افتد بهر حیثیت که میگوید تا اگر در تو خیر
انا ان شاء الله بکم لاحقون بعضی این گفته اند که استثنا برای آنست که مراد از لحوق نه مجرد لحوق است در صفت
موت مراد لحوق است در مکان و لحوق بمومنان در مکان و موقف مشروط باشد بایمان اگر شخص بمومن
از جهان رود لاحق بمومنان گردد در آن جهان و الا والعیاذ بالله ملحق بکفار گردد در سجین و اظهر آنست
والله اعلم که نزاع حنفیه و اشعری درین باب معنوی است نه لفظی نزاع در اینست که آیا شخص باین که روح
وسختی ثواب میکرد و چیست حنفیه گویند آن قیام تصدیق است بشخص کیف ما کان و اشعریه گویند آن
تصدیق است بشرط انبعاث آن از ذات و شرح این آنست که میباشد که شیء بطبع اصلی خود مقتضی حالتی
است و بقوتی غریب اقتضاء غیر آن میکند و چون حکم قوت غریب منتهی شد بار مقتضی خود میرود همچون
حجر و نار که حجر بطبع خود مایل سفل باشد اما بقوت غریب که از رامی کسب میکند صعود نماید چندان که مقتضی
قوت غریب است و چون قوت غریبه حکم خود براند و تاثیر او بغایت خود رسد هبوط که حالت اصلی است
باز کرد و در نار بعکس این الکون بر این قیاس نفوس بنی آدم بر فطرت مختلف افتاده اند بعضی بالذات
مقتضی ایمان اند و اگر مدتی کافر باشد بقوت غریب باشد که از معاشران و هم جنسان یا غیر ذلک کسب
کرده باشند و بعضی بالطبع کافر اند و اگر مدتی مومن باشند بقوتی غریب باشد آنچه مثبت استحقاق ثواب
و محبت خدایست عز و جل و سعادت و مدح ایمان فطریست نه ایمان غریب و اگر چه شخص از جانب خود
جزم داند که مصدق است اما نداند که این تصدیق در وی جبلی است یا غریب پس استثنا باین جا باید
و مطلع نظر در خلاف خلافی دیگر تواند و آن آنست که آیا نفوس بحسب فطرت مختلف افتاده اند بحسب
فطرت مختلف افتاده اند یا بحسب فطرت متشابه اند و اختلاف بحسب اکتساب دست میدهد و این
خلافیست که قدیما و جدیدا میان اهل نظر است مذهب اشعری اثبات اختلافست هر آینه اعتبار
ایمان فطری و غیر فطری از وی درست آید و مذهب حنفیه چنانچه از عبارت که سابقا منقول شد
از فقه اکبر فهم میشود اثبات تشابه مینماید چنانچه فرموده لا خلقهم مومنا ولا کافرا ولکنه خلقهم اشخاصا
هر آینه جز اعتبار مطلق ایمان در طریق او مستقیم نباشد اگر کسی پرسد که حق ازین دو مذهب کدام است
اختلاف یا تشابه گوییم آنچه بر ما ظاهر میشود آنست که نفوس را نشاءات متعدد هست در بعضی نشاءات
مختلف آمده اند و در بعضی متشابه بحکم خدای عز و جل ایشان را اشاره فرموده مختلف که ثم رش علیهم
من نوره فمن اصابه من ذلک النور اهتدی و من اخطأه ضل و درین نشاءه بعضی تیره آمده اند و بعضی

روشن

روشن و حدیث ان الله طبع کافرا که در قصه خضر آمده اشارة باینست باز خدای عز و جل ایشان را
انشایی فرمود و در موطن میثاق و درین نشاءه همه ایشان را جمع ساخته روشن بنور ایمان و لهذا ایشان
گفته اند بلی چنانچه در خبر آمده عن النبی صلی الله علیه و آله ان الله اخذ المیثاق من ظهر آدم بنعمان یوم عرفه
فاخرج من صلبه کل ذریة ذرأها فنثرها بین یدیه ثم کلمهم قبلا قال الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا
غافلین و تقولوا الی قوله المبطلون رواه احمد و کریمه کان الناس امة واحدة اشارت باین اتفاق و جمعیت است که بر
حق ایمان داشته اند در موطن میثاق و بر آن حال اند تا در برزخ چنانچه در خبر آمده که کل مولود یولد علی الفطرة فابواه
یهودانه و ینصرانه و یمجسانه کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء هل تحسون فیها من جدعاء ثم یقول ابو هریرة اقرؤا ان شئتم فطرة الله التی
فطر الناس علیها و همچنین در خبر آمده که انی خلقت عبادی حنفاء کلهم و انهم اتتهم الشیاطین فاجتالتهم عن
دینهم باز باکتساب ممتاز شوند و عطا بقرنشاءه قبل المیثاق باز گردند روشن روشن گردد و تاریک تاریک کما
بدأکم تعودون فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلالة و ازین جهت که حال سابق ایشان بر دو گونه است گاه متشابه بوده
اند و گاه مختلف نسبت ایشان با بدء متعدده مختلف آمده اند گاه همه در قبضه یمین بوده اند چنانچه ترمذی در جامع خویش
آورده قال رسول الله صلی الله علیه و آله لما خلق الله آدم و نفخ فیه الروح عطس فقال الحمد لله فحمد الله باذنه فقال له
ربه یرحمک الله یا آدم اذهب الی اولئک الملائکة الی ملأ منهم جلوس فقل السلام علیکم قالوا و علیک السلام و رحمة الله
ثم رجع الی ربه فقال ان هذه تحیتک و تحیة بنیک بینهم فقال الله له و یداه مقبوضتان اختر ایهما شئت فقال اخترت یمین ربی و کلتا یدی ربی یمین مبارکة ثم
بسطها فاذا فیها آدم و ذریته فقال یا رب ما هؤلاء قال هؤلاء ذریتک الحدیث و گاه مومنان را فقط نسبت بیمین
آمده چنانچه در خبر آمده عن ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه و آله قال خلق الله آدم حین خلقه فضرب کتفه
الیمنی فاخرج ذریة بیضاء کانهم الذر و ضرب کتفه الیسری فاخرج ذریة سوداء کانهم الحمم فقال للذی فی یمینه الی الجنة
ولا ابالی رواه احمد و مناسب این اختلافست آنچه در خبر آمده عن عبد الله قال خرج علینا رسول الله صلی الله
علیه و آله و فی یده کتابان فقال اتدرون ما هذان الکتابان فقلنا لا یا رسول الله الا ان تخبرنا فقال للذی فی یده
الیمنی هذا کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل الجنة و اسماء آبائهم و قبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم ولا ینقص
منهم ابدا ثم قال للذی فی شماله هذا کتاب من الله فیه اسماء اهل النار و اسماء آبائهم و قبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا
یزاد فیهم ولا ینقص منهم ابدا الخ و تسمیه باصحاب یمین و اصحاب شمال از اینجا برخاسته و چون ثابت شد که احوال
و نشاءات مختلف است و هر نشاءه را حکمی است جدا تناقض و اختلاف که میان احادیث وارده درین ابواب
متوهم میگردد برخاسته چه هر حدیث حکایت حال نشاءه باشد از آن نشاءات و اختلاف که میان علما
افتاده اگر نیک بنگری هم ازین بابت چه ایشان اهل فتح اند هر کس از آن روزنه که بر دل ایشان گشوده

سخن گفته اند و چون عالمهای مختلف هست از هر عالم و هر مقام که روزنه بر دل عالم گشوده گردد سخن رانند
قد علم کل اناس مشربهم و جواب از سؤال دوم آنست که نیست شدن بهشت و دوزخ لحظه مذهب بعضی
است که بر آیه کل شیء هالک الا وجهه و هو الاول و الآخر بر آن رفته اند و ان مخصوص این دو نیست
نزد ایشان شامل هر چیزیست که غیر خدای باشد و این خلاف مذهب صحیح است مذهب صحیح آنست که
امور سبعه فانی نگردد و از آن روز باز که آفرین شده تا ابد الآباد باقی باشد بلی روح و ساکنان بهشت
از حور و ولدان را گویند نزد نفخ صور آن نفخ که برای صعق است بیهوشی عارض گردد چنانچه ذاتی که بالفعل
مدرک باشد تنها ذات الاقدس تعالی چنانچه از کلام حجة الاسلام غزالی معلوم میشود و غیر او غزالی
در کتاب کشف علوم الآخرة فرموده که استثنا در کریمه فصعق من فی السماء و من فی الارض فرموده که بر ذات
اقدس است و سبع در معتقد احمد مسطور است که و قد خلقت الجنة و ما فیها و خلقت النار و ما فیها ابدا
فان اجمع مبتدع او زندیق علیه الفناء و الهلاک هالک و الجنة و النار خلقتها للبقاء لا للفناء و لا الهلاک
و هما من الآخرة لا من الدنیا و الحور العین لا یمتن عند قیام الساعة و لا عند النفخ و لا ابدا لان الله عز و جل
خلقهن للبقاء لا للفناء و لم یکتب علیهن الموت فمن قال خلاف هذا فهو مبتدع ضل عن سواء السبیل
فصل و نموده بود که او را بسیار اشکالات واقع میشود در معتقدات و در طریق سلوک در رسیدن
آن اندیشه دل او را بی تکلف او را بس حاجت آن افتاده باشد و نیاز مندی بمعرفت آن داشته باشد
باید که بمقتضای فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون باید پرسید دیگر درخواست کرده بود که معتقدات
بدلایل قریب بیان کرده شود تا متضمن نجات ناظر باشد از تقلید و وسیله لموج او بود و بعضی از
معتقدات هر کدام که در مجاری احوال و مطاوی اوقات او را تامل در آن دست دهد و متهدی بدلیل
و بیان آن نباشد بپرسد تا مبین کرده که این سؤال در تثبیت فواد او دخل است در تحصیل بصیرت انفع
شخص باید که همت مطلق در تحصیل شناخت داشته باشد و ترصدی مجمل بر مواقع آن علی سبیل الدوام که
چون چنین باشد فتوح وی متوالی گردد و چون مدتی بر این بگذرد و بتفاریق او را علوم فراوان بدست آمده
باشد و ترصد مواقع فیض باین سؤال تاسی بطریقه خاصه ختمیه محمدیه است صلی الله علیه و آله و فلا اقسم
بمواقع النجوم بعضی اشارت باین مواقع را گرفته اند و نجوم را عبارت از آیات قرآنی که بتدریج نازل
میشده بحسب وقایع داشته اند این که کتابی مکمل گشته مشتمل بر بیان سایر وقایع چنانچه کاله بهذه
شخص را ضرورت بشناخت آن افتاده و جز غیر آن بر که بنده از اول تا آخر آن را مطالعه کند این
نوع استفاضه را مدار روزنه موسویه و عیسویه باشد علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام که تورات و انجیل یکدفعه

برایشان نازل شد فیه تبیان کل شیء و چون حصول فیض بحسب تعطش قابل است هر فیض که مصادف تعطش شده
نشود و همچون طعامی باشد که نه از سر اشتهای تمام خورند نیکو جزو بدن نشود و قوت نبخشد آب که جز
تشنگی آورد بدست پس ثابت شد که قوت و بقا است در ادراک تعلیم تدریجی است که در مواقع حاجات
افتد کما قال سبحانه و قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لنثبت به فؤادک و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز نظام شهاب الدین داود اما بعد پدران و فرزندان جمله
برای آن آفریده شده اند تا گمراز میان ایشان یکی شایسته شناخت خدای عز و جل گردد و بحق عبودیت
ایستادگی نماید که و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون خدمت در الدین پسندیده است اما تحصیل شناخت
خدای عز و جل و بصیرت در دین بر همه چیز افضل است اویس قرنی گوید بواسطه اشتغال بخدمت مادر
خود را از صحبت صوری حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نرسانید از آن بود که بکمال پختگی رسیده بود
چنانچه بی واسطه ملاقات صوری اکتساب استفاده انوار از آن حضرت مینمود با حکم دیگر که در عدم ملاقات
او با آن حضرت بود که این مجال معتقی از آن نیست دیگری قیاس خود بر او نتواند کرد و خطاب با دیگران میست که
قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها
احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره و الله لا یهدی القوم الفاسقین و فرزندان هم
باقی همه کس مشغول شهوات و هوسات اند و اگر کسب میکنند و اگر قرض میکنند که جز در باطل نیست مدتی چند
بهوسناکان کرده گرد آمده بی چند ایشان بر آورده گیر اگر کاری میکنی برای خود و برای ایشان حیات حقیقی کسب
کن و از آن چیزی در ایشان دم و اثر آن زنده ساز زندگی جاوید و از مرگ شان باز خر که اگر چنین کنی حق
والدین بجای آورده و الامداد ایشان کردن که در روزی از زحمت محصلان خلاصی یابند چه سود اگر عیب
بر خرم طالکه غلاظ شداد و العیاذ بالله مبتلا کردند که هرگز از آن خلاصی نیابند مردان پندارند که ما کلمه لا اله الا الله
میگوییم هر آینه از اهل بهشت خواهیم بود که در حدیث وارد است من قال لا اله الا الله دخل الجنة ای این کلمه
میگوید با سر شما است اگر جسم است که میگوید چون بظهور امارات موت قوای جسمانیه ساقط شود و آن
گفتار نماند و اگر سر شما با آن گویا است آن گویایی بر جای خواهد بود و اما نه هر کس را سری گویا باز دید آمده بسیار
کس اند که سر ایشان گنگ است صم بکم عمی فهم لا یرجعون این همه حدیث و کوشش ما برای همین است که سر گویا
ما را باشد که اگر ما را معلوم بودی بجزم که نزد سقوط جسم این کلمه ما با ما خواهد ماند ما را هیچ غم و تشویش نبودی
اشکالی نیست و همین است این همه جان کندن ما برای آنست که چندان قوت حاصل کنیم که در وقت جان
کندن ایمان از غارت شیطان نگه داریم نگه دارنده خداست اگر ما دست بردی هم بهیم و از قدر کسی که خدا بر

عزوجل دست ما بران گشاده است دست در بندیم بعلت این کل قدرت ما را نداده اند تشنیع باشد و بی ادبی و کفران و بی شرمی بلکه دست رس باست مرگوش شبم بانی توکل برخدای عزوجل بکنیم و امید برحمت او می دادیم که رسول الله صلعم فرموده زانوی شتر ببندید و توکل کنید همچنین ما ایمان خود را اتقیه نظر صحیح و عمل صالح و صحبت سالکان و سایر آنچه محتاج الیه این شانست مضبوط بسازیم آنگاه توکل برخدای عزوجل بکنیم که در دم آخر مدد فرماید و از وساوس شیطان ما را نگاه دارد و کسب از ما و توفیق از خدا انما الحکم ومن الله البرکة و مراد من ازین کسب خود آنست که گرباس بافتن و بیت پوهل در ما رعلم آوردن است و جامه که از عر و برد جهنم ما را نگاه دارد بافتن و دوختن و هرچه جز اینست بکار نیست والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الحافظ شهاب الدین داود اما بعد ابدا نور مسطورست که

انا الموجود فاطلبنی تجدنی وان تطلب سوائی لم تجدنی یعنی

خود را ما کن نه دیگران خود را کن چندان خدای عزوجل را یاد باید کرد که خود را در آن یاد فراموش کند آنگاه هستی تا نه از ان ذکر ذاکر را باز دید شود خدای را عزوجل برجان هستی که از یاد او باز دید آید غیرت بیاید و باقی نگذارد و الا هر هستی که جز آنست غیرت وحدانیت بتیغ قهر آنرا دو نیم کرده اند قال الله عزوجل الم نهلك الاولین ثم نتبعهم الآخرین کذلك نفعل بالمجرمین در ماه ذاکر بر در میان خود دعا سپری از ذکر در آوبرد ای بر کسی که در ذکر ستبهتر باشد که تیرباران هستی بادی چه خواهد کرد دهان آگاه باش که لشکر هستی تاختن خواهد آورد و ظهور ذکر را راست کن و ارکان او را بر اساس معرفت بنا نه و از جهت اعدای شکستن اعدا ابنادی محبت آماده دار هان بشتاب که وقت تنگ شده و هنگام صحبت با قریب و بعید و گفت و شنید با آشنا و بیگانه نیست صحبت با دار القرار انداز چون اینجا بدل امر نشستی که خویشان برای آشنایان کرداره صحبت و گفت و شنید مشغول شو این هنگام کار سازیست بار بر هم بند و آماده رحیل شو تا چون زعق نفیر بشنوی و سب ماحم نکردی یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة و بدانکه حال ابلیس با شما حال پادشاهی است که بندی چند از بند او گریخته باشند چگونه هرسوی فرستد و ماه وردی بهاشیان کیر و بعوث و سرایا پیوسته روان کند که این نرا بازگرداند بمکر و لطف یا بمکر بحرب و عنف اخوان حاضر باشید تا دشمن دست برد نکند و کمنا والسلام علی الاخوان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر الحاج شمس الملة والدین ابی سعید اما بعد هر مومن از خود و اندوه دریابد که بسیار چیزها از وجا در گردد که او بآن خشنود باشد و بعضی اند که سبب جیدو آن از دانکار خود دارد و از خود شاکی و نا راضیست خردمندان ازین صورت بازوقت افتند و حقیقی

بدانند

البعث ... بالصدر ... لعرت ... نفخ المتعدد ... مجمع

بدانند که در نهاد ایشان چه جیست که اقتضا چنان امور کند برای آنکه یک شی محالست که اقتضای ضدین کند اکنون تامل باید کرد که ازین دو امر کدام اوست و کدام غیر اوست که براوی غالب شده چنانچه او را اوبی خود پیدا شده و شناخت این بآن حاصل توان کرد که نگاه کند در نهایت حرکت انسان آنچه در نهایت آن قرار میگیرد آن حقیقت اوست و آنچه در طریق واقع است لاحق عرضیست از ذات او و بضرورت معلوم است که بحکمان انسان و منتهیان بر عقل قرار میگیرند نه بر طبع چه رسل و صدیقین که در نهایت مراتب انسانیت واقع اند اهل عقلند نه اهل هوا و طبع و چون ازین نظر بتحقیق پیوست که حقیقت انسان و قوت محققه او قوت عاقله است و قوت طبیعیه هویت موهومه اوست بر صاحب همت لازم باشد که استیلا قوت طبیعیه از قوت عقلیه دفع کند و خود را در تحت تصرف آن قوت طاغیه باز نگذارد که بجبر بر او تغلب نموده که هویت او را بهویت خود پوشیده کرده و این نوع تغلب است که زیاده بر آن تصور نمیتوان کرد چه تغلبات که ظالمان بر مظلومان در عالم اجسام میکنند هرگز بآن مرتبه نیست برای آنکه غایت تغلب ایشان آنست که فعل مظلوم را بفعل خود مستور دارند یا آنکه ایشانرا از قیام بامر خود و اظهار خاصیت خود باز دارند و در اوامر خویش و اظهار معانی خویش استعمال کنند این نیست که هویات خویش را بهویات ایشان مستور سازند چنانچه ذوات ایشان نسیا ایشان کرده و اگر قوت عقلیه از تحت قوت طبیعیه بیرون آید و باظهار معانی خود و بسط خواص او که در او بالقوه است مشغول شود و ذات خویش را باز بیند و باخود رسد چه سعادت که وی را حاصل شده باشد و چه علو درجه کمترین مرتبه او آنکه در ذات خویش عالم شود مقابل این عالم چنانچه اگر نقش این عالم از تخته هستی بزدایند گمان که از وجود او آن نسخه باز توان نوشت همچون کسی که کتابی یاد گیرد که اگر آن کتاب گم شود توان که از لوح ضمیر او آنرا باز نویسند و چون کل هو آنرا یاد گرفته باشد و در لوح ضمیر او محفوظ مانده همچنین کسی که امر را کما هو دانسته باشد و ملک حقیقی رسیده باشد حال او با کتاب عالم همچنین باشد از ابن عباس منقولست که در تفسیر و کتاب مسطور فی رق منشور فرموده که الرق المنشور ما بین المشرق والمغرب هرکس که این کتاب الهی چنانکه هست خوانده باشد و یاد گرفته ضمیر او لوح المحفوظ مستغاد باشد چنانچه لوح سماوی لوح المحفوظ مفید است کما قال القائل لوح محفوظست پیشانی یار

اکنون کجا روا باشد که شخصی خود را چنین مرتبه تواند رسانید چنانکه بهر بیچ پنجاه و شصت سال اسیر آن قوت طاغیه باشد و بتقلیل و کثیر باظهار مقتضیات خود او را نتواند نمود و نا چیز و بدبخت بماند ابد الآباد ای دلی چه وای حبیب من مثل این قوت طاغیه با انسان مثل غلامیست که همراه صاحب در سفر باشد و صاحبش بمیرد از وی فرزندی خرد بماند آن غلام کافر نعمت اموال و اسباب خواجه تصرف کند و فرزند او را غلام خود سازد و بغلام خود باز خواند در روز

وشب وی را در مهمات خویش بکار دارد و مثل مرشد مثل شهر است که از دوستان پدر او باشد
و چون ازین حکایت آگاه گردد و بر ایران دارد که تدبیری کند که از تحت تصرف آن غلام طاغی بیرون
آید بلکه آن غلام را در تحت تصرف خود آورد و غلامانه بکار دارد و بهمین قناعت نکند بلکه مفصلا پدر
وی را بیاموزد و باین نیز قناعت نکند بلکه با وی ایستادگی نماید باعمال آن تدبیر و یار و یاور او گردد تا کم
باتفاق چنان کند که تسلط غلام طاغی از وی مندفع گردد و امر منعکس شود و آنکس که به بندگی مستعمل بود
خواجه شود و آنکس که خواجگی میراند بنده گردد اگر آن فرزند را توفیق رفیق باشد اطاعت آن دوست
مشفق نماید تا امرش بآن کشد که از ذل غلامی بعز خواجگی رسد و اگر خذلان ازلی والعیاذ بالله ادراک
یافته باشد سخن ناصح نشنود و او را بکذب متهم دارد و تامل در قراین احوال خود و آن مالک ملعون
نکند که ازان بیقین بداند که استحقاق خواجگی او راست نه آن مالک ملعون را و بر سر و بر دیگر و جوهر
آن ملعون قراین بندگی واضح و لایح است دیده اش بغشاوه قهر الهی و طرد ازلی ازین ادراک
محجوب باشد و بر ناصح مشفق بدگمان گردد که مراد جنگ با مالک خویش بر هاند و غلام خود سازد و
همچنانکه بغشاوه قهر محجوب آید از ادراک ترهات خویش و اینکه گوهر او بالای آن طاغی است که وی بنده
خود ساخته با وضوح قراین و ظهور دلایل و مخایل این معنی همچنین محجوب باشد از ادراک ذات مرشد مشفق و
معرفت صدق او و برائت او از هوا و غرض با آنکه دلایل و مخایل این بر سر ظاهر و لایح باشد لهذا آنها که
اهل بصیرت بودند و بر فطرت خویش باقی و بسبب قهر ازلی ایشان را لال و دنگ ساخته بود آن بود که
همین که نظر در وجه رسول الله کردند ایمان آوردند کما قال العارف   در دل هر امتی کز حق مزه است
روی و آواز پیمبر معجزه است   اما کسی که او را خدای اعمی کرده باشد و از اهل غفلت بوده چگونه چیزی
ببیند و براند و من یضلل الله فما له من هاد آری   دردمندی کش ز بام افتاد طشت   زو نهان کردیم حق
پنهان نگشت   و اگر او غافل هراز در کش بعید   چند بنمودیم و او آن را ندید سخن دراز کشید و بیاض نامه
باخر رسید والله علی ما نقول وکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

هذه اجوبة الاسولة الشمسیه سوال اول   چون ادم در زمین مخلوق شد او را ببهشت بردند
که تحت العرش است و باز او را بزمین آوردند بانه کیفیت آن چگونه است جواب خالق خلق
اولاد ادم در چهار طور باشد طوری نطفه و طوری علقه و طوری مضغه و طور رابع نفخ روح همچنین آدم
در چهار طور بوده در طور اول در ارض بوده میان مکه که ام البلاد است و طایف در بطن نعمان بطن
نعمان او را بجای اقبهات افتاده چنانچه در حدیث آمده خلق آدم من تراب قبضة من وجه الارض و خمره
حتی صار طینا و ترکه حتی کان صلصالا و کان ملقی بین مکه والطایف ببطن نعمان و در طور دوم

اورا

اورا نقل کرده اند ازانجا بباب جنت چنانچه در حدیث آمده القاه بباب الجنة اربعین صباحا این اربعین خلقه آن
که باب جنت جوانیه است که ان الدار الآخرة لهی الحیوان و در طور سیوم او را نقل بجنت کرده اند و این طور او را بمثابه
صور جنینیه که مضغه مخلقه است افتاده چنانچه در حدیث آمده لما صور الله آدم فی الجنة ترکه ما شاء الله ان یترکه
بعد ازان نفخ روح در وی کرده بعد از عصیان هبوط بارض نموده و جنت مذکوره نزد اکثرین همان جنت است
که سقف آن عرش رحمن است و بعد البعث معاودت بآن خواهد شد چنانچه در حدیث آمده که یجمع الله
تعالی الناس یوم القیمة فیقوم فیه المومنون حتی یزلف لهم الجنة فیاتون آدم فیقولون یا ابانا استفتح لنا الجنة
فیقول و هل اخرجکم من الجنة الا خطیئة ابیکم و جماعتی بر آن رفته اند که آن جنتی است در سماء غیر دار الخلد و این
قول را بحسن بصری نسبت کنند و جماعتی بر آن رفته اند که آن جنتی است در محلی از ارض و این قول را
بنعمان اسناد کنند و بعضی گویند آن موضع فوق جبل یاقوت که در شرق واقع است و عارفانرا در تاویل
این اقوال ثلاثه ذوقی است عزیز المثال اما مورد ذوقی آمد فیست نشنفتنی سوال دوم شری که بد دقیق
ذکر معلوم شود آن با ذکر بی بدرس نتوان گفتن جواب   والله خلقکم و ما تعملون چون خالق آدم و افعال
او حق است او را در نیک و بد افعال خود چه اختیار است همچنانکه او ما در نیک و بد خلقت خود اختیاری نیست
بنابرین چرا طاعات و ملامت متعلق باو گردد سوال دیگر آفرینش با هر است کما قال سبحانه انما امره اذا اراد
شیئا ان یقول له کن فیکون الکنون اگر ضرب المثل کسی با غلام خود گوید که امر فلان شخص را امتثال نمای چون
آن شخص بود و در وی باشی داشته باشد چه ظاهر المثل امر اوست و اگر گوید امتثال امر سید خود نموده است
باشد برای آنکه او حقیقة فرمان برداری او کرده و هر فرمان برداری او ده نهاد او نیست همچنین خدای عز و جل
ضرب ان امر و اقتضا در عباد نسبت با حرکات ایشان نهد و آن حرکات را فرماید که انقیاد آن امر و اقتضا نمایند
کما قال العارف   کی در آید لقمات اندر گلو   تا نگوید لقمه را حق ادخلو   پس چون آن حرکات بوجود آیند
اگر آن را اسناد با اقتضای عباد کنند روی راستی داشته باشد در مرتبه خود و اگر اسناد باقتضا و امر حق
عز و جل کنند درست باشد چون درستی و برای آنکه نسبتین در دو مرتبه مختلف است و بر دو گونه منافی است
با این تفاوت را یکی خلق خوانند و یکی کسب و مدح و ذمی که متوجه عباد است بر اعمال ایشان مدح و ذمی است
در مرتبه اعمال ایشان نه بیش و نه کم همان زبان که میگوید او کرد میگوید بد کرد یا نیک کرد اگر کسی سوال کند که چون
است که عباد در مرتبه فاعلیت خود بعض افعال محمود و حمد و بعضی مذموم مدح و ذمی یا شی از آن مرتبه
و خداوند عز و جل بفاعلیت بها نها محمود نیست و نتواند بود جواب آنست که خدای عز و جل هر چه کند بعلم
و حکمت کند و عباد بعضی جز بعلم و حکمت کنند علم و حکمتی لایق مرتبه ایشان و بعضی بجهل و سفاهت
و اعمال با قطع نظر از ذات عمل باعتبار کیفیت عمل و خصوصیت قصد و باعث و جمعی کسب کنند که

بآن مثبت استحقاق مدح و ذم کردد فافهم واکر باز سؤال کند که بنابرین اکر خدای عز و جل آن علم و حکمت که
او راست در خلق شرور بعضی بندکان آموزد و او بهمان علم و حکمت آن شرور کند مذموم نباشد البته جواب
آنست که این فرضی محالست هیچکس را خدای عز و جل علم قدر نیاموزد و نیاموزانیده است و این جلیست که خدای
عز و جل برای خود استیثار فرموده و هیچ فرشته مقرب و هیچ نبی مرسل را نیاموخته و نیاموزانده و کسی را اذن نداده
که ازان باز پرسد لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون اکر سؤال کند که از قصه خضر چنین معلوم میشود که بعضی ازان علم
کاه هست که خدای عز و جل تعلیم بعضی بندکان میکند و لهذا چون خضر بآن علم و حکمت قیام بخرق سفینه
و قتل غلام نمود مذموم نبود جواب آنست که خضر ازان جهت که بامر خدای عز و جل بآنها ایستادکی نمود کما
قال و ما فعلته عن امری از استحقاق ذم خلاص بود چه هرچه که بامر خدای کنند بحکمت خدای مستحکم باشد نه برای
آن حکمت و مصلحت که در آن میدانست و آن علم و حکمت که سر قدر است خدای عز و جل خضر را نیاموخته و
هیچکس را نیاموزانده و نخواهد آموزانید اما آن علم خضر نمودار آن بود و تقریب مر علم قدر را برای کسر سورت استبعاد کشته کان
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

هذه اجوبة الاسولة السبعة الجعفریة سؤال اول چکونه موجود باشد که نه در مکانی باشد جواب
الکس که این عبارت بر انها اکر باز وقت افتد داند کراو موجود لا فی المکان را در یافته چه اول موجود میکوید
الکاه فی المکان بوی در می آورد پس اکر آدم که خویش را موجود میکوید بکیرد از ان در نکذرد موجودی یابد فی
اکر او را در مکانی باید لیکن نفس را دام که بریاضات عقلیه استوار کشته بر آن حد خود را ضبط نمیتواند کرد
پس یافت مجرد هیچکس را هست اما استثبات آن مخصوص عارفانست و اکر خواهید کویید یافت یافت
سؤال ثانی کیفیت اتصاف حق عز و جل بصفات خاصه کلام چیست جواب ازین سؤال اکر تری
زیاده ازین می باید برای آنکه در صفات و کلام از حیثیات بسیار نظر هست آنها را تحریر باید کرد که اشکال
از چه حیثیت است تا در حل آن سخن کفته شود و جواب این سؤال در همین مرتبه آنست که خدای بصفات
و کلام چنان موصوف است که موصوف باوصاف خود زنده است و داناست و میکوید و میشنود
و علی هذا القیاس سؤال ثالث کویند ارض محشر ارض شام است و جمعی این چکونه تواند بود با
کثرت خلق اولین و آخرین جواب محشر ارض شام است یعنی که عرش خدای عز و جل که برای فصل
قضا نهند آنجا وضع کنند و نصب میزان و حساب آنجا باشد و انبیا و شهدا را آنجا حاضر کنند و خلایق را
یکان یکان آنجا آورند و پرسش نمایند و فصل و قطع معامله کرده باز بمحل خود برند یا بآنجا که فرمان باشد لازم
نیست که همه خلایق دفعة واحدة آنجا باشند حاصل آنجا بمثابه دیوانخانه باشد که پرسش قیامت آنجا
واقع شود و هذا وجه من الکلام و وراء ذلک مما لا یسعه المقام اما آنچه کفته اند چون بعث بعد از فنای آسمان

و زمین است

و زمین است ارض شام در قیامت باقی نباشد چکونه محشر آنجا باشد جواب آنست که زمین و آسمان
آن روز فانی شود مقدار حیثیت نشاء دنیویه یعنی آن نشاء ایشان باطل شود و اما بجای آن ایشان را
انشائی دیکر کنند کما قال سبحانه یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات سؤال رابع جنت و جهنم
با سعت آن چکونه در آسمان و زمین کنجیده اند جواب جنت و جهنم از ملکوتات است و ملکوتات
را خواص باشد که در ملکیات مثل آن یافت نشود و مثل انکه کبیر ایشان در صغیر آنجا کنجد و نمودار آن در این
عالم اکر چه نمودار بعیداست آینه است که بقدر یک کف دست آسمان با عظم که او راست در آنجا نماید
و از جمله خواص ملکوتیات آنست که در حین واحد در چند مکان تواند بود و لهذا در شان جنت تارة وارد
شده که در سما سابعه است و ذلک هو المشهور و تارة وارد شده که در سما رابعه است کما قال رسول الله
صلی الله علیه و آله الجنة فی السماء الرابعة فاذا کان یوم القیمة جعلها الله حیث یشاء و قال ایضا الجنة مطویة معلقة
بقرون الشمس تنشر فی کل عام مرة و بعضی احادیث نیز هست که دال است بر آنکه در سما دنیاست و بعضی
که دال است بر آنکه در وجه ارض است و همچنین در باب مکان جهنم احادیث مختلفه وارد شده
و الکل صحیح و تا کسی خود ملکوتی نشود سینه اش باین منشرح نمیکردد و حق الانشراح بکوشید و در باب ملکوت
کنید تا می بها ببینید ازین عجب   جا در یکی و الملائک چون رسید   هر محال آنجا شود امکان پدید
سؤال خامس مشهور است که صراط یکطرف او بهشت است و یکطرف او دوزخ و در حین مرور عاصیان
بجهنم می افتند و مطیعان به بهشت و چون جنت در آسمان است و جهنم در زمین این چکونه متصور میشود جواب
وضع جنت و جهنم در روز قیامت و صفت مناسب آن زمان و آنچه کویند جنت و جهنم از طرفین صراط است
خلاف واقع است طرفین او هر دو جهنم است و جنت از ورا اوست جهنم بمثابه بحری تصور فرمایند و جنت بمثابه
مملکتی در ساحل آن بحر و صراط بمثابه جسری ممدود بر عرض بحر هر کس که از صراط بالتمام بکذرد بباب جنت رسد
و هر کس که بلغزد از جانبین بجهنم افتد   میانه چون صراط مستقیم است   که از دو جانبش قعر جحیم است
سؤال سادس و سابع در خلق کافر و کفر آن چه خیرت است و معاصی چکونه مراد و مخلوق خدای است
جواب هر دو یکی تر راجع با ذوات حرکات و هیئات که راجع با کیفیت کردن آنست خدای تعالی که
خواهد و آفریند از امور مستمر بکفر و معاصی و شرور بعلمی و حکمتی که او راست در آنها آنرا خواهد و آفریند که او ظلم را
و درست کردار هیچ باطل نکنند پس از و بد نیاید آنچه کند و دیکران اکر آنها کنند در آن مرتبه که با ایشان منسوبست
چون آن علم و حکمت که خدا راست در ان نداشته باشند مذموم و ملوم و معاتب و معاقب باشند و این علم و
حکمت سر قدر است که محال است که غیر خدای آنرا تواند دانست چنانچه محال است که غیر خدای عز و جل کسی
خالق تواند بود و پس خدای عز و جل از مقامی کند آنچه کند که ذم بآنجا نرسد و عباد از مقامی دون آن مقام کنند هم

فعل ایشان که بوی ازان مقام اعلی از و آید چون عدل و احسان و ایتاء ذی القربی و غیر هما امر الله بر محمود باشد
و هرچه نه چنان باشد مذموم و محمود علی الاطلاق جز فعل رب عز و جل نیست الله المحمود فی کل فعاله و الله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

هذه اجوبة الاسوله سلام الله تم سلام علی سائلها عماد الملة و الحق و الدین جعفر اصفت موجودست بوجود
موصوف چه اگر موجود بودی بوجودی علیحده پیوستگی او بموصوف امری بودی زاید بر ذات او و الکلام
فیه کالکلام فی الاولی الی ان یتسلسل اما مهیته او غیر مهیت موصوفست فالصفة لیست عین الموصوف مطلقا
و لا غیره مطلقا و کلام نفسی التفاتست بمعلوم و استنباط آن و آن صفتی است که از محوضت علم
فرود آمده و کثافت فعل رسیده از دانش اکثف است و از کردار الطف و چون در قرآن مجید آمده
ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها تفاضل در کلام در رود و قرآن را بر دیگر کتب تفضیل توان کرد
و تعلیم کلام جبرئیل را علیه السلم بطریق اسماع بوده و الفاظ و حروف در همان مرتبه باز دید آمده اگرچه بطریق
کتابت در طریق کتاب مکنون پیش ازان مثبت بوده و هفت حرف که قرآن بر آن منزل شده
علما را در تاویل آن خلافست و نزد بعضی آن میسر آید که آن لغات قبایل است که در اوایل امر هر قبیله را
رخصت بوده که قرآن بلغت خود خواند برای آنکه تکلیف هم بحفظ لغت قریش معین شده و دیگرها
منسوخ شده و هفت بطن مراتب فهم قرآن است بحسب مراتب معنا که دل هر معنی را این مراتب باشد
و مثل این چنانست که شخصی را از دور بینند بصورتی نماید چون پاره نزدیکتر شود بصورتی دیگر نماید و علی
هذا القیاس تا آن زمان که بکلی پیش چنانچه حق آنست دیده شود محل قرآن از ورای سبع سموات هر دل که
در عروج سری بسمای دنیا رسد آنرا بنوعی دریابد غیر آنچه آن دل که در عروج بسما ثانیه رسد دریابد و علی هذا
القیاس و هر دل که منکوس و منکوس از ارض در نگذرد و بر انهم هیچ مراتب ازان میسر نشود و بغیر از اهم الفاظ
که داخل بطون نیست او را ازان نصیب نباشد اولئک ینادون من مکان بعید و البراث رالعارف
ما ز قرآن برگزیدیم مغز را   پوست را پیش خسان انداختیم   و زیارت مقابر در اول منهی شده و ظاهرا
موجب نهی و الله اعلم قطع علوبست از اموات خود چه مردمان در این باب مبالغه و افراط میکردند و به سبب
که سبب نهی از عزا داشتن شده زیاده از سه روز اما آخر رخصت شده چنانچه مراعتبار و اتعاظ را و آن
نهی منسوخ گشته و لیکن در حق نسا کراهیت باقی است و ثواب صدقه که جهت میت دهند به او
واصل شود و همچنین ثواب قرآن اگر با و بخشند هر جا که باشد و اگر بالین قرا و قرآن خوانند او را ثواب
احد المستمعین باشد و جهت حفظ سه شب جمعه یا هفت در ثلث آخر و اگر نتواند در نصف شب و اگر
نتواند در اول شب چهار رکعت نماز باید گزارد و در اول بعد از فاتحه سوره یس و در دوم حم دخان

و در سوم الم سجده و در چهارم سوره الملک باید خواند و بعد از نماز حمد و ثنا باید گفت و درود بگوید بر محمد صلی الله علیه
و آله و برد یگر پیغمبران باید فرستاد و آمرزش برای مومنین و مومنات و برادران دینی که پیش از وی بوده اند
باید خواست آنگاه این دعا باید خواند که در صحیح مسند یک مذکورست اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابدا ما ابقیتنی و ارحمنی
ان اتکلف ما لا یعنینی و ارزقنی حسن النظر فیما یرضیک عنی اللهم بدیع السموات و الارض ذا الجلال و الاکرام
و العزة التی لا ترام اسألک یا الله یا رحمن بجلالک و نور وجهک ان تنور بکتابک بصری و ان تطلق به لسانی
و ان تفرج به عن قلبی و ان تشرح به صدری و ان تغسل به بدنی فانه لا یعیننی علی الحق غیرک و لا یوتیه الا انت و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و مسواک کردن و تلاوت قرآن از نظر محمد حفظ است و هر روز خاشتا حبت
و یکعدد مویز سرخ خوردن در این باب سعید است و معصیت و تعلق قلب بهموم دنیا و کثرت علایق از
اسباب نسیانست و الله العاصم و به التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر الحاج شمس الملة و الدین ابی سعید ایده الله تعالی اما بعد
اشرف چیزی درین عالم محسوس آدمی است و از حال او معلوم است که درین نعمتکانی خوشی نمی بیند و
بسعادتی لایق نمیرسد برای آنکه اسعد اهل دنیا اگر سرور دل باز کند جهان را غرقه در خون سازد از بسیاری
گله و شکایت که از حال خود دارد پس اگر جز این دار داری نباشد که سعادت لایق اینجا حاصل شود جهان
در چه کارست و آفرینش سموات و ارض برای چیست از اتفاق خلق سموات علم ضروری حاصل میشود که حکمت
صانع او و عبث بر حکیم روا نیست قال الحکیم سبحانه و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعبین و قال
سبحانه افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون اگر وحی بر اثبات آن جهان نازل نشدی بخرد بایستی که
آدمی باز دانست آن افشای عبد المطلب شنیده ام که میگفتی که هر کس که بد کند البته مکافات بیابد شخصی بد کرد از او
و مکافات نیافته بمرد این حکایت پیش وی کردند ساعتی تامل کرد و گفت جز این داری دیگر میبایدش بود که
او مکافات خود آنجا بیابد ای مومنان از عبد المطلب بیاموزید فهم خرد اگر وجود آخرت نمیدانید غیر معذورید
و اگر میدانید و کار سازی آن نمیکنید عذر خود واضح کنید که این چه طورست که دارید و عجب آنکه اگر کسی براه آخرت
بر رود مانع میشوید سخن آن عارف در باره شما راست است که گفت خلق را گفتم براه حق روید قبول نکردند
گفتم مدد هم کنید بر رفتن قبول نکردند گفتم چون خود نمروید و مدد هم نمیکنید باری مانع هم مشوید تا ما راه حق رویم این
را نیز قبول نکردند دریغا چرا بنی آدم چنین کفور ند در خدای خویش و ناسپاس و کنود نفس و مال و تن و جان ها
آزار سالکان همراه اند خدای تعالی مال برای آن داده که در راه خدا انفاق کنند نه در راه هوا همچون جماعتی که
در شان ایشان آمد که ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله هیچ نی آنست که بخدمت منعم توسل جویند بمعصیت

ادام الله تعالی اخوان را صبر و ثبات قدم کرامت کناد و کید خصوم ایشان هم با خودشان راجع
داراد انه بصیر بالعباد والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الابر محب الملة والدین الشیخ محمد و الاخوان الآتین
اما بعد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم فرموده سیکون اقوام لایستقیم لهم الملک الا بالقتل
والتجبر ولایستقیم لهم الغنی الا بالبخل والبطر ولایستقیم لهم صحبة الناس الا باتباع الهوا والاستخراج فی الدین
الا استخراج الفسا ومن ادرک ذلک الزمان فصبر علی الفقر وهو یقدر علی الغنا وصبر علی الذل وهو یقدر
علی العز وصبر علی البغض وهو یقدر علی المحبة اعطاه الله ثواب خمسین صدیقا اکنون آن زمان موعود رسیده
و هر کس که درین زمان راه حق میرود او را بخود می باید نهاد که مردم بعداوت او برخواهند خاست چنانچه
اخوان از حال خود مشاهده میکنند
جهان چرا همه یکسر بکین ما برخاست   گناه ما جز این نه که دوستدار تو ایم
امروز امر دایرست میان بعض ناس با اتباع هوا و استخراج در دین ازین دو یکی اختیار باید کرد که درین روزگار
جمع میان محبت خدای و محبت مردمان میسر نیست دستر الدنیا والآخرة ضرتان سخت ظاهر شده است
ای نفس چه میگویی این نه آن زمانست که عزت و رفعت صوری نیز با اهل معنی باشد چنانچه در صدر اول که صاحب
اختیار امر کسی می بود که افضل هم بود این آن روزگارست که امر بعکس این کس جاریست
جاهلان غالب شده اند و ذیم   عاقلان سر کشیده در گلیم   وعده بدأ الاسلام غریبا وسیعود غریبا
کما بدأ فطوبی للغرباء قیل من الغرباء قال نزاع القبایل عکس افکنده امروز در کناره گرفتن است و خول
اما بالعجب که نه هر کس که کناره گرفت مردمان از وی کناره میگیرند بلکه گویی چیزی از جنس تو بی مردانه بدو او را
می آزارند شنیده اید که روزگاری باید که قبض بر حق چون قبض بر جمر باشد بخدای که این روزگار است
که هیچ روی راه حق رفتن آسان نیست اگر با مردمان میباشی با خود می آیی بعز رنگ ایشان میگیری و نغمت
قوت مقاومت ندارد که متاثر از صحبت ایشان نشود و اگر از ایشان جدایی میگزینی با ایشان بر می
آیی یعنی بمعادات تو برمیخیزند و جسم تو طاقت مقاومت با ایشان ندارد چه توانکی و ایشان بسیار
الله الله که امروز راه حق رفتن چه صعبست یحیی فرمود که روزگاری باید که متمسک بحق را اجر پنجاه کس باشد
از سابقین بخدای که این آن روزگاست الغصه ای نفس حال چنین است که نمودم که جمع میان دین و دنیا
درین روزگار نمیتوان کرد اکنون دین میگزینی یا دنیا دین بگزین که دایم الحکم است و دنیا فانی و زایل با زحمت
چند روزه بساز برای راحت ابد بر فقر و ذل و بغض صبر کن که وعده خدای حق است آنجا که فرموده ان
الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا اگر امروز دشمن بکام دشمن روز باشی روزی آید که کار

بر خلاف این رود و اگر در دنیا نه در آخرت سیجعل الله بعد عسر یسرا   اگرچه جمله در اندوه و دردیم
یقین دانم که آخر شاد گردیم   چو دردی هست درمان نیز باشد   چو خاری هست ریحان نیز باشد   و اگر
بعض حسنات مؤمن در دنیا معجل گردد هم شاید لاتدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و بالله نستعین و علیه
نتوکل فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و عونی الاکبر محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی اما بعد
چون شخص بجام محبت خدای رسد این را چند نشانه باشد اگر آنرا در خود بازیابد داند که بجام محبت رسیده
و ولایت او را مسلم شده اول آنکه آنروز تمام آسوده دل و شادمان باشد که تمامی خلایق جهان
به انکار و نفرین او برخیزند آنروز تمام آسوده دل و مطمئن باشد که او صباح برخیزد مالک هیچ چیز نباشد در
وجه ارض و آنروز تمام آسوده دل و آزاد باشد که ببیند که جان از تنش بیرون میرود و هر کس که درین مقام مطمئن
باشد اطمینانی حقیقی که نزد آن در سینه خود بیابد نه اطمینان خیالی تقلیدی که عکس بر دماغ افکنده بس
بحق ولی الله است سلام علی ذکره و رحمة الله و برکاته و اگر کسی تعجب کند و گوید این چگونه تواند بود گوییم شنیده که
عثمان بن مظعون بر منبر یکی از مشرکان در کوی می بود و زنهار او در گردن کارش بآن رسید که یک چشمش آفت رسید
گفت آن چشم دیگرم مثل این نیازمند است و کان بری که این نیازمند است و کان بری که این نیازمندی
همان چشم دیگرش را بود و ببین بود او را این نیازمندی بود و بتو رسیده باشد که شهید را همین آرزو باشد که
باز دنیا آید تا یکبار دیگر او را بکشند از کمال ذوقی که بتو رسیده است که گفت رب لا تذرنی فردا و انت خیر
الوارثین بنگر که چگونه این را دوست میدارد که فرزندش نباشد تا وارثش خدای باشد اگر گویند پس چرا
دعا کرد که رب لا تذرنی فردا گوییم برای رضا جستن خدای و اتمام تعفیه حکمت و توفیه حق بشریت اینکه
گفت و انت خیر الوارثین نیاز و آرزوی خلیقشاق بکلال فردانیت احد صمد اظهار کرد و اگر کسی گوید
ظاهر آنست که رب لا تذرنی فردا اظهار آرزوی خویش و انت خیر الوارثین ایثار رضوان حق گوییم راست
گفتی که ظاهر نیست اما باطن آنست و این یکی از شیوه های محبت است که محب مراد محبوب را بمراد خود مقدم
دارد چرا که داند که نفس با مراد خود همراه است پس مراد محبوب را بمراد خود باز نماید تا نفس در تحصیل آن مساعدت
کند و مراد خود را بمراد محبوب باز نماید تا اگر مساعد برود در مراد او رود و بمحبت این بار نهان نفس را بسیار دهد
و او را در کار کشد لطایف محبت را اهل محبت دانند و در گرد انرا ازین شیوه ها خبر نیست اگر همه هوس میکند که
بعالم محبت رسی و این شیوه ها را بیاموزی   بگویم چون رسی آنجا و لیکن   قلم بشکست چون اینجا رسیدم
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن یحیی الی الاخوان الاکبیر عامة والی بعضهم خاصة اما بعد چون در جهان این
بشنید که حبیب خدا را صلی الله علیه و آله ساحر و شاعر و کاهن و مسحور و مجنون و امثال آن گفتند و بعد دم
اصحاب او دشنام جستند که بطیر و ابوی و من معه بحیش بروح الله و رسل او که قالوا انا تطیرنا بکم کرمانه
در جهان که خواهد که مسلم ماند شنیده‌ام که موسی از حق تعالی درخواست کرد که امر فرما تا کجهری که در من باشد
نگویند و حق آمد که این چیزیست که ما برای خود نکردیم چرا جاهلان در حق حق عزوجل ناشایستها گفته‌اند مثل ان
دان الله فقیر و یدالله مغلولة تعالی عما یقول الظالمون آخر اخوان را چه مضایقه است که بعض حسنات خود
برای ما هدیه فرستند و اگر حسنات ندارند ما سیئات داریم آن از ما بردارند شنیده‌ام که شخصی از سلف
کسی او را هر روز بد گفتی و دشنام دادی و او هر روز از برای او هدیه فرستادی آن شخص شرمنده شد
و ترک هرزه گفتن کرد و او نیز ترک هدیه فرستادن نمود و گفت این هدیه مکافات هدیه تو بود چون تو آن قطع
کردی ما نیز این قطع کردیم عهد و عزیمت این ضعیف بر اخوان آنست که اگر کسی درباره این ضعیف
بدی گوید اغماض و اعراض کنند متعرض نشوند و بسنت و عباد الرحمن سلوک کنند و اذا خاطبهم الجاهلون
قالوا سلاما و گویند سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و جامی گفته‌اند
فلا تراخوا لهم زد اگر گفته را کرده سازند باید که اخوان بوصیت حضرت عیسی علیه السلام عمل کنند که اصحاب خود را
فرمودی که اگر کسی شما را بزند آن روی دیگر پیش دارید ظاهرا ایشان بحد قتل نخواهند رسانید که مقاومت
واجب باشد فی احد الوجهین اگر جراحتی کنند مرهم توان نهاد و اگر محو زدن باشد بر وجع لحظه صبر کردن
آسان است و اگر بیطاقتی بر آن برای آنست که دل نمیتوانند کشید خالی نیست که اهل نفس اند یا اهل
دل اگر اهل نفس اند صلاح نفس در شکست است و اگر اهل دل اند دل را در بی‌شکستی نیست شکست او در نافرمانی
خداست و بس و شکر که مضروب بنافرمانی مبتلا نیست اگر نافرمانیست ضارب راست دل بضاعت
سالکین است اگر کسی فکر در آن کرد که او و خلق و سموات و ارض نکنند فکرشان در مجرات این جهان و سلوک
معامله با این و آن صرف میشود و غرض که آدمی و قوتهای او معطل نیست اگر در کار اشرف صرف نشد در کار اخس
صرف میشود و ازانکه گمان برید که معرضان از خدای تعالی معاف اند بلی معاف اند از مشقت طاعت حق اما
مبتلا اند بمشقت طاعت خلق اکنون اگر خردمند بید اندیشه کنید که ازین دو حالت کدام بهتر است

یسرکم الله جامع الاخوان للیسری والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن یحیی الی ولیه وحبیبه الامیر رکن الدین حسن اما بعد تا لذت انس چشیده‌ام

وحشت

وحشت در جهان نیافتم اگر بسوراخ سوزنی رفتم آنرا بکشادگی آسمان یافتم بهر تاریکی که نگاه کردم آنرا روشن
دیدم اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له الظلمات بیاد من آمد محجوب گمرده را همه محجوب یافتم عیسی این نکته را
و هو خبر الکم یاد کردم در اندیشه افتادم که با این گشادگی چرا مردم در تنگنند و با این روشنی چرا جهان بر چشم خلایق
تاریک است دانستم که آن تنگی دل خودشان است که جهان برایشان تنگ مینماید همچون کسی که کشتی
بگردد که عالم پیش چشمش گردان نماید و حال آنکه عالم ساکن است سر او دست که میگردد همچنین دانستم که
آن شخص که کور شد با اهل خانه گفت چه شد چراغ شما را که بمرد ای خواجه این چراغ تو است که بمرد چراغ خانه
روشن است القصه بر لب آب تشنه مردن عجب است و با این نور ماشی رهین ظلمات بودن
از بدبختی سبب است که و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور از آن وقتیکه صفت وحشت دوزخ شنیده
میشناسم موحش تر از دوزخ و آن درون دل جاهلانست از آن وقتیکه صفت انس اهل بهشت شنیده، هیچ
جائی نمیشناسم انیس تر از بهشت و آن درون دل عارفانست این دو هم دانم که آسمان با وسعتی برای آنکه
شنیده که ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولکن وسعنی قلب عبدی المؤمن دانی که نظرگاه حق انیس تر باشد از
نظرگاه خلق آنرا در اول شاید که تاملی داشته باشی تامل کن و بدان که خدای عزوجل دوزخ را آفرید از خلق
که از خبث دل جاهلان آفریده‌اند آنچه دوزخ از آن آفریده شود موحش‌تر از دوزخ باشد اگر کسی گوید که تو گفتی
وحشت در جهان نمی‌بینم دل جاهلان نه از جهان است چگونه آن را با این وحشت بالغ وصف میکنی
جواب آنست که دل جاهلان از آن روی که دل ایشان است تاریک و تنگ و موحش است اما
از آن روی که ملک خداست تاریک نیست و اهل انس از ایشان آن روی ببینند که بخدا دارد و اگرچه که حکم
آن روی که از ایشان با ایشان دارد نیز دانند اگر مجذوب و سلوک نباشد و اهل جهل جز آن وجه از ایشان
که به اشیا دارد نه بینند و ندانند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور الله تعالی دلهم و سایر اخوان ما را از اهل انس
و معرفت کرداناد ان شاء الله انه ولی ذلک و هو حسبنا و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محمد الی ولیه فی الله و حبیبه الامیر رکن الدین حسن اما بعد مبادا که شوق طالب سالک
شود که جرقه آتش شوق این جهان را تواند سوخت و هر کس که این جهان را نسوخت و بر خاکستر آن ننشست
لایق خاکستر آنرا بباد دهد و لایق بکلی آنرا از یاد ببرد و جان بر دل بشنو که چه گفتم و در باب چند مرا ای جامع سالک
راه گاه حالی پیش آید که دنیا را در پای نهد و خرد کوبد و چون اعمال ابنای آن بباد منثور اسازد و اقتد که آتش
در جهان زند و تمام آنرا خاکستر سازد و همچون اعمال کفار بر باد دهد کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف
شاید شنوده گوید این حکایت در کجا میرود ای کان عالم پیوسته بر جایست ما آرامی بینیم گوییم مراد از احکام

عالم قدرت جزئیست و عجایب ملکوت نمیدانی باش تا ببینی که از آن عجیبتر حالها سالکان را پیش می آید
اگر باز گردد و گوید عجب نیست که سالکان را بسبب ریاضت و ادامت فکرت مغز خشک شود و خیالهای
پریشان چه گوییم ای عزیز از آن حکایت درگذر که پر و بال خیال در هوای آن آتش که سالکان با آن
جهان سوز دانند اول چیزی باشد که بسوزد چیست این دانگاه وهم و خیال عقل را سوخت زین
سبب پر و بال ای غایب حاضر غایب مباش از حاضر خویش و از آنان باش که الذین آمنوا و لم
یلبسوا ایمانهم بظلم تا بدین کرامت رسی که اولئک لهم الامن و هم مهتدون دانی که آن ظلم چیست آن
ظلم نه گرفتن مال کسی است بزور یا سیلی در بر گردن کسی زدن اگر چه آن هم از ظلم است اما ظلم بزرگ
پوشانیدن پیداست و پیدا کردن پوشیده خدای تعالی پیدایی است که هرگز پوشیده نگردد و عبد
پوشیده ایست که هرگز پیدا نشود و پیدا را پیدا دار و پوشیده را پوشیده بعد از رب باز گوی ناز خود در رب
ما باش منخود را والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین محمد اما بعد اولی بحال مومنان
آنست که بحث و تفتیش از امری که احتمال هست که اگر ظاهر شود شناعت و شقتی باشد مومنان نکنند
مادام که آن بحث و تفتیش برو فرض نباشد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تسالوا عن اشیاء ان تبد لکم
تسؤکم اینست سنت ماضیه که سلف امت بر آن رفته اند و مخلصان و موقنان در روزگار بر آن سلوک
کرده اند بحث و استکشافی که بر ایشان واجب بوده نکرده اند و امور را در تحت ستر الهی باز گذاشته اند
چون نوبت بجماعتی رسیده که اشتغال بتزکیه نفس و استبصار در دین را فرض داشته اند و مفرد هیچ نشناخته
و بسبب فراغت نفس شغلی چند غیر ضروری پیش گرفته اند و التزام بامری چند نموده و به بلیه النفس ان لم تشغلها
شغلتک مبتلا شده اند و استقصاهای چند کرده اند که مفضی شده بزحمت خودشان و زحمت دیگران
گاه صرف اندیشه در تصحیح محاریب کنند چون اجتهاد در محراب مسلمانان لازم نیست چه لازم است که
این اجتهاد کنند تا مفضی شود به وقوع اختلاف میان مسلمانان و حدوث شق ساد و تفریق جمع و افتراق
کلمه و گاه در پی منع جماعات افتند ظاهر حال این است که این تشدد بحسب حاجتست چه حاجت که
استقصا و تعمق کنند برای آنکه کار بر مسلمانان دشوار سازند هلک المتنطعون در امثال اینها مادام که
مضطر نشوند بعلم بفساد آن اغماض و اعراض اولی است برای آنکه حسن ظن بمسلمانان اصلی است ثابت
در دین و تکلف تعرف فساد اعمال مسلمین فرض نیست آنچه بر سبیل ضرورت معلوم باشد بطلان آن
در ابطال آن باید کوشید و آنچه باین مثابت نباشد از پی آن نباید رفت و بتزکیه نفس خود مشغول

باید شد

باید شد نهی منکر فرض است اما تجسس منکر تا نهی کنند فرض نیست اگر بی تجسس و تفحص و بی تکلف
و تعمق بر منکری اطلاع یابد منع لازم است و ما سوی ذلک فامره الی الله و از اشباه این استقصات
در ابواب طهارت که بعضی متقشفه پیش میگیرند تا یکی را از ایشان دیدی که بیک سبو آب وضو سازد و یکی
را از ایشان چنین که اگر کسی را در کوچه چیزی به زنها رآید اگر به تطهیر دل مشغول شدی از اخلاق ذمیمه و احتراز
از تلوث به رجس سگ نفس او را بهتر بودی و اگر او را ازین باب شغلی بودی خود با آن وسواس نمی
پرداخت برای حرمان اوست از کمال حسن اسلام که چنین مبتلا بامری شده و خدا خشنود با و اگر کسی که
مراتب هر چیز بداند و اهم فالاهم تقدیم کند نکند که فرایض را ضایع گذارد و شغلا بالنوافل خود را فرد کند رد
اشتغالا بالعبودیت است بر کسی که آنچه سهل باید گرفت سخت گیرد و آنچه سخت باید گرفت سهل گیرد و برای
آنکه قوت بینش یکی نیست چون طاقت و قوت خویش در آنچه زیاده است حاجت بآن نیست صرف
کرده نوبت آنچه حاجت بآن هست چون رسید بی قوت شده و بآن ایستادگی نمیتوانند نمود و اینها
که در طهارت ظاهر مبالغه زیاده دارند اکثر آنست که از طهارت باطن محرومند و از اخلاق حمیده بی بهره خود
ناسازکار و جفاکار و بر آزار مردم باشند و آنان که در رعایت دقایق توغل زیاده میکنند اکثر آنست که جلایل
فرو گذاشته اند و بدقایق اشتغال مینمایند و السلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی معین الملة والدین عبد العزیز اعزه الله بعز عزه
اما بعد خدای عز و جل را عادتی هست که بعضی از ساکنان ارض را با خود آشنایی افکند و ایشان
دوستان خدای باشند در زمین ذکر خدای بر زبان ایشان جای داشته باشد و کبریای خدا در دل ایشان و
خدای عز و جل از اسرار آفرینش و حقایق حکمتهای خویش چیزی چند بر ایشان روشن کند که دیگر ساکنان ارض
ندانند و ایشان صاحب خطاب و تحدیث غیب باشند چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داد که در امتهاء
پیشین محدثان بوده اند و اگر در این امت باشد شاید باید که دلیم پیوسته مشتاق این مقام باشد
و برای این آتش سوزان و جگر شکن گدازان و بیقرار و آرام تا اگر ازین مقامات چیزی برای او مکتوب باشد
بحرارت طلب وحدت جذ او حجابی که حایل است میان او و آن از راه برخیزد که مثل چنین کسان مثل ماهی
است که حکایت میکنند که در بعضی کنار دریا باشد که چون بسبب جزر دریا بخشکی افتاد و ششماه بماند که زود
میطپد از فرط اضطراب پوست از و جدا میشود و چون پوست از و جدا شد در زیر پوست او را دو بال هست
آن بالها بر میگشاید و پرواز میکند بسوی دریا و آن ماهی را حق عز و جل نمودار حال مجذوبان حضرت آفریده
چه ارواح ایشان بعینه چنین است که در زیر بشره بشریت ایشان را جناحی ملکوتی ربانی هست که چون معلم

قلق داشتیاق کار بجان دکارد باستخوان رسد آن پوست برایشان تنگ آید میشود و آن جناح ملکی بر ایشان بشکند
وخطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را امتثال نموده بجائی که از آن آمده بودند
پرواز کرده میروند طایر گلشن قدسم نه از عالم خاک چند روزیست که افتاده درین دامگهم هم چرا از
برای او مکتوب نیست چون جوهر مقامات مقربین است محبت ایشان است که المرء مع من احب
اگر ببال خود پرواز نتواند کرد صاحب ولی او را زیر بال خود گیرد و با خودش برد اگر ضیف اینجا باشد
ضیف آنجا باشد که چون پادشاه کسی را دعوت کند اصحاب او را نیز با او بمجلس راه دهند
هر که شد در ظل صاحب دولتی هرگزش در راه نبود خجلتی و این مقام سالکان صادق است
چنانچه اول مقام مجذوبان محقق است و جز این دو فریق محروماند ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب
اشارت بفریق اولست او القی السمع وهو شهید اشارت بفریق دوم اهل الذکر این دو کرده اند اندر سیر
و راه اهتدا ان فرقه آن یا صاحب دل باش یا با صاحب دل باش که جز این کار کاری دگر نیست آتش
طلب در کانون جان برافروز که اگر چه آن آتش معنویست حق عز و جل معانی را در صور نهاده آتش طلب در
آتش شباب نهاده هر کس که در جوانی که وقت هیجان طلب است و غلبه حرارت سودای این
طلب در سرش نیفتاده در برودت پیری که نور از پای در آید و موی سفید از سر برآید کی کاری خواهد کرد آن
دریاب که الوقت سیف و الفوت حیف و الفرصة تمر مر السحاب هان دریاب دریاب قبل انغلاق
الباب انه الکریم الوهاب الغفور التواب
والسلام علی سایر الاخوان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الاخ الاکبر مولانا مجد الدین سلام الله تولاه الله بما تولی به عباده الصالحین
آمین اما بعد دل که تذکره از وی منقطع شد همچون درختیست که آب از آن باز بندند چگونه درخت
که آب از و باز گرفتند خشک میشود همچنین دل که تذکره با و نرسد خشک و بی طراوت میشود و دلی که خشک
شد و از مجاری اندرونی فیض با و نرسد که بآن زنده و تازه گردد در معرض جذب شهوات در می آید
که بآن آبی برو کار آورد و افاده شهوات خارجیه طراوت دل را همچون افاده آبیست که بر چوب افشانند
از خارج نوعی تری و طراوت آن چوب را حاصل میشود اما چنین تری و طراوت مفید چوب نیست آخر ا
پوسانند و ریزاند تری و طراوتی که بجذب قوی نباتیه از اندرون شود بر قانون طبیعت آن موجب قوت
و غضاضت و طراوت و نضارت حقیقی است این طراوتیست وهمی همچنان که آماس بر طفل و
گوید فربهی است و مآل آن بیبس کلی و عفونت مطلق گشته و گویم که تعلق خاطر بحال آن برادر الهی نسب
تمام بعد او از مصادر تذکره چه مقدار است کان نمیرم که او را آنجا کسی باشد که تذکره یا ما اگر جهت او

استادگی

استادگی نماید این چند روز که برادر الهی شیخ کریم الدین اینجاست هر روزه شطری از زمان بمذاکره حقیقت
صرف کنند چون بر انوار تذکره دست نباشد از مطالعه کتب تذکره خود را خالی نگذارد اما بمهمات کتب
تذکره کی بتذکره رسد اهل بود که کار را قلب با فیض است که بر دانایان روزگار فرود می آید فیوض سابقه با
استعدادات ایشان دست بهم نمیدهند و ایشانرا از آن نفع بالغ نیست اگر چه از نفع خالی نیست و مراد
از آن فیض تفصیلی است که قلوب عارفان قرنا بعد قرن قالب تحصیل آنست و ماده کلیه که در فصل
الخطاب کلمه جامعه نبویه محمدیه صلی الله علیه و آله است و قیام قیامت موقوف همان است که تمام آنچه
در جوامع کلم محمدیه است در مجامع تفصیل بر قلوب اولیای امت قرنا بعد قرن بحسب استعدادات
و قابلیات ایشان ظهور کند برای انکه اولیای هر روزگار را از منادی خطاب فیض دیگر میگیرند و حقیقت کلمه
آن در لوح ضمیر ایشان صورتی خاص می پذیرد اگر چه عباراتنا شتی و حسنک واحد و کل الی ذاک
الجمال یشیر و لطیفه و هذا فاذا قراناه فاتبع قرانه ثم ان علینا بیانه تلویح بهمین معنی است که حضرت
رسالت پناه که خاطر خود را بتحصیل هر چه در کلیه خطاب صورتی که فراخور افهام باشد رنجه دارد که آن
امانت حق عز و جل خواهد کرد و اعبا آن تکلیف از رسول خویش برداشته انما انت منذر و لکل قوم هاد
منذر باید که حقایق خطاب بعرفات احاطه خویش رساند و بیان تفصیل آن با هداة امت که قوی
و عقال او نیند باز گذارد که این دون مرتبه اوست و اگر منذر سر این جزئیه فرود آورد از بلاغ کلی که منصب
از دایره احاطه حقیقی است و سر رشته مختلفات هر انجاست باز ماند و بطایف این تفصیل آنچه از
باب احکام است بعلما رجوع باید کرد و آنچه از باب معارفت بابی یزید و ابی الحسن و امثال ایشان
منذر باید کرد که مردمان را بدریای حقیقت واسعه که جز او راه بآن نمیبرد رساند و هر کدام را قدم و سیاه
خویش بدهد که برای خود نهری از آن شق کنند چه حاجت که آن بار و این بار بر خود نهد او بر خدای عز و جل
اعز نیست از آن که این همه بار بر او نهند و هر فداک یا رسول الله جزاک الله عنا احسن ما جزی نبیا عن
امته فقد ادیت الرساله و بلغت الامانه و مهدت السبیل و اوضحت الدلیل و بینت الرشد من الغی فطن
بحسر بعد ذلک الا خاسر لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم والسلام علی فرد و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الولد الامجد المولی الشیخ محیی الدین محمد بارک الله بالطافه اما بعد
با هر کس قرینی هست از طاغوت که او را بظاهر کون میخواند و ظاهر کون محل تلاطم امواج و مظلمات لجج
و مسالک و عرات و عقبات صعبات است و هر کس که در آن افتاد مثل او مثل کشتی است که در اضطراب
امواج افتد و نشیب و فراز بحر بپیماید گاهی باوج موج بر آید و لحظه بحضیض ارض فرو رود و سر و کارش

با اشکال جروت باشد که از وحشت پیکر منکر آن نفس بسوراخ عدم گریزد و از ہیبت صیحات ہیوت باشد که از بیم نہیب آن طبیعت آہنگ که اختن کند باین تلخی گذرانند و جانی باین سختی کند لایموت فیها ولا یحیی و داعی حق آنکس است که مردمانرا از شر این قرین میترسانند وایشانرا از ظاہر بباطن و از تفرقه جسم بجمع دل میخوانند و جمعیت خانهٔ دل محل اطمینان و سکینه و وقار و رزانت و ثبات و استقامت است ہر کسی که باین زاویه راه یافت از رستگاران شد حاصل ظاہر کون موصول الوجود دست و دوزخ خدای ہر کس که بآن پیوست امروز بتبش آن آتش اندر اضطراب و روز حشر بنفس آن در عذابست و باطن موصول الوجود دست بہشت خدای ہر کس که بانجا راه یافت بآثار انوار آن امروز در آسایش وکشش و بنفس آن رحمت روز حشر در راحت و مرادات اہل از شر قرین بد خود را نگاه دار زنهار از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار واین قرین طاغوت که در باطن است بسیار باشد که قرینی چند از ظاہر نیز بمدد خود آورد و نزد آن کار بازار او قوت گیرد و بازار کار او گرم شود الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس بیان ہر دو نوع قرین است رغبت صحبت ابرار کنند که حملهٔ اسرار الٰہی اند تا کار او باصلاح آید و الطاف خدای تدارک کار او کند که شوم با اہل طبع است و یمن با اہل حق ہر کس را که گمان باشد که از اہل حق است بصحبت او رود با ادب و تضرع و اشتکات ظاہرا و باطنا وسرا و علانیه پیش اہل تن ادب بر ظاہر است که نهار اخی از ایشان ساتر است پیش دانایان ادب بر باطن است زانکه دانا بر دل تو فاطن است و چون نزد پاکان درگاه از وجود خود بگذرد و بحمل که در ساعت از وجود ایشان وجودی یابد و وجودی که از ایشان یابد پاک باشد که از پاکان بجز پاک نیاید آنگاه دلش و کارش و چشمش و حشمش روشن شود والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالٰهیین عامه والی بعضهم خاصه اما بعد چیست شما را حاجت تا ببین که در نماز جماعت و اجتماع بر مذاکرهٔ ذکر و عبادت کاسل آید کاری بر دست کرده اید یا کاری برگزیده اید نی نمکنید مرد آن گرفت جان برادر که کار کرد عجب از رشد شما که کسبی نکنید که نفعه عمر اخیر عمر الابد در ثمرهٔ آن آسایش یابید و کار طبیعت باز گذارید تا آن زمان که امکان اکتساب فوت شود و ذلک بورود الوارد و قدوم الوافد اعنی الموت المکتوب علی ابن آدم آنگاه مفلس و فقیر و بیکس و بیچ مانید حق تعالی این معانی در جهان بر سبیل نمودار آورده تلخی آن نچشند و مثل آن ابد الآباد برای خود نپسندند نداهنت آنچه باخوان الٰهیین است عموما اما آنچه ببعض است خصوصا اولاد کن الاخوان ایده الله تعالی و نواه را وصیت میرود با آنکه شغلی که سابقا خود متعهد آن شده بود و از بار رسیدن بکال

اهل

اہل جماعت و مذکر خواص و تادیب عوام چون در آن باب مساہله کنند از سر گیرد و الله یقویه علیه و شیئه ان شاء الله تعالی و دو لیم وحبیبم مولانا شمس الملة والدین محمد ایده الله در بنا خانه و اگر ہم چند وثاق با کسلف و اور در آن بہر بر بتجدید فرمایند که ہر سال بہم رسد و ہمچنین دوست حقیقی امیر مرشد الدین عبد السلام سهل الله علیک سلوک سبیل السلام در اتمام خانه جهد مینماید دل دارند آدمی ہر چند ضعیف است اما ہمت قوی است و اگر چیزی از پیش نمیتواند بر دارد آنست که تمام ہمت متوجه آن نمیشود که ره از پیش بر دارد اگر آدمی بکل ہمت متوجه دیواری شود که منہدم سنگ و خشت ہمه از جای خود بر خیزند و بہم نشینند با از دیوار باز دیگر دیگر شوند اما چنین نهضت و ہمت از اکثر بنی آدم دست نمیدهد و این مرتبه عزیمت از ہمه ختم نمیدارم اما چندان عزیمت کنید که اگر سنگ و خشت از ان خبردار نشود و قلوب بنی آدم از ان خبردار گردد و بمعاونت شما بر خیزد بنی آدم چون دیدند که کسی بامری چنان مشغولست و توجه او بآن چندان که البته بہیچ وجه او را از ان گریزی نیست کارہای خاصه خود باز میگذارند و بمدد او مشغول میشوند و این جنبش نه از ایشان است جنبش رحمت خدای است بر طلب او در طلب میدار دایم ہر دو دست کین طلب در راه نیکو رہبر است آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست اما بدان که طلب و تدبیر ضد آمدند اگر چه تدبیر میان سالک و غیر سالک مساویست عزت و رفعت مومن ہمه در آخرت خواہد بود و دنیا ہر چون که ہست گو میباش سابقا نوشتم که الا ایها الاخوان تو مواسات نکم دعوات شان شانیکم لیوم المسایل آنچه نوشته برای آنست تا بدان عمل رود و مقصود نه شاعری و قصیده پردازیست والله یغفر لکم والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالٰهیین نعلیهم الله تعالی اجمعین اما بعد چون مردمان در طلب جانب حق طلب دعوت ایشان و دعوت و ترغیب ایشان بسلوک راه میشود ایشانرا گمان افتاده که اگر ایشان جویای حق گشتندی نماندی یقین شد که در بروی ایشان بکشایند برای آنکه خود را مطلوب تصور کرده اند و چون مطلوب توجه کند آنکس که طالب اوست چگونه تواند که نپذیرد و اقبال نکند ہیهات این گمان خطا است افتند که از دور میگردند و در اندرون کار نیستند طالبان که قدم در راه نهاده اند و از اندرون کار آگاه گشته اند ایشانرا فرا این یابند و آن دعوت و ترغیب اگر چه ظاہرا عام باشد باطنا خاص دانند بی اقسان و این کسی دانند که از ایشان نیست یا نه ہر کس خاص خویش است ناچار دلش نه ہر که خود را براند و محروم کند همین گمان که خدای عز و جل برد اما این گمانی فاسد است تا که خاص خدای باشد کار آن دارد نه خاص خود بودن سزد اگر در صحرایی که صد ہزار سر گمراہان قهر در وادی جهنم افتاده و ہزاران ہزار جان از ایمان بر آمده کام ترسان و لرزان نهند و پیش نکنند

و فارغ البال و آسوده و آزاده باشند قال الله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء
نور خدا در دل او اگر نیست از چه چنین فارغ ایمن و دلی ذاکر با سرار خدا جاهلی کس را با خدای عز و جل خویشی
ثابت نیست که بعضی قریب باشند و بعضی بعید قل هو الله احد الله الصمد همه نسبت بندگان اینست که بنده
و مخلوق اند و این نسبتی است مشترک میان همه ان کل من فی السموات و الارض الا آتی الرحمن عبدا همه بر یکی روا است
بر همه روا است و اگر با وجود ثبوت نسبت عبودیت آنها را که طرد کرده اند طرد کرده اند دیگران چرا ایمن اند
وچه دانند که با او همین نخواهد رفت نعوذ بالله و جا انجا و من النار سالک را باید که از خوف جگر پر خون
باشد و دل پاره پاره خاصه گاهی که امارات بعد و مخایل خذلان که ابتلا بعصیانست در خود یابد و لشکر
هوا و نفس غالب و جند عقل و ایمان ضعیف و مهزوم بیند و چون رغبت خود در طاعت و عبادت
فاتر یابد بازگاه و که غالبا منشا اش ابتلا بعصیانست از معاصی قلب یا معاصی لسان از بعضی مشایخ
منقولست که شخص را محروم کنند از قیام لیل برای معصیتی که در نهار کند ای برادران الهی مرد صباح
تا شب کار کل کند برای نیم تنکه چونست که شما جوار خدای و بهشت جاودان میخواهید و نیم آنکس که برای
نیم تنکه کار میکند کار نمیکنید و نصف و ربع آن هم کار نمیکنید سخت شما را دل بمعنی بر دو مفت و رجهان
نهاده اند و نیست • مرد آن گرفت جان برادر که کار کرد ای برادران الهی سخن میگویم گوش کنید و نیکو
آنرا فهم کنید چون آدمی را برای عبادت آفریده اند نهاد عبودیت در وی نهاده اند اگر آن عبادت خدای
را کرد فبها و الا ناچار آن از و بظهور میرسد و چون عبودیت را متعلق ضروری است بضرورت دون خدای
چیزی فرا میگیرد و پرستاری آن میکند تعس عبد الدینار و عبد الدرهم تعس عبد البطن تعس عبد الفرج هر کس که
تعظیم خدای از دلش فراموش میشود تعظیم خلق در دلش مرا فزاید و فی الاثر من لم یخف الله خاف من کل شیء و
هر کس که طاعت خدا نمیکند طاعت هوا میکند و فی الخبر اعظم معبود عبد فی الارض الهوا آنها که در تکاپوی
طاعت نیستند در کسب فضولات معیشت و فضولات تردد باین و آنند و آنان که فکر ایشان حرف طلبست
هم پر با طلب گوید جای باز دیدن انگاه ای بی طلب اگر ضعیف باشد فرمان بردار تدبیر گردد و از چنین طلب
هیچ کار بر نخیزد خاک بر سر خود و طلبت می پز و طلب اگر تند و سرکش باشد خاک بر دهن تدبیر افشاند گوید
عقل راه نا امیدی کی رود عشق باشد کان طرف بر سر دود عاقبت اندیش نبود یکزمان
در کشد خوش خوش در آتش صد جهان دوستا رو دوست این آشفتگی کوشش بیهوده به از خفتگی
لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب سوی او میغژ و او را میطلب السلام علی الاخوان الالهیین اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی من الیه اما بعد سزد که آدمی ضعیف که تاب گزیدن مور و پشه ندارد

از عذاب

از عذاب خدای و گزیدن حیات و عقارب دوزخ و شکنجه دیو آن جهان خود را نگاه دارد که عذاب
خدای حق است و سطوت آن از مجرمان مصروف نیست و اگر آدمی اندیشد که خدای کریم و رحیم است کی
بنده را چنین عذاب کند باید که بیند که انچه حالی خدای با بنده مجرم کرده که او را محل معصیت خود ساخته
و بجفا و نافرمان بجواری قیوم سموات مبتلا کرده از ابتلا بعذاب کمتر نیست بلکه نزد ارباب همم و اهل معرفت
این زیادتست چنانچه اگر یکی از ایشان را مخیر گردانند میان عذاب یا ابتلا بمعصیت عذاب را دوست تر
دارد از ابتلا بمعصیت که بندگان حق شناس معصیت را برای انکه معصیت است دشمن دارند با قطع نظر
از انکه سبب عذاب میشود یا نمیشود چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله در شان صهیب فرمود نعم العبد صهیب لو
لم یخف الله لم یعصه و بنده مستبصر داند که اگر و العیاذ بالله بعذاب جاوید مبتلا شوند اهونست از انکه بنا فرمانی
و جفا در کار آفریدگار موصوف گردند چون خدای تعالی این خذلان به بنده پسندد که او را بچنین زشتی موصوف
گرداند که نافرمانی خدای است چه عجب اگر او را بعذاب مبتلا گرداند کاهون اما آنست نزد مستبصر حق شناس
و چون در آخرت جلال و بزرگواری خدای بر مجرمان ظاهر شود چنانکه آنرا انکار نتوانند کرد و ببینند که چنان معامله
و بدی با چه کس کرده بینشی که از ان فعل هیچ بینش باشد و از زشتی کردار خود آگاه شوند آگاهیی که تحمل با آن
نتوان ورزید ایشان را حالتی روی نماید از خجالت که عذاب آتش با شدت و حدت که آنراست اهون
از ان باشد و اگر ایشان را بعذاب آتش مشغول کنند و آن خجالت ایشان را فراموش شود یا ساعتی از ان ذاهل
و غافل گردند گویی بر ایشان منتی توان نهاد و وای بر کسی که حال او که عذاب آتش با انچه او ستاهون
الحالین او باشد و کسی نگوید که چون امروز مجرم واقف نیست که نافرمانی چه کس است که میکند و او را ناشناس
جای آنست که معذور باشد چنانکه کسی پادشاه را نشناسد و نشناخته او را دشنام دهد که پادشاه عادل
بچنین گستاخ او را نگیرد و او را معفو و معذور دارد چرا این نگوید برای انکه این نه آن پادشاه است که کسی او را
نمی شناسد چه همه دلها برای این گواهی میدهد و آیات خدا از ان هویدا تر است که بر آن پوششی باشد
و از ان پرستشی باید آنا مجرم ظالم و ستمکار و جفاکار رشته و نعم حق میکند تا انکه دلش بر آن گواهی میدهد
و بان میگرود و لهذا چون بکشتی نشست خدای را میخوانند و بار که بخشکی رسید اعراض میکند کما قال الله تعالی
فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم یشرکون و در آخرت از ان معترف میشود
بحکم نفس که آلت انکار و استکبار بود در سوراخ خزیده و اگر دیگر باره بهمان مدد یابد همان انکار و استکبار
با سر گرد و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه لاجرم با وی گویند الآن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین هر چند سخن از
نکوهش و مذمت مجرمان گویم از هزار یکی نگفته باشم اگر ایشان نه سزاوار سخط و لعنت بودندی خدای رحم بر
ایشان کردی لعنت نکردی چنانچه در حدیث آمده ویل لمن لم یرحم الرحمن الرحیم لعنت خدای و لعنت فرشتگان

ولعنت لاعنان بر مجرمان و ستمکاران واگرچه مجرم را خدای تعالی مجرم آفریده مجرم اند چون مجرم ایشانند
وسزاوار نفرین واگرچه مجرم بودن بدست مجرم آفرین است واز تمامی قدرت است بیدک
الخیر انک علی کل شئ قدیر

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله تعالی الامیر عماد الملة والدین جعفر اما بعد چون خدای عز وجل
را اراده چنانست که وارثان را عاصی چند باشد و خالی و عاطل نماند ابلیس را گماشته واو را سلطانی
بر جماعتی داده که فرمان ابلیس در نهاد ایشان همچون خون در رگ روان است و فرمان خدای عز وجل بر ایشان
چون باد بر تن گذران آنچه از امر خدای بر ایشان خوانند از گوشی شنوند واز گوشی بدر کنند وانچه از امر ابلیس بر
ایشان پیوندد کان از ایا پذیرند و بمقتضای آن در کار آیند و ورای این جماعت جماعتی دیگر باشند که از
حزب خدای عز وجل باشند نه از جنود ابلیس اما نصیب ایشان از خدای عز وجل اندک باشد و نور ایمان
در ایشان ضعیف پیوسته از جنود ابلیس در هزیمت و شکست باشند و ابلیس بر ایشان غارت در دست
برد و آهنگ او اولا بغارت ایمان ایشان باشد و چون از آن عاجز آید بغارت اعمال صالحات
و ورای این دو طایفه سوم باشند که پاکان واقویا اند و زبردستان و سرهنگان راه خدا اند سلام علی
ذکرهم و رحمة الله و برکاته وایشان امتحان اند بر اعمال و مقامات ایشان توسل بخدای عز وجل بایدجست
خواه شناسند و خواه نشناسند چنانچه زید بن عمرو گفته اللهم لو انی اعلم ای الوجوه احب الیک عبدتک
به ولکن لا اعلم موضع نظر خدای عز وجل ایشانند اگر آفتاب روزی برآید و بر ایشان نتابد روز کور دل
خویش بر باید اگر از چشم بیرون آید وایشان از آن ننوشند دیگر باره روان بیرون نیاید اگر میوه از درخت
بدر آید وایشان از آن نخورند دیگر نخواهد که بدر آید احوال معاملات و مقامات ایشان در همه جهان معلوم
و معروف باشد و خوش در خلوات و جنبان در کار ایشان را شناسند و انجا رو انجا را از کار و بار ایشان
واقف باشند اگرچه از دیده اکثر آدم پوشیده باشند که و تریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون و در نقاب
عزت بحجاب مستور باشند که اولیائی تحت قبابی واذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا
یؤمنون حجابا مستورا الا من اراد الله این طایفه رستگار مطلق اند و باقیان بحسب اعتقاد نسبتی که بدین طایفه
داشته باشند بسعادتی لایق خویش برسند ونسبت معنوی حکم نسبت صوری باید در متفقی والذین آمنوا
واتبعتهم ذریتهم وشان این طایفه وهبی باشد کسبی نی کسی محاول اکتساب آن گردد اما مقاربت و شدیم
باید جست و تحری اخلاص در معامله کردن که آنکس که چیزی از برای او مکتوب باشد بآن برسد والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

درعالم

الرجل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله وحبیبی مولانا شمس الملة والدین محمد ایده الله اما بعد
خدای عزیز است وخلق ذلیل و هر کس که خواهد که خود را الخلق عزیز کند اول از ذلیل باشد خود منقطع از عزیز
بگذارد و ذل ذلیل بگزیند و بعد خدای عز وجل فتح باب اسباب برای آن کرده که دست آدمی در کار بر
کشیده واو را متخلق باخلاق خویش سازد و معانی قدسی و سر ابجد بدانند تا اگر در کار رازی بد دخواسته
پس آدمی باید که از برای اتمام حکمت بران حالات مقرون بسکینه جنبشی کند تا اگر در آن در شود دوبار
هستی بر گردن خود نهند و باور شان افتد که اوست و کار در عهده او نی او کی واین کار از کی
کدامین اختیار را بمرد عاقل کسی را گو بود بالذات باطل و بعد متخلقان باخلاق الله خدای را بیغرض پرستند
چنانچه خدای عز وجل بر ایشان و بر عباد بیغرض صب سجال احسان والطاف فرماید خدای را از آن
جهت پرستند که او سزاوار است با آنکه او را پرستند و چنین پرستش در مقابل چنان احسان نیک
افتد پاک می بازد و باشد فرد جو آنچنان که پاک میکرد زهو مید هد حق پرستیش بعلتی میسپارد
بعلت نی اما پرستش که برای عرض و عوض باشد آلوده باشد و احسان خدای پاک آلوده بمکافات
پاک را نشاید و انچه بطمع خود کنند در ثواب حدیثی است که بگوش نفس میگویند تا بیار اند زیرا که
نفس از خود بیرون نتواند رفت و معامله پاک از دی صورت نبندد اما سر ایشان از استشراف بسوی
الطماع منزه و مبرا باشد و حدیث نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه کاشف سر مخلصان است و تلویح
بر اکوب طامعان و بعد هر کس که آیات خدای درین جهان نبیند و کور دلی باشد شود که در آن مونس
از مواجید و مکاشفات عیدی و ابصیبی جو بدیر رسیده کو ماتم خود بدارد و بعد خدای عز وجل فرموده
انما یرید الله لیعذبهم فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون انچه انبیا و ما آنرا مایه سعادت و نیک بختی میدانند
مایه محنت و عذاب ایشان است وایشان نمیدانند و سعادت کسی راکه دیده او از آیات خدا منور باشد
و کدام نور است که دل بآن منشرح شود جز نور عالم ذکر الا بذکر الله تطمئن القلوب الذین آمنوا و عملوا الصالحات
طوبی لهم و حسن مآب هداکم الله معاشر الاخوان الی مسالک اولی الالباب و ذکرکم عهود عالم الذکر و رقیکم
الی مراقی کلیات الامر و صرف ابصارکم من مواقع الاشرار و حماکم برحمته و وقاکم بحسن کلامه المجید
والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّ فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر اما بعد الحمد لله تعالی که ولیم
را هدایت بمسالک شکر دست داده و فوز نعم خدای عز وجل و فضل منعم علیه در قیام بوظایف شکر آن شناخته

و دانسته امید که چون خالا احصی علیک که ثمرهٔ تابش انوار جلال است بر سر در محل ایمان عکس بر کنار
او انداخت از تعافات کما اثنیت که نتیجهٔ ظهور انوار جمال است بر دل و بمقام عرفان او را نصیبی رسد
تا بحمد الله شکر کند و از قربی که ثمرهٔ مواظبت بر نوافل است و عبارت از آن گشت سمعه و بصره شده محظوظ گردد
انگاه تمام شکر ممکن که رسیده باشد چنانچه از تمام صبر حکایت آمده که واصبر و ما صبرک الا بالله و فرقی که در
گشت سلوک کند و صابر لله از صابر بالله و صابر فی الله و صابر عن الله و صابر مع الله جدا کند شیر تحقیق این
نسبتست و شاید که ولیم را دل کشد که معنی صبر بالله و شکر بالله و معنی گشت سمعه و بصره بداند و شناسد
که بان رجوع کند و بان آرامد ولیم اعلم الله بدانکه مبدا سلوک سالک حفظ ایست غیبی که مانند برق میدرخشد
و محبت در دل از اثر آن لازم میگردد و پس از آن سالک در کان در می آید و آن صوب که نور از آن درخشید
میجوید تا بمقام تمکین میرسد و سزاوار معیت و محبت میگردد انگاه آن نور که همچون برق درخشیدی همچون
شهابی ثاقب بل آفتابی ثابت می تابد و جرم دل که بحرارت محبت گداخته با آتش عشق یکباره میسوزد
و زحمت وجود از میان برمیدارد چون کثافت دل که مانع تلقی صرافت خطاب است نماند هر خطاب
که از صوب غیب می آید و هر معنی که از آنجا تعلیم میشود بصرافت خود معقول دل میگردد و بان گویا میشود
و لسانی ابدی بر میگشاید و معانی قیومی باد ابد میرساند آنچه وی را می آموزند بهمان صرافت بازمیگوید
و هر چه بوی میسپارند همچنان بازمیدهد در امانت خیانت نمیکند مثل او مثل کوزه ایست که چون آب
در و میکنند بعد از آن که آشامند بهمان طعم و رقت و صفا باشد که پیش از آن که در کوزه بریخته بود و از جانب
خاصیت کوزه هیچ لاحق او نشود و هر کس که بمثل این مقام رسید فیض وی بهمان صرافت که از مبدا او می آمد
با او میرود و آنچه از آنجا آید سزاوار آنجا باشد پس شکر چنین کس سزاوار جلال احدیت باشد و ذکر او لایق
قدس جبروت اما هر کس که مثل او مثل کوزه باشد که آب در و کنند طعمش گردد و دیگر شود و جرم گل داخل
او شود و به رقت و صفای خود نماند گفتار که از چنان کس خیزد با خدای عز و جل نرسد که الیه یصعد الکلم الطیب
کلم او خبیث است با او باز گردد که الخبیثات للخبیثین این آن عمل است که در آسمان برای او نگشایند
و بروی عامل آن باززنند حاصل فیض از چشمهٔ قدرت بمثابهٔ آب از چشمه روانست آب از چشمه که
بیرون می آید پاک و صافی می باشد چون در مجاری گذار کرد اگر مجاری پاک رفته است هیچ خار و خاشاک
عارض او نمیشود و هیچ معانی غریب لاحق او نمیگردد و بهمان لطافت و صرافت خود میرسد و اگر مجاری آلوده
و ناپاک باشد آب از حال خود بگردد و قلوب اهل الله بمثابهٔ مجاری پاک رفته است انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و قلوب اهل جهل بمثابهٔ مجاری آلوده ناپاک است فیض در
ایشان مکدر و تیره شود و پر خاک و خاشاک چون با خدای عز و جل رود پذیرفته نباشد آنچه گوینده صبر بالله

وشکر

وشکر بالله و سمع بالله و بصر بالله و بطش بالله و مشی بالله همه عبارت از همین باشد که این معانی
در او بهمان لطافت و صرافت باشد که در آن مرتبه که از قلم قدرت فرو چکید و بغشاوهٔ جهل او سوده
گشت او هیچ از غلا انوار این حقایق که لآلی و جواهر معدن غیب اند مستور نشود و هر آینه دیده چنان کسان
چنان باشد که بهر چه نگاه کند بنور آن برسد و کنه آن ببیند و هیچ از ایشان واز او پوشیده نشود و اتقوا
فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله این باشد و حاصل کلام آنکه معنی سماع بالله آنست که شنود و سمعی و بصر
که خدای عز و جل آنرا آفریند لایق قدرت خود نه مقید به استعداد این کس اگرچه استعداد نیز خدای آفریند
اما که آفریند اما آفرینش خدای عز و جل دو نوع است یکی نوع آنست که اول استعدادی در محل آفریند انگاه
چیزی فراخور آن استعداد آفریند و مثل این را کسبی گویند و یک نوع آنست که ابتدا چیزی در آن محل آفریند
بی سبق خلق استعدادی و مثل این را وهبی گویند احوال و افعال عامهٔ ناس از قبیل نوع اول است و
احوال و افعال نوع دوم مقربین راست و آنچه از اعمال غیر مقربین پذیرفته افتد و در آسمان برای آن
گشایند بحسب قلیل شوبی است که از مشرب مقربین با آنست و مزاجی که کاس ایشانراست از
سلسبیل ایشان والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلام علی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد لا زال الله کراماته
المؤمنین اما بعد هرچند نگاه میکنم از خود دنیا [illegible] نمیتوان بست اما اولا برای آنکه تا هر چند نعمت که بشخص
میرساند زحمت آن با نیمچه ماند آن نعمت باو نمیرساند و ثانیا برای آنکه دنیا بعین خود کسی را ماه مینماید و پیمانی
بشخص مینماید چندانکه دل او در قید خویش در آورد و بعد از آن باب تمتع فراز میکند و او را در تکاپوی طلب
محال می اندازد نه این آنکه هیچ آرزو نیست آدمی را از دنیا که اگر بان رسد آرام بگیرد بلکه در طلب وصول
بان همچنان قلق و شوق و بی آرامی در خود می یابد و این برای آنست که بعین آن مطلوب نارسیده تا
از دور بود مطلوب را درین مرتبه میدید چون نزدیک شد مطلوب را آنسوتر دید بی آرامی از سر گرفت
راست صفت سراب دارد که در حدی معین نماند چون خود را بان حد رسانید پیشتر نماید باز چون
پیشتر رود نیز پیشتر از آن نماید و علی هذا القیاس صفت اعمال کافران داده کسراب بقیعة یحسبه الظمآن
ماء یا خود همان است علی ای حال آنچه از آن صفت باشد ظاهر است که برای فریب آمده نه برای آنکه
کسی را از خود برخوردار گرداند دشمن است اگرچه خود را دوست نماید دور است اگرچه خویش را
نزدیک نماید بیگانه است اگرچه آشنا باز در آید و آنچه چنین است خردمند خود را در دام او نیفکند
و عمر خویش بیهوده در کار آن نکند دنیا که بر بست لذتی حظ نتوان یافت و خود را از کس نه بداد [illegible]

آمده که خط بگیرد و نه بدان آمده که خط برساند و بدان آمده که صیدی کند نه بدان آمده که صید کسی شود دنیا
نفرست و نفر بستدن آید نه بداون آید زنهار که گرد دنیا نگردید که از وی طرفی نمیتواند بست جان ازشما
ستانده نان در عوض دهد نهی معامله بر غبن اینها که از صفت دنیا گفتم اگر برهان بر آن خواهید بر باشش
انکه ابناء دنیا هم این صفت دارند چنانچه مشاهده میکنید و یقین دانید که صفت الولد ولد کی باشد چه ولد
از والد آموزد و اگر طمع چیزی دارید روی به ناحیه حق عز و جل آرید که خدا اکریم است و غنی و کریم کسی را گویند که
ولستانند از و کام میتوان یافت بدان سوی شتابید که چنانچه فقیر طالب دهنده است غنی خواهان خوهنده
است راه راست شمار انمودم بدان ناحیه شتابید جواد آنکس باشد که بی عوض دهد این جز خدا ازشما
کسی نیست برای انکه بی عوض کسی دهد که تام مطلق باشد چه هر کس که در خود ناقص باشد اول باستکمال
خود مشغول شود و پس داون بی عوض از وی محال باشد بلکه انگاه دهد که عوضی مکمل ذات او باشد بگیرد
وانچه بعوض دهد بحقیقت نداون است ستدن است زنهار زنهار که ملازم باب الله باشید
که از اینجا کام میتوان یافت پیرامون دنیا مگردید که هرچه دارید در می بازید و تهی دست باز میگردید دنیا
دام گسترده برای اخذ میندارید که خوان گسترده برای عطا گفتم انچه میقین دیدم و دانستم والقلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی تمنی التذکرة الی ولدی فی الله وحبیبی الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد جلاء الله
بکرامات الابرار اما بعــــد شکایت از نفس کرده بودند که بیم میدهد و ایضا چون مردم
مال میبرند و ناراستی میکنند غضب مستولی میگردد دو دوم از اول صعبتر برای انکه چون نفس را اهتمام بوجود
مال هست کسی که آنرا از وی انتزاع میکند ناخوشش می آید و منزعج میشود و چه اگر کسی بناراستی خاک و خاشاک
خرباللمس چیزی که او را بوجود آن اهتمام نباشد از وی برد غضب غالب نمیشود و اهتمام نفس بوجود مال
برای آنست که دفع مکاره و نیل مطالب منوط و مربوط بمال میداند و او را از مطالب خیر نیست و این
هر دو مخطر است اما در اول برای انکه خدای قادر است بر همه چیز و آسباب و شروط در آن حضرت نیست
و اگر خدای خواهد تواند که با وجود بی چیزی و وجود آن چیزها که مردمان آنرا محن و مصایب میشمرند شخص را
آسوده و آزاد بدارد و خدارا پیکرهای انوار هست که چون خواهد که دل مومن را بگشاید بی چیز آن را
براد جلوه دهد و دل او را بگشاید و آنکس که تواند که مرده را در گور در روح و سرور دارد و زنده را در روی
زمین بطریق اولی که تواند که چنان بدارد پس مدار بر خواهش خدای است عز و جل نه بر مال و بود
و نابود آن التجا بخدای می باید برد و پناه بکرم او و تعیین نمی باید کرد که خدا بچه طریق این کس را خوشحال
و آزاد بدارد و طریق آن خدای خود داند ان الله علی کل شیء قدیر دوم دادن نفس هم از اینجاست که توقف

ادم

او به اسباب نیست به مسبب الاسباب دادو در این مخطر است چه کار را اراده مسبب الاسباب دارد
و وجود و عدم اسباب یکسان است این سببها بر نظرها پرده هاست که نه هر دیدار صنعش بایدت
دیده باید سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ و بن تا مسبب بیند اندر لامکان هر زه بیند جهد
اکساب دکان واما در دوم اعنی عدم الصبر علی المکاره والصبر عن المطالب برای آن مخطی است که
این بیصبری از کسی سزد که این جهان را مستقر پندارد و نیک را نیک اینجا داند و بد را بد اینجا و چنین نیست که
این جهان مستقر نیست و نیک نیک اینجاست و بد بد اینجا و مومن بیراست از انکه چنین گمان برد کار
آنست که در آن جهان خواهد رفت انچه درین جهان رود حالتی عاریتی هست و بحالات عاریتی مبالاتی
نباید داشت نه به نیک آن شاد باید بود و نه به بد آن غمناک الله سبحانه ولیم و سایر اخوان قوت
دل و ثبات یقین کرامت کند و ولنختم بوصیت رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا غلام انی اعلمک
کلمات احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده تجاهک اذا سألت فسأل الله واذا استعنت فاستعن
بالله واعلم ان الامة لو اجتمعت علی ان ینفعوک بشیء لم ینفعوک الا بشیء قد کتب الله لک وان اجتمعوا
علی ان یضروک بشیء لم یضروک الا بشیء قد کتبه الله علیک رفعت الاقلام وجفت الصحف رواه الترمذی
والله نسأل ان یوفقنا للعمل بوصیة رسول الله صلی الله علیه و آله و اخواننا اجمعین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی وکیل الاخوان رحمه الله علیه وعلیهم اجمعین اما بعــــد اب
این ضعیف در نامه که به اخوان مینویسم آنست که انچه حاضر الوقت است از تذکره بموزع میسازم بر اخوان
و بهر کس بعضی از ان معانی مینویسم و مقصود اصلی انکه همه آن معانی اسماع اسماع اخوان شده باشد
چه میدانم که همه مکاتیب میخوانند و مثل ایشان مثل آن صوفیان میدانم که هر چند یکی بعد از یکی گواهی
میداد قاضی میگفت گواهی دیگر بیار که اینها همه یکی اند و نیست که کتابتی که بیکی نویسم مقصود از بعضی
معانی که در آن مسطور باشد تعریضی باشد باو و تصریح در چنین مقام دوست نمیدارم از تعریض چنان
دوست میدارم که نامه این ضعیف نه بگوش سر بشنوند از زبان عرفیانه بگوش طلب بشنوند از زبان
حقیقتانه چه بحسب هر لسان از سخن مقصودی فهم میشود و جز مقصود آن لسان دیگر و سبب کدورت
امیر شمس الدین شهریار هیچ نبود جز انکه نامه که این ضعیف بایشان نوشتم نه بگوش آن زبان که من گفتم
شنیدند اگر بگوش همان زبان شنفته بودندی موجب مزید محبت و صفا میشد نه موجب تعدد
کدورت دیگر چنین نیست که در هر کرت کتابت همه اخوان نوشته کرده یا مبسوط نوشته کرده و
کرآن یکی که کتابت باو نوشته نشده باشد از نقصان نیست در محبت چنان دوست میدارم که

ازامثال این ظنون این ضعیف را معاف دارند و بقولی مطلق چنان دوست میدارم که اول
واحوال این ضعیف را بر محامل رحمیه حمل بکنند این ضعیف ازان مقام که عادت اهل رسوم است
آن میکنم و میگویم و چون این ضعیف از ایشان آمن باشم و دانم که امثال این تصرفات نمیکنند
و در اندیشه در آن بسته میدارند آنچه گویم و کنم صرف باشد و برنگ حق و این ایشان را انفع است
و اگر این امن حاصل نباشد این اقوال و افعال همچون مرآتی باشد که زنگار اندیشهاء ایشان بر
آن نشیند و حلیهء حقیقت در آن نبینند پس رجوع و ظلم کرده باشند با ضاعت مرآت و پناه
بخدای میبرم از آنکه مراد از آنچه نوشتم هوایی یا دعوایی باشد اقول قولی هذا و استغفر الله لی
ولکم والسلام علی ولیی و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی مولانا شمس الملة والدین محمد اما بعد
آنچه استفسار فرموده بودند که با چنین فرط اگر توبهء نصوح کند رجوع بفطرت اصلی خود کند یا نه
و آنچه گفته اند که ان بین العبد و بین الله حدا من الذنوب اذا بلغه العبد طبع الله علی قلبه فلم یهتد الی الخیر بعده
ابدا مراد ازین حدی است از حدود و عرضی چه هیچ نیست از اجناس که در عرض ذنب داخل است و اسم اثم بران
مرافقند که باین مثابت باشد مراد حدی است از حدود و عمق مراتب حدود عمقی است که خدای عز و جل میداند
نه امریست که در قانون علم درآید و ماخذ مراتب عمقی مبادی صدور ذنبست و کیفیت تهجم بران و مخافت مومنین
از کیفیت ذنب اشدست از مخافت ایشان از نفس ذنب چنانچه ابن عباس فرموده یا صاحب الذنب
لا تامن سوء عاقبته و لما یتبع الذنب اعظم من الذنب اذا عملته قلة حیائک ممن علی الیمین و علی الشمال و انت
علی الذنب اعظم من الذنب و ضحکک علی الذنب اذا فات اعظم من الذنب و خوفک من الریح اذا حرکت ستر
بابک و انت علی الذنب و لا یضطرب فوادک من نظر الله الیک اعظم من الذنب اذا عملته آری یکسان
نیست گناه کسی که گناه کند و گرید با گناه کسی که گناه کند و خنده و از اینجا گفته اند که اعظم الذنوب عند الله اصغرها
عند الناس و اصغر الذنوب عند الله اعظمها عند الناس برای آنکه گناهی که کننده آنرا کبیره شمرد و در کردن
آن مستشعر خوف باشد و آنچه خرد شمرد آنرا فارغانه کند پس گناه بزرگ بتدارک خجل و وجل خرد شود و گناه خرد
با تمام غفلت و نهادن بزرگ گردد و امیدواری بکیفیت طاعت بیشتر است از امیدواری ایشان بنفس
طاعت چه بسیار افتد که شخصی بکردی طاعتی مستوجب نظر رحمت الهی و آمرزش کلی شود از برای آنکه
با خلاص و حضور دل و انکسار نفس کند و افتد که طاعات کلیه ازوی صادر شود و هیچ ازان نتیجه ندهد برای
آنکه مقارن چنان معانی نباشد حدیث لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم و لا نصیفه

ازین

ازین باب است لقد کان وقع لی ترجمان لسان من یستحقه   زاهد هزار رکعت اگر میکنی نماز
ما را بجای آن همه یک آه   حاصل الکلام آنکه مدار کلی در رد و قبول بسبب معصیت و طاعت بر مراتب عمق
است افتد که والعیاذ بالله معصیتی از شخصی صادر شود که مردمان آنرا خرد شمرند اما علیم خبیر داند که اقدام او بر
آن از فرط بیباکی و جفاکاری است و بدین سبب او را از نظر خود بیندازد و از نظر افتاده گرداند و چنین کس
والعیاذ بالله البته ایمانش و لو عند الموت مسلوب کرده در دار الشقا داخل ابد جاوید بماند و افتد که
از شخص طاعتی سر زند که مردمان آنرا خرد شمرند اما علیم خبیر داند که اتیان او بآن از محض اخلاص و نیکوبندگی
است بلا شایبهء رعونت و غرض و بدین سبب پذیرفته گردد و پذیرفتگی که دیگر رد در آن نباشد همچون
پذیرفتگی اصحاب بدر که بدان سزاوار خطاب اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم شدند و نشانهء چنین کس است که موفق
بتوبه گردد و لو فی آخر عمره و بر این ثابت ماند و مصداق این دو حال حکایت آن دو زن است که یکی بسبب
گربه بدوزخ رفت و یکی بسبب سگی به بهشت و الحکایتان فی الصحیح اما الاولی ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال عذبت امراة فی هرة ربطتها حتی ماتت فدخلت فیها النار و اما الثانی قال النبی صلی الله علیه و آله بینما
کلب یطیف برکیة کاد یقتله العطش اذ راته بغیة من بغایا بنی اسرائیل فنزعت موقها فسقته فغفر لها
به و از اینجا گفته اند که هیچ از معاصی خرد نباید داشت برای آنکه خدای عز و جل غضب خود در آن پنهان کرده چه دانی
که این معصیت نه آنست که غضب خدای در آنست و همچنین هیچ از طاعات خرد نباید داشت برای
آنکه خدای عز و جل رضوان خود در جنس طاعت نهاده چه دانی که این نه آن طاعتست که رضوان خدای در
آنست پس آنچه ولیم نوشته که با چنین فرط رجوع بفطرت ممکن است اگر مقصود جنسی معین است از
فرطات همه اجناس فرطات قابل آن هست که باتلای بان رحمت خدای عز و جل تدارک کند و هیچ
جنس ازین مستثنی نیست و اگر اشارت بفرط معین است که معلوم شده که صدور آن از مصدر خود
مقرون بکیفیتی بوده که والعیاذ بالله مثمر قطیعت کلی است این چیزی است که علم بشریت بآن نمیرسد
و هیچکس بر هیچ معصیت خود این حکم نمیتواند کرد و اگرچه بر هیچ معصیت خود نیز حکم نمیتواند کرد قطعا که برین چنین
است مقام مومن میان خوف و رجاست نرجو رحمتک و نخشی عذابک والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر شمس الملة والدین ابی سعید ایده الله احسن التایید
اما بعد از جملهء احکام مودت یکی این است که اگر تمادی نایافت مراد بصورت طلب بکشد
و آتش شوق بکشد طالب آن فایده که از مطلوب خواهست یافت از اشتیاق بمطلوب یابد
و محبت و در نهاد محب خلیفهء محبوب باشد و بس کار باشد که از خلیفه آید و از مستخلف نیاید برای آنکه خلیفه

از مستخلف باز گوید پس بایش کشاده باشد و مستخلف از خود باز گوید پس بایش در بند شود و بعد اگر
گویم که اشتیاق بدیدار اخوان خویش دارم چگونه راست باشد و مرا خود اشتیاق جز بدیدار ایشان نیست
و اگر گویم اشتیاق دارم گویند پس چرا از ایشان جدایی و چگونه مرا شوق بدیدار اخوان الهی باشد که
اگر از فرقت ایشان آهی کشم شعله آتش در آسمان گیرد و بسوزد لیبلغ الکتاب اجله گویند از درد چنین
دردمندی ای اخوان الهی چه شود که شما با او مساعدت کنید تا آن نفس که در ره دی آسمان نتواند کشید
با شما بکشد و از کربت درون تنفسی جوید آخر شنیده اید که من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا
نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة اما بشرط آنکه هرچه قسط زمین و آسمان باشد از هستی شما باز دهید
و از آن خالی شوید یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا
ای اخوان الهی هرکس که پیش همت حقیقی نیست حقیقت شود بر وی استعلا جسته باشد و الا تعلوا علی الله
باید که چندان عظمت خدای بیابد که عظمت آدم را بل آدمی را فراموش شود و این حالت را لوازم چند باشد
یکی آنکه در صفت عبد الله سید الکونین گفته اند کان الامة من اماء المدینة تاخذ بید رسول الله صلی الله علیه وسلم
فتذهب به حیث شاءت و دیگر گفته اند کان یجلس علی الارض و یاکل علی الارض و دیگر گفته اند کان اذا
دخل بیته یکون فی مهنة اهله هان ای جماعت سالکان اینها بیاموزید و این ره دی سنتها تا سرحد
لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین جعله الله من الصالحین اما بعد
هیچ مرتبه آفریده را اعلی از آن نیست که در مقام معامله با آفریننده درآید و ربوبیت او را بعبودیت و جلال او را
بثنا و اکرام او را بشکر مقابل دارد و همتی که باین معامله مرتقی گردد اعلی همتی تواند بود و همت ارتقا آن
اعلی همتی است و معلوم است که هرکس در درجه اعلی نتواند بود ناچار بعضی باین مختص خواهند بود که
ایشان خیر بریه و اشرف خلیقت باشند و آفرینش ایشان از عنصر کرامت و باقیان که فرومایه
و خسیس گوهر بند خود را در معامله پاک بزرگوار نخواهند گنجانید و روی بهیکر خواهند آورد و چنان آفریدگان
روی با هم آورند و آفرین بر یکدیگر دهند این معامله ایشان را لایق دانی که بهتر ازین نمی ارزند لو علم الله فیهم خیرا
لاسمعهم همان بهتر که لوث وجود خویش از ساحت قدس کبریا بدور دارند و بعضی از ایشان که بر سبیل
امتحان با ایشان مباسطتی رفته و بر حاشیه بساط قرب ظاهرا ایشان را راه داده اند چه کنند کجا کرده اند
بلعام را اجابت دعا دادند دعا بر موسی کرد ابلیس را از جامه خانه کبریا خلعت دادند تکبر بر آدم که خلیفة الله
بود کرد علماء سوء را در هر روزگار خلعت علم پوشانیدند حله کتاب ساختند آن را وسیله پوشیدن حق کردند

آری

آری بدگهر را علم و فن آموختن همچو تیغی دان بدست راهزن حق تعالی قطع شر این قطاع
الطریق از سالکان راه حق بکناد تا جلی امن این راه روند که شر نه جز ملائکه را و هر گونه فساق را بیاب
هوا از ایشان آمن اند و سالکان راه حق و طالبان طریق صدق از ایشان در محنت و هم او بهمان
و افراد ایشان پیوسته مبتلا اللهم اکفنا شرهم و اعدالهم بکرمهم الکث علت و تولک انی دلا تحی الملک
التینی الا باهله والسلام علی الاخ الاعز و رحمة الله و برکاته فصـــــل بالخیر الی الشیخ کریم الدین
معلوم دانند که شیخ محمود باز آمد و بهاء الدین را یافت و رسید بیش آن بود که دار و غه خشت حال بهاء الدین
و صیادی او معلوم کرده و رغبت در توقیف او نموده و بمواعید او را فریفته چنانچه طوعا او کرها او بتوقف
شده و ظیفه آنکه آن برادر از هم ایی متوجه خشت شود و او را با راه آورد و از مواعید لا ترکنوا الی
الذین ظلموا فتمسکم النار آگاه گرداند و از خدمت و معاونت ظلمه و فسقه تحذیر کند که هر مرغ که برای
ایشان کرد و کار لهو اهل اضاعت و اتباع شهوات راست و او بآن از خدای دور و دل او بیابد
شود و بهر حال که از ایشان با حرمت یا قیمت بستاند و بخورد او را در دل قساوتی روی نماید و در جمله معاشرت
با ایشان جز شقاوت و مقت و سخط باری تعالی نباشد زنهار که از آن دوری جوید والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد اما بعد
فقد قال رسول الله صلی الله علیه وآله کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل و راه گذری را تعلق دل
بحال وطن که روی بآن داده باشد و از غیر آن فارغ باشد مؤمن را اندیشه در کار آخرت باشد که آخر کار
و در این میانه که بمکابده امور دنیا مشغول است اگر صد لون نامرادی و مکروه گرد او بر آمده باشد و از
فرط تعلق قلب که بحال معاد خود دارد از آن متاثر نباشد تا تری معتقد به مؤمن کشتی تن خود را بدست
امواج این دریا باز داده تا بهر کوشه که او را خواهد برد و بهر جانب که خواهد افکند دل او در خدای جمع است کار
او در او مضی کو متشتت باش ولیم ایده الله را اگر سفر بر پیش آید فالحمد علی کل حال مؤمن از روی حقیقت
عابر سبیل است اگر بحسب صورت نیز عابر سبیل شود گو باش مؤمن بفرموده خدای عز و جل که ان لا
تتخذوا من دونی وکیلا ذریة من حملنا مع نوح خدای را وکیل و ولی امر خویش ساخته و چون کسی ولی امر
خویش ساختند اعتماد بر او باید کرد و رجوع از آن توکیل و تولیه نباید کرد و چون ولی عز و جل امر فرموده و اذن
داده که در کاری که پیش آید تقدیم فکر و مشورت نماید و بعد از آن عزم کرده بسعی که اکتساب عبدات
مشغول شود اما اعتماد بر ولی عز و جل داشته باشد و چشم در تقدیر و تدبیر او باز داشته که از غیب چه آید
و از شیمه مشیت چه زاید که و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ولیم ایده الله بهمین سبیل سلوک

وارد بسند والله ولیهم وبعینه علی امره والایکله طرفة عین الی نفسه انه المولی الحمید نعمت صحت که خدای عزوجل آن برادر تیم
الاجر شمس الملة والدین ابی سعید منت نهاده بکزارد شکری مشکور باد و ایتم این حیات را حیات جمیع کرد
وآن حیات را از آن خدای عزوجل داند و در کار او صرف کند و هیچ از آن در حظ خویش صرف نکند والله الحمد که
خدای عزوجل بشناخت این معانی دیگر این احسان برادر منت نهاد و صحت او را سبب معرفت ناشناختن
کرد و قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم اعفاه الله عزوجل کان کفارة لما مضی من ذنوبه
وموعظة له فیما یستقبل وان المنافق اذا مرض ثم اعفی عنه کان کالبعیر عقله اهله ثم ارسلوه فلم یدر لم عقلوه
ولم ارسلوه و اولاد و لیم امیر مجد الدین اسمعیل و اولاد ولیتم امیر فاضل الدین محمد وسایر مرضی اخوان آباد در اشتغال
روزی باد و توفیق شکر و صبر حاصل ولیم امیر مجد الدین محمد را عزای حسن و اجر جزیل بر فوت فرزند کرامی
حاصل باد و اخوان التهتیة الاستیما ولی وصفی المولی شمس الدین محمد را بر فوت برادر مرحوم سلف صالح
با سلام علی ان فی الله عزاء من کل مصیبة وخلفا من کل فایت ودرکا من کل تالف والمحروم من حرم
الاجر عماد الاخوان ونور الاخوان ورکن الاخوان را مکاتبات مفرده با دلبود کرده اند بخیر یاد بوده باد ذکرهم الله
بخیر نعمین بنده ولا مزید من مواهب صلوة عالیجناب افاده مآب مولانا فخر الدین نیز مفرد التفات فرموده بود
فهو مفرد بالتحیة والسلام واظهار الشوق والمحبة لازال المستفید برامامه والفضل والعلم قواما والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

آدمی فقیر کرسته زنجیر تقدیرست چکند که هر چه باو رامیدار ندبناشد و با وجود این اگر از دیباز خواست
این کنند رواست برای آنکه فقر و احتیاج از طرف بنده است و از طرف حق همه بی نیازی و استغناست
اگرچه تقصیر او برای نایافت قوتست و قوت نتواند یافت جز از اینجا اما چون دادن قوت بر اینجا لازم
نیست و حاجت و نیازمنی باین دادن اینجا ثابت نیست آدمی اگر محتاج باشد بلکه ازین بازخواست او را
منت قبول باید کرد که حالیا سخن است بر سر آنچه او را از آن افتاده اگر از آن محروم است باز خواست از آن
دکنت و کوی بر آن مشغولست سررشته این کار و کرم کننده این بازار درد و خواهشی است که در نهاد آدمی
نهاده اند عالم سراسر جوشش و خروش آن درد نهانی و آتش اندرونی است و اگرچه نفس آدمی ازین حدیث در
اضطرابست اما دکیل هستی او بآن مطمئن است و هر چند او را از برون کوید نی چون از اندرون ندا آید
که بلی کی آن کفت برونی ملتفت الیه کردد   برون پرده باشد شور ایام   درون پرده خاموشیست و آرام
اکنون نیک بخت بنده که آشکار او نهان او موافق شود و شور او مطابق وجود او کردد و بقضای خدا
رضا دهد و زبان از اعتراض در بندد چنانچه او را از نیز باشد آورده اند که یکی از مشایخ بخواب دید که
فلان عورت زن تو خواهد بود در بهشت با خود اندیشید که آیا او چه عمل شایسته این شده باشد بعد از

اونیست

او نیست و صبر صدمی بود که او چه عمل میکند علی الدوام تدبیر که میکند ازو پرسیده که ترا غیر ازین عمل که من می
بینم عملی دیگر هست کفت نه مگر بخصلتی پرسید که آن خصلت چیست کفت اگر در سایه ام تمنای آن ندارم
که در آفتاب باشم و اگر در آفتابم تمنای آن ندارم که در سایه باشم کفت این را خصلتی میکویی این آن خصلتست
که همه مردان مردان از آن عاجز شدند معلوم او شد که شایستگی آن مرتبه باین خصلت حاصل کرده

بسم الله الرحمن الرحیم

نشاید که عزیز کرده خدای ذلیل سازند بی اذن خدای و خدای عزوجل اذن نداده که با مؤمن مسخرگی کنند
و استهزا نمایند و استهزا را جهل گفته قال سبحانه قالوا اتتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین شاید
که جماعت اخوان که از رسوم اهل طبع نفور کرده اند و برسوم اهل حق کرویده اند طریق اهل طبع دغافلان را که ایشان
سلوک دارند و یکی از ایشان باید که با خود تقدیر کند که اگر آنچه ایشان با این شخص میکنند یکی با ایشان کند
از شوکی حال ایشان چگونه باشد آنچه خود نمی پسندند به برادر خود نپسندند لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب
لنفسه و اگر ایشان می پسندند خدای نمی پسندد و خدای کینه خواه است از قبل مؤمن هر کس که با مؤمنی استهزا
کند خدای عزوجل با وی استهزا کند کما قال سبحانه واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن الله یستهزئ
بهم و کسی که خدا با وی استهزا کند زیاده از آن خفیف شود و کسی که بشر با او استهزا کند پس ایشان درین استهزا که با
مؤمن میکنند صرفه نمی برند شاید و نسزد که برای آنکه ساعتی طبع را خوش کنند و شیطان را بخندانند خدای را
بیازارند والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا بنده خدای که مؤمن است
با او و بر رسول او در ذمت خدای و رسول او ست هر کس که ذمت خدای و رسول او را بشکند و کسی که خدای
و رسول او را امان داده باشند و نفس و عرض او را حمی ساخته اند حرمت ندارد خدای و رسول او خصم او باشند و بحال
کسی که خدای و رسول خصم او باشند این از عادت جاهلیت که اهل طبع و جوانان و بیخردان چون مردی
ساده بینند چیزی او را مسخرگی کیرند و استهزا را با او عادتی مستمر سازند چنانچه او را از دست ایشان زهره
نباشد که سر بر آورد و هر کس که او را این طریق باشد خدای عزوجل اسم او را از ذمره آزار کنندگان مکتوب
کرده اند و خدای عزوجل از وی آزرده باشد اشد آزردگی باید که جماعت اخوان ازین اثم عظیم توبه کنند و
دیگر باره باز سر آن نروند تا خدای عزوجل بر ایشان ببخشاید و بر ما زیاده از گفتن نیست اگر بشنوند از خود و
هر کس که ایشان را باین دلالت کرده شاکر خواهند بود در روز قیامت و اگر جز این کنند فانما حسابهم علی الله وعلینا
البلاغ ومنکم العمل والتوفیق من الله عزوجل والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاکبر التابعین وسایر المسلمین اما بعد ارباب احوال را

عادت آنست که تخمین حاصل خود کنند و خرج را بران اندازند اگرچه دانند که احتمال تطرق آفات که مستاصل
مال باشد هست و احتمال خطا در تخمین بیش و کم هست اما بنا بر ظاهر حال نهند چنانی از آن بردارند بر
همین قیاس باید که مردمان تخمین عمر خود بنهند و صرف اوقات خود بران اندازند و ما تخمین عدل که هیچ قدر مبالغه
در آن نباشد بنهیم که هم در حدیث درست شده است که اکثر اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین و تجربه بر
این هم گواهی میدهد پس اگر عمر هر کس را تقدیر آنکه بغایت رسد شصت و پنج سال گیریم اکنون ای آنکس که ترا
چهل سال است بیست و پنج سال از عمرت مانده اندیشه کن که بیست و پنج سال بسیاری نیست تا دیده بر هم
زده گذشته و اگر صدق این خواهی که معلوم کنی واقعه از واقعات خود که بیست و پنج سال پیش ازین واقع
شده باشد یاد آر و بنگر که گویا دی بود یا پریروز و چون ترا از عمر چنین مقدار مانده ترا آنکه کار باید کرد و آنکه کار
نباید کرد اما آنچه باید کرد شتاب در تحصیل زاد معاد که هر چند هنگام معاد خروج نزدیکتر شود و جد در تهیه
و استعداد زیاده باید کرد که وقت تنگ میشود و کار فراوان مزدحم میگردد و یک از پیش بر باید داشت
که چون نفیر رحیل زند امان نیست اما آن کار که نباید کرد اندیشه بسیار در امر معاش برای آنکه بیست و
پنج سال زمانی بسیار نیست تا دمی بر آمده و حاجت به زیاده تمتع ندارد و همین مرتبه کار که سامان انجامه
برای آن مدت کافیست و حاجت بیش دیگر نیست و اگر بر نفقه و سختی بسر باید برد هیچ آن بار زمانی
اندکست و اگر اندیشه برای فرزندان است معلوم دارد که او را اندیشه خود کردن و متفرغ شدن برای کسب
زاد معاد بسیار اولی است از اندیشه فرزندان برای آنکه از فرزندان هر کس بکشش خود هستند چه حاجت که
این کس خود را فدای ایشان کند خدای عز و جل هر کس را چنان آفریده که کشش خود هست و نیز علاقه فرزندی
امری اعتباریست و امور اعتباری در زمان رفاهیت و فراغت آدمی را پروای اعتبار آن هست چون کار
بر او تنگ شد کجا پروای آن میماند در روز قیامت که آدمی را کار بجان و کارد باستخوان رسد غیر علاقه با
نفس خود که علاقه حقیقیست باز نماند یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه لکل امرئ منهم یومئذ
شان یغنیه و چه جای آن که از ایشان گریزد که یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه و صاحبته
و اخیه و فصیلته التی تؤویه و من فی الارض جمیعا ثم ینجیه اگر ایمان بروز قیامت بر خود همچنان حاضر داند که
امروز که واقع است و چون چنین کند بالضروره ایثار خود بر ایشان کند و آخرت خود را فدای ایشان نکند
مردمان دنیای خود را فدای فرزندان نمیکنند چه سست که بر آخرت چنین سخی اند که آنرا فدای فرزندان میکنند
اما آخرت اهون و ادنی است از دنیا فی الدنیا مؤمن اند که مرد با آخرت نه وای آنکس که ترا اینجا سال
عمر است ترا اینجا چهل مانده باید سال بگوئی که بیست تا بی زدی گذشته آنکس را که بیست و پنج سال اش
بوده حال آنکه بوده که شنیدی با خود بتوجه رسید بیدار شود با حال خود افتد و دل از همه جز او برکند

وکردی

وکردی خدا شود باشد که کلیم خود از آب بیرون بری ترا فکر چنین یک تن تنهای خود می باید کرد فکر دیگران که همه ایشان
بازگذار مثل شمای بنی آدم مثل جماعتی شکستگانست که غرق دریا شده اند هر کس دست و پای می باید زد
که خود را بساحل رساند هر کس را خود و بکس مشغول بباید داشت که بوصله او نشیند و از کار خود باز بماند و هر دو غرق شوند
مگر ملاح شیرمرد که شناوری خود را و هر کس را بیرون تواند آورد و آن معال حق اند که درین دریای شکستگی
بازماندگان میکشند بفرمان خدای سلام علی ذکرهم و رحمة الله و برکاته و آن اندازه معدودی باشند نادر اگر
و نبوی که مرد را از برای عزیزان خود میباشد ای آنکس که ترا شصت سال عمر است ترا پنج سال مانده پنج سالگی
حساب است ساعت بساعت ترا فرشته مرگ بگوش میرسد اندیشه کن و کار فرزند اولی است
از اندیشه ملک و مال کار رفت نزدیک شده دل حاضر دار و کلیه را انکار مکن بخیال مگوئی تا خود چیست
تا چشم بر هم زده گذشته اگرچه ذکر مرگ تلخ است اما علم چون این تلخی واقع است و تغافل
و تجاهل از سر را بیرون نمیرود هم آنرا یاد کن مگر دل بیدار شود و بکار رسازی آن مشغول شود اولی است
ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روز دریابی و با این خطابها که درین نامه کرده ام شخص معین انجام
این خطاب عام است با همه بنی آدم و این نامه ایست بهمه پسران نوشته شده هر کس از فرزندان آدم
حساب خود از اینجا بردارد و صرف وقت خود بر مقدار خود اندازد و همه این تقدیرات که در اینجا کرده ام
اقصی عمر است بحسب الاکثر و او داند که مرگ فردا و پس فردا نیز در حسابست فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة و لا یستقدمون از مرگ باشد و مدار کار خود بر احوط نهد اگر عزم مدارد که فردا خواهم مرد کار فردا امروز هم
کرد امروز همان کار کند شاید که فردا آن باشد که الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت و العاجز من اتبع
نفسه هواها و تمنی علی الله و زنهار که بخیال عفو و مغفرت و کذا و کذا دست در معصیت نگشاید که ترتب
عقاب بر معصیت امریست اصلی که ظاهر حال آنست و عفو و تجاوز احتمالیست که چون آن نیز گاه
میباشد در مقام استیفای بیان نخواسته اند که ذکر آن اهمال کنند همچنانکه ظاهر حال کسی که افعی او را
گزیده موتست گرچه میباشد که نمیرد اما این نه بآن مرتبه فراوان است که شخص دلیر دست در دهن افعی برد
و خدای خشنود باد بنده که امر را چنانکه هست بداند و السلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی دلبری فی الله الامیر محب الملة و الدین الشیخ محمد نضر الله وجهه اما بعد
نوشته بود که آدمی جهت عبودیت مخلوق شده است و حق عبودیت آنست که یک نفس از ذکر معبود
غافل نباشد آری چنین است چون رب عز و جل پیوسته بربوبیت ایستاده کی میشود باید که اگر یک طرفة
العین نظر از وی باز گیرد وجود او از هم فرو ریزد و چگونه چنین نباشد و مرغ عیسی علیه السلام بحجت آن که بحسب ظاهر

ساخته او بود و چون از نظر او غایب میشد فی الحال می افتاد و ناچیز میشد چگونه آدمی که فی الحقیقه ساخته قدرت
خدای است بی آنکه در نظر او باشد باشد اگر نظر رحمت از و باز گیرد در ساعت ناچیز شود پس حق بندگی
این است که بیک طرفة العین از اقامت وظایف عبودیت غافل نشود و چنانچه رب پیوسته او را تربیت
میفرماید او نیز پیوسته عبودیت تقدیم کند تا بنده شکور باشد انا قلیل من عبادی الشکور و ذکر چنین بندگان زبان
گواهی داده و نکته این مقام برای آنست که اینقدر گاهی صورت می بندد که ذکر خدای و محبت او سرشته
تن و جان بنده شود و با رگ و خون او بیامیزد چنانچه وی را تکلفی نباید کرد برای ذکر بلکه وجود او وجود ذکر
باشد و چون چنین شد نشان ولایت بر او باشد که گفته اند ولی آنست که دیدن او خدا را بیاد دهد زیرا که
آنکه چون ذکر بوجود او قایم شد تمام حرکات و سکنات او ثمره ذکر است یعنی هرچه میکند برای خدا
میکند و هرچه میدهد برای خدا میدهد و هرچه میستاند برای خدا میستاند و هرچه میگوید برای خدا میگوید و از
خدا میگوید و بخدا میگوید برای آنکه حول و قوه خود در میان نمیبیند و چون تربیت آلهی او را در همه کار یکی جامع
میشود همه کارها او ذکر است خواب او ذکر است بیداری او ذکر است سخن گفتن او ذکر است خاموش
بودن او ذکر است ذکر او ذکر است نسیان او ذکر است کل شان او ذکر است هستی او ذکر است و در
ذکر است و از ذکر است و بر ذکر است لا اله الا الله پاکا خدای که چنین پاکان پاک پاک او سند نقوش اکوان
از الواح سینه ایشان زدوده و محبت این و آن از دل ایشان ربوده پاک اند و برای پاک یکتا اند
الله سبحانه از برکات این پاکان فیضی و نصیبی و لیم را اکرامت کناد انه بصیر بالعباد و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و ختم بالصلوة علی محمد و آله

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر شمس الملة و الدین عمر ابی سعید اما بعد
ذکر خدا مونس دل طیبین است چنانچه گرمازده سایه خواهد که در آن بیاساید و مرد تشنه آبی خواهد که بیاشامد
دل طیبین یاد خدا خواهد که درون خود جا دهد چون ابناء طبع احادیث لهو صب کام خود شیرین کنند
او کام خود بنام خدا شیرین کند پاکا خدای که لهو حدیث برکام ایشان شیرین ساخته چنانچه شیرینی تر است
از قند و عسل و اگر فرزندان آدم ایشانرا همزبان نمیمرد که با ایشان مشارکت کنند در تمام یاد کرد او دادا
فرزندان آدم خلق را و انست ایشانرا هم یکبار هم پای ایشان ساخته بر وجهی که بسمع ظاهر ذکر ایشانرا
بشنوند چنانچه داود را بود که یا جبال اوبی معه والطیر یا بر وجهی که بقوت بصیرت او را دریابند چنانچه سایر
صدیقین و موقنین راست جری میاه و هبوب ریاح و اصوات طیور و پرواز مگس [illegible] همه تسبیح
غفور است خاک افتاده راه اوست باد هوا خواه اوست آب روان سوی اوست آتش گرم جست جوی

اوست

اوست زبان سوسن به ثنای او گویاست چشم نرگس حیران آن صنع والاست سرو آزاد برای بندگی
او برپاست بی آنکه خدمت بسته برخاسته و اب پشت دوتا کرده و اوراکع اند اشجار سر بزمین نهاده
او را ساجد اند مگر آدمی که سر در هوا و پشت بر خدای کرده و روی بخود آورده و نی خود را فراموش کرده
اولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا از آدمی کفورتر و کنودتر نیست نعمت خورد و منعم را نام
نبرد نعمت او را وسیله مکابره با او سازد برای آنکه مکابره با حق کند و متولی حق حق است بس مکابر با کسی
که حق است مکابره با خدا است و او بنعمت خدای متمکن از این مکابره شده که او را قوت و قدرت بخشید
آری چون برای اشتغال بتمتع بنعم از ذکر خدا باز مانده و برای استظهار بآن نعم از مکابره با حق متمکن گشته خدای
تعالی تواند که آن نعم از وی باز ستاند تا ببیند که بعد از سلب آن نعم او همچنان متمرد است بر اعراض و نسیان
و همچنان داعیه تطاول و تعدی دارد یا نه خداجوی شود و باشد از بنده که پیش از آنکه نایره قهر خدای مشتعل
شود و در بند آن انتقام و تدارک در آید باز یافت کار خود کند و پیش پای خود ببیند و بدوام ذکر
قسوت قلب را نرم کند و بالتزام مسکنت گردن افرازی بر خود بشکند قال الله تعالی الم یان للذین آمنوا
ان تخشع قلوبهم لذکر الله و ما نزل من الحق و لا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم
و کثیر منهم فاسقون ای جماعت اخوان النهیر را برای تطاول امد قسوت در دل پیدا شده که مجلس ذکر
را بحضور معمور نمیدارند و ملازمت بیوت خود را ایثار میکنند بر ملازمت بیت رب عز و جل انما یعمر
مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر باید که امروز که روز ایشان است در رفع بیوت خدای و ذکر اسم
او و نشر ذکر او تقصیر نکنند تا آن روز که روز رب باشد و الیوم کله لله دانند که با ایشان چه کنند ان ینصروا
الله ینصرکم فاذکرونی اذکرکم من کان لله کان الله له ای جماعت اخوان ملازمت شخص بقدر حاجت باو
باید کرد شما سخت محتاجید بخدای و جوه افتقار شما بر او بیش از بیش است یا ایها الناس انتم الفقراء
الی الله و الله هو الغنی الحمید ملازمت بیت رب عز و جل و حضور در زمره ذاکرین او چرا کم میکنید نقود حاجت
برا و ملازمت خانه او کنید و بدانید که اگر با وجود اخلال بملازمت خدای تعالی حاجات مقضی میدارد در برای
آنست که او مراتب حاجات می شناسد حاجتی که از آن بهتر و گرامی تر نیست آن با تقاضا میدارد تا
باز تقصیر مقصر آنرا نگذارد و آنچه میگزارد آن حاجات جزئیه است هیچ میدانید که آن حاجت کدام است
آن حاجت بظلی که تا و اگر دران یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار
امروز کسی که در ظل بیوت خدای بسر برد که و رجل کان قلبه متعلقا بالمسجد اذا خرج منه حتی تعود الیه آن
روز که جز خدای ظلی نباشد او را ظلی باشد اما کسی که در سایه خود بسر برد آنروز خانها خرابست فیذرها
قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا لاجرم بی سایه بمانند جز خانه خدای آنروز خانه و جز سایه او سایه نباشد

ونتوانند بود وما کان لله یبقی وما لغیره یهلک ویعنی کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون غفر الله لاخوانا
زلاتهم ولا ینقصهم شوباتهم ویصرف الیه قلوبهم ونیاتهم هو حسبنا ونعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة العلیة المحمیة المجیدة سلک الله به سبیل المحسنین اما بعد آدمی تا پاک نشود او را چنانکه هست ادراک نکند درین دو سه روز که فرصتی هست پاک شو تا او را چنانکه هست دریابی گویم مرا دریابی گویم مرا دریابنده ام گردان چنانکه هست تا پاک شوم چون از راه حجت عاجز آیم دست در تضرع زنم و از نفس بزاری درخواست کنم نفس لئیم باشد هر چند زاری بیشتر کنم التفات کمتر نماید اما خدای عز و جل آن زاری که من پیش نفس کنم بشنود و بر زاری من رحمت آرد و درین بگشاید ندانم چون کند و چگونه گشاید اول پاک گرداند بعد از ان دراک یا اول دراک گرداند بعد از ان پاک یا آنکه این و آن خود هر دو یکی است و ازین با آن انداختن و از ان با این بهانه گیری نفس عاجز است که دعوی قدرت دارد و چون بمقتضای آن دعوی مطالبش دارند بآن دفع نتواند کردن بهانه گیری آغاز کند و علل و شرایط اثبات کند و عجز خود باین حیله میپوشاند چون کار با قدر افتاد دی مهلت کی دا کنون تو خواهی چنان گیر و خواهی چنین اکنون اگر کسی خواهد که این پاکی را تمهید و شرح شناسد که چیست برای وی شرح کنم موجز بدان که ما پاکی بر آنست از غرض خواهیم و پاک آنکس گوییم که او در کار که کند هیچ غرض و طمع نباشد و این در دو مقام صورت بندد یکی در غایت هستی و بی غرضی ازین مقام خدا راست عز و جل که چون او تام مطلق است که هیچ نقص بهیچ وجه در او نیست کاری که کند نه برای جبر نقص و استکمال ذات باشد بلکه جود محض باشد و یکی در غایت نیستی و این آن مرد دانا را باشد که چون بداند که ما سوی خدای را عز و جل از آنجا که او است هیچ قوة و مشیت نیست و نفس او از جمله ما سواست هر آینه این دانش او را ساکن گرداند سکونی سرمدی که من بعد هرگز در وی نهضتی باز دید نشود و چون خالی مطلق نشود از پاکی مطلق پرتوی بر وی افتد و او را حولی و قوتی بجدای حاصل شود و بدان کارها کند پاک و بی غرض که فایده آن نه راجع با او باشد راجع با امر باشد و او از برای خود مالک چیزی نیست که خودی که مالک چیزی تواند بود از خود در نمی یابد و هستی او با هستیها یکسان شده قاعا صفصفا سری بمیک شده و کردنی بی انداز او اگر او در این صبر هست در ضمن کل است جای او در امر کم نیست و نصیب او از هستی کم نه قد جعل الله لکل شیء قدرا شخص مذکور متوکل باشد و راضی شود و صبور باشد و قانع باشد و دایم الحزن باشد و دایم السرور باشد و شکور باشد و فارغ البال باشد و شخص مذکور هر چه داند داند آنچه نباید دانست چون برین وجه آنرا داند که آنرا می باید دانست آنرا دانسته علم وی ممزوج بجهل نباشد و شخص مذکور ضحوک باشد و قتال باشد اگر صاحب سیف باشد

بسیف

بسیف بکشد بحق و اگر صاحب لسان باشد بحجت و او را همه فعال باشد و گاه در غایت عجز و ضعف ظاهر گردد شخص مذکور خمول دوست باشد و از خلوت انس تمام یابد و اگر با خلایق صحبت افتد از ایشان متوحش باشد شخص مذکور مشتاق باشد و مشتاق الیه شخص مذکور را از روی حق باشد و در زمین استعداد او قبال با او توان سنجید هر کس را که در کفه او نهند و با او راست آید تمام العیار باشد و هر کس کم با او کج باشد و بالا در مقام شقاق و خلاف ناقص باشد شخص مذکور رحیم باشد و وقور و مردمان را از روی وی شرم آید انوار سکینه از جبین او لامع باشد و واسطه نزول رحمت خدای بر اهل ارض چنین کسی و امثال او باشد

سلام علی ذکرهم و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر رکن الملة والدین حسن ایده الله وقواه والی کنف اللطف آواه اما بعد بدانکه هر چیز را آیتی باشد و آیت خدای عز و جل عالم است و آیت بذات خود دلالت کند بر صاحب آیت و آیت همیشه آیت باشد و صاحب آیت همیشه صاحب آیت پس دیده بآیت رسد و دل بصاحب آیت لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر از شأن صاحب آیت تعظیم بغایت باشد و شکوه بر شکوه که کوه بر او نشیند چنانکه از سنگینی آن سایه که بر سر او است سر بر نتواند آورد شنیده که در مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله اصحاب سر پیش افکنده بودندی کانما علی رؤسهم الطیر برای آنکه رسول الله خداوند آیات بود و آن شکوه رسالت بود که بر او بود از ناحیه مرسل که ولله العزة ولرسوله و محبت حقیقی در حضرتی چنان تواند بود که او با جمال جلال دوست زند و ادراک نتواند شد و بجلال جلال از دوام استوادی باشد آتش دوانی افروخته گردد و محبت را رونق از آن درد باشد محبت بی درد سرد باشد وصال حقیقی آنست که درون آن در دست آن وصال است بمحبوب اما آنجا که وصال در کسوت وصال نیست داد وصال این کس نکو است نه محبوب برای آنکه چون این کس با خبر شد این کس در میان آمد و پیش کرفت هیچ را نگذارد که از او در گذرد و معانی را در خود بند میکند از اینجا گفته اند وتعذیبی مع الهجران عندی احب الی من طیب الوصال لانی فی الوصال عبید حظی وفی الهجران عبد للموالی چند روزی باید ساخت که نفس مطمئنه گردد و یگانگی او با معبود ثابت گردد که یگانگی شرکت است آنگاه اگر او در میان آید یا نیاید یکسان باشد که صافی شده و حایل نشود همچون جامه بهشتیان که هفتاد جامه پوشند که تن ایشان از زیر پوشانه آنگاه محرم وصال گردد و وصال در پرده وصال او را حلال باشد بکام درد در دهد و وقت رونق را وصال باشد اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات روی نماید هم درد باشد و هم درمان باشد آنچه بکوشد نیاید بیرون از این و آن دلم

در جوش و خروش باشد و از تک و تاز ننشیند جوشد تا بداند که برای چه تازد تا بداند که بسوی که نوی جوش کم
جوشش خود جهت خودی بشناسد تو نیز آنکه حرکت راه خود ندید اندر راه کم نمیکند و ما من دابة فی الارض
الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم والسلام علی ولدی و سایر الاخوان ورحمة الله وبرکاته ورضوانه

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولده فی الله مولانا مجد الملة والدین سلام الله تولاه الله تعالی بما یتولی به
عباده الصالحین اما بعد آدمی گرم اندیشه کارهاست که مبنی بر حیاتست و در اندیشه نفس
حیات اصلا نیست گویی که آن امری مقرر است و بی خبر از آنکه نامقررتر همه چیز حیاتست ای دیده دریای
بست محکم باید ساخت که بعد از آن دیوار و سقف بر آن نهند تمام کار و بار جهان مبنی بر زندگی است
اوّلا امر حیات خود مقرر کن و قاعده زندگی استوار ساز تا از مرگ ایمن باشی بعد از آن بنای کارها بر
آن نه و اگر گوید که این قاعده را چگونه استوار سازم که استوار پذیر نیست پس گویم اینجا خانه مساز
و بر شفا جرف هار بنیان تاسیس مکن تقوی و رضوان خدای بجوی و بنای کار بر آن نه که آن اصلی
اصیل و استوار است هر چه کنی برای وجه خدا کن که باقی است کل من علیها فان و یبقی وجه ربک
ذو الجلال والاکرام امیر جعفر طیار الحقه الله بالابرار دیدی که در مضمار امانی چه اسبها تاخت و هر گوشه‌ها
و رواقی میساخت کجا شد آن چستی و چالاکی کجا شد آن فر و فر کجا شد آن دست و آن بنگاه بال
پامال گشت و جاه چاه اکنون بار بسته کردار خویش است یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا
فملاقیه اگر کردارش صالح است او را در این چاه عین الحیاتی گشاید که قبر را بروی روضه سازد از روضهای
بهشت آری هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت ای بازماندگان و همه بشر بازمانده بگذرند
از مرگ بگذر عبرت گیرید و با روز نوبت خود افتید پیش از آنکه هر چند اسب اجل را زین کرده اقدام
ادهم را این سوی و آن سوی تازید جرین پای بجایی نتوان رسید الا از پس تک و تاز مانده شد بعد از این
راه که باید رفت برفتید و از آن کار که باید کرد باز ماندید یا از دست داده و سود و چیزی نیاورده تمام این
دیو انگیخت نه هشیاریست الله تعالی از این مستی هشیاری و از این خواب بیداری کرامت کناد
پیش از آنکه خواب گران مرگ در رسد و بیخوابی عذاب سایه بر سر افکند فتنه و بلای الموت قیامة
کل مکان و ما هو بمیت و العیاذ بالله روی نماید و طریق خلاص شدن از آن فتنه فانی شدنست
در جلال خدای و سبقت گرفتن بر موت اضطراری بعهد ما بود هل اتی علی الانسان حین من الدهر
لم یکن شیئا مذکورا یاد کردن و از این وجود چند روزه که ثوب مستعارست باز گفتن و از آن دم نخوردن و ما
الحیوة الدنیا الا متاع الغرور چون خیاط جامه در کسی پوشد تا بر اندازد آن کند و نیک و بد آن مشاهده نماید که

الکس

الکس با لگانه در آن نگاه کند و بان شاد و معجب گردد تا چون خیاط آنرا از بر او بکند محزون و غمناک گردد
دلیل سفاهت و نادانی اوست که او را آلت اظهار معنی ساخته بود خود را صاحب آن معنی پنداشته
اما از خدای آمد و بخدای باز گردد و الیه یرجع الامر کله آدمی جامه ایست که این حکایات به ادمی مینماید و به او
باز مینماید چنانکه گوید ضرب زید عمروا برای تفهیم مفعولیت و فاعلیت عمر از گوشه برون جهد و جنگ
در پیوندد که ترا بقصاص میگیرم بابا این مثالی است که ساخته اند برای تفهیم معنی با تو چه علاقه دارد و اگر البته چنین
است امکان اعطی زید عمرا دینارا هست دینار را با این نادان گیرد و بدی و نیکی جهان همه از این گونه است
نه توئی تراست بر کار تو که اندرین میان باری گفتم اگر شنفتی خود را مکبر یا مغتر ان فی
ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله سید الجماعة شمس الملة والدین الشیخ محمد اما
بعد پرسیده بود که چون حق عبد اینست که یک لحظه از یاد خداوند خود غافل نباشد اگر چنین نباشد
آثم و عاصی باشد یا نه بدانکه یاد دو است یکی یاد سری و این یاد هرگز از جان منفک نشود و وصف الحال
آن اینست که یاد تو در ضمیرم و مهر تو در دلم با شیر اندرون شد و با جان بدر رود و این یاد است که
اگر یک لحظه از آن غافل شود نام او در جریده بیگانگان و سوختگان ثبت شود دوم یاد ذکری است که بزبان کنند
یا در ظاهر دل گذرانند و اقامت صلوة خمس ای ادای چنین ذکریست که اقم الصلوة لذکری و چنین ذکر اگر
در اوقات غیر مفروضه از آن گاهی ذاهل شود چون آن یاد سری نهان جان او قایم است و محبت خداوند
از صمیم فواد او زایل نیست آن ذکر کفارت این نسیان است و خداوند کریم بکرم و حلم از آن تجاوز فرماید و
بنده را بآن مکلف نفرماید از حنظلة بن الربیع که صاحب کتاب رسول الله است صلعم روایت کنند که گفت
یکی از اصحاب و چارم خورد و گفت چگونه ای حنظله گفتم حنظله منافق شده گفت سبحان الله این چه سخن است
گفتم ما که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می باشیم ما را پند میدهد و دوزخ و بهشت چنانکه گوی آنرا می بینیم چون بیرون
رفتیم از پیش او مشغول شدیم بزنان و فرزندان و املاک و آنرا فراموش کردیم آن شخص گفت والله که
ما را نیز همین چنین واقع است پس هر دو پیش رسول الله صلی الله علیه و آله رفتیم و این حال شرح کردیم فرمود والذی
خدای که نفس من بدست اوست که اگر شما همیشه بآن حال میبودید که نزد من میباشید هر آینه فرشتگان با شما
مصافحه کردندی بر بسترهای شما و در راههای شما و لیکن ای حنظله ساعة فساعة و ساعة یا مرو ساعة
سه بار فرمود و غرض که بآن نسیان که بآن مستحق مقت نشود وعید کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها وکذلک
الیوم تنسی و نسوا الله فانساهم انفسهم و امثال ذلک آن مترتب است آن نسیان کلی است که محبت خدا

واین یاد ص

دور و سلوک سبیل اولیا دل غافل شود و جان او که جای محبت خدای است بمحبت ما سوای او مشغول شود
و چنین خذلان مؤمن را ادراک نکند و محالست که اینجا از دل مؤمن که محل عبادت خداست که آن حرم
قلب و خلاصهٔ وجود اوست محبت غیر خدا و یاد غیر خدا بآن راه یابد بیت پاسبان حرم شده
ام شب همه شب تا غیر اندیشهٔ او هیچ درون نگذارم شنیده ام که یکی از سبطین با حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام گفت که ای پدر بزرگوار مرا دوست میداری گفت آری گفت خدای را دوست میداری گفت
آری گفت دو دوستی در یکدل چگونه گنجد حضرت امیر غمناک شد گفت ای پدر غمناک مشو که دوستی تو
با خدای است انچه با مراست آن شفقت است آفرین بر حسن آن در صدف ولایت باد زیرا که
آن علاقهٔ محبت که بنده را با خداوند است مثل آن با غیر او نیست و نتواند بود و هر چه با غیر اوست بیرون از آن
اسمی دیگر است و آن اسم که محبت خدای را بآن خوانند و اگر مثل آن محبت با غیر او داشته باشد
بصفت آنان باشد که و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله پاکا خدایی که سر
دل مؤمنان از محبت غیر او و غیر محبان او بالکلیه پاک کرده و اگر ظاهر دل ایشان بمیل چیزی دیگر
یا ساعتی بیاد کسی یا چیزی مشغول میدارد برای اتمام حکمت در ساعت بارقهٔ عنایت از عالم دیگر صادر شود
و بمقتضای ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا زنگ غفلت و رنگ ظلمت از
آینهٔ دل ایشان زدوده میشود و سر و جهر ایشان یکسان بنور ذکر روشن میگردد و اگر در ساعات روز
که اوقات اشتغال بکسب و معاملات این مطابقه بکمال اتفاق نمی افتد در آناء اللیل چنانچه حق آنست
دست میدهد کما قال الله تعالی ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا ان لک فی النهار سبحا طویلا
قوله وطأ علی وزن فعال ای مواطاة القلب و اللسان و الظاهر و الباطن آری [illegible] بر بعضی که همه شب
خواب خوش باشند صرف خیال تو و ناله های درد آلود خوشا حال بندگان شاکر که چون روز در ذکر حق
و مقصر بند شب برخیزند و آنرا بانابت و استغفار تدارک کنند و الحق انچه دلیم باز وقت آن افتاده که
یکلحظه غافل شدن از یاد خداوند مظنهٔ تقصیر است نیکو در یافته اما چون آدمی کان تقصیر و تفریطات
و سرشت جرم او بر جرم شده چاره آنست که آن نسیان را اندک تدارک کند که کل ابن آدم خطاء و خیر
الخطائین التوابون و البته وردی از قیام لیل جهت خود تعیین کند که جبر تفریطات روز و عذر خواهی
تقصیرات بآن کند و خدای عز و جل چون صفت اولیای خود فرمود و المستغفرین بالاسحار کسی را از دون
کسی باین تخصیص نکرد پس معلوم شد که تقصیر چیزی است که لازم سرشت آدمی است هر کس را بحسب
خود و هر کس را لازم است که ساعتی جهت خود مقرر کنند در هر شبانروزی که در آن ساعت بعذر خواهی
تقصیرات آن شبانروز مشغول شوند چه جرم نسبت با آدمی همچون چرک است نسبت با جامه چگونه جامه هر چند

روز

روز چرکین شود و آنرا باید شست و هر کس جهت خود نوبتی و میقاتی مقرر کرده باشد در ماهی یا هفته که جامه را
شوید همچنین نوبتی و میقاتی جهت شستن اجرام و تقصیرات از جامهٔ جان به آب توبه و استغفار مقرر باید
کرد و چون آدمی درین قصاری زیاده حاجت توقف نیست و نمیداند که احتیاج او بآن هر چند گاه می افتد و چه
وقت هوای انابت صافی و آب استغفار گرم است که این شست و شوی توان کرد خدای عز و جل
برحمت خود این بر او نگذاشت و تعلیم خود آنرا تعیین فرموده هر شبانروز در وقت سحر بکوبت فرموده
باین شست و شوی اشتغال می باید کرد که در آن وقت با وی میورزد که تشریف تردامنی مقصر ارزانی باید
و خدای تعالی در آن وقت از فراز عرش تا آسمان دنیا نزول میفرماید و جهت قبول توبهٔ بندهٔ گناه کار و
اجابت سؤال هر نیازمند امیدوار بسط کفین کرمین میفرماید که هل من داع فاجیب له هل من سائل فاعطیه
هل من مستغفر فاغفر له ای بندهٔ شرمنده گناه کار خداوند غنی افتتاح چنین بنده پروری کرده و از برای تو
از فراز عرش نزول اجلال فرموده و تو بنده محتاج بر بستر خواب تکیه کنی و از این دست بآن دست میگردی
ای بی شرمی بیدار سر از بالین جهالت بردار و از خواب غفلت بیدار شو این چه جفاست این چه نازکی
است و اگر بیدار نشوی تو خود دانی که او چه کریم است عزیز تر هست اول با تو از روی کرم درآید اگر از کرام
باشی با کرم او بکوشی و اگر غیر آن باشی در دستگاه او هم چیز هست و آلت هر کاری موجود است و انگاه
معلوم باشد که هر جا نور رابچه می باید انداو تا زیانهٔ عذاب بر سر وی بجنباند و اگر تراج جهانید
هر کی زخم باید فرمود که تو مرهم نهی نتواند و سود و نیز اگر جبار سموات شدید البطش است و چنانچه
انی مبدأ اللطف و الکرام هست مبدأ القهر و الانتقام نیز هست نه پیدار که آتش قهر او بر میفروزد که الکاه تمامهٔ آبهای
جهان آن آتش را نتوان فرو نشاند و چون انی مبدأ اللطف و قهر هر دو هست نزد وی یکسان است اگر تو
آن کنی که سزاوار لطف شوی یا آن کنی که سزاوار قهر شوی چه قضای او متوجه افعاد لطف و قهر دو
هست پس کار با تو افتاده اگر آن کنی که سزاوار لطف شوی بلطف با تو عمل کند ما یفعل الله بعذابکم
ان شکرتم و آمنتم و کان الله شاکرا علیما و اگر آن کنی که سزاوار عنف شوی او را از آن چه باک که
قوت او از مقاومت با تو عاجز نیست و کوفت پاک نمیشود و اگر خشنود نیست با آنکه تو چیزی کنی که
سزاوار عنف شوی برای آنست که رحمت او غالبست بر غضب او و برای نظر در حال تو است اگر
گمان بری که ترجیح طاعت تو بر معصیت تو در او از آنست که مباشرت تعذیب و انتقام شمر تعبی و مشقتی است
در حق او از این جهت جانب طاعت نزد او ارجح است یا از آن جهت که در طاعت مطیع او را از یادی
علو و کبریائی است که در معصیت او را نقصانی نه او بذات خود تمام است و هیچ بدی بهیچ چیز و هیچ کس
مشابهت ندارد و از هیچ کس بهیچ وجه گزندی و زیانی باو نرسد و نتواند رسید خواهد که بعض گناه کند اما نه برای

نفس گناه برای آنچه گناه متضمن آنست از ظهور مقتضی عفو و انتقام و خواهد که طاعت کنند نه برای نفس طاعت
که طاعت پسندیده و برگزیده اوست پس توان گفت که معصیت میخواهد اما نه برای آنکه معصیت را
دوست میدارد و پسندیده اوست بلکه برای تضمن او چیزی را که آن چیز داشته و پسندیده اوست که
آن ظهور سلطان عفو و انتقام است و طاعت را میخواهد برای آنکه طاعت را دوست میدارد و پسندیده
اوست لنفس الطاعه و اگرچه از آن حیثیت که متضمن ظهور لطف و احسانست نیز دوست میدارد اما
منحصر در آن جهت نیست بخلاف این و ازین تقریر ظاهر شد حقیقت این سخن که گویند خیر و شر همه
بخواست اوست اما خیر برضای اوست و شر نه برضای او و نیکو درین تقریر تامل کنند تا بحقیقت آن
سخن برسد که کثیری از مردمان تعقل این چنان که می باید نکرده اند والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم والسلام علی ولیه ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین کثرهم الله و بارک علیهم اجمعین اما بعد
شروط خروج از زمره خاسرین بنص کلام رب العالمین سه است ایمان و عمل صالح و تواصی بحق و صبر
مجرد این که شخص در خود ایمان آورد و عمل شایسته کند کافی نیست تا آن زمان که غمخواری دیگر برادران مؤمن
کند و ایشان را نیز بر آن که خود بر آنست از ایمان و عمل صالح دارد و گمان برد که اگر ارشاد ایشان کند و
ایشان را طریق سلامت راه ننمودی بماید او خود سالم ماند برای آنکه بنی آدم همه بهم باز بسته اند همچون اعضای
جسدی واحد و اثر از بعضی بر بعضی بالضروره واصل چنانچه اگر عضوی دردناک باشد مزاج سایر اعضا بدان
سبب متغیر گردد و از اعتدال بیرون رود و پیغمبر صلی الله علیه و آله درین باب مثلی زده است که مثل المداهن فی
حدود الله والواقع فیها مثل قوم استهموا سفینة فصار بعضهم فی اسفلها وصار بعضهم فی اعلاها فتأذوا به فأخذ
فأسا فجعل ینقر فی اصل السفینة فأتوه فقالوا له ما لک قال تأذیتم بی ولا بد لی من الماء فان اخذوا علی یدیه انجوه
ونجوا انفسهم وان ترکوه اهلکوه واهلکوا انفسهم یعنی مثل کسی که مسامحه کند در اقامت حدود خدای عز و جل و مرتکب
معصیت را از آن منع نکند و مثل مرتکب معصیت مثل جماعتی است که بکشتی در نشینند بعضی را جا در
طبقه زیرین کشتی باشد و بعضی را جای در طبقه بالایین ناچار آنان که در طبقه زیرین باشند چون آب خواهند
بر اهل طبقه بالایین گذر کنند و ایشان را ازین تغیر و تاذی باشد آنکس را که در طبقه زیرین است بخاطر افتد
و تبری بر دارد و در زیر کشتی خواهد که سوراخ کند برای آنکه آب جوی از آنجا بر دارد و بر اهل طبقه بالایین نباید
گذشت که موجب تغیر ایشان است اگر اهل طبقه بالایین او را باز گذارند که چنین کند خود زنده مانند و او
زنده ماند و اگر باز گذارند تا کشتی سوراخ کند آب برآید و کشتی پر آب گردد و اعلی و اسفل همه غرق شوند اکنون

درمقام

در مقام تطبیق مثل طبقه بالایین اهل علمند و اهل طبقه زیرین اهل جهل اند و آبی که احتیاج طبقه زیرین بآن آب
است اشاره است که حیات دل آنست اگر اهل علم مزاحم اهل جهل شوند بتعلیم بمقتضای فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون اگرچه درین قضیه رو ماذی اهل علم باشد که وقت خود بگفت و شنید ایشان باید کرد و تعلیم
و ارشاد ایشان و تعدیل و تقویم زیغ ایشان علما و عملا و اما این اولی است بکمال فریقین اگر اهل برای تن
آسانی خود اهل جهل را بخود باز گذارند تا از هم انبی که خود دانند شبها کنند و آرا و عقاید بهوا و ظن خود مقرر دارند
و مدار کار خود بر آن نهند و تسکین عطش طلب خود بآن کنند زود باشد که آرا باطله و عقاید زایفه و رسومهای
نامستقیم در ارض انتشار یابد و کار جهان بر آن بگردد آنگاه اهل جهل تا آن هلاک شوند چنانچه ظاهر است و اهل علم
نیز هلاک شوند و سبب یکی آنکه چون جهل غالب شود و عالم فرد گردد عالم را از علم خود ملول سازند و جاهل سازند همچون
رودخانه که چون سنگین شود و فیل را ملول اند دوم آنکه عالم بعلم خود کار نتواند کرد و کمال نفس در مجموع علم و عمل است
و رونق و نمو علم بعمل است کار او خام و ابتر بماند و بغایت خود نرسد همچون درودگری که منج و چوب نیابد
و هرگز دری نسازد و تخته نتراشد که اراده با آنکس که درودگری نداند فرقی باشد پس طبقه اخوان الهیین که رغبت
تجدید معالم دین و احیای سنن سالفین دارند آنست که دست از تواصی بحق و صبر ندارند و بآن مقدار که
توانند وصایت تعلیم و تعلم مشهور دارند و مجالس اجتماع اخوان را از مذاکره علم نافع و موعظه حسنه خالی
نگذارند بشرط مواظبت بر طریقه سلف که آن اجتناب است از جدال و مراوا و محافظت بر وقار و تؤده
و یوم الخمیس و یوم الاثنین را مزید اختصاصی باین بحث نیست سیر السلف الصالحین اگر در آن دو روز یکی از اخوان
متصدی اقامت شعار تعلیم شود و یکی بتعین متصدی اقامت سنت تعلم و باقیان برای استماع حاضر شوند رجاء
الانتفاع بسیار پسندیده باشد و موجب نزول رحمت باشد بر اهل ارض و کفاره تقصیر دیگران باشد کما قال
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام لولا الذین لهم ورد یقومونا وآخرون لهم ورد یصومونا
لدکدکت ارضکم من تحتکم سحرا لانکم قوم سوء ما تطیعونا وکان نزدیک ورد و قیام متحقق است نه قیام اللیل للصلوة
ابتدا و کی بنشر علم و موعظه صالح اجل و افضل عبادات است اما اهل روزگار برای بدافعیات فاسده اجزا
از موضع و موضوع خود بگردانیده اند و خشیت و وقار از آن برده اند و تعلیم و تعلم را امری ساخته اند جهت دام
رزق که جاهی در میدان با آن ایستادگی نمایند و معرکه بر آن گیرند و وعظ را از قبیل قصه خوانی میدانی ساخته اند
این جماعت راه زنان راه خدا و قطاع طریق هدی اند مثلهم کمثل الحمار یحمل اسفارا برای امثال ایشان نازل
شده جماعت اخوان الهیین وفقهم الله تعالی لاحیاء السنن السالفین بطمس این بدعت و احیاء آنچه سنت
است ایستادگی نمایند و روش تعلیم و تعلم با میان آورند که هم درس باشد و هم وعظ چنانچه طریقه ماضین
است رحمهم الله محفوف بوقار و سکینه و انصاف و حلم و ذرات بعید از هوا و نفسانیت و غضب و ترک

ادب و اگر چنین کنند آن افضل طاعات و اجل عبادات باشد باید که چون این مجلس کنند اکثر انتظام باید
اخوان در حضور در آن تقصیر نمایند ولی عذری صحیح از آن تخلف نکنند برای آنکه معلوم نیست که کلمه که خدای
عز و جل نجات شخص با آن متعلق ساخته کدام است و در کدام وقت خواهد شنید از مسلمة بن عبد الملک
منقولست که گفت بامدادی بخانهٔ عمر بن عبد العزیز رفتم در اندرونی که بعد از فجر تنها آنجا می بود کنیزکی آمد طبق خرما
از آنجا برداشت گفت ای مسلمه اگر مردی این بخورد و آبی بر سر آن بیاشامد او را بس باشد گفتم نمیدانم بیش بار
بیشتر از آن برداشت گفت این چه گفتم بلی این کافی باشد و کمتر از این نیز چنانکه اگر این بخورد تا شب باک
ندارد که هیچ طعام دیگر بخورد گفت پس برای چه آدمی بدوزخ رود دیگر آدمی که کفی خرما و آبی او را کفایت باشد
برای چه در مداخل دنیا که مفضی است باستحقاق دوزخ درود و وبال خود باشد مسلمه گفت هیچ وعظ در من
چنان کارگر نیامد که این سخن غرض که آدمی نمیداند که کدام سخن در او در خواهد گرفت مسلمه بسیار مواعظ عمر عبد العزیز
و غیر او شنیده بود اما هیچ یکی چنان در او نگرفته بود که این یکی روزی یکی از ابنای ثروت بواعظی بگذشت
سخن او در او اثر کرد و ترک دنیا بکرد و بزهد و ریاضت مشغول شد تا یکی از اولیای حق شد شاید که او بسیار
موعظه و حکمت شنیده باشد اما نجات و هدایت او درین کلمه بسته بود با عبد الله مبارک گفتند تا کی تو در طلب
حدیث و علم گفت نمیدانم شاید که آن سخن که رستگاری من در آنست هنوز نشنیده باشم و عالم و غیر عالم هم
باید که در مجلس وعظ و علم حاضر شوند عمر عبد العزیز با وفور علم و جلالت شان بعد از نماز در مجلس واعظ عامه
نشستی و دست بدعا برداشتی غیر عالم برای تعلیم نشیند و عالم برای تذکر و انس و قرب که اخوان این اجتماع در
آن کنند بعد از ادای فریضهٔ پیشین است برای آنکه اول روز وقت اشتغال بمهمات است شاید که بحضور
دل نتوانند نشست و از اذکارها باز مانند و بعد از پیشین چون موصولست بشام که وقت احیا و تلاوتست اگر
در آن وقت مشغول شوند از پیشین تا خفتن علی الاتصال اشتغال بذکر لازم می آید بی فرجه و مظنهٔ ملالت
و سامت شاید باشد اگر ولیم مولانا شمس الدین محمد و امیر رشید الدین عبد السلام متصدی تعلیم و تعلم شوند
و دیگران استماع نمایند پسندیده مینماید و اگر مقرر و تعبیر قاضی باشد نیکو باشد و باید که مخلوط باحادیث
و حکایات صالحین کنند و مقرون بتحقیقات و تدقیقات علمیه چنانکه مرکب باشد از وعظ و درس و سایر
اهل علم از اخوان مطالعه فرمایند و سخنی که بخاطرشان افتد القا کنند بچند شرط اول آنکه چند کس یکبار
سخن نگویند بعضی که سخن گویند دیگران گوش کنند و تا سخن یکی تمام نشود یکی دیگر سخن نگوید دوم آنکه سخن
بوقار گویند و تا سخن از پیش برود از پیش نروند بعد از آن که در کلام مزیدی روی نماید و تکرار و اصرار ابا نـ
کرد و بس کنند سوم آنکه غضب نکرده راه ندهند و لین العریکه باشند و چون ظاهر شود که حق بطرف
یکی است فی الحال اعتراف کنند و باک ندارند سهل الله علی اخواننا الملکات الفاضلة و الخصال الجمیلة الکاملة

وجعلهم

وجعلهم من الکاملین و کتبهم فی عباده المخلصین الصالحین و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اولیائی فی الله جمع الله تعالی و تبارک شملهم اما بعد
چون دار غفلت روانه بود و نخواست که صحبتش از تذکره خالی گذارد اگرچه اندک باشد برای آنکه قلیل حکمت
کثیر است هر آنکس که بآن منتفع و برخوردار شود و حاضر التذکره آنکه خدای عز و جل امور عظیمه را با خبر فرموده
و امور جزئیه را فرا پیش داشته وای بر آدمی آن روز که امور عظیمه ظاهر شود وای برادر که چگونه طاقت آن خواهد
آورد از عارف محقق فضیل بن عیاض منقولست که گفت رشک و برآنان میبرم که آفریده نگشته اند
نه بر غیر ایشان حتی ملائکه و رسل نه آخر ایشان از این هوّه احوال محشر میباید کرد و بنگر که احوال محشر چگونه چیزها
باشد که عارف محقق که شناسای آنست از آن چنین ترسانست بر صفوتان خدای عز و جل تا خود چه رسد
بحال دیگران در تفسیر و تری کل امة جاثیة گفته اند ان جهنم زفر زفرة لا یبقی احد الا جثا رکبتیه حتی ابراهیم الخلیل یقول
نفسی لا اسالک الیوم الا نفسی و از کعب الاحبار منقولست که والله لو ان لرجل یومئذ عمل سبعین نبیا لا ظن
عمله بی شده ما یری والله لو دلی من غسلین دلو واحد فی مطلع الشمس لغلت منها جماجم قوم فی مغربها والله
لتزفرن جهنم زفرة لا یبقی ملک مقرب و لا غیره الا خر جاثیا علی رکبتیه و یقول رب نفسی نفسی حتی جثیا و ابراهیم
و اسحق ای جماعت اخوان قل هو نبأ عظیم انتم عنه معرضون عم یتساءلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون
ان هؤلاء یحبون العاجلة و یذرون وراءهم یوما ثقیلا ثقلت فی السموات و الارض لا تأتیکم الا بغتة انهامه
عظمت و جلالت و مهابت و سطوت آن روز است مسکین آدمی عاجز ضعیف که در چنگال آن اهوال
افتد و چه را چنینه که هرگز ندیده باشد که چگونه حیران و دایم دو دست باید کرد یوم یکون الناس کالفراش المبثوث
و تکون الجبال کالعهن المنفوش آدمی هر چه را دید بآن گستاخ شده و در او نو روی آن بشناخت با آن زیاده از دست
نبرد و سرگردان نشود چنان که هرگز ندیده و نشنیده و در خاطر و ضمیرش نیامده که و بدا لهم من الله ما لم یکونوا
یحتسبون چون بغتة با آن فرود آید با آن سطوت و بطش که کوه و زمین از آن خبردار گردد و در لرزه افتند
که یوم ترجف الارض و الجبال و کانت الجبال کثیبا مهیلا و آسمان از نهیب آن بگدازد و تکون السماء
کالمهل و فتق خود در حرکت از دست بدهد که یوم تمور السماء مورا و تسیر الجبال سیرا دریغا که حال آدمی تا اک
با آن چه باشد چون حال زمین و کوه و آسمان که جمادات اند با آنچنان هولی است که جمادات را از خواب
جمادی بر جهانند و کوه را از پیش و آنکه و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب با جان آدمی که چه
نماید ادراک میکند از فرط لطافت چکند و بل للانسان من هول قد آن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ازفت
الآزفة لیس لها من دون الله کاشفة افمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون و لا تبکون و انتم سامدون فاسجدوا لله

واعبدوا والسلام على الاخوان الالهين الساجدين العابدين ورحمة الله وبركاته

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبدالله قطب بن محيى الى ولده فى الله الامير عماد الملة والدين جعفر بن جعفر الطيار رضا لواجب عليه
ان يكون سيره طيرانا اما بعد رسول الله صلى الله عليه وآله فرموده من تساوى يوماه فهو مغبون راه کر
باید رفت که مسافت درازست و عمر کوتاه اگر آهسته بروند خوف انقطاع هست چنان بشتاب باید
رفت که سایه از ایشان باز ماند مار وار از پوست هستی برون می باید جهید ای ولی من اگر دانی که سایران الی الله
راچه منزلها آماده کرده اند آب و نان جهان ترا نگوارد و خواب در دیده نیاید و قریب و بعید ترا فراموش شوند
الا رفقا سلوک این راه ای ولی من با شبهات آن باید کرد که آن حلاق کرد با آن مرد که نزد وی رفت که موی
سفید از لحیه وی جدا کند او تمام لحیه اش برید و پیش وی نهاد و گفت تو از هم جدا کن که مرا کار دست تر و بیخ درخت
اندیشه می باید زد که او را من اصل قطع کند چه بر دوای تیز صحیح و سقیم اوست و اما عقل تا مست نشد چون دعوا
پست نشد و الکن او مست شد از چون و چرا رست کجاست ای ولی من تشبه بیاران میتوان کرد حب المقعد
تا چنان طور که ایشان را بود پیش نیاید تشبه بایشان میسر نگردد و این طور که حالی پیش آمده اگر بماند و بهمین
نهج گذشت بود در ضمن آن بسا تشبه که بایشان توان کرد اما اگر کسی تنها رود و در مغاره نشیند کمال تشبه
بایشان نتوان کرد برای آنکه احوال که مظنه چنان افعال است که اهل حب میکردند او را پیش نمی آید فرض کنیم
این نوع جمعیت و این نهج مرحمتی است از خدای عزوجل که روی نموده جماعتی را از سالکان که چنین طور بر
پیش نیامده اند مضطر بوده اند با که مجال خود باشند و فراخور آن طور که ایشان را پیش آمده زیستی کنند
در حقیقه نوبت آن تشبه صبر نمایند که آن آن زار که این زحمت پیش آمده بر خود ضایع نکنند و سالوس شیاطین
برون و اندرون ایشان را سست نسازد و پژمرده نگرداند که اگر این نوبت باشند باخشند ای ولی من بسیار
چیز نمیدانستید و اکنون میدانید و بسیار دیگر هست که این زمان نمیدانید و بعد ازین بدانید پس صبر کنید و
لنگر خود نگاه دارید تا عواصف شبهات شما را از جای نبرد که حقیقت هر چیز بوقت خود معلوم شود
صبر کنید وجعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا وكانوا باياتنا يوقنون ای ولی من خواهم که نامه نویسی که خون جگر
نویسی و بوی جگر کباب از آن شنوم ای ولی من خواهم که قطعه آتش افروخته باشی که هر که با تو نشیند گرم شود
تا رخندان باغ را خندان کند صحبت مردان از مردان کند ای ولی من خلیفه را مرض گل خوردن
بود و هر چند علاج میکرد مفید نبود روزی از کسی علاج آن پرسید گفت عزمة من عزمات الرجال گفت را
گفتم عزم کردم که دیگر هرگز گل نخورم و دیگر هرگز گل نخورد مرض همه کس گل خوردن است که میل است که لا
فطرت و علاجش عزمی بود مردانه و قصه کوتاه ای ولی من باید که صلابت تو در عزم و کار خود چنان باشد

که شیطان را از بهره الغاشیات نباشد و از تو چنان گریزد که از سایه مردان ای ولی من سالک که در کار خود متمکن
شد هر گاه که شیطان بوی نزدیک میشود مصروع میگردد و شیاطین بر او جمع میشوند و می پرسند که او را چه افتاده
میگویند آدمیش گرفته است چنانکه مصروع انس را گویند جنیش گرفته جعلک الله ولی من اولئک واعطاک ما اعطی
اولياءه والصديقين من عباده واخر الوصية ان لا تركن الى الذين ظلموا فتمسك النار ولا تجالس الغافلين
والمعرضين ولا تستمع الى اشتات الحديث والسلام عليكم

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبدالله قطب بن محيى الى ولده فى الله حبيب الامير عماد الملة والدين جعفر اما بعد
بدان خدای که بر اخوان منت نهاد و با انابت بسوی او که اگر اخوان از طریق خود دست بدارند و بر جوانب
در آن پیش آید از تعب و ذل و نقصان مال و جاه و غیر آن بگو دیگر بیاد آن روز که سموات بر شکافند و بخدای بزرگ که
چنین روزی خواهد بود و ایشان را در آن روز ملکی وسیع که ورای سموات باشد و اوسع از سموات خدای در پی
دهد و هر کس که ایشان را بر طور ایشان ملامت میکند آن روز بدانند که در آن ملامت بخی بوده و بسیار
گول و بیخرد و بی توفیق بوده است که او نیز دست از آن طرز نگرفته در آن روز او نیز چنان سعادت برسید
و چنان درجات بیابد یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا
ای معشر اخوان همت از سموات در گذرانید و بر زمین میابید خود را از آن عزیزتر دارید که در دنیا که خدای
عزوجل آنرا لاشی خوانده فانی شوید هر که در یک ذره از آن کم شود کی بود چنین که او آدم شود یا آدمی
ارفع است از سموات و حیف باشد که چنین در حضیض ارض فرو رود خود را ازین تن خاکی باز شناسید
و پیوسته در پی تحصیل لذات تن و شهوات بدن باشد خویش را شناخت مسکین ای من از فرزانی
آمده و شد در کمر در حکایت است که شخصی را مرض ماخولیا پیدا شده بود و این اندیشه بر او مستولی شده که او
گاوی است هر آینه او را می باید کشت که بهر بسته نهند خاصیت انسانیت که آکلیت است فراموش
کرده و خاصیت گاو که ماکولیت است برو آمده روح را با تن چنین حالت دست داده چنانچه کلب کلب
چون کسی را بگزد و انکس آواز سگ کند کان که کلبیت در او پیدا شود و همچنین کلب طبیعت نیش بگوهر روح
زده و صفتی متضاد جوهر او در او پیدا شده از جنس نبات طبیعت هر آینه خود را از طبیعت باز نمیشناسد
و آنچه مقتضی طبیعت است مقتضی کان برده و در تحصیل آن میکوشد و آن چیز که مقتضی گوهر خود دل است
فراموش کرده و تحصیل نمیکند وای بر او آن ساعت که ازین مستی هشیار گردد و ازین جنون افاقت یابد
و این پوشش و لبس از پیش برخیزد و خود را چنانچه خود دست دریابد آنگاه محروم از هر چه مقتضی طبیعت است و
ظلام ذات او وای بر او در آن ساعت وای بر او وانذرهم يوم الحسرة اذ قضي الامر وهم في غفلة وهم لا يؤمنون

چون خدای عز وجل اخوان را این تخیطه کرامت فرمود و بار خال افتادند خدای را عز وجل بدان شکر کنند
و در محافظت خود کوشند که مبادا ابلیس ایشان را از راه ببرد که حال ابلیس با ایشان حال پادشاهیست
که بندی چند از بند او گریخته باشند چگونه هر سوی فرستند و راه و روی بر ایشان گیرد و بعوث و سرایا بر ایشان
روان کنند که ایشان را باز گردانند بمکر و لطف یا بحرب و عنف اخوان حاضر باشند تا دشمن دست نبرد و کمین ...

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی الحضرة المخدومیة العفیفیة المحمدیة سلک الله به سبیل المحسنین
اما بعد این ضعیف چون تامل در احوال اخوان میکنم ایشان را مظلوم می‌یابم برای آنکه
خویش و بیگانه و قریب و بعید در پی ایشان افتاده‌اند و بغیر حق ایشان را می‌آزارند قریب تیر
یکسو نهاده و بعید زبان بطعن و قدح کشاده گناه ایشان چیست این که میخواهند راه خدای روند و
اوقات بعبادت و ذکر صرف کنند و پیروی طبع ترک نمایند و پیروی حق نمایند چرا جهانی هم
با ایشان بدشمنی برخاست گناه ما بجز این نی که دوستدار توایم و بحق حقی که خدای راست عز و جل
بر بندگان که هر کس که جویای راه او باشد او را مدد کنند و بحق حقی که رسول الله راست بر امت که هر کس که
خواهد که احیاء سنت او کند او را تقویت نمایند تقویت اخوان کنید و شر جماعتی که بغیر حق ایشان را می
آزارند از ایشان باز دارید تا شما را سه کرامت حاصل باشد یکی آنکه صله رحم نگاه داشته باشید دوم آنکه
رضای خدا و رسول او حاصل کرده باشید سوم آنکه هر طاعت که اخوان کنند شما را در اجر آن شرکت باشد
بدان خدای که محمد براستی بخلق فرستاد که این طوری که اخوان بدست گرفته‌اند صلاح دین و دنیای ایشان
و همه خویشان است اگر خویشان ایشان منع ایشان نشوند و باز گذارند تا ایشان باین امر چنانچه مراد ایشان
است ایستادگی نمایند آثار خیر بر احوال همه ظاهر گردد چنانچه آخر همه دانند که در آن منع محق نبوده‌اند
و حق بر طرف اخوان بوده اخوان روی بخیر آورده‌اند و از خیر غیر خیر پیش نمی‌آید اما چون طوریست که تا
غایت معتاد نشده و مانوس نگشته اهل عادت از آن متوحش‌اند همچون غریبی نقاب بسته که هرکه
او را نشناسد و هراسی بر مردمان نشیند که آیا از زیر نقاب چه رخ نماید اما بخدای سوگند که این رسیده
اخوان چون نقاب بگشاید چهره باشد که همه دلها ربوده ملاحت او گردد و بدانند که همان آشنای
قدیم است که در عهد الست همخوابه و همنشین بوده فطرة الله التی فطر الناس علیها صبغة الله و من
احسن من الله صبغة زنهار که این میهمان خدای باز نگردانید که پشیمانی خورید از متابعت حضرت
رسالت و مواظبت بر عبادت و ارتکاب آنچه موجب خیر این دو باشد چگونه گمان توان برد که
شر پیش آید خیر از دو بیرون نیست یا دینی یا دنیوی این ضعیف روشن کنم که خیر دین و دنیای همه در این

طوریست و از بیان مستغنی آمدیم یا خیر دنیا شما میدانید که فساد در امر قوم از دو طریق در می‌آید یکی از سوء
معاشرت با یکدیگر و آنکه طریق عفو و مروت و ایثار و مدارات و معاونت و ادب صاحبها نگاه ندارند و
شفقت اکابر بر اصاغر و امثال آنکه سلوک نمیدارند دوم از بد معاشی و کار خود میل بلذات
و شهوات و ناساختن بطریق قناعت و ظاهر است که طریقی که موجب آن باشد که ایشان در این هر دو
طور رجوع بصلاح کنند جز اقبال بر خدای عز و جل نیست برای آنکه اینها ظلمات نفس است و تا نور حق نمایان
نمی‌آید ظلمت نفس بر کنار نمیشود قل الله ثم ذرهم ذکر حق پاکست چون پاکی رسید هر پلیدی رخت
را بیرون کشید همین بگیر شما تامل فرمایید که ما اتفاقا دیدیم اندک بودند هر یک را مال بسیار هر نوع
که زیست میکردند فی الجمله از پیش میرفت اکنون روز بروز اولاد در ازدیاد ... ادام الله و اموال ایشان
یا کمتر چنانچه هر شخص را اندک چیزی میرسید اگر نه طریق قناعت و صلاح سلوک کنند حال ایشان
نعوذ بالله خراب شود و قناعت و صلاح دو ملکه است که در طریق سالکان بحصول میرسد نه چیزی است
که بدست نهاده که هر گاه که خواهند فی الحال حاضر باشد شخص که بر قانون سلوک چنان ملکات کسب نکرد
هر چند خواهد و تمنی آن داشته باشد که آن ملکات بدست بوی دهد نمیدهد بلی شاید که چون جماعتی از این راه
بروند و جاده بکنند فرزندان ایشان بر آثار اقدام ایشان روند کار بر ایشان آسانتر باشد و چون نشو
بر صلاح و سداد کنند هم از اول ایشان را ملکات حاصل شود پدران شما پیشتر از امیر نظام الدین محمد رحمه الله
طریق حکومت و سرکشی مسلوک میداشته‌اند ایشان صلاح در این دیده‌اند که طریق کدخدائی پیش گرفتند
و اولاد ایشان طریق کدخدائی پیش گرفته‌اند و از زحمت ملک داری بخفض ملک داری عدول نموده اما
نه کدخدائی مشروط بمحض تقوی و صلاح بلکه اعم از این بعضی قدری از این صفات داشته‌اند و بعضی کمتر و بعضی
بیشتر چنانکه شما را معلوم است تا به امروز باز وقت آنست که تغیری در طور بکنند نه آنکه ترک کدخدائی
بآنکه کدخدائی بکنند مقرون بطاعت و تقوی و ترک تتبع در لذات و شهوات و التزام طریق قناعت و صبر چنانکه
اگر در زمان امیر نظام الدین محمد حاضر آن تغیر که ایشان فرمودند نمیشد کار از دست میرفت امروز این نوع تغیر که
مذکور شد اگر نمیکنند والعیاذ بالله کار از دست بیرون میرود و یک یک املاک میفروشند و مفلس میشوند هم
را آن رشد و اسباب امیر قطب الدین ابوبکر جد امیر شمس الدین شهریار نیست که خدمت پادشاه کنند و شما
اینها نمیدانید و چون سخن در ذکر خیر است دنیوی است اینها از آن جهت میکنم و الا خدمت پادشاه در این
روزگار نکاری کردنی است لقوله تعالی و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و میتوان گفت که آن طور که
امیر نظام الدین محمد اختیار فرموده بودند این طور بود برای آنکه کدخدائی حالتیست متوسط میان کمال ظلم و فساد که
طریق ملوک و حکام است و کمال صلاح و عدل که طریق متقیان است و چون ... امید بر این جاریست کار امور ...

شود انتقال از کمال ظلم بکمال عدل بی توسط حالتی از ذات جهتین کو اهد شد پس ظهور ایشان متعذر طور اخوان
شده و ماده وجود ایشان را آماده صلاح و تقوی و اقبال بالکلیه بر مولی سبحانه ساخت همانا در کوهر این قوم
شایستگی چیزی بوده که خدای عز و جل را نظر لطف و رحمت در آن بوده و بحکمت خویش آنرا تربیت میفرمود
و از پایه بپایه میکشیده و به تدریج او را از درکات بعد بدرجات قرب میرسانیده و آن نطفهای پاک از صلبی
بصلبی کرمی آمده زیادتی نضج می یافته و در هر پایه مبدا اثری چند از آثار خیر میشده و در هر قرن ثمره خیر ثمره قرن
سابق بازمی آورده اثر آن در مرتبه امیر نظام الدین محمد صاحب علم و تقوی بوده چه ایشان چنانچه از حکایات
ایشان معلوم میشود بسیار معظم و مکرم علما و صلحا بوده اند و با ایشان میلی تمام داشته اند با زود مرتبه دیگر با
اصل علم و تقوی شده و اکنون امید چنانست که بکمال نضج رسیده باشد و با کمال علم و تقوی شود انجا امیر
نظام الدین محمد صاحب آن بود اخوان را کمال آن حاصل کرده و ظهور این داعیه و راست آمدن اسباب آن
امارت این است ان شاء الله تعالی و طریق حصول هر معنی چیزی است و هر حقیقت که جلوه آغاز میکند
ظهور آنرا سبیلی و منهاجی است نقل باخوان آباد طریق حصول آن معنی و سبیل ظهور آن حقیقت آمده
و شروع در جنبش آن ستر از خیر خفی بعالم علن رسد و انیمعنی به اطوار خواهد گشت تا آن زمان که قرار گیرد چنانچه
دلخواه است آشکارا شود ان شاء الله تعالی هر کس که مدرک این قصه باشد انوار و برکات آن در دین و دنیا
بر احوال او و فرزندان او و اعقاب و انسال او ظاهر خواهد شد ان شاء الله تعالی و هر کس که دست منع آن
آورد و در اطفای آن کوشد جزای آن یابد   چراغی را که ایزد بر فروزد   هر آنکس پف کند ریشش
بسوزد   این ضعیف تعجب دارم که تجو این که اخوان کامرخند و در نرشسته اند با آنکه رسوم حمیده و معاملات
جمیله از زیارت و عیادت و مصافات و موافات بجای باشد چه نظم دارد و چه موجب آن میشود که
اقارب همه یکبار الا ما شاء الله از ایشان قطع کنند و شقاق و خلاف آن برخیزند و عرض ایشانرا
مباح دانند چنانچه هر چه در باره ایشان کویند و کنند جایز شمارند و هر قطع و طعن و ایذا و اهانت که از
دستشان برآید در حضور و غیبت دریغ ندارند همانا اعتقاد کرده اند که حال ایشان از حال کفره بد
تر است برای آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرموده که با خویشان و اگر چه کافر باشد صله رحم
نگاه دارید با دام که در آن با بر دینی رسد و از هم بجز آنکه با این حال اخوان قاطع رحم نامند مسئله که تا
غایت هیچکس در هیچ کتاب نگفته و کویند نقل از محله بمحله با آنکه رسوم جمیله از عیادات و موانسات بقدر
اعتدال خالی از افراط باقی باشد چگونه آن موجب قطع رحم است اگر از این جهت موجب قطع رحم است
که اقارب تا آن راضی نیستند تا رضای اقارب چون بموقع و بغیر حق موجب ثبوت قطع میشود اقارب
ایشان نه از جانب آنکس که آنچه ایشان تا آن راضی نیستند کرده و بادنی تاملی بر شما واضح است که این

نارضایی

نارضایی بیجا موقع است برای آنکه اگر رضا اخوان بجای رفتندی که ایشان در بودن انجا مال و اسباب
دنیوی افزودی و جاه و حشمت ترقی کردی و خلاصی از محنت و فقر و مشقات حاصل شدی و از سختی بفراغت
و راحت رسیدندی اگر اقارب بکلم جیا دکردندی که الشیبه شما با انجا مروید هم انجا باشید و بفقر و فاقه
و سختی و محنت بسر برید مردمان اقارب را درین حکم محق شمردندی باری و اگر اخوان نشنفتندی و بانجا رفتندی
و باین سبب اقارب از ایشان ناخشنود بودندی و پیوسته در ایشان قدح و طعن کردندی مردمان
اخوان را قاطع گفتندی یا اقارب را ظاهر اشما بیقین دانید که در چنین صورت قاطع اقارب خواهند
بود نه اخوان اکنون انصاف دهید که خیر دینی اعلی است یا خیر دنیوی چون نقل باخوان آباد موجب ترقی
دینی اخوان است و آسان شدن ذکر و عبادت و اقبال بالکلیه بر خدای عز و جل بر ایشان کسی که بآن
راضی نباشد و طعن در ایشان کند و آزار رساند او قاطع باشد یا اخوان و شما میدانید که اکتساب صحت
دل و معالجه امراض او فرض عین است بر هر مکلف و چون که اخوان صلاح دل خویش در این اعتزال
و انزوا دیابند این انزوا گوئی بر ایشان واجب میشود و چون بحسب مراجعت با کار و حال خود طریقی
دیگر نیابند چگونه اقارب را ملام الدین را منع از چنین امر رسد به آن خدای که محمد را براستی بخلق فرستاد
که اخوان درین معامله مظلوم اند و بر هر کس که تواند فرض است که تقویت ایشان بکند و ظلم خویش
و بیگانه و قریب و بعید که در ایذای ایشان یکدل شده اند و یکدل و یک زبان گشته از ایشان دفع کند
با آنچه تواند انجا این ضعیف می توانستم همین بود که تنبیهی کنم و از گردن خود انداختم اکنون شما که امیر
عفیف الدین محمد بید و هر کس از خویشان که این نامه بخواند بر همه فرض است دفع این مظلمت و قطعیت بانچه
دست رس باشد آن خویشان شما اند شما بهم بکوشید اگر انهم با زیریدانه هیچ یک کاری بر غمی آن شیطان
بخاطر بعضی انداخته که مکر نقل باخوان آباد موجب تفرق قوم است بخدایی خدا سوگند که نقل باخوان آباد
موجب جمعیت قوم است نه موجب تفرق موجب تفرق این شقاق و مخالفت است که اقارب با
اخوان میکنند و شیطان بر ایشان پوشیده کرده تا کار خود از میان بسازد خدای بر او راست میاورد
و پرده از دیده بصیرت ایشان بردارد تا بعین الیقین ببینند که موجب تفرقه هیچ نیست جز معادات
و شقاق ایشان و اگر ایشان دست از آن بدارند و بصفا با بدی اخوان و فا آیند همه جمعیت بر جمعیت
و برکت بر برکت و نور بر نور است که می افزاید و رحمت خدای است که بمودن گرفته اصل جمعیت دست

قرب جانی جو بود و قرب مکانی سهل است

بسم الله الرحمن الرحیم

حسبنا الله و نعم الوکیل فصل مشتمل علی التنبیهات تنبیه هر امری که پیدا شد عادت آنست که   اطراعات مه

بعد افعه آن مبادرت جویند برای آنکه خلاف طریقت و ایشان اهل عادتند و اهل عادت را با خلاف
عادت معادات لازم است اما کم که قرار کرفت و آشنا شد ایشان هم قرار میگیرند و اضطراب
با کم میکنند و چون صاحب بصیرت این میداند کوشش خود در صرف تقریر آن امر میکند و از مقابله
و معارضه ایشان اعراض نموده ایشان را به نشاط خود باز میگذارد چه میداند که بعد از آن که امر مقرر شد
معادات و معارضه ایشان عن قریب بی کار خود میگیرند و نامقرر شده هر چند معارضه میکنند
ایشان هم میکنند و معارضه دفع معارضه نمیتوان کرد و جز تضییع وقت و تکدر خاطر فایده ندارد پس
وظیفه اخوان آنست که هر کس که با ایشان خلاف میکند خواه از اقارب و خواه از غرباء ایشان بمعارضه
مشغول نشوند و بحال خود باشند و از وحشت مجتنب و محترز باشند و اگر چه در این سلوک نوعی ذل آن مرای
میشود که نفوس را از آن اباست اما این ذلی است که عز در اندرون دارد قال بعض المشایخ المدارات
من الذل و لکنه محمود و قد صدق من قال شعر آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست با دوستان
مروت با دشمنان مدارا بار اساس کار سالکان بر ذل و نامرادی نهاده اند شاید که ایشان از ذل چنان
نترسند که ابناء دنیا والا چه فرق باشد از ابناء دنیا تا ابناء سلوک تنبیه اما این که مقصود خود از
میان فوت نکنند و نوعی کنند که وحشت هم نباشد عقلی میخواهد بغایت کامل تنبیه زیست با
اضداد در نهایت صعوبت برای آنکه اگر بسیار با ایشان حلو میشوند حلوا کولست و اگر تلخ میشوند حشت
است و عداوت و العداوة شغل شاغل عقلی بسیار بکمال میخواهد که رستی باعتدال کنند که تلخ چندان
آن باشد که ایشان بدانند که مساغ ایشان نیست هر آینه پی کار خویش گیرند اما چندان نه که آتش عداوت
برافروزد و دخان آن وقت و خاطر را مکدر سازد و قال بعضهم لا تکن حلوا فیاکلوک و لا تکن مرا فیلفظوک
خدای عز و جل چنین عقلی کرامت کناد تنبیه چون حکمت روی باشیب کند چنین سخنان از روی
زاید و چون روی به بالا کند سخن رنگی دیگر باشد اول ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال ادبر
فادبر روی به بالا کردن عبارت باشد از آن اقبال و روی باشیب کردن عبارت از آن ادبار تنبیه
عقل در اقبال گوید که کار رعایت قدیم دارد و تدبیر حادثه را چه اثر تنبیه اگر جمع عالم جمع شوند در جای
بزرگی نا نخواهد خدای قال الله تعالی و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یردک
بخیر فلا راد لفضله اخوان گمان بلطف خدای نیکو دارید که خدای و تی متقیانست ایشان در خود بد
نیستند که این گمان که اضداد بر ایشان میبرند خلاف واقع است و از قیاس بر حال خود است
چون چنین است دل قوی دارید که ان الله مع المتقین تنبیه هر شغف که از بودن در اخوان آباد
روی نماید مثل قلت الطاعت خدام و عبید با شکایت اهل بیت از ضیق منزل و قلت مرافق بعد جواب

و ما یاکل ذلک از آن باک ندارند که همه اینها بسهولت مبدل خواهد شد تا چون اول حالت جنین خواهد
بود تا خانه برکه خدای راست می ایستد مدتی می باید اما بعد از آن که مستقیم شد عذر خواهی این تفرقها
خواهد کرد فی الدنیا و الآخرة ان شاء الله با تمام شمارند و از جای نروند که ان الله مع الصابرین تنبیه
هیچ جواب اضداد نیست که ثبات شما در طور خود و شما در طور خود ثابت باشید و هیچ کار دیگر مکنید که
ثبات شما اضداد را از شما صرف میکند ایشان غوغایی میکنند که مگر این طور را بهم کنند چون باره سعی کردند
و نشد پی کار خود میگیرند شما را جز راه حق رفتن کاری دیگر نیست و ایشان را جز دفع شما صدکار دیگر هست
الحمد لله شما را غالب باید آمد اما بشرط ثبات پیوسته گویند ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا آمین تنبیه
سالک در عین مغلوبی غالب است و مانع در عین غالبی مغلوب پس سالک علی ای حال غالبست چرا که
او در عین مغلوبی غالب است برای آنکه حق بر طرف اوست اما این علم مستور الامرست تا آن روز که
روز حق باشد و غم مخورید که آن روز نزدیکست قال الله تعالی انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا تنبیه
پیوسته گفته شده که بی امتحان خدای عز و جل کس را بولایت خویش نمی پذیرد قال الله تعالی الم احسب الناس
ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون الآیات اینک امتحان شما نمودن گرفته و یکی بعد از یکی میرسد
با وقت باشید تا بلغزید که یثبتکم الله بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الآخرة تنبیه امام سالکان
قرآنست هر چه ایشان را پیش آید از قرآن باز جویند که شرح و وظیفه آن آنجا بیابند قال الله تعالی و لا رطب
و لا یابس الا فی کتاب مبین ای فی القرآن علی قول بعض المفسرین و ام المؤمنین را از خلق رسول الله صلی الله
علیه و آله پرسیدند فرمود کان خلقه القرآن بعد چنانچه در قرآن تعلیم فرموده او چنان زیست میفرمود اکنون
در قرآن چند آیه فرموده در بیان کیفیت معاشرت با اضداد در دست خود را از آنجا بردارید و آن را معیار عمل
خود با ایشان سازید یک آیه اینست که ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم و ما
یلقها الا الذین صبروا و ما یلقها الا ذو حظ عظیم و یک اینست که قل للذین امنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله
لیجزی قوما بما کانوا یکسبون و یک آیه اینست و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا
سلاما اید الله اخوانی بالتمسک به انه ولی المنان و السلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة المجیدة و مرالاعظم العظمیة البایزیدیه اما بعد
هر کس که راه خدا میرود در سکارست و بر شما پوشیده نیست که جماعت اخوان در این طریق که پیش گرفته اند
مقصودی جز سیر و سلوک بر خود ندارند و این مقدار دوری که بحسب مسافت از حرم اختیار کرده اند که
زیاده از دوری محله تا محله دیگر نیست چون برای فراغت ذکر و عبادت کرده اند قطع رحم نیست و اگر

کدورتی و سخن که در میان ایشان و بعضی خویشان دست میدهد برای مزاحمی است که با ایشان میکنند
درین امر بعد ازان که این گفت و گوی فرو نشست مرهم واضح خواهد شد که محبت اخوان با خویشان
زیاده از سابق خواهد بود و انواع ملاحظات و مراقبات که سابقا میکرده اند خواهند کرد برای آنکه ایشان
طریقهٔ خیر پیش گرفته اند و از خیر جز خیر نمی آید و عنقریب بعضی که ایشان را ازین طریق منع میکنند بعین
الیقین معلوم خواهند کرد که این طور عین صلاح بوده هر را و آنچه تفرقه گمان میبردند تمام جمعیت بوده
و آنچه آنرا کدورت می نامیدند عین صفا و رحمت بوده غرض ازین شرح آنست که آنحضرت بحکم
تعاونوا علی البر و التقوی مدد اخوان فرمایند و کسی را که مانع ایشان باشد از طور خود نصیحت فرمایند
تا ایشان را بحال خود گذارند که در گذاشتن ایشان بحال خود مظنهٔ اثمی نیست برای آنکه نامشروعی
نمیکنند و در مزاحمت ایشان کردن مظنهٔ اثم عظیم هست چه اگر ایشان براه حق روند و کسی منع ایشان
کند مانع راه حق شده باشد و کفی به اثما مبینا و اگر کسی صورت احوال اخوان نوعی دیگر باز نماید اعتبار
نفرمایند برای آنکه مردمان را غرضهای فاسد می باشد و اگر هم غرض ندارند هر کس اشیا را چنانکه هست
در می یابد و فهم صایب ندارد و لله الحمد که شما خویشان خود می شناسید که نه مردم سفیه و نادانند و چه از
ایشان که میل این طریق کرده اند همه آنانند که بعلم و صلاح و ذکا و ذهن ممتازند و حسن ظن بمومنان
علی الاطلاق امریست لازم که بمجرد سخن گوینده دست از آن نمیتوان داشت و در کلام مجید فرموده است که
یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین یعنی ای
مومنان اگر بسوی شما آید فاسقی با خبری پس روشن کنید آنرا که مبادا اگر مدد رسانید بقومی بنادانی متعصو
ازین نامه آنست که چون می بینم که اخوان دستگیری گرفته اند و تا غایت هر خبر که خویشان شما کرده اند
شما از سابقان در آن بوده اید در این خیر میخواهم که شما را شرکت باشد و اگر شما امداد ایشان کنید و دفع
اذیت مردمان از ایشان نمائید میتوان گفت که سابق هم شما اید برای آنکه آنچه درین باب از دست شما
بر می آید از دست دیگری نشاید که بر آید و حسبنا الله و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی المکتوب الیه کتبه الله تعالی فی المتقین اما بعد
فاطر سموات شداد و دمندهٔ ارواح در اجساد اجل و اکبر است و نشاید که کسی جز بملاحظهٔ جلال او
اشتغال نماید و جز تعظیم و اجلال او کاری کند و منعم بزرگوار که بهستی بر ما منت نهاد و آلاء خویش را
آشکارا گردانید و ذوق الطاف خویش را چشانید بدبندگان باشیم ما اگر احسان او را بشکر
مقابل نداریم و کمر بندگی و عبادت و طاعت او در میان جان نه بندیم و اگر با وجود جمال و جلال او ما را

روی بسوی دیگر باشد و دیدهٔ ما بامری جز بامر او ناظر باشد کفور و کنود و کور و کبود که ما باشیم و عالی
همتی که روا دارد که سر و کار او جز با آنکس باشد که قیوم کار و دل او است چون کسی بخانه در آید اگر
شریف النفس باشد جز با کدخدای صاحب خانه باشد و معامله و معرفتش با او باشد سر فرو د
نیاورد و اگر خسیس النفس و دنی باشد با غلامان و کودکان و اردال خانه صحبت گرم کند و انس و معرفتش
با ایشان باشد و اندیشهٔ او بصاحب خانه و کار و بار او نرسد و او را میل صحبت و ملازمت او باز دید
نکرد و همچنین هر کس که بدار دنیا آمد اگر شریف النفس و عالی همت باشد ابرهیم وار در طلب خداوند
خانه کمر بندد و آب و نان آن خانه بر خود حرام کند تا نان دهنده شناسد و از ستاره و ماه و آفتاب در
گذشته بتوحید انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض رسد آنگاه قرار گیرد لاجرم خلعت خلت
در برش افکند و در زمین خلیل و دوست خدای عز و جل باشد اما این کار کجا در خور هر دون همت فرومایه
تواند بود این کار شاهبازان عالی همت پاک صفت است که نور قیوم دیدهٔ ایشان بینا باشد
و در عالم دیموم پای ایشان روان و منطق ابدی زبان ایشان گویا بود از ایشان سلام و تحیات الی منتهاها
ای برگزیده دست اعتصام در عروهٔ الوثقی زن و آن محبت چنین کسانیست که صفتشان شنیدی ایشان

اولیا خدا اند در ارض الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین المبارکین رزقهم الله کرامات الابرار اما بعد
آدمی را بندگی نیک است اما خداوندی نه چون بنده وار زید زیبا آید و در غایت کمال چنانکه در بندگان
خدای از وی بهتر نباشند اما اگر خداوند وار زید نکونسار و بد نشان و بد بخت و بی ایمان و انگار روناتوان
و گرفتار و سرگردان گردد برای آنکه اهبت و استعداد خداوندی ندارد و چگونه اهبت و استعداد خداوندی
باشد او بنده است و برای بندگی است و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون بنده اسباب
بندگی داشته باشد و از بنده بندگی آید بنده را با خداوندی چه نسبت و آیین خداوندی او را از کی
اگر کسی پرسد که آیین بندگی چیست و بنده وار زیستن چگونه است و آیین خداوندی چیست و خداوند
زیست کردن چگونه باشد گوییم خدای عز و جل اسم عبد و سید در جهان برای آن آورد تا مرا ترا
تعریف حقیقت عبودیت و سیادت اکنون نگاه کن در آن صنف از بنی آدم که ایشان را
عبید نامند که چگونه زیست میکنند آیین بندگی آنست و بنده وار زیستن چنان و زیست ایشان
چنین است که نه امر خود را بخود قایم میدانند و در کردن خود و نه امر سید را بلکه امر خود را در امر سید را هم
بسید قایم میدانند و در کردن او و ایشان را با تاسیس امر و تمهید اصول آن و استقلال با تمام آن

هیچ دخل نیست فارغ البال آسوده اند از آنکه ازین ابواب بی باشد آنچه خود میدانند جمیل است که
امری چیزی که سید ایشانرا فرماید تقدیم رسانند دیگر با نفع و ضر و سود و زیان آن هیچ دخلی ندارند چوا
میکنند و اگر همه جهانرا آب ببرد خوشا حال آزادی این بندگان نه حال بندگی این آزادان که بار سختی
بر گردن خود نهاده اند و کار خود در عهده خود داشته اگر سالی باران نشود و بجای آن آب از دیدگان
فرو بارند ای بیخردان شما را با این چه کار که باران شود یا نشود نه که روزی شما در گردن شماست قال الله تعالی
ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین زالکی کرد سر برون ز نهفت
کشک خویش خشک دیده گفت کای جهان نو و جهان کهن رزق بر تست هر چه خواهی کن ای شما از
زال کم چند از اندیشه رزق نوحه کنید چرا چیزی که نه در گردن شماست در گردن خود میدانید این امر هیچ
دخلی ندارد و شما از آن خود و برای خود دیدای ناخوردان چه دشتی خود کنید چند برای خود کوشید
قابل ادبس تو لنگ باش و مگوی طالب ادبس تو لنگ باش و مپوی هیچ کار با آدمی دخل ندارد جز فرمان
بردن امری که وی را فرماید چون این کرد دیگر آزاد باید بود که اندیشه هیچ کاری دیگر نکند
بفرمان بودن و داری اختیاری دیگر با هیچ کار ترا نیست کاری اگر سایلی برسد که ابرار در کسب معاش
و امور دنیا کوشش نموده اند و این خلاف سخنی است که تو میگویی جواب آنست که ایشان با متثال
امر کرده اند و برای مراعات حکمت و اتباع سنت نه باضطراب طبیعت چنانچه اسانی دیا گفته اند
کارها کار از قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نوشتن شیر شیر

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیب قلبی و عونی علی امر ربی الامیر محب الملة و الدین
الشیخ محمد اذاقه الله حلاوة محبته اما بعد بعد از لقای خدای عز و جل هیچ نعیم بملاقات
احباب نمیرسد اما آن ملاقات که سزاوار است با که آنرا در نعیم با ین شاید شمارند در دنیا با احباب دست
نمیدهد از برای آنکه ملاقات در دنیا از ورای غطایی است که تا آن غطا منکشف نمیشود شخص در حبیب خود
بیقین نیست و اگر بر یقین است بر علم یقین است بر عین یقین نیست در آن جهان که غطا کشف شود
دوستان الهی بی لبس دیدار هم ببینند و معاینه ذوات دوست بعد از دیدار یکدیگر آن نعیم باشد که
نعیم آن جهان در برآن مختصر نماند کیف نعیم این جهان و چون معلوم است که آن جهان دار الکتاب نیست
هر آنچه کسب کرده اند انجا دارند چنین نعیم بزرگوار نصیب متحابین فی الله باشد هر کس که در دنیا دوستی آلهی نورزیده
باشد ازین نعیم بی نصیب باشد اگر چه دیگر نعمتهای بهشت داشته باشد و تو فرحظ ازین نعیم محب تو فرحظ باشد
از محبت هر چند که محبت شخص اشد باشد و یقین در باره حبیب خود اقوی نصیب وی زان نعیم زیاده باشد

دستر دیکه نعیمی که بعد از لقاء الله اعلی نعیمهاست بجان آنرا جویان باشند و در سبیل اکتساب آن پویان و چون
اهل بهشت آن نعیم خاص را بر ایشان ببینند همه را بر ایشان رشک آید برای آنکه این بابی است از که
مغفول عنه است در اکثرین اکثر ایشان نعیمهای بهشت را تصور کرده اند و آنچه مفضی است بآن از
ابواب بر مثل صیام و صلوة و زکوة و صدقات ساخته و دانسته و در اکتساب آن ساعی اند این نعیم خاص را که
و اسطاست میان نعیم لقاء الله و میان نعیم بهشت نشناخته اند و طریق اکتساب آن نه آموخته این ابیت
از برکه خدای عز و جل آنرا از عامه در پوشیده و نعیمی که جزای آنست برای مخصوصانی چند از عباد خویش گزیده
و دیگران در آن شرکت نبخشیده لاجرم روز قیامت چون نصرت آن نعیم خاص بر ایشان رشک برند
مقام غبط حق عز و جل ایشان را داده ایشان مغبوطان محشر اند و صاحبان سر مکتوم لهذا امیر المومنین
علی علیه السلام فرموده لان اجمع اخوانی علی صاع من طعام احب الی من عتق رقبة و معلوم است که مثل
این کلمه از عامه سر بمهر بود هیچکس نیست که صاعی طعام خوردن نزد او با اخوان بهتر است از بنده آزاد کردن
الا من علمه الله من اهل الاختصاص من الراسخین فی العلم و این از آن علوم است که رسول الله صلی الله علیه
و آله فرموده ان من العلم کهیئة المکنون لا یعلمه الا اهل العلم بالله فاذا نطقوا به لم ینکره الا اهل الغرة بالله و
بخدای خدای و بجلال و کبریای او سوگند که اگر هیچ سبب نبودی قیام قیامت و حشر بر تیر جز همین چیز که دوستان
حقیقی باهم رسند و ابد الآباد باهم باشند برای همین حق عز و جل قیامت قایم کردی و دوستان حقیقی را
حشر کردی باهم را با زدید بندی و هرگز کرم کریم این نکند که میان دوستان جدایی ها وید افکند و اگر جدایی
افکند چند روزی باشد برای اتمام حکمت بشارت باد این فرده دوستان حقیقی را که این نعمت بر خود
بشناسید و ندانید و در آن شک و شبهه نکنید ان الله لرؤف بالعباد و السلم علی حبیبی و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی حبیبی الامیر رکن الملة و الدین حسن بلغه الله مبلغ الکاملین
اما بعد خدای عز و جل بسه چیز بر این بنده منت نهاده یکی بوالده و یکی بقرآن و یکی بمسجد و بگویم
با ولیم که با هر یک از نیها مرا چه حال روی نماید چون والده را ببینم در بهشت را بروی خود گشاده یابم و
چون قرآن را بشنوم خود را فراموش کنم و چون در مسجد روم دنیا را با قفا گذارم و ولیم شرح الله صدره
بالنعم بداند که هر گاه که زمینی مسجد شود از خدای عز و جل بوحی بدان مسجد دمیده شود که با آن روح آن زمین را
امتیازی ثابت شود از دیگر زمینها از قبیل امتیاز جسم حی از جسمهای دیگر که چگونه در حیات و شکل مشابه
او باشد اما بخاصیت و معنی مباین و ولیم بداند که چون اهل آسمان نگاه در زمین کنند مساجد را چنان بینند
که اهل زمین ستارها را در آسمان آما دیده که با آن مسجد را روشن چند جز آن دیده باشد که عامه ناس را ست

واگر اهل زمین را آن دیده آسمانی باز دیده شود مساجد را همچنان روشن بینند که اهل آسمان می بینند ولیم
ایده الله باید که چون از کارها باز پرداخت بمسجد شتابد و بداند که اهل حق را با مسجد سروکاری مخصوص
است جز این سروکار که عامه راست سروکار عامه با مسجد همین است که برای نماز بمسجد روند اما اهل الله
برای مسجد بمسجد روند اگر جز برای نماز بمسجد نباید رفت پس کعبه برای چه میروند برای همین که نماز را انجا
بگزارند نی نی عبد را ملازم حیث سید باید بود بکار رود بکار رود آن عبد سوء است که جز بوقت کار رود از
کار بخانه سید نیاید بنده شاب سر بر آستان دارد مگر که او را مهمی روی نماید عبد سوء کار بخانه سید آید
وعبد صدق برای کار از خانه سید برون آید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولده رضی الله مقدم الاخوان الامیر مجد الملة والدین اسمعیل
اما بعد شنیده ام که یکی از ملوک فرزندان را جمع کرد و تیری یک یک بهر یک میداد و
میشکستند بعد از ان بهمان عدد یکبار بهم بهر یک داد نتوانستند شکست گفت مثل شما اگر پراگنده
باشید یا مجموع مثل این تیر است اگر پراگنده باشید دشمن آهنگ یکی کند و بشکند و بانا آهنگ
دیگری کند و بشکند و همچنین تا تمام را بشکند و اگر مجموع باشید دشمن را آهنگ مجموع باید کرد و از
عهده شکستن آن بیرون نیاید و در کتاب خدای عزوجل تقریب این مثل هست انجا که فرمود ولا تکونوا
کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا مثل سالکان با دشمن ایشان که ابلیس است همین است بعینه
اگر سالکان متفق باشند مثل ایشان مثل ده تیر است که برهم نهند یا صد رشته که برهم تابند که دام را
قوت آن باشد که ایشان را بشکند یا بگسلد و اگر متفرق باشند بحسب ابدان یا قلوب شکستن و گسستن
هر یک بغایت آسان باشد دانا مردی از مرده شیطان بر او غالب تواند و عارف معنوی در مثنوی
حکایت شریف و صوفی که بباغ عامی رفتند برای بیان مثل این معنی آورده تا سالکان را عبرتی باشد و بندگر
دوسوسه عدو از یکدیگر جدا نشوند وامر واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا از دست ندهند و تسکین
خدای را عزوجل که با این اجتماع برادران ما منت نهاد و در روزگاری که یک طالب راه حق بچراغ
یافت چراغ طلب در دل چندین کس بر افروخته تا برای سلوک راه حق وابتغاء وجه کریم او طلب ترک
ما و ترک اقارب و اوطان بر خود آسان کردند و از خانه آماده گشته کانهای سنگ که بدل
آنرا ساختند نقل نمودند جزاهم الله عن انفسهم خیرا الکنون سزد که کاری که شروع در آن کردند بپایان
رسانند و بدانند که بعد از آن که سالکان را اجتماع دست داد ابلیس لعنه الله نه مثل آن جه که سابقا بمعادات
ایشان مشغول میشد حالا مشغول میشود و یک ده و یک صد آن جد جهد میکرد و اگر بیشتر بتعصب

وسوسه

وسوسه که خود از باطن میکرد قانع بود بعد ازین استعانت به اهل موالات خویش از انس میجوید
چنانچه خدای عزوجل فرموده وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم تا لوا از اندرون وانسان
از بیرون احاطه کنند بر سالک و همراه وردی بر او جنید بمضمون و استفزز من استطعت منهم بصوتک
واجلب علیهم بخیلک ورجلک بظهور رسد پس سزد که سالکان نیز زیاده از سابق قوت کوشند و دلی
جمعیت رسند و مرکز نگاه دارند و از جای نروند تا بمقتضای وعده فان یکن منکم مایه صابره یغلبوا مایتین
بل بمقتضای ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین هر چند عدو هر چند بسیار باشد غالب آیند و تو علیه
وجعل منهم ائمه یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون برسند و سزد که سالکان با هم بپردازند بگله
وشکایت و رنجش بل در ما بین خود بعفو وصفح وسماح عمل کنند و با تفاق کید عدو بپردازند که هیچ قوم
بهم نپرداختند الا که دشمن بر ایشان غالب شد اگر دماء سالکان تا ده گفت وگویی باشد آنرا ما موقوف بحشر
اندازند بالجیم یوم تبدل الارض غیر الارض که در قنطره برای اینجا رود عد و نزعنا ما فی صدورهم من غل القاء معادم
و ساعات ان المشتاق من فوق تا دون خواهند گشت جهت اتمام تهذیب و تنقیه و ترجمان لسان وقت باین
الحان ترنم خواهد گشت   تعالوا نطوی ذا الحدیث الذی جری   ولا سمع الواشی بذلک ولا دری
ولا تذکروا ذاک الذی کان بیننا   علی انه ما کان ذنب فیغفرا   وقد طال شرح القال والقیل بیننا
وما طال ذاک الشرح الا لیقصرا   حتی تعالوا ابا حی نعود الی الرضا   وحتی کان العهد لم یتغیرا
ستذکر احسانا تقدم منکم   وترک اکرام ما تاخرا   متی یجمع الایام بینی وبینکم
ولیصفو الفا من عیشنا ما تکدرا   من الیوم تاریخ المودة بیننا   عفی الله عن ذاک العتاب الذی جری
وکم لیلة بتنا وکم بات بیننا   من الانس ما ینسی طیب الکری   احادیث احلی فی النفوس من المنی
والطف من مر النسیم اذا سری   ای ولیم اگر بدانی که اخوان الصفا صادقین را بعد از کشف غطا و رفع حجاب
از دیدار یکدیگر چه نعیم و ثواب روی خواهد نمود ای ولیم مومن را و ران بشره و شرت خود در خسارت است که
چون انوار آن بتابد ماه خجل شود و آفتاب را رنگ از روی برود و اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت
ای ولیم این سخنان را با واد بپندار که از جنس مبالغه ایست که شعرا کنند در اشعار و تغزلات خویش
هر مجازی و جزافی که شاعری در شعری گفته حقیقتش اینجاست تا دانی و آنچه در حدیث آمده که خدای را عزوجل
کرسی است در تحت عرش که همه شاعران از انجا رسد اشارتست بهمین معنی اقصی مبالغه که شاعری کرده
این است که در مدح پادشاهی گفته است   نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای   تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان
دهد   واین حقیقت است در مدح ملوک حضرت ای ولیم اینچه حقیقتی چند دانم که اگر بگویم اندیشه تاب
آن نیاورد و برای امتثال امر مامات بحدثت قوما حدیثا لا یبلغه عقولهم الا کان لبعضهم فتنه آنرا باز گذاشتم

بگوش تا خود بآن برسی — جز دیگر بماند اینجا روشنش — با تو روح القدس گوید نی منش — والسلام علیکم و علی سایر الاخوان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر فاضل الملة والدین حفظه الله اما بعد
معامله که در جهان با آدمی رود آشنا وار رود و بعید از اضمار شود محلی قریب اما آدمی آنرا بیگانه وار تلقی کند
و هیچ روی آشنایی و نزدیکی در آن نبیند ازین جهت چون محنتی بسوی خود روان بیند گوید سیلی است
که هرگز چشمه آن خشک نخواهد شد رخت در وادی نا امیدی نهد و دمبدم انتظار برد که خانه او از بیخ و بن بر
کند و بدریای فنا برد — ارافت تهامه من فرط شوق — مرافقه المشوق المستهام — قال الشاعر فی صفة
حمامة و اگر محنتی روی بدو آورد گوید آبی است بی پشت تا دیده برهم زدی سر آمد هر آینه بحرص تمام خواهد که
اوعیه و اوانی سرای از آن پر سازد و گروهی از آن بگیرد خلق الانسان هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه
الخیر منوعا دریغا آدمی چرا خود را بیگانه گرفته و بیگانه دانسته اگر او بیگانه است پس آشنا کیست چون منادی
از مکان قریب ندا میکند او چرا خود را از زمره اولئک ینادون من مکان بعید ساخته چون بیگانگی امری چند
از کجا بکجا این بیگانگی افتاده دیده نمیکشد به کرامات واحد احد را درین کثرت و عدد دیگر و تضاد دین سماء و
ارض را نمیبیند در این تباین آن یکی مظل و این یکی مقل آنکی سو باران ریزان و از این سوی گیاه و جانور
فروزان اتفاق لیل و نهار مشاهده نمیکند در این اختلاف آن یکی مربی معاش این یکی برای آسایش
و انتعاش بر آغوش کشتی و دریا نمی بیند درین کشش آن یکی جاری آن یکی مجری مصالح ریاح و سحاب را
ادراک نمیکند در آن محاربه آن یکی مرکب این یکی راکب والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی
خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار الایة چون می بیند که همه جهان اعوان یکدیگرند بر کار یکدیگر
حتی دشمنان باهم چه اگر دشمن در برابر نباید قوت و قهر در شخص ظهور نکند و بتمام کمال ممکن نرسد پس
دشمن دوست است بحسب وجود و معادات مصافات است در دیده اهل شهود و همچون مصارعت کشتی
گیر با یاران دست یار پس چرا هوشمند بیدار با وقت یکتایی کردگار که فرمان فرمای هفت و چهار است
نیفتد و متنبه نشود و مراکز اینها همه اهل یک در خانه اند ازین جهت باهم در میانه اند همه یکفرمان در کارند
لاجرم یکدیگر را نخوا رند و همه دیگر را انصار رند اینست هیچ واقع در باطن امر لاجرم شرع نبوی در ظاهر حکم
بمطابقه این آید و خلایق را بتصادق و توافق فرماید تا عالم انسانی مطابق عالم رحمانی افتد و آدمی
تحت بخت در مقام خلافت نزند و ارض شعور بشری را بنور عدل تکلیف روشن کرداند چنانچه سما هستی
عالم بنور عدل ذاتی روشن است و بالعدل قامت السموات والارض و چون شهرستان وجود انسانی
بتمامی معموری رسد خداوند جلیل فرمان دهد تا عرش مجید را از آسمان آورند هر آینه جهان و آسمان جهان

ویران

ویران گردد و یکبار عالم هستی زیر و زبر شود و جهان که زبر بود زیر شود و بالا المرتبة زبر شود انسان که زیر بود بالی
المشاه زبر شود و نزد این قیامت قایم شود و شود آنچه شود والله سبحانه ولیم الهدیه شناس این سخنان و
برخوردار بماند انوار آن گردانا و بمنه

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی مولانا شمس الملة والدین محمد ایده الله
اما بعد چون هستی فرد که تختگاه پادشاه آدمی است و چون در جنب ملکوت عالم بزرگ
آن می نگرند مزاج لهو و لعب دارد بر اسرار و حکمتها مشتمل است و احکام آن امرانی و قانونی است که سر
رشته آن بدست امرا و وزرا است و ارکان ملک چه کمان بعالم بزرگ توان برد با سعت اقطار و زمین
علو مدار و بزرگی کار و بار که آنرا اسرار و حکمتها باشد و جیوب آنرا مفاتیح و خزاین آنرا مقالید بود و
آنرا قانونی مقرر و خفض و رفع آنرا امرانی معتبر باشد لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس
ولکن اکثر الناس لا یعلمون و اگرچه روشنا نوع آن اسرار را در یافته اند و آن حکمتها بشناخته و بعضی
نزدیکتر از آن تعبیه کرده اما از مستمعان جز آنکس که او را در دانش همتی است و در کمال بغیتی فهم مقاصد
ایشان چنانکه هست کرده با قیاسان از آن بخیال درساخته اند و از خور حال خود تصوری در دماغ خود
جای داده کما قال العارف العاشق — هر کسی از ظن خود شد یار من — وز درون من نجست اسرار من
سر من از ناله من دور نیست — لیک چشم و گوش را آن نور نیست — والحق حیف و غبن تمام باشد که آدمی
باین جهان آید نشناخته و ندانسته که بکجا آمده و چرا آمده و بکجا خواهد رفت و چرا خواهد رفت و آرنده و برنده
او کیست و مبدا و معاد او چیست دریغا آدمی که در حال هستی خرد است نمود از هستی بزرگ است که بیدار
آمده است و صبحی است که دمیده باش تا آفتاب این صبح بدر آید آنگاه هستی این جهان بزرگ در جنب
هستی او چون چراغی افتد در برابر آفتاب کما قال المرتضی علیه السلم — و تزعم انک جرم صغیر
و فیک انطوی العالم الاکبر — لاجرم زمین و حامل آن با این بزرگی و نشان نان و بریانی باشد در خوان
انسان و در خبر آمده که اگر یکی از حوران بهشت دست فرو گذارد باین جهان روشنی آفتاب در بر
آن پوشیده گردد و اگر یکی از ایشان قطره آب دهن خود در دریای عالم افکند تمام با وجود ضخامت
لجج اجاج منقلب عذبا فراتا بهم رساند و با این جمال و کمال مثل حوریان نی آدم که نشا کرده نشاه
اخروی مثل اسیر چاه به باشد با روی آن فما ظنک بالرجال عرش خدای عز و جل امروز در جهان انسانیت
زیب و فر و نور و بها آن در تمامی جهان منتشر شده و طراوت جهان از آثار عرش است که مستمد است
از نور وجه ذی العرش کما ورد فی الخبر اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له الظلمات و صلح علیه امر الدنیا

والآخرة اما مستقر گشودن حقیقت عرش انسانیست عرش چند گاه از این در جهان نهاده که هنوز خانه وجود انسان تمام
نشده و همچون محل عاریتی است که شخص سازد و در آن نشیند تا خانه بسوزد و چون خانه تمام شود نقلها بجا کند و
آن محل عاریتی ویران سازد و چون جهان با کثافت جوهر و قبحات منظر و روات پیکر که صفت یکاد یضیئ ولو
لم تمسسه نار دارد چگونه باشد چون آن انوار از دنیا بمضمون مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی
زجاجة منتقل آید آن زجاجه دل مؤمن است که بحکم ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولکن وسعنی قلب عبدی المؤمن
عرش خدای که امروز در آسمان است آخر روز که وقت کمال ظهور آن مثل رسد وله المثل الاعلی فی
السموات والارض در دل مومن باشد و دل مومن که تمام در تن مؤمن برای آنکه تن مومن در جنت باشد
و عرش فوق جنت باشد اما جای دل مؤمن جز جای تن او نباشد لاجرم هرگاه که تن مومن خواهد که
پیش دل او رود و از آنچه او دارد نصیبی رسد از حصار بهشت برون باید شد پیش رفت بصحرای کثیب که
موطن رؤیت است و سماع کلام رب العالمین و این هر دو حظ دل است اولا و عطیه تن بالتبع چنانکه
حسنات بهشت حظ تن است و حظ دل بالتبع دل نه هم در آخرت هرگز از خدای محجوب نباشد
تن اوست که هر هفته یکبار بدین تشریف رسد و بمقتضای وللارض من کاس الکرام نصیب
از حسنه دل نصیبی یابد و اگرچه مومنان بسیارند اما مؤمن المؤمنین یک کس باشد که آن صاحب
وسیله و صاحب لواست مستقر عرش دل او باشد و دیگر دلها در تحت لوای او باشند و از پیوندی
که با او دارند بآن دولت پیوسته باشند سر و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین آخر روز بتمام ظهور رسد
و نحشو آدم و من دونه تحت لوائی آخر روز برخوانند   نی دل اند صد هزاران خاص و عام
در یکی باشد کدام است آن کدام   آن دلا در او که قطب عالم است   جان جان جان جان آدم است
و تخم این حدیث آخر روز گشته   ملک در سجده آدم زمین بوسی تحیت کرد   که در جسم تو چیزی
دید بیش از طور انسانی   صدف در جان است فرمودند و روی ایشان از جسم آدم بعلم آدم آوردند
که وعلم آدم الاسماء کلها و یا آدم انبئهم باسمائهم و آنچه در آخر خواهد شد از انتقال عرش بانسان بالسین
المهمله در اول بر سبیل براعت استهلال باز نمودند ملائکه که حقیقت بین و لطیف و تیز دیده بودند
انوار عرش که در جسم عالم بالسین المهمله میدیدند در علم آدم باز یافتند زیباتر و منورتر و لطیف تر
برای آنکه علم حجابی است رقیق و جسم حجابیست کثیف نور از ورای حجاب رقیق بهتر و تمامتر تابد که
از ورای حجاب کثیف روی دل بقبله آوردند و خدای را در آن قبله سجده کردند هر آیینه از نور
جسم بالسین المهمله ترقی کردند بنور علم و از مقام فالمدبرات امرا بمقام فالملقیات ذکرا رسیدند
لاجرم محبت او در دل گرفتند و برای ذریت او استغفار کردند و برایشان ورد و داد که الذین

یحملون

یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون للذین آمنوا و هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم
من الظلمات الی النور و ابلیس حسی و کثیف و ضعیف البصر بود و دست از رسم قدیم بر نداشت که قبله
بدل کند و دیده از مشاهده عرش در شعور آدم فرو گرفت و مقصور داشت بر مشاهده انوار جسم
بالسین المهمله هر آینه یک چشمش کور ماند و آن چشم راست و چون انوار عرش در شعور آدم ندید در
طینت او باز ماند گفت لا اسجد لمن خلقت طینا روی بقبله گاه وجود آدم باز نکرد گویی تحویل این قبله برای
امتحان استعداد بود چنانچه در تحویل قبله کعبه گفت و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع
الرسول ممن ینقلب علی عقبیه و ان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله لطافت و اشراق ملائکه و کثافت
و کوری ابلیس ظاهر شد باین امتحان و کار استغفار در وجود که شغل ملائکه است ابلیس اغوا و افساد
پیش گرفت و کینه و عداوت فرزندان آدم گرفت کما قال تعالی ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا
و این امتحان تا روز قیامت قایم باشد و هر کس که از فرزندان آدم او را علم اسما حاصل شود و بمقام خلافت
برسد او امتحان ملک صفتان و ابلیس صفتان باشد در روزگار خود   پس بهر دوری ولیی قایم است
تا قیامت آزمایش دایم است   محبان علم روی باو آورند و قبله گاه ارادت آستان او سازند
مسجدی کان اندرون اولیاست   قبله گاه جمله است آنجا خداست   و محبان جسم دیده از و
و بر او فرو گیرند و از مشاهده انوار او محروم باشند و بوعید من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة
الجاهلیة رسند چون کسی را بینند که انوار جسم بر او لامع است از ملوک و حکام و ارباب مناصب و اموال
هزار سجده پیش او کنند و سجده نه صورت وضع جبهه میخواهم خضوع و انقیاد قلب میخواهم که روح و لباب
سجده همان است و اگر درویش چاره کسی جویند که انوار علم از و لامع باشد او را بجز این قدر ننهند و
ایشان را ادراک آن کمال از و ممکن است برای آنکه طالب آن نیستند و جنس آن نیستند   جوهری
جوهر شناسد چه داند مهره خر   و علوم رسمی که بعضی از ایشان بجویند از برای آن میجویند که آن را وسیله انوار
جسم سازند از توسع جاه و مال و الا ایشان خفاش صفتان را کجا تاب ادراک انوار علم و قدر شناسی
علم من حیث هو علم هست و چنانچه ابلیس لعنه الله سجده آدم نکرد و بهمین قناعت نکرد دیگر عداوت او
بر میان بست ابلیس صفتان در هر روزگار منقاد اهل علم نشوند و بکینه ایشان کمر بندند و چون نظر
بر انوار جسم مقصور دارند و آن را در خود بیش یابند که در ایشان خود را بهیچ چیز سزاوار تر شناسند و در باب
سجود و طمع بر کس دارند و تشریعی که در ضمن سجود ساجد مر مسجود را بقبله سجود دعا دست تلقی خود شناسند
کسی سیادت انفتی را آورد و یکی بعلم رسمی دیگری به بسیاری مال و ندانند که اینها همه انوار جسم است و
از مقوله خلقتنی من نار و خلقته من طین آن علم که میراث آدم است و آن نور که تابش او از ورای این حدود

و رسوم است و کرامات ها شیدای اهل جسم بالسین المعطله تا آن روز که عرش خدا از جسم عالم نقل شود و عالم آدم
و این زیب و کرم جسم عالم است از تاثیر فیض عرش رفع شود و بکر عالم مظلم و موحش و زشت و
ناخوش چنانچه حالت اصلی و صورت اندرونی اوست بنماید و شما در آن ظلمت گرفتار شوید و همراه دنیای
ملعونه روانه دار البوار گردد الا کسی که گرد دیگسان نباشد حال شما با اهل علم و محبان ایشان که عرش رحمان در
سرای دل ایشان نزول فرماید و ارض وجود ایشان بنور رب خویش مشرق گردد و پرده دل ایشان که در
ذات خود مشرق و لطیف است باشراق آن انوار صفت نور علی نور بیابد و تن ایشان اندرون آن
اشراق چندان لطیف و درخشان گردد که از جان امروز نه گویی لطیف‌تر ست چنانکه در صفت خورشید
باشی که از ورای جثه و حلقه مغز استخوان ایشان پیدا باشد چنان با شر رحسن فی‌زمینی که نامدیاد کوی کم
ابی قال الله تعالی انا لقادرون علی ان نبدل خیرا منهم و ما نحن بمسبوقین علی ان نبدل امثالکم و ننشئکم فیما لا
تعلمون بیم باد اهل جسم را بدان غایت و غم و مژده باد اهل علم را باین خاتمت کریم اللهم اجعلنا من اهل العلم و کثر
اهل العلم و سایر اخواننا انک بالجود والنعیم علی العالمین منان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان آلشین اما بعد آدمیان زانکه کسی مر
بینم که میمیرند هر یک از ما چه آمدنیست چه داند که عنقریب این قصه او را بر سر نیاید و این اندیشه مرا سخت
مشغول میدارد و میخواهم که جز آباد کردن آن جهان کاری نکنم و نکنیم و سر رشته آباد کردن آن جهان
دوام ذکر خداست عز و جل هیچ می افتد شما را جماعت اخوان که هر دو کس بدی درهم کنید و ساعتی در گوشه بنشینید
و از خدای عز و جل و آخرت سخن گویید و اگر کسی از شما همین سبیل چراغی و شما را که اجادیث دنیا میکنید و
کلمات شتی میگویید آیا حلاوت ذکر کجا به شما نرسد و مغز استخوان شما از آن خبردار نمیشود که ذکر خدای چه لذتیست
کنه وجود آدمی عقل و دلست طبع و هوا ظاهر وجود اوست هر لذت که عقل و دل را آن آرام نگیرد و تسلّم ندارد
آن لذتی گرامند نباشد و عقل و دل جز بذکر خدای عز و جل آرام نگیرد و جز آن را تسلیم ندارد الا بذکر الله تطمئن القلوب
الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب دریغا این طوبی سایه بر دل شما افکند تا مدانید که آنچه شما
بآن مستأنسید از امور جهان ظل لا ظلیل است با سخن آیم و حدیث قرب موت از جمله آنچه مراجعت
اندیشه قرب موت و امکان تطرق آن مرا مشغول خاطر میدارد و امر دین است چه چنین یافته ام که
هر کس که دین از و باز ماند و خود در حیات خود آن را نگزارد و ورثه او نمیگذارند غالباً و با آخرت مرا فته ای او
بر آدمی که حسنات اندک او و چه محل این است که در آن روز بتاراج بدست قرضخواهان بر رود و دو دوش
ضعیف او چه لایق بار گران او را با آن وزر دیگران بر باید داشت و اگر اخوان را چنان میدانم که دوش

ایشان زیر بار دین است و بارها بخاطرم افتاده که این راه ایشان را پیش نهم و راه‌های دین که هر کس که
حاصلی داشته باشد الا قلیلی نخواهد دین ساز و خود آن نوع گذرانند و چنان کنند که بعضی از حی به سلف که
هیچ نداشته اند مکرده اند که هیچ نمیکرده و صبر میکرده و چنانچه خدای عز و جل ایشان را امید استغنی بوده اند و
صفوت این مسلک تمام گفته ام اکنون میگویم که اگر جماعت را قوت و طاقت هست این طریقی است ادای
دین را اگر در خود می یابند تا صلای این طور ردد هیم و بابی از ریاضت برگشاییم که در آن انتها ان قلوب و ابدان
باشد و طریقی هست از این اصعب اگر چه بمقصود اقرب است و آن آنست که املاک بفروشند و با قرض دهند
و این از آن جهت اصعب است که طریق اول متضمن ریاضت چند سال است چندانکه قرض ها ز دهند بعد از آن
چون املاک داشته باشند توانند که زیست باعتدال کنند و ایشار انفعات و صدقات و تصرفات ذی وجوه
بر باشند و طریق ثانی متضمن آنست فی ظاهر الحال که بقیه عمر کمتوب تماماً بان ریاضت باید گذرانید مر آنرا این
اصعب باشد اگر چه بمطلوب که ادا الدین است اقربست چون قوت سلوک مسلک اول در جماعت
بسهولت نمی بینم سلوک مسلک آخر چگونه ایشان را توان فرمود حالیا هم مسلک اول اگر توانید و جهد

بینید و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و حبیب الامیر محب الله والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی
اما بعد باید که آدمی را چیزی باشد که آن چیز جواب همه چیز تواند بود برای آنکه او را معلوم نیست که
او را چه پیش خواهد آمدن و در چه حادثه خواهد افتاد تا اندیشه آن کند و تدبیر آن سازد هر چه او اندیشه آن
میکند محتمل که چیزی دیگر او را پیش آید که قطعا در ضمیر نبوده و چون چیزی که جواب همه آن باشد ندارد دست
و پا چه و مضطرب بشود خصوصا که آدمی صاحب نشات مختلف است و او را اطوار آن جهان در پیش
است چه داند که چون در تلاطم امواج آن جهان افتد و ابواب برازخ بروی ایشان گشایند و بعد از آن
در اطوار جهان محشر افتند و بیشتر از اینها چون در کشاکش احوال موت افتد او را چه حالها روی خواهد
نمود و چه چیزها پیش خواهد آمد اینها بگیر احوال زندگانی این جهان یکسان جاری نمیشود و بسیار دست که
بعضی حالها روی مینماید که در خیال نبوده از جزئیات و کلیات و شخص داند که آنچه جواب همه چیز تواند و هیچ چیز
را ابرار و سلطانی ها نیست چیست آنرا بدست آورد که آن داروی هر دردی و شفای هر علتی و سپر هر بلایی
است و آن کنف حمایت عز و جل است و باید که غیر خداوند خود را نشناسد همراه او را اند هر چه روی بما نهد
چیست در خدای گریزد کما قال الملک سبحانه ان تتخذوا من دونی وکیلا ذریة من حملنا مع نوح که خداوند تعالی زبان
همه چیز داند و جزای هر چیز در کنار او تواند نهاد آن چیز را بخدا باید گذارد و او در ذکر خدای عز و جل آویزد و در

بیاماوکر برد و غارت ستمگر جان دل را این حال است خواه شیر ژیان و اژدهای دمان روی باو نهند و
خواه مورچه ضعیف و پشه نحیف آهنگ او کنند که در هر دو یکسان التجا بخدای عز و جل برد تا که شر آن از وی دفع
کند و اگر بظاهر حرکتی کند و تدبیری اندیشد برای اتباع سنت و مراعات حکمت باشد و الا تعلق دل او و اعتماد
سر او جز بوکیل تعالی شانه نباشد و آنچه خدای عز و جل در دل دلهای خود نهاده و از طمأنینت و سکون و انبساط
و انشراح بفضل او آن گل و لاله در دل ایشان دمانیده که با این ملوک آنرا بخواب ندیده و بس فرق
میان آنکس که او را بستان در دل باشد و آنکس که او را بستان در گل باشد و اگر بگذرند از آن حالی از
ایشان بوام گیرند که در عوض آن اسباب اعظم ملکی از ملوک ایشان را دهند سر بآن فرو نیاورند بلکه
چه انعام و احسان خدای عز و جل با ایشان کرده که ملک اعظم ملکی با ذره از آن برابری نمیکند لاجرم الذین
انعمت علیهم ایشان باشند و خلایق در صلاة هدایت صراط ایشان طلبند بخدای که اگر ملوک
از آن نور و سرور که در دل آن سروران است واقف شوند ملک را در خاک افکنند و بوی آن
شتابان شوند   پادشاهان جهان از بدرگی بو که برد نداز شراب بیخودی درد ادهم وار سرگردان و ذکنند
ملک را برهم زدندی بیدرنگ   و در کلام بعضی از ایشان هست که لو علم الملوک ما نحن فیه لنازعونا
بالسیوف و حال ابراهیم ادهم شاهدی ظاهر است بر این برای آنکه او مزه هر دو چشیده بود دولت
بفتح و کسر هر دو یافته و اثبات ثانی بر اول نموده ثبتنا الله سبحانه و ایاکم و سایر اخوان الیقین تا بیشتر را ارشاد رب ابرار بنده
گرداناد و از طریق اشرار دور داراد بمنه و سعة کرمه و رحمته و السلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیّی فی الله الامیر محب الملة والدین والیقین الشیخ محمد ایده الله
اما بعد خدای عز و جل حسن ظن در دل مؤمن نهاده که اگر در زیر آسیای چرخ او را خرد کنند ذره
ذره سازند و یک ذره بد گمانی باو راه نیابد چنانچه منقولست که یکی از محبان خدای مجروح افتاده بود و ناتوان
و زنبوران فراوان بگرد او آمده بودند و لخت لخت گوشت از اندام او میکندند چنانچه بیتاب میشد و
از هوش میرفت و باز بهوش میآمد کسی او را بآن حال دید سرش را بر کنار خود نهاد چون بهوش آمد
و سر خود در کنار او دید گفت کیست که میان من و رب من در آمده بخدای که اگر پاره کند عضو عضو مرا نشوم
مرا جز محبت با او در بحاکه قطره از آن محبت در کام سالک چکید تا تلخ و شیرین جهان چون شکر خاید ای عزیزی
من خدای عز و جل را با آدمی کار است او را بازی نیافریده و تو ما ترشح آن کار میکرداند و برای آن کاریکه
آدمی را برای آن آفریده اند چنین محنتها و غمها که آدمی را میرسد در جهان اندک چیزی است باش تا آن روز
که مؤمن بدیدار ملک غفور رسد و بال دولت برکشیده در هوای سعادت خود پرواز کند چون از وی پرسند که

دیدار

دیدار دنیا که در قفس شکسته بال و پریشان احوال بودی چه محنتها کشیدی گوید چه محنت و کدام محنت یا آنکه در بر
آن نعمت آن محنت را وزنی نماند یا نعمتی که در باطن آن فی الحقیقه محنت است بر اهل محبت بالباد الموعود
التجا نیم امروز آنرا در می یابند و آن لحظه اعدا و الا از آن روز دیده برکشایند که جمال آنرا ابد الاباد ببینند
انکار کنند که آن محنت بوده و گویند غیر نعمت چیزی بر سر ما جاری نشده است جانم فدای دل امیدوار مومن
باد که هر چه خدای او در پیش آورد آنرا بر احسن معامله حمل کند و محبت خدای با تن و جان او آمیخته باشد و آن
حسن ظن اثر آن محبت باشد برای آنکه محب بمحبوب نیکوگمان باشد و از حسن ظن توکل متولد شود و هر
بنده که او بمقام توکل رسید رسید و گفته اند که هر متاعی شب دزدی دارد و الا توکل که آن متاع روی آن
هیچ شب نداردای دلی من محبت همه چیز را فرو گذارد و بغیر بال نیستی همه را فرو برد و در محبت خدای تعالی
آذیرا اعتماد بر اسباب دنیوی و تدبیرات الهی فرو گذارد و خود را بالکلیه بخداوند غفار سپارد و آنکه چون در
حصن حصین حمایت و حصار استوار رأفت حضرت عزت در آمدی حوادث زمان و آفات
دوران را بر تو دیگر دست نیست که لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی حصن خدای یکتا است
یکتا شو یکتا را که آن زمان سبق بود در سبق المفردون و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا من عبد الله
قطب بن یحیی الی الاخوان الالهیین الثابتین اما بعد فاعظم الله اجرکم فی موت
السلف الصالح الوکیل الوفی البار التقی و جعله مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء
و الصالحین و حسن اولئک رفیقا حسن خاتمت چگونه می باشد ای اولی الابصار نزد خدای عز و جل علم او مکتوب
بود کتابی که در آن تغیر و تبدیل و زیاده و نقصان نیست اگر در آخر عمر این توبه و این ثبات بر توبه که او را
توفیق خدای عز و جل روزی شد دست نداده بودی حال او چگونه بودی اکنون که دست داد حال او چگونه است
فاعتبروا یا اولی الابصار تعلق قلب این بنده ضعیف درباره هر یک از برادران الهی نیست جز این که تا
رسیدن اجل مکتوب بر پیمانی که با خدای خود کرده اند ثابت باشند و بر آن پیمان از جهان بروند و
در حق هر یک از اخوان الهی که این معنی بحصول رسیده دیگر هیچ نمی باید و هیچ نگرانی نیست اگر اندوه ها
بر اموات برای ایشانست چون ایشان ثابت بر سلوک صراط مستقیم باشند فیما علینا چرا اندوه برای
ایشان خوریم بلکه چرا غبط بحال ایشان نبریم که عهد خدای تغیر ناکرده بخدای رسیدند چه دانیم که آنکس که
مانده بر آن عهد بماند یا نماند چون دنیا دار تغیر و محل تبدیل است و یکسان نیست حال کسی که حال او معلوم
نیست و هنوز در محل تردد و احتمال است و اگر اندوه ها برماست که انس و صحبت او از ما منقطع شده

ان فی الله عزاء من کل مصیبة وخلفا من کل فائت ودرکا من کل ما فات خدای عزوجل خلف دوست ما
وخلف ماست بر او آن انس که او را از دیدار ما بود اکنون ان شاء الله بخدای عزوجل دارد که مونس
دل مومنان و مزیل وحشت جان ایشان است آنکس که طول عمر مومن برای او در کار بود اکنون باو رسید
و بمحل اکرم جزای کردارهای خود را ازو یابد و آن انس که ما را ازو حاصل بود اگر از دیده غایب شده در دل
نشست و حجاب تن از میان برخاست جان او بجان ما پیوسته و غایب نیست اکنون زیاده از
سابق میکوشیم و نسبت خود با رفیقان گذشته که در مقعد صدق اند قوی میسازیم تا چون ازین سرای
بآن سرای رویم بایشان ملحق شویم هم لنا سلف ونحن بالاثر گویی آن وقت که او بآن کار میکرد در جهان
جا نبخشید اکنون بفوت خود قوت او بهر دو در کارهم جماعت اخوان صبر کنید و جزع منمایید و برحمت
خدا امیدوار باشید و خدا را بجود اولی دانید و فرمان او را گردن نهید الحکم لله العلی الکبیر انا لله وانا الیه راجعون
سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله وحبیبه الامیر محب الملة والدنیا والدین الشیخ محمد اما بعد
خنک آنکس که چنان برافروزد که اگر تمام آبهای جهان بر آتش او پاشند آتش او نمیرد بل افروختن از
سر گیرد چنین کس هرگز نمیرد و ارجو که سلف صالح امیر عماد الدین جعفر از چنین کسان بود و چه از آن روز که
قدم در راه سلوک خدای تعالی نهاد تا آن روز که قدم ازین جهان بآن جهان نهاد روز بروز افروخته تر
بود و طایفهٔ ایمان هیچ تاثیر دردی نمود اگر چه بنی آدم بسیار میمیرند اما از موت او آن گوی شخص
خبردار نمیشود و موت نزدیکان را چنانکه حقیقت موت است در می یابد بهتر از آن مرگ را در یافتن کرا آرزو
باشد که شخص خود بمیرد و دوست شخص که مردگان که شخص مزه مرگ چشیده و تلخی آن بکام او رسید پس گویا
مرده و نباید که کسی که یکبار مرده باشد غفلت و قساوت او همچون کسی باشد که هرگز نمرده پس جماعت اخوان
باید که حال ایشان بعد از موت این صدیق که بی تکلف او را با هر یک از اخوان بمثابه نفس او میتوان
شمرد و باین معنی سزاوار آن بود که وکیل کل باشد مساوی حال ایشان قبل از موت او نباشد هر کس که
در کارسازی آخرت بمثابه کسی باشد که یکبار مرده و باز زنده شده دنیا بر دل او سرد و چهره آمال مرده
او زرد با نفس و شیطان در نبرد زنده دل و راه نوردان ای جماعت اخوان این شربتی است برای همه
نهاده و معبری است برای همه آماده آماده آنچه برای شما آماده کرده اند غافل مشوید تا چون دست بهم
از دست فرو شوید وجاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید چون میدانید که مرگ حق است و
از وقوع آن گریز و گزیر نیست چاره نیست جز چاره آن کردن چاره آن کنید و آسوده منشینید که چون

آماده

آماده آن شده باشید هرگاه که بشما رسد باک ندارید مومن را مرگ ناگاه نگیرد و ندارد بل محبوب دارد چون
متضمن وصول محبوب است الموت تحفة المؤمن ترس او از مرگ برای آنست که آماده آن نشده همچون کسی که
او را مهمانی عزیز آید و آمدن مهمان را بجان خواهان باشد و از آن کراهیت دارد اما اگر اسباب ضیافت
او آماده نکرده باشد خواهد که در آمدن او تاخیر افتد تا تهیه تمام شود و زودتر تهیه می باید کرد که ناگاه هر چند زود
تر می آید بهتر است و کلاه از در آمدن او دست صدیق در آخر عمر با لی جو گفت فان حفظت وصیتی فلا یکون
غائب احب الیک من الموت ولست بمعجز الله عزوجل در تفسیر اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر
گفته اند نذیر مرگ همسایه است همسایه فرد و چه همسایه ای همسایگان نه وقتست که بیندیشید که همسایه افتاد
هم سایه بر شما افکند نه وقتست که غم و شادی جهان بر خود حرام کنید و اندیشه این و آن با باقی کنید شماتت
دشمنان و شادکامی دوستان یکسان گیرید آری   من چنان با درد خود در مانده ام کز هر اتفاق
دست افشانده ام   همت خود را مقصور بر آماده کردن زاد معاد سازید نکوشید و نشنوید و نپوشید
نپوشید مگر آن مقدار که ازو گزیری نیست باقی اوقات را صرف ذکر خدای عزوجل کنید و تامل در
آنچه آماده کرده برای ابرار نعیم مقیم و برای فجار عذاب الیم دریغا چون میدانید که خدای عزوجل چه نعمتها و
کرامتها برای مومنان آماده کرده و مسافت رسیدن مومنان بآن بسیار نیست همین که بر پل مرگ گذار
کردند آنجاست چه خود را آلوده نعمت جهان میسازید و اشتهای خود به خلع و نقل جهان ضایع میکنید این روزه
جز بر خوان رحمن نگشایید تا مهمان پروردگار او اشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة باید دریغا چون
میدانید که چه عذاب و محنت برای مجرمان معد شده و چه سلاسل بسیار و اغلال بیشمار در یکدیگر کشیده و چه
کاسها پر زهر زقوم و غساق آماده ساخته اند و مقصد از آن چه کاسه خواهند گرفت چه اندیشه خود را
حذر ازین مکاره ساخته اید تن خود را با مکاره این جهان گذارید و اندیشه نجات از مکاره آن جهان کنید
و نه بر آن سازید که کسی که در معرض گزیدن مار باشد او را اندیشه از گزیدن مور نباید کرد دریغا پیغمبران تبلیغ
رسالت کردند و حق شفقت بجای آوردند گوئی مردمان سخن ایشان باور نکردند و چون حال ایشان
جز مقتضی باور کردن سخن ایشان نیست چه عذر باشد آنکس را که باور نکرد و اگر میگوید باور دارم کسی که
تصدیق دارد بچنان نعمت و چنین محنت اگر از آن یک چنین فارغ و ازین یک چنین بی باک چگونه است
نه آن امید چندان او را قوی دل میدارد که بفوت حسنات او رضی بمبالات باشد نه این بیم چندان
او را مشغول خاطر میسازد که احساس مکاره او رضی یاد نکند نه آن مومنی است که آتش در خانه او
افتاد و گفت اللهم الا الکبری مومنی را چنین معامله در خور است ابی حفص این آیه خواند که ان عذاب
ربک لواقع از بیم غشی بر شد و بیست روز در خانه بر فراش خابیده و مردمان او را عیادت میکردند

و سوزد کار آتشی که دی را بصفا داب شسته اند چنین بترسند و زیاده ازین نتر ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
حسنة و قنا عذاب النار الله سبحانه و تعالی دلیم و سایر اخوان ما نیز را دل بیدار و دیدهٔ اشکبار و کرامت
ابرار و خاتمت اخیار کرامت کناد انه ولی ذلک والختم بالصلوة علی محمد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله شمس الملة والدین ابی سعید اطال الله عمره و بقائه
اما بعد این یار مهربان که بجان بپیروی قدم رسول الله صلی الله علیه و آله بست و بجان بگشت
در پای یار مرد و عهد به پایان برد و در پای نزد الله تعالی او را همنشین آنکس که محبت او دل نشین او و متابعت
بر متابعت طریق او طریق و آیین او کرد انا و اگر چه بفراق او محزون و کریانیم اما چون ما هم در پی پیرانیم و
اینجا نمی پاییم چرا فرو مانیم فانه قافله ایست از مردم بار میکنند اول آن موقوف بر آخر و آخر آن بسوی اول
سایر هر کس را نوشی است و هر نوبت را میقاتی فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون
آماده رحیل می باید شد تا چون هنگام رسد دست پاچه نشوند و دانید که هیچ چیز از ین دست تا حکی جلاص
توان شد بجز دستان آن بجز خدای است عز و جل چون هر مرگ بوزد هیچ چیزش آن بجز دانش علم
عمل نه فضل نه هنر نه مال نه زر نه ملک نه بشر الا الحی لا یموت هر کس که دست بجز لا یموت نه زد برود و از
راه بمی افتد و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم پس ای حبیب من خود را بر لطف خدا افکن بی دست
آویز علم و عمل و فضل و فن نزد خدای لطف خدای شفیع ساز مالکم من دونه من ولی و لا شفیع افلا تذکرون
طاعت برای بندگی کن ذخیره خود را فضل و رحمت خدای ان قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما
یجمعون در حین مرگ عفا استغفار بری زند که همه طاعات مطیعان به بادی نیازی برد و هر گناه کار را که در آن دم
بخدای امیدوار باشد رستگار کرده و نیکوکردار اگر در آن دم به نیکوی خود دل بسته باشد گرفتار ماند لا یموتن
احدکم الا و هو یحسن الظن بالله اینست شکر و سپاس خداوند منعم را که در حین موت مطیع و عاصی را یکسان جای
رجا در داد و در ایام حیات بقانون حکمت میزان فرق نهاد آدمی کامل آنست که صاحب قوتین و ناظر نظرتین
باشد در ایام حیات همه گوش عمل گو بد و در حین موت همه گوش بر خدای فضل دارد مومن را قوتی هست که
در تمام ایام زندگی آن متعطل است برای روز مرگ آن را در نهانخانهٔ جان می پرورد جای که دیده قوای بشر
کرعمال جبنه تا آن نمی افتد چون وقت مردن رسید آن قوت از نهان برون می جهد و نطقی آغاز میکند که
هرگز چنان نطق از وی کس نشنیده تمام قوی بشریت لال و دنگ میشوند مات و حیران میگردند و هر یک بسو را خر
میگریزند آن قوت جوانمرد شیر صفت را آن عرصه سرزمین بیکوبه و نعره میزند که مرگ از بیم او لال میشود و تا دی
بر سر راهی است مرگ آمده بود که او را بکشد اکنون بجان از وی زنهار میخواهد که جای که آمده باز رود و او بمیکذارد

و تیغ

و تیغ برکشیده که بجی وار سر مرگ را ببرد و مرگ بگمان کندن خود را از چنگ او خلاص میکند و میگریزد که
المؤمنون لا یموتون بل ینقلون من دار الی دار شکر معاصی بر سراد ناخت می آورد که لشکرش انبیای الذکند
صوری انصور های رجا در دهن میکرد و در میدان لشکر رجای از آن نهیب جان میدهند اکنون اگر موسی سر تا
پای غرق گناه باشد در حین مرگ چنان امیدوار میرود که اگر یکذره از آن امید بر تمام اهل ارض قسمت کنند همه
اش بر آنگیخته دو این جز موسی را نباشد قدم دریغ مدار از جنازه حافظ که گر چه غرق گناه است میرود بهشت
نگویم که مومن را فزع و اهوال و بعض شولفته و عذاب نیست اینها در ثانی الحال باشد آنکس را که باشد بوعی از
انواع آنا و رآغم که رو چنان رود که گفتم آری چو رسیل هم وخوردم از آن کره سنتیها که خواهم کرد از دوی
پس درستی باشد جاری دین اندیشه دل خون گشت یا رب الله سبحانه و تعالی اخوان ما را بحلکی
حسن خاتمت و فاتحه کرامت کناد ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار والسلام علی ذوی رحمة الله
و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر شمس الملة والدین الملک اسحق و ولیی فی الله الامیر
عماد الملة والدین محمد ایدهما الله اما بعد طفل را دایه سیار زند تا او را تربیت کند تا بلوغ بحد تمیز
بعد از آن که تمیز شد پدر او را باز کرد از دایه و هم پای خود سازد و چون از خانهٔ دایه بخانهٔ پدر رود از غربت
بوطن میرود و از یکسی بکس میرسد خواهران و همبازان او پندارند که او از وطن بغربت و از بکسی بکسان
بیکسی می افتد برای او فریاد بر آرند و بر سر زنند فریاد کنید و بر سر زنید که اگر از شما همبازان جدا میشود بهمبالی
بهتر از شما می یابد و اگر رفیق ادنی میبرد رفیق اعلی می پیوندد روح که بین بروح مهین میرود بل جان آهنگ جان
آفرین میکند چه دانید که برچه ملک او شهریار است نیکوکاری از خویشان این ضعیف متوفی شد او را در
خواب دیدم و از حال او پرسیدم گفت چهار صد انگشتری بمن داده اند چنین فهم کردم که چندان ملک به او عطا
کرده اند که بچهار صد انگشتری آن را ضبط نتوان کرد بنگرید که پادشاهی از پادشاهان زمین را هر چند ملک فراوان
باشد یک نگین کافی باشد سعت اطراف ملک او و تباین اطوار آن چه مقدار باشد که چهار صد
نگین خواهد وکیل الاخوان افاض الله علیه شآبیب الغفران اگر اجابت دعوت رحمن کرد خدای عز و جل
وکیل اخوان است بر او و وکیل اوست بر اخوان در زود باشد که هر یک کر خواهیم رسید اگر فرمان خدای
باشد در ظل پرورش رحمان چه اجتماع او با اخوان بمحبت الهی بود و افتراق او از ایشان بمحبت الهی عهد
خود با پایان رسانید و یکسر موی از آن برنگردید جزاه الله خیرا شهادتناله و ما شهدنا الا بما علمنا الله سبحانه اخوان را
بر این واقعه صبر جمیل و اجر جزیل کرامت کناد و محب و عزت را بر خوان احسان نشاناد و از مرافقت
نبیین و صدیقین و شهدا و صالحین بهره مند کرداناد و اخوین الطیبین او که یکی برادر و دیگری برادر عهد

وارث خیرات او ساز اد تدوین و قرات کتاب الکاتیب و کفالت اولاد و سلف الاخوان امیر محب الدین
خلیل الله از جمله خیر آنست هر که ترا یکی ایشان را و کی باید نمود و آتاما فانهما من انجح فی هذه السنة فالله تعالی یسر لهما
و یثبتهما علی ما یتمنیان ان الله بالناس لرؤف رحیم والحمد لله علی کل حال

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی اما بعد
کلیات امر حق را آثار و آمینی است آدمی بجزئیات امر خود از کلیات حق باز مانده و معالم و آثار آن را معدوم انگاشته
داشته آخر سر با امر حق باز خواهد نهاد و ناخواهد دریغ که با او بود و نسبت خود بحق درست نکرد و خود را از قرب حق
نساخت تا چون او را از او باز ستانند از حق او را دلیل و کفیل و یار و غمگساری باشد و چون از خود سر فرود
بر دار و دریای حق سر بر آورد و جز خود را با او دیار نپنداشت بر خود می تنید آخر چون باز دید این خود جز خود
ندارد آن بوده با هر خدای با او در ساخته بود و چون که خدای خصم او آمد خودی از جانب او با جانب خدای گردید
زبانش گواه خدای آمد دست و پای و جوارح و ارکانش همین سبیل نامراد و حیران ماند که استظهار او همگی
با اینها بود و همه دربر درش اینها میگذرانید و قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل
شیء از درد دل ناله برکشید که اف لکن عشقن کنت اناضل ای دیده نه آنی که عمر در باز دیده کردن صورتهای
جمیل و منظرهای بهی از برای تو بسر کردم ای جلد نه آنی که روزگار در پیدا کردن ملابس نیکو و جامههای نرم از
برای تو گذرانیدم ای شکم نه آنی که همت من در لیل و نهار معروف بود بتحصیل طعامهای لذیذ و میوههای
گزیده و نان تنک و آب خنک برای تو ای اندام نه آنی که همیشه شست و شوی و حمام بردم ای پاک و
پاکیزه میداشتم ای دست نه آنی که بر بوی دالکشتری می آراستم و ترا بالای هر دست میداشتم چه افتاد که
اکنون همه از من برگشته اید و مرا چنین بیکس و تنها گذاشته اید ای سر با من نه سر برا اگر برای من نیستی بر من
نیز مباش ای پای این چه پایی است که با من بر راه کرده براه بهشت خواهم که روی چرا آن راه دیگر پیش
میگیری ای خواجه معذور دار که خداوندم فاهدوهم الی صراط الجحیم میفرماید که بنده را بفرمان خداوند باید بود و
خداوندم دیگر است نه تو چند روزی بفرمان خداوند با تو در ساخته بودم و بفرمان او فرمان بردار تو بودم
اما بدان که هر بار که میفرمودی که جایی که رضای خداوندم در آن نبود ردم اگر چه هم بفرمان خداوند که مرا
بفرمان برداری تو فرمان داده بود فرمان میبردم اما در نهان خویش هزار لعنت بر تو میکردم اکنون خصم تو
ام و بس که چرا مرا آلوده عصیان کرده و روزگاری مرا مکلف بانچه رضای خداوند من در آن نبود میداشتی
اگر دستم کارم بر سر تو زدن است و اگر زبانم شغلم نفرین بر تو کردن است و اگر پایم خسم و ردم بر خسار تو کندن است
اگر پایم ترا بجحیم و جحیم آخر بردن است یطوفون بینها و بین حمیم آن دریغ دریغ که چون خدای والعیاذ بالله خصم ما

آید

آید پایی با خصم ما گردد و پای ما از ما جدا ای گزینند چون پای با ما چنین کنند از دیگر چه چه امید داریم ای دریغا آدم
که ما را اما نباشد خدای پرستان خدای را بچنین دم پرستند و ان فی الله عزاء من کل مصیبة وخلفا من کل فایت
و درکا من کل تالف برای آن آمدم برخود خواندم اللهم اجعلنا من المؤمنین الصابرین القانتین الخاشعین
و اخواننا اجمعین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد اما بعد
عالم در دیده الهیان جز زندان کونه ناید که دیگران هر بار که ایشان را دیده بر جهان افتد چندان فیض و نور
و رحمت جدید در حوصله ادراک ایشان ریخته شود که عامه را بعبادت چندین ساله اندکی از آن
حاصل نشود و تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة اشارة بحال ایشان است و هر چه در قرآن مجید
امر نظر و اعتبار است مراد بدست آوردن چنان دیده است دریغا هر کس که چنان دیده بار نشده
باشد اما گوش استماع داشته باشد و دل سلیم او نیز برستگاری خود برسد اما هر کس که نه صاحب دیده
باشد و نه صاحب گوش او در حزب فراموشان باشد و در چاه خاموشان افتد دریغا چاه فراموشان
چاهی است عمیق که عمق آن جز خدای عزوجل نداند و این چاه فراموشکاران است و هر فراموشکار البته سر بر
آن چاه رسد و در آن چاه افتد و این چاه را او دیده نام باشد و جان کافران چون از تن برآید در آن چاه افتد
و آواز افتادن آن بگوش آنکس که خدای خواهد رسد همچون آواز سنگ که در چاه افکنند قال سبحانه و من
یشرک بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الریح فی مکان سحیق دریغا بیخبران و ناکردگان
پنداشته اند که جز این زمین و آسمان که می بینند چیزی نیست و چاه جز این چاهها که در زمین است چنین نیست
کرا ایشان پنداشته اند جز این زمین و آسمان جهانی دیگر است و جز این چاه که در زمین است چاهیست و
جز این باغ و بستان باغ و بستانی هست و چاه و زندان و باغ و بوستان بحقیقت آنست اینکه در این
جهانست نموداری است از آن و نامی از آن بر داشته برای تفهیم حال آن دریغا خلایق در این جهان بـ
آغشته اند و همه همت خود را مصروف خلاصی از مکاره این جهان و نایافت مطالب آن ساخته
مرباه گرفت تا آسان میباید شمرد که با آن غمناک نگردند و بآن مبالات ننمایند و همگی همت
با کار آن جهان افکنند دریغا سررشته تمام نجات ایمانست بخدای عزوجل و مستقیم شدن بر آن
آنست که در وقوع احوال بر مقتضای ایمان ثابت باشند یعنی چون در محل اجمال تصدیق کنند که
هر چه رود بفرمان خدای رود و فرمان خدای چنانچه شایسته باشد رود و در محل تفصیل با هر یک از امور که
جاری شود همین مسلک سپرند و بآن رضا دهند و منشرح القلب و امیدوار باشند نه آنکه فعل تکذیب قول باشد

وعمل برخلاف علم دریغا در دل امیدوار مومن از رحمت خدای چه گل و لاله‌ها شکفته چه حین و حیف اگر کسی
از استنشاق آن ازهار محروم باشد ولیکم از آن محروم مباد دریغا چه اغلال گران بر گردن بیزدان است
رفته ولیکم از چنان بار آزاد باد و السلام علی ولدی و سایر الاخوان الالهیین و رحمة الله و برکاته و یعفر الله الملک
الصالح الذی لا یغفل ذکره و لا ینسی خیره الامیر عماد الدین جعفر و نسلک بالباقین صراط المستقیم انه ولی ذلک و هو

حسبنا و نعم الوکیل و یعظم اجرهم فی المرحوم الامیر شاه حسن الواصل الی رحمة الله و یطیل عمرهم بمحمد و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولده فی الله الامیر عماد الملة و الدین محمد اما بعد
با وجود قیوم خلایق بر خود چه ستم میکنند که بغیر او دل را مشغول میدارند غیر قیوم در ذات خود زایل است
کل شیء هالک الا وجهه و تعلق دل به زایل موجب تزلزل دل است چنانچه دل بقیوم موجب تعلق دست
دریغا مردمان چرا دل خود را به ثبات و قیام نمیرسانند و در اضطراب و تزلزل میدارند قیوم اول است از
اول چرا درمیگذرند چه دانید که از اول که درگذرید چه پیدا باید محقق را که دانستن باید مجمل از خود
بعیدست اصبت فالزم و ما باین کلمه کنایتی کردیم از حال ممکن که مجمل الطرفین است و حال ممکن آفرین
متعین الوجودست و حالة خارجیه را در کسوت حالت عقلیه بازنمودیم کشف تبه راه کو مدت در آنرا
فهم کن دریغا قیوم محیط است قیوم شهیدست قیوم قریب است مردمان چرا خود را دور افکنده اند در قیوم
از خود ما و کردن جماعت مکیف از دیگری دریغا چرا مردمان قیوم را که اشته اند بر خود و بیکدیگر می تنند
برتن منی برتن آفرین تن اگر خداوند بنده را فقیر خواهد هراسش باد که او توانگری خواهد اگر خداوند بنده را
ذلیل خواهد هراسش باد که از عزیزی یاد آورد دریغا کنف خدای نامی محبت مردمان چرا در آن نمیگریزند
تا با من رسند دریغا ایشان در آن کنف نمیگریزند یا خود آن کنف ایشان را بجود را ه نمیدهد که کنف خدای
طاهرست ناپاکان را انجا راه نباشد کنف خدای شریف است و نادان دنی همتان را نسبت از آن کوتاه
باشد عالی همتان را جای در علیین باشد و سفله را جای در سجین و سافلین حقیر از اسرو کار با محترمات
باشد ایشان کی محرم اسرار ربوبیت باشند و سزاوار همنشینی رفیق اعلی الله سبحانه و لیکم را از عالی همتان گرداناد
و از تعلق بما سوی الله و از محرمات که حدث دل است پاک داراد انه ولی ذلک و هو حسبنا و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولده فی الله مولانا مجد الملة و الدین سلام الله سلمه الله اما بعد
شوکت و قدرت ملوک ارض و اعاظم دنیا تمویهی است که چون بغور آن رسند همه عجز و ناتوانی و ذل باشد
قوت و قدرت حقیقی در ملکوت اعلی است مطلوب ارباب همم جز بذکر ملکوت اعلی نیاساید و ایشان را

بملکوت

ملکوت اعلی شوقی و تعطشی ثابت باشد مانند تعطش تشنه با آب اگر ساقی از آن بار افشد و تلوح خطرات
افشد و چون ذکر ملکوت اعلی بر ایشان حاضر شود ایشان را چندان قوت و اهتزاز حاصل شود که بهجتهای جهان
بر کام ایشان شیرین کرده و بهجتهای دنیا بر ایشان آسان کرده ایشان آسمانیان باشند در زمین الهیان
باشند در بشر مثل ایشان در ارض مثل نجوم باشد در سما نورانی گوهر روحانی اثر پیکر عالی منظر مبارک اثر کوهر
ایشان ارکانی دیگر باشند و ترکیب ایشان از ارکانی دیگر چون فروزنده ایشان بدر خشند ایشان را مباحثی با
سایر بشر ثابت گردد و چون مباینت فرشته با بشر بل فرشته از ایشان چنان افتد که بشر از فرشته نور
ایشان چون از مشکوة تابد چشم و چراغ عالم گردد و در ایشان چون از صدف بیرون آید گوشواره عرش
گردد دریغا بدل و چرا نمیکوشی و نمیجوشی چرا آفتاب بگل می پوشی آفتاب بگل نمیتوان پوشید تو خود می
پوشی بگوی چرا خاموشی مفهم چرا مدهوشی هشیار اگر صاحب گوشی پنداری که مردمان میگویند و میشنوند آدمی
گفت و شنیدی چون گفت و شنید آن شخص که در درون آینه است از گفت و شنید خود خبر گویا است لی
قصد شنوا است لی فهم خندان بی تعجب گریان بی توجع آدم شنیدی صم بکم عمی اگر آنچه ایشان را ست شنیدن
بودی اصم ایشان را چرا خواندی یا اگر گفتن بودی ابکم چرا گفتی یا دیدن بودی اعمی چرا نامیدی بودی انکه در آست
کند و دیده و ابرخ در آن نهد چون تابش آفتاب در آن یخ افتد بگدازد و گداخته و بدرخشد آتش گرما این خنده
گریه و خنده مردمان بلا مزاج همین مزاج دارد ای برادر در کلام مجید خوانده استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم
لما یحییکم اگر مردمان زنده اند رسول چگونه ایشان را زنده میسازد و این خود تحصیل حاصل است اگر
ایشان زنده نیستند تا ایشان را بزندگی بخواند و هر زندگی را چشم و گوشی باشد چون آن زندگی پیابند
آن چشم و گوش بر کشایند و گوش آن زندگی باز کنند انگاه بینا و شنوا الحقیقت باشند این چشم و گوش
طلسم است که حالا دارند و زندگی طلسم طلسم آید و ورد و گیرد و گذارد اما انها در اوان جای دیگر باشند از
انجا که او ست و اگر تامل کنی از این کار خلایق باز توانی یافت که ایشان نه دانند که در چه کارند چون دواب
با افسار بر سر نشان کشند ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون کم مومنان نیکو کردار و حال درم
قلیل هم ای برادر بکوش که خود را داخل زندگان کنی و این معنی بر دوام ذکر خدای حاصل شود و تفکر در آلای او
و حب مساکین و ترک ما فقد اهتدی چنانچه این بهمه حال بکوش   این طلب کاری مبارک جنبشی است
این طلب در راه حق مانع کشی است   و هو حسبی و نعم الوکیل و السلام علی ولدی و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

چون خدای عز و جل خود را واحد احد خوانده و واحد احدان باشد که در مرتبه وی هیچ با وی نباشد و هر چه جز او
باشد نشیب احاطه او درآید و با او بازگردد و هر کس که بصدق آن کتاب را ایمان آورد او را طمع در خود باز نماند کشتی

هستی خود را بدست تلاطم امواج قضای خدای تعالی و سحاب جود خود در تسلیم تعریف باج قد ابیات
خود را ناتوان خود میداند که خود در لجهای کند   ما چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا   گو بیا سیل غم و خانه ز
بنیاد ببر   اما عجب آنکه کسی که از سر خود بدین گونه گذشت خود را و قضای خدای را بهم باز گذاشت از بلا
یکباره خلاص شد بلا بر او ز مبارکی گری اوست   چو نامرادیست اندر طلب مراد تست   ورنه همه مرادها
همه نثار آیدت   حاله که ناگوارست در طلب گوارش است   ترک گوارش ار کنی زهر گوار آیدت القصه
خطاب واحد قهار با آسمان و زمین که بدر دو با در همین بود و این بود که قوله تعالی ائتیا طوعا او کرها فرمان مرا
تن دهید بخوشی و الا بناخوشی شما را بان دارم ایشان از زیرکی و بحکی گفتند اتینا طائعین خطاب با جهان
همین است امر خدای عز و جل خواهی نخواهی در ایشان نفوذ میکند و ایشان را فرو بیاز زیر فرمان او بر نیست
یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا و دریغا چگونه نفوذ کنند لا
تنفذون الا بسلطان و ان سلطان ایشان از کجاست چون چنین است هم اولی آنکه بحکی در دو با در همین
درکار آورند گویند ائتینا طائعین قضای خدای را تسلیم شوند و امر او را گردن نهند و هرچون که ایشان را داد و باشند
دریغا انصافیست که با جبروت سلطان خدای عز و جل بنده خود را جبروتی و سلطانی خواهد بل خود دستی او را
چنده دریغا از بنده بندگی خواهد خداوندی را از وی باید خداوندی خدای را شاید چه آمده کاری که از وی می آید
و آیین آن میداند نمیکند و امری که از وی نمی آید و شان آن ندارد و میجوید لازم جاده بندگی باشد و بندگی اسلام
است و ترک فضولی و هرچون که ایشان را دارند و دون و له اسلم من فی السموات و الارض الآیه هر که در
آسمان و زمین است قضای خدای بر او جاریست چنانچه خواهد وی را دارد اما مومنان بطوع امر او را گردن
نهند و ازین جهت هیچ گزند با ایشان نرسد و دعای و عاشر با قضیت در باره ایشان مستجاب گشته باشد و بلا
کاره آن باشند و آن کراهت هیچ از ایشان باز ندارد بجز آنکه بسبب آن کراهت در عذاب و غصه عاجل
باشند و آن روز که بخدای عز و جل باز گردند نکال آجل و العیاذ بالله بر ای ایشان آماده پس خوشا حال راضیان و
شاکران در دنیا از شو قضا محرم و با آخرت از عذاب خدا آمن الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
خدای عز و جل ترا از اولیای خویش گرداناد و نام تو در جریده مطیعان و شاکران و راضیان ثبت کناد

و نامه ترا در نامه نیکیان گرداناد و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن یحیی الی الاخ المودود الحافظ شهاب الدین داود اما بعد
برخورداری از دیدار یکدیگر در آن جهان باید جست که روزگار آن سر نیاید و نعیم آن مقیم است زندگانی
دنیا مومنان برای آن داده اند که آن را صرف برخورداری کنند چه برخورداری چند روزه پیش همت مومن

بزرگی نزد زندگانی دنیا ایشان را از برای آن داده اند که اسباب مواصلت آن جهانی بدست آورند
و زاد آخرت کسب کنند و آنچه توشه سفر آخرت تواند بود چیزیست بغایت سبک و بغایت نفیس برای
آنکه راه دور و دراز است و در راه دور حملهای فراوان گران بر نتوان داشت و بمنزل نتوان رسانید
حملی اندک باید قیمتی همچون جوهرهای نفیس که بوزن سبک باشد بقیمت گران چشم چالاکان بآن نیفتد
و دست دزدان از آن کوتاه باشد و چون وقت حاجت افتد بهای گران توان فروخت که تمام مصالح
و مایحتاج از آن راست کنند و آنچه در آخرت بمنزله جوهر نفیس است عمل با اخلاص است و اخلاص
بقدر شناخت و شناخت بحسب مرتبه شخص است و دانش از این جهت گفته اند که دو رکعت نماز که دانا
گذارد به ثواب از هزار رکعت که غیر دانا گذارد افزون است و در حدیث آمده که خواب دانا بهتر از عبادت
نادان است نادانی که بدانش حقیقی نرسیده باشد اگرچه دیده برهم فشارد و برجش اکحه و اطراف ساکن
گرداند آن نه اخلاص و خشوع الهی باشد و چون بکری گرفتار خالی باشند   گر بگادی گوشش اهل مجاز
تو بتو کنده بود همچون پیاز   و در زمان امیرالمومنین علی علیه السلام گویند کسی سوگند خورده به آنکس که محجب است
بهفت آسمان امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود که این سوگند به خدای خورده است از امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پرسیدند که چرا دعای ما مستجاب نمیشود فرمود برای آنکه کسی میخوانید که
او را نمی‌شناسید اهل مجاز نماز دور و دراز را توانند گذارد و اعمال پر فراوان توانند کرد اما عمل بسیار
که بی‌متانت علم باشد بمنزل بار آبگینه است بوزن بسیار و بقیمت اندک و پیوسته در معرض آفت و
راه دور و دراز با آبگینه کی بمنزل توان رسانید   تا ترا از توشه در بار است   از تو تا دوست
راه بسیار است   و آنمقدار از آن که برسد چه قیمت داشته باشد آدمی که خود را بکمال آدمیت رساند
هم بوصول خود رسیده و هم بوصول دیگران برای آنکه خلایق همه بخود نزد خدای عز و جل راه می‌یابند بعضی بحسن عمل خود
آنجا راه می‌یابند و بعضی بشفاعت بعضی و شفاعت از آن انبیا و علماست و عالم که صاحب شفاعت نه آنکس
است که نحو و صرف خوب داند یا علم فتوی و روایت عالم که صاحب شفاعت باشد آنکس است که دانش
حقیقی که موهبت ربانی است و میراث نبوی او را کرامت کرده و همه سالکان این دانش را میجویند و
هرکس از ایشان که بمراد خود رسید باین دانش رسید چنانچه در خبر آمده که ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط آن ادب
باید که همت خود را صرف اکتساب این دانش دارد که چون باین دانش رسید حق خود استادی نمود و حق
والدین و اقارب و سایر ذوی الحقوق بتواند شناخت و بایشان نفعی تواند رسانید نفعی که سزاوار آن باشد
که آنرا نفع شمارند که آن نفع دینی است و نفع تعلیم و تذکیر امور اخروی و امور آنکه در دنیا اکنون اگر میداند که وصول
او باین دانش و بدانجانب بهتر تحصیل میرسد آنجا درنگ کند و الا که میداند که این معنی درین جانب میسر است

هستی خود را بدست تلاطم امواج قضای خدای تعالی و سحاب جود خود در تسلیم تفریف باج قد انداخت
خود را نه اوان خود میداند که خود را رنجه می کند · ما چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا · گو بیا سیل غم و خانه ز
بنیاد ببر · اما عجب آنکه کسی که از سر خود بدین گونه گذشت و خود را به قضای خدای ابهم باز گذاشت از بلا
یکباره خلاص شد بلا به او از خیانگی که ری اوست · چون تمام است از طلب مرادت · ورنه همه مرادها
همچو نثار آیدت · حاصل ناگوارشت در طلب گوارش است · ترک گوارش ار کنی زهر گوار آیدت القصه
خطاب واحد قهار با آسمان و زمین که هر دو مادر همین بود این بود که قوله تعالی ائتیا طوعا او کرها فرمان را
تن دهید بخوشی و الا بناخوشی شما را با آن دارم ایشان از زیرکی و بچگی گفتند اتینا طائعین خطاب ما با جهان
همین است امر خدای عز و جل خواهی نخواهی در ایشان نفوذ میکند و ایشان را هرج از زیر فرمان او نیست
یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا دریغا چگونه نود کنند لا
تنفذون الا بسلطان و آن سلطان ایشان از کجاست چون چنین است هم اولی آنکه بچگی هر دو مادر همین
درکار آورند گویند اتینا طائعین قضای خدای را تسلیم شوند و امر او را گردن نهند و هرچون که ایشان را دارد باشند
دریغا نا انصافیست که با جبروت سلطان خدای عز و جل بنده خود را جبروتی و سلطانی بل خود دستی او را خواهد
چنین دریغا از بنده بندگی خواهد خداوندی از وی نیاید خداوندی خدای را شاید چرا بنده کاری که از وی می آید
و آیین آن میداند نمیکند و امری که از وی نمی آید و شان آن ندارد میپوید لازم جاده بندگی باشد و بندگی اسلام
است و ترک فضولی و هر چون که ایشان را دارند بودن وله اسلم من فی السموات و الارض الآیه هر که در
آسمان و زمین است قضای خدای برو جاریست چنانچه خواهد وی را دارد اما مؤمنان بطوع امر او را گردن
نهند و از این جهت هیچ گزند بایشان نرسد و دعای و قضا با قضیت درباره ایشان مستجاب شده باشد و بلا ان
کاره آن باشند و آن کراهت هیچ از ایشان باز ندارد چرا که سبب آن کراهت و رنج عذاب و غصه عاجل
باشد و آن روز که خدای عز و جل باز گرداند نکال آجل و العیاذ بالله برای ایشان آماده پس خوشا حال راضیان و
شاکران در دنیا از سوء قضا محن و در آخرت از عذاب خدا آمن الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
خدای عز و جل ترا از اولیاء خویش گرداناد و نام تو در جریده مطیعان و شاکران و راضیان ثبت کناد
و نامه ترا در نامه نیکیان گرداناد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ المودود الحافظ شهاب الدین داود اما بعد
برخورداری از دیدار یکدیگر در آن جهان باید جست که روزگار آن سرمد آید و نعیم آن مقیم است زندگانی
دنیا مؤمنان برای آن داده اند که آن را صرف برخورداری کنند چه برخورداری چند روزه پیش همت مؤمن

بزرگی

بزرگی نیرزد زندگانی دنیا ایشان را از برای آن داده اند که اسباب مواصلت آن جهانی بدست آورند
و زاد آخرت کسب کنند و آنچه توشه سفر آخرت تواند بود چیست بجانب سبک و نفایس نفیس برای
آنکه راه دور و دراز است و در راه دور حملهای فراوان گران بر نتوان داشت و بمنزل نتوان رسانید
حملی اندک باید قیمتی همچون جوهرهای نفیس که بوزن سبک باشد بقیمت گران چشم بیگانگان بآن نیفتد
و دست دزدان از آن کوتاه باشد و چون وقت حاجت افتد بهای گران توان فروخت که تمام مصالح
و مایحتاج از آن راست کنند و آنچه در آخرت بمنزله جوهر نفیس است عمل با اخلاص است و اخلاص
بقدر شناخت و شناخت بحسب مرتبه شخص است و در دانش از این جهت گفته اند که دو رکعت نماز که دانا
گذارد به ثواب از هزار رکعت که غیر دانا گذارد افزون است و در حدیث آمده که خواب دانا بهتر از عبادت
نادان است نادانی که بدانش حقیقی نرسیده باشد اگرچه دیده برهم فشارد و برخیش ابکند و اطراف ساکن
گرداند آن با اخلاص و خشوع آلهی باشد و چون بکری گرفتار خیالی باشد · گر نگاه دی گوشش اهل مجاز
تو بتو گنده بود همچون پیاز · و در زمان امیر المؤمنین علی علیه السلام گویند کسی سوگند خورده به آنکس که محیجب آسمان
سبعت آسمان امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که این سوگند به خدای خورده است از امام جعفر ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پرسیدند که چرا دعای ما مستجاب نمیشود فرمود برای آنکه کسی میخوانید که
او را نمی شناسید اهل مجاز نماز دور و دراز را توانند گذارد و اعمال بر فراوان توانند کرد اما عمل بسیار
که بی متانت علم باشد بمنزل بار آبگینه است بوزن بسیار و بقیمت اندک و پیوسته در معرض آفت و
راه دور و دراز باز آبگینه کجا بمنزل توان رسانید · تا ترا از توشه در بار است · از تو تا دوست
راه بسیار است · و آنمقدار از آن که برسد چه قیمت داشته باشد آدمی که خود را بکمال آدمیت رساند
هم بوصل خود رسیده هم بوصل دیگران برای آنکه خلایق بهمه نحوه نزد خدای عز و جل راه می یابند بعضی بحسن عمل خود
انجا راه می یابند و بعضی بشفاعت بعضی و شفاعت از آن انبیا و علماست و عالم که صاحب شفاعت آنکس
است که بکوه حرف خوب اند با علم فتوی و روایت عالم که صاحب شفاعت باشد آنکس است که دانش
حقیقی که موهبت ربانی است و میراث نبوی او را کرامت کرده و همه سالکان این دانش را میجویند و
هر کس از ایشان که بمراد خود رسید باین دانش رسید چنانچه در خبر آمده که ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط آن ادر
باید که همت خود را صرف اکتساب این دانش دارد که چون باین دانش رسید بحق خود استادی نمود و بحق
والدین و اقارب و سایر ذوی الحقوق میتواند رسید و بایشان نفعی میتواند رسانید نفعی که سزاوار آن باشد
که آن را نفع شمارند که آن نفع دینی است و نفع تعلیم و تذکیر امور اخروی و امور الهی در دنیا اکنون اگر میداند که وصول
او باین دانش در این جانب بهتر بحصول میرسد اینجا درنگ کند و الا که میداند که این معنی در این جانب میسر نخواهد شد ...

هر چند زودتر متوجه اینجانب شود و هیچ چیز را با آن مساهم و مقابل نشمرد و بداند که درین جانب اگر با اشغال صوری
مشغول باشد آن صورت قالب معنی است که بروابط غامضه و علایق دقیقه بآن صورت بازبسته اگرچه هر
فهم بکنه آن رابطه و حقیقت آن علاقه نرسد و مطمح نظر درحال او نیست جز ترقیات معنویه و سیلهٔ آن باشد از
آن امور و سبب آن یا سببیتی ظاهر که هر کس دریابد یا سببیتی دقیق که جز آنکس که عارف غوامض الهی باشد

به کنه آن نرسد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخ الودود الحافظ شهاب الدین داود اما بعد
داند که مؤمن تمام عمر او را اگر در ذات است که در آن بروزه است و افطار او از این صوم بلقای رب او ست این
ایام هجرانست روح را در قدرشناسی قرب خداوند سبحانه تقصیری افتاده بود او را به دوری از آن ساحت ممتحن
ساختند تا بمقتضای و یعرف قدر الشیء عند زواله قدرشناس حلاوت وصل شود و دیگر باره چون
بآن دولت رسد قدر آن بداند و حق آن نگاه دارد آری شراب وصل او را سرمست کرده در سرخوشی پای
از جادهٔ ادب بیرون کشید و لسان هستی و دعوی برکشید شحنهٔ هجران فرستادند تا او را تازیانه چند بزند
و حد بر او اقامت کند برای آنکه از حد خود پای بیرون نهاده بود و اکنون این آه و نالهٔ آدمی از درد آن تازیانه
است که بر آدمی بارانند نصب علیهم ربک سوط عذاب آن رنگ لبالمرصاد و اگر گستاخی نکردی این شکسته
شاخی کرفتی رفتندی بیاکث اکتادوک نبخ دفی ذلک اول   چون نه استم گاهی قدر ایام وصال
تشنه لب ماندم جدا تا چار زان آب زلال   روزگار هجر گویم شرح آن بشنو زمن   ساعتش روزی و روزش
ماهش هر سال   باری بهمه حال ایام این جهان ایام محنت است اگر نامرادی و ناکامی و شغفی و محنتی
و دردی رسد عجب نباید داشت تن زندان روح پاکست در زندان رندان چنین مناهها فراوان باشد
و الحق محب خدای عزوجل خود نپسندد که درین جهان که محل نادیدن لقاء الله است خوشی بیند کسی را که از
ساحت دور باشد چه سیرد که خوشی بیند سزد که خاکستر را با طعام آمیزد تا بر کام او تلخ شود و نمک در آب
ریزد تا در مذاق او شور شود و محب خدای عزوجل اگر ساعتی کام خود را بوجدان آرزوی شیرین چند خود
را در حکم محبت بیوفایی ناجوانمرد شناسد محب که از محبوب جدا افتاده باشد کی روا باشد که خوشی جوید
یا خوشی جوید یا خوشی خواهد حاضر باش که محبوب ناظر است حاضر باش که محبوب غیور است مبادا که ترا
ببیند که از پی هوای میروی و کام خود را بلذتی شیرین میکنی زنهار که تا درچنین موقف ترا نبیند و گوید
خوش خوشی با نفس سگ در ساختی   عشق با او هم رد اختی   دری دیگر از موعظه
بدان ای برادر که آدمی در کورهٔ خدای است عزوجل از وجهی بسیار و از آنکسی که همیشه باد ناظر باشد باین

...بنفقند برای آنکه روش او انفعال بنده رنج باشد کرده و آه نالهٔ او ابن وقت ...
با وکمر با ذوقت افتند که او و بکمر کون شده اکنون آن برادر ...
روزگاری اگر خدای خواسته باشد او را باز ببینیم ... که او ... شده ...
کار رفاقت ... پسا خدا او خود او خود ... برای آنکه ...
خبردار و اکنون باید که بعد از روزگاری که او را باز ببینیم آن شده باشد که ...
شود و سرور دل روی نماید و تقویم رنج او در دیگری ... بکر ...
ظهور کرده باشد که اگر جان باشد ... باشد ...
از آن باشد ذکر خدای عزوجل فراموش نکند و عرض ... و حاجت ...

کند و با و باشد محکم دار و ... والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ... الله ...
الشیخ محمد نصره الله و ایده اما بعد ... آدمی ...
در ایشان باشد دانشی که در دل است همچنین ... صاحب بصیرت ...
آن صاحب بصیرت نیست ... رنج ... آن کار را ...
همه با دانش شود و ذوق دانش بهره جوید آدمی ... همچنین ...
نک او گرفته تا آن اعمال که از بصیرت خویش ... بصیرت ...
و اخلاص متابعت صاحب بصیرت بجای آورد ... صاحب ...
حاصل شود و همین که عمل ... اخلاص ... خدای ...
و بر او باشد غرض آنکه سالک صادق باید که ... کار کردن ...
و اگر حصول چنان اذواق که ... ایشان ... در خود ...
صاحب بصیرتند در رستگاری آخرت هم ... آن بصیرت ...
آنکه با اخلاص متابعت او ... ایشان ...
بهشت ببیند برای آنکه بهشت در مقامی ... است ... بصیرت ...
سالک با کشند ... که او را ... مستقیم ... عمل ...
را در آن عمل با اخلاص ... بصیرت خویش ... چون بصیرت ...
با آن ... و خواهد بود و از آن جهت کار ایشان ... چون ...

جز نور نبی بآن نتوان رسید اتباع و متبوعین همه یکسان شدند در آنکه همه روی بآن نور شان میباید کرد و مجموع
هیچ کار نمیکنند چرا که نور نبی تابع دانش ایشان نمیبرد و روی او بسوی آن میکند پس متابعت او و جهت
نظر با که جز از طور نبی میبرد متابعت او و متابعت بر است امان روی که او دست جماعت فلسفیان
لعنهم الله اعتقاد کرده اند که بنور بصیرت خویش بهشت را توانند دید و سر از متابعت پیغمبران پیچیده اند خبر
ندارند که آن چراغ دانش ایشان با اول صرصری که خواهد وزید از صرصرهای آن جهان فرو خواهد مرد و جز
آفتاب بصیرت نبی پیش چنان صرصرها نمی ایستد که فرو نمیرد و آنچه فلسفیان را نسبت با نبی دین بوده است
مبتدعان را نسبت با علما که راه نمایند بسوی نور نبی دین بوده که گمان برده اند که بمجرد خود بسوی نور او راه
توانند برد و سر از متابعت سلف و ائمه دین و راه نمایان طریق یقین پیچیده اند چون علی الاجماع تابع
نور نبی اند مومن اند اما چون سر از پیروی وارثان نبی پیچیده اند در مقام تفصیل آن نور مهتدی نشده
اند و خطا کرده هر آینه در دنیا مبتدع و مذموم شدند و بمخالفت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
و در آخرت معاتبات و معاقبات و انحطاط رتبه در شان ایشان مقرر و معلوم الا ما عفی الله تعالی
عقیده صحیح اینست که بنده خدای تعالی باشند و امت محمد صم و تابع ائمه دین هر کس که باول مقر نباشد
و به دوم نباشد کافر باشد و هر کس که به دوم مقر باشد و به سوم نه مبتدع باشد خدای عز و جل جماعت
اخوان و سایر امت محمد را صلی الله علیه وآله از شر هر مبتدع نادان و جاهل فتان نگاه و محفوظ داراد

بمنه وسعة کرمه ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی سید الاخوان الالهیین و سایر الاخوان اجمعین الشیخ کریم الدین
اما بعد نفس از نار است و دل از نور قیاس حال دل از حال کواکب باید کرد و قیاس حال نفس
از حال مصابیح چنانچه روشنی چراغ همه در روغن باشد که از خارج رسد تا آن مدد واصل باشد آن
چراغ افروخته باشد و چون آن مدد کم گردد چراغ روی در فرو مردن آورد همچنین روشنی و افروختگی صاحب
نفس از مدد مال و جاه و لذات و شهوات که از خارج ذات این کس است باشد تا آن امور منتظم
است و مدد آن با و واصل تازه روی و گشاده و خوشحال است چون آن مدد روی در کمی نهد حال او
روی در خرابی آورد و پژمردگی و کآبت و حزن و تیرگی بر او باز دید آمد اما صاحب دل روشنی او در ذات
اوست بی علت و سبب و معونت و مدد مانند روشنی ماه و آفتاب و ستاره اگر جهان از جای برود
دل او از جای نرود اگر عالم تیره شود او تیره نگردد او بذات خود تا بزیور و روشنست نه بمدد جهان خدای عز و جل
او را در ذات خود روشن آفریده و روشنی او را مربوط بکری از جهان نساخته و بامری خارج از ذات

او باز

او باز بسته چون چنین است خردمند باید که متابعت الکرام دل کند تا سلطان دل او آشکارا گردد و دیو
باقی رسد و قیام بذات خویش حاصل کند و وای بر آنکس که روشنایی او چراغ نفس باشد آندم که مدد آن
چراغ بمرگ بالکلیه منقطع گردد و بهر حزن و کآبت که او را این ام برای قلت مدد کار روی نماید آندم یکبار مجموع
بر او فرود آید ای اخوان دست از سلوک راه دل جدا ندید که چون بیاشید صبح ظهور دل طلوع کند آن روی نماید
از سرور که ملوک بر سر آن را نیافته باشند اگر در دنیا روی نماید در آخرت این درکب عظیم محو ربدای اخوان
چون کار آخرت کند آخرت خود را آبادان کند ناچار در دنیای او قصور پدید آید و ویرانی روی نماید
هر آینه او را تعجیل رفتن با آخرت باشد برای آنکه از ویرانی با آبادانی میرود و معرض چون کار دنیا کند و دنیای
خویش را آبادان کند ناچار در آخرت او قصور پدید آید و ویرانی روی نماید هر آینه او را ترس از رفتن با آخرت
باشد برای آنکه از آبادانی بویرانی میرود و یکسان نیست کسی که مرگ بر او فرود آید و او را تعجیل مرگ بوده
باشد من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه و چون خدای عز و جل لقاء کسی را
مکروه دارد چون بخدای رسد خدای را نیابد مگر غضبان و وای بر کسی که خدای تعالی را غضبان بیند برای آنکه
اگر دیگری بر او غضبان باشد از وی بخدا پناه برد اما چون خدای بر او غضبان باشد از او به که پناه برد
و بغیر الله حلقی شرق گشت کالغصان بالماء اعتصامی و رای اخوان و در این جهان که همه کس سرگردانند
و راه و روی جوید نیست و کس نمیداند که چه میشود دست از دامن پیغمبران خدای چگونه توان داشت
وای بر آنکه آنم که دامن پیغمبران دستش برود و اندیشه مختل و عقل نارسیده و وسوسه میکند و شیوه میدید که
دست از دامن ایشان بدارد که بچراغ ما این راه توان رفت وای بر آنکس که این شیوه خرد دارد و از رفیق باز برود
و چراغ اندیشه بهر بادی میمیرد اما آفتاب نبوت آن سراج وهاج است که هیچ ریح عاصف آن را نتواند کشت

چراغ فلسفیان کور و چراغ پرده انبیا روشن الی یوم النشور والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی سید الاخوان الالهیین و سایر الاخوان اجمعین اما بعد
نتایج کارها در پایان آن می باشد آدمی متلون بهیچ نتیجه نمیرسد برای آنکه هیچ کار بپایان نمیرساند هر باره
وقت صرف کاری میکند و آن را بپایان نارسانیده و ثمره آن نایافته کاری دیگر پیش میگیرد و با آن
کار همان میکند که با کار اول و همچنین با ثالث و رابع و بالغا ما بلغ من ثمّت طریق استقامت پیش
می باید گرفت تا بجای رسند و ثمره بیابند قال رسول الله صلی الله علیه وآله قل آمنت بالله ثم استقم هیئت
اخوان روی از همه چیز و همه کس بگردانیده اند و روی بخدا کرده اند باید که روی از آن سو نگردانند که خدای عز
و جل خلف همه چیز و همه کس است و هر چه از کسی باز ماند عوضی است و خدای عز و جل آن هست بی بدل

واستقامت می باید چندان که رحمت خدای عز و جل نزدیک بسوی ایشان کند و حسنه فاذکرونی اذکرکم
رسد الکاه در سختیها متبدل بسهولت شود و صعوبت سالک چندان است که در مقام ذکر قیست چون
بمقام مذکور رسید کار آسان شد و هیچ دشواری نماند محبت حال است و محبوب آمد محجوب محبت
و منزلت لیکن شما دانید که کار آسان نیست بر درگاه او خاک می باید شدن در راه او و هرکس که روی بی الخود
فی الحال از انسوی روی لطف بااو کردند هزار امتحان در راه است الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا
وهم لا یفتنون چون سالک دست سلوک بر خود نهاد و بر آن مستقیم شد سزاوار آن گشت که بر او اقبال کنند
اما نامستقیم نشده و اعتماد بر او نیست جواهر اسرار خویش با او در میان نتوان نهاد و او را محرم راز خود نتوان
ساخت ای اخوان جماعتی خدمت ملوک گزیده اند و شما خدمت ملک الملوک کار شما مشکل است برای
آنکه هرچند پادشاه اعظم باشد و بزرگ تر کسی را بخود راه دهد تا او کسی را بخود راه ندهد حلاوت خدمت نیابد
و چون حلاوت خدمت نیابد خدمت کردن تلخ باشد اما هرچند کار مشکل تر مرد مسکین تر آن روز که
شما را بار دهند شما را از مواهب ملک الملوک آن حاصل آید که خدام ملوک بخواب ندیده باشند و هرگز
بگوش نشنیده فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین زنهار که اگر مواهب با خبر شوید عجله خلقی که خلق الانسان
من عجل بکار رحیا و دیده که سست شوید و از کار باز ایستید کار بزرگ بزرگان باشد العجلة من الشیطان والتانی
من الرحمان کار خدای موی بموی باشد بر آید اما درست آید ای اخوان بخدای که هر فرقه با خدام خدای است
با خدام ملوک ای اخوان بختی دور و دور نگشتید با لذت راحت ابدی بچشید ای اخوان همراهی پیغمبران علیهم السلام
دوست تر دارید از همراهی جباران ای اخوان قصه اصحاب اخدود شنیده اید که ایشان را در آتش می
انداختند که از خدای برگردند در آتش میرفتند و از خدای بر نمی گشتند مبارک باد آن جوانمردان را چنان می
ایشان آن آتش را چه وزن نهند که آن آتش محبت که در درون ایشان است اگر زبانه زند همه آتشهای
جهان را بسوزد جز یا مومن فان نورک اطفا ناری ای اخوان جوانمردی و حق شناسی اقتضای آن کند که
آفریده با آفریدگار خویش چنان باشد و آنکس که چنان نباشد گوهر خود نشناس و با جوانمردی باشد
نامرد آنکس است که خودی خود در راه خدا ننهد بادی ما خدای بار کردیم جان خویش را

پیش از این دست رس نباشد مردم درویش را
والسلام علی الاخوان اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و حبیب قطب الامیر رکن الملة والدین اما بعد
اعتماد آدمی بر حول و قوت و اسباب است چه حول و قوت و اسباب از خود مسلوب باشد نا امید شود
و چون نا امید شود ساقط گردد و چون ساقط گردد بهاویه در افتد در جهان هر بار که ناتوانی و عدم استطاعتی

جونی

غرضی از خود مشاهده کند آهنگ افتادن بهاویه کند و ضیق و عذابی که در آن جهان نا امیدان از خود دریابند اثر
آنست که وجود ایشان آهنگ بهاویه رفتن میکند اما چون گوهر امید در ایشان باقیست برای آنکه نا امید
مطلق نیست و حول و قوت و اسباب بکلی ساقط نشده بهاویه در نه افتد اما آن ساعت که مرگ در
رسد چون حول و قوت و اسباب بکلی از ین کس مسلوب شود نا امیدی مطلق او را روی نماید و چون
نا امید مطلق شود گوهر امید از ایشان جدا افتد فی الحال سقوط مطلق گردد و چون سقوط مطلق گردد در هاویه
افتد انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون مردن او و بجهنم رفتن یکی باشد این حکم هر آدمی را ثابت
الا آنکسان که امید ایشان بخدای باشد نه بحول و قوت و اسباب ایشان هم المومنون و لا حول و لا قوة الا بالله
را از ین جهت مفتاح جنت گفته اند و تلقین آن الله این سخن را باور دارد و دریابد و خود را دریابد و قطع امید
از همه چیز و حصر امید در رحمت خدای عز و جل درانی که موضع ایمان است و آنکه تمام این در روش برای
آن یک لحظه لطیف است که جان از تن بیرون میرود که آیا ایمان برجای باشد یا نه و تو در آن ثبات کی
ایمان چه فرست برای آنکه همه از شخص فرو میبرد و ایمان و چون ایمان منفرد شد متمایز و محسوس گشت اما
اکنون چون مختلط است بدیگر چیزها لهذا مستبین نیست و متصل است خدای عز و جل و تعم را توفیق روش قطع

امید از غیر خدا و حصر امید در رحمت خدای بدهاد انه الکریم الجواد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی امیر الاخوان الالهیین و الاخوان اجمعین اما بعد
چون چیزی بقدر ناخنی پیش چشم بدارند حجاب آفتاب مرتفع گردد و مانع ادراک آن شود همچنین هستی
آدمی با صغر و حقارت آن چون آدمی پیش خود بدارد و اقتضا و الدواعی بسوی آن باشد حجاب گردد میان
او و خدای عز و جل و حجاب اعظم که دیگر حجب از آن متکون گردد همین است از ین جهت گفته اند دع نفسک
و قد وصلت و قد نظر الشاعر حیث قال میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی
حافظ از میان برخیز پس وظیفه سالک آنست که هستی خود بذل کند تا ماه بر وی گشوده گردد و بذل وجود
آن باشد که خود را بخدای باز گذارد تا هرچه خواهد با وی کند و هرچون که خواهد او را تصریف فرماید کما قال
العارفین دع نفسک لی لتعها یفعل بها ما یشاء لا تدخل فی البین غمخواری خود نکند و با آنکه عزیز باشد یا ذلیل غنی
باشد یا فقیر خوشحال باشد یا بدحال بحالات نظر ندارد او در کار خدای باشد و کار خود بخدای باز گذارد و چون
کار خود را بخدای باز گذاشت دیگر فضولی نکند و در مقام تفصیل خلاف آنچه در محل اجمال با خود مقرر کرده
بعمل در نیاورد و باید که خدمت او خدا را عز و جل بمحض اخلاص باشد نه برای غرضی که عمل طیب آنست که
از شوب غرض خالی باشد و چنین عمل شکر احسان خدای عز و جل تواند بود برای آنکه احسان خدای عز و جل

بمعرض است پس چون از بنده خدمتی بمعرض بوجود آید شایسته آن احسان باشد و در برابر آن افندوالا
فلا و آنچه نقل میکنند که چون رسول الله صلی الله علیه و آله اعملوا فکل میسر لما خلق له یکی از اصحاب فرمود که الآن جد
طاب العمل شاید اشارت باین معنی باشد برای آنکه چون معلوم شد که هر کس برای کاری مخلوق شده و البته در
آن مستعمل خواهند شد حاجتی بتدبیر نماند و تاثیری بر آن مترتب نه هر آینه کاری که کنند بمحض اخلاص کنند بی شوب
غرضی و الحق حمل آن بر آن خوشتر باشد که نفس یگانه در میان نیست و میان عبد و رب مایجی کری نه اللهم لا

تحرمنا مقامات المقربین والسلام علی الاخوان اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین ثبتهم الله علی الصراط المستقیم اما بعد
حکمت آفرینش عالم آنست که ذات مقدس خدای عز و جل معروف گردد و بکمال و کمال معروف و بحسن نامذکور
کما ورد فی الخبر کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف پس اهل معرفت و ذکر مقصود
بالذات اند و جمیع غیر ایشان از بنی آدم مقصود بالتبع اند و آلات انتظام جهان از قبیل انعام و نباتات
و غیرها جهان بایشان منتظم گردد و عارف صاحب کمال در جهان بازدید توانند آمد و این سخن براهین عقلی
و دلائل نقلیه و بینات کشفیه و آیات [illegible] معلوم و محقق گشته چون این مقدمه معلوم شد ظاهر گشت که کار
آدمی که تحصیل معرفت خدای عز و جل و مشاهده آثار حکمت و تعرف دلائل ربوبیت او باشد بلکه کار خود را کوشش بوده و ره
راست داشتن مصالح تن و خدمتکاری جهان ساخته باشد و بمقام دواب راضی شده و ظلم بر خویش کرده
چه بعد از آن که او را میسر بود که در اعلی علیین مقام گیرد و مخدوم جهان باشد در اسفل السافلین جای ساخت
و خادم جهان شد جماعت اخوان را باید که از ستمکاران بر خویش باشند و از آنان که بمقام انعام راضی
شده اند از بنی آدم بلکه از آنان باشند که کار خویش با عبادت خدای عز و جل که معراج معرفت و منهاج محبت
است ساخته اند و بر ایشان پوشیده نیست که هر کاری را اسبابیست و هر مقصدی را طریقی که تا
اسباب آن کار فراهم نیاورند و طریق آن سلوک نکنند آن کار تیسر نگردد و وصول
بآن مقصد دست ندهد اسباب حصول عبادت و آلات وصول معرفت انزوا دست از ابنای دنیا
و اجتماع است با ابنای سلوک و خدای عز و جل این هر دو کار را بر شما آسان کرده و بیسر بابی
اخوان آمادند و نقل [illegible] زنهار که درین باب اهمال منمائید و بر خود ستم مکنید و اغراض جزئیه را مانع این خیر
کلی مدارید که اگر چنین کنید پشیمان شوید آن روز که پشیمانی سود ندهد و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر وهم
فی غفلة وهم لا یؤمنون ای اخوان اگر آنچه من میدانم از منافع این کار و مضار اخلال آن شما میدانستید
چنین آسوده نمی نشستید اما معذورید چون نمیدانید لا بل معذور نیستید برای آنکه ندانستن [illegible] است

حق

حق در نفس خود ظاهر است اگر کسی نمیداند ازانست که درد دانش ندارد و از پی آن نمیرود و کس به
پدر دی و اعراض معذور نیست ای اخوان افسرده مباشید که افسردگان را روز قیامت جایی در جهنم
باشد ای اخوان هر یک از شما که سستی میکنید خود دستید و دیگران از دست میکشید هر آینه دود [illegible]
بر شما مکتوب میشود از سستی بپرهیزید ای اخوان نزاع بر سر تحمل خانه چه مناسبت با حال سالک دارد
هر جا که امیر تعیین کند خانه بسازید بی تلعثم و تفاوت مخور بی دیدی محل را خوار شمارید هر کس را که خانه تعیین
است بهتر اوست خانه ارض را چه وزن است و چه محل اعاذکم الله من شر الشیطان الرجیم و الحقد

اللعین بما اعاذ به عباده الصالحین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولدی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد
اعانه الله تعالی علی سلوک السبیل اما بعد در حال اکثر خلق که نگاه میکنم چنان می
یابم که راست داشتن مصالح تن و نظم امور جهان اصل کار ایشان است که بآن بازمیگردند و [illegible]
طریق عبادت اگر میکنند فرعی است قلیل بر سبیل تبرک گاهی که شغلی دنیوی نباشد که مانع آن
باشد و اگر چنان شغل باشد آن را عذری مسموع می شناسند در ترک آن و آنچه از سیرت ائمه هدی و طریق
بزرگان سلف معلوم میشود خلاف این طور است چه از حال ایشان چنین معلوم میشود که اقامت
عبادت و اشتغال بذکر و تحصیل شناخت خدای عز و جل و جستن رضای او و کار سازی آخرت
اصل کار ایشان بوده که بآن بازمی گشته اند و کسب معیشت و اصلاح کار دنیا بقدر ضرورت قوام
از ایشان دست داده بر وجهی که مانع امری از امور نبوده و آن اشتغال که بکسب داشته اند از آن
بوده است که روزی خود را در کسب میدانسته اند چه خدای عز و جل روزی متقیان در حیث لا یحتسب
نهاده نه در کسب بلکه بقصد تعاون بوده و ستر حال و تحصیل بعضی ملکات که در ضمن چنان معاملات
مکتسب میشود و لهذا بعضی از سالکان کاسب را این طریقه بوده که آنچه بکسب حاصل کردی البته خود
نخوردی و بر دیگران انفاق کردی و خود نخوردی جز آنچه من حیث لا یحتسب بایشان رسیدی و ازین کار
تمحض از برای ذکر و عبادت و آرام فرح خود ساختن که بآن منسوب باشد چنانچه حداد که بدو منسوبست
و حلاج که حلیج [illegible] سنتی است که مندرس شده و طریقه ایست که مطموس گشته و معالم آن منکوس و آثار
آن غیر محسوس جماعت اخوان الهیین که پیمان کرده اند بر احیای سنت مسته اول باحیای این سنت
باید که مشغول شوند که عبادت را حرفه خویش سازند چنانچه اصول اعمال ایشان مبنی بر آن باشد
و برای آن باشد و در آن باشد و کاری معتد به از کارهای ایشان از آن باب بیرون نرود و مجمل قول آنکه چنان

چنان باشند که عیسی علی نبینا و علیه السلام وصیت تلامذه خویش فرموده که چنانکه ابنای دنیا بسیار دنیا با
اندک آخرت خشنود شده اند شما بسیار آخرت با اندک دنیا خشنود شوید الله سبحانه برادران الهی را به
اقامت این طریقه توفیق داراد و این کار بر ایشان آسان کرداناد انه ولی ذلک و هو حسبی و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی المکتوب الیه تولاه الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین
اما بعد اگر بنده بر خدای خویش عاصی نشود دوام عافیت و حسن عاقبت او را کرامت
فرماید و اگر نافرمانی خداوند خود کند در دنیا وی را حیات طیبه نباشد و در عقبی بمحنت و عذاب مبتلا گردد
یکی از مشایخ گفته است انی لا اعصی الله فاعرف ذلک فی سوء خلق خادمی و حماری یعنی چون معصیتی
از من در وجود آید خادم بلکه دواب بر من هم خود عاق میشوند آری چون او با خداوند خود عاق است ناچار
بندگان او نیز بر او عاق باشند که جزا در خور عمل می باشد و مناسب آن هر کس که خواهد که بندگان او
با او به ادب باشند و وی را فرمان بردار گردند باید که او با خداوند خود با ادب باشد و فرمان بردار اگرچه ظاهرا
معامله با این و آنست اما چون ناصیه همه بدست خدای است جانب خدای نگاه میباید داشت که چون
خشنودی خدای حاصل شد همه با این کس راست میشوند و از وی خشنود میگردند بخشنودی خدای عز و جل
و ما تشاؤن الا ان یشاء الله هر محنت و غصه که بآدمی میرسد از سوء معامله اوست با خدای عز و جل قال الله تعالی
و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم معامله میان خود و خدای تعالی درست می باید کردن که خدای عز و جل
نیز میان این کس و مردمان راست میفرماید که من اصلح ما بینه و بین الله اصلح الله ما بینه و بین الناس و اگر
او میان خود و خدای راست نکند و کوشد که میان خود و مردمان راست کند سعی او بیهوده باشد
والبته میان او و مردمان راست نشود و مثل او مثل کسی باشد که خواهد که سایه چوبی راست کند با آنکه آن
چوب خود کج باشد محال است که سایه او راست شود و اگر او راست است سایه او بالضروره راست است
و هیچ حاجتی نیست که کسی تکلفی کند در راست کردن آن همچنین معامله آفرینش تابع معامله آفریدگار است
مانند تابعیت سایه مر شیء را هر کس معامله با آفریدگار راست کرد معامله با آفرینش راست است بی تکلف
و اگر معامله با آفریدگار راست نکند معامله با آفرینش البته راست نباشد و هر چند سعی و تکلف و جهد کند مفید
نیفتد در این باب این سخن را والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین ثبتهم الله علی الصراط المستقیم اما بعد
عجب دارم که آدمی برای چه گوش به انبیا نمیدارد و متابعت سخنان ایشان نمیکند مگر از ان وعدها و بشارتها که

میدهند

میدهند مستغنی است لیکن ازان مستغنی نتواند بود و وعده ایشان چهار چیز است وجود بی عدم لذت
بی الم شباب بی هرم حیات بی موت کی کسی ازینها مستغنی تواند بود یا خود طریقی بآن میداند
جز آن راه که ایشان مینمایند ازین جهت پروای سخنان ایشان این همه نیست چه تدبیر ایشان مهتدی
بسبیلی که مفضی باشد بآن امور چهارگانه نیست و غایت طاقت آدمی معلوم است که تا کجاست یا خود
میگوید که اگر چه مرا طریقی بآن معلوم نیست اما معلوم هم نیست که آن طریق که ایشان مینمایند مفضی باشد
بآن گوییم چون دیگر طرق معلوم است نزد تو که مفضی نیست بآن و آنچه ایشان مینمایند نزد تو مجهول الحال است
پس شاید که مفضی باشد و سعادت حقیقی که عبارت از امور اربعه مذکوره است چیزیست که تقاعد از طلب
آن جایز نیست نزد صاحب همت و او جز بآن بسر نمیتواند برد و جز بآن نمیتواند رسید هر آینه نزد صاحب
همت لازم باشد که خود را بآنچه ایشان میگویند بدهد و بر باد بر داشتن آن بار دهد و بمقتضای آن عمل کند
و در ترک این مقدار او را هیچ عذر نیست و وعده خدای عز و جل چنانست که هر کس که این مقدار کند و
در مقام انصاف در آید آتش طلب دل وی را از اذعان و استسلام نرم سازد و بهانه گیری و حجت
آرایی که شان مردم شقی است در وی نماند و سنت انبیا و ساده دلی و ترک افراط در کثرت ذکاوت
که لازم حال نیازمندان است در وی پدید کرد و خدای عز و جل دل وی را بحقیقت امر مهتدی سازد
و بحق الیقین برساند قال الله تعالی و من یؤمن بالله یهد قلبه آخر نه گفته اند که الغریق یتشبث بکل حشیش حال
آدمی از حال غریق کمتر نیست و سخنان انبیا از حشیش ضعیفتر لا والله نه حال او در بدبختی از حال غریق کمتر است
و نه سخنان انبیا از حشیش ضعیفتر اگر کسی غرق باشد در دریا و کسی از ساحل گوید دست بمن ده تا ترا خلاص
کنم آیا هیچ حجت از وی طلبد که از تو این کار می آید و خواهی کرد حال خلایق با پیغمبران چنین است والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین رحمهم الله تعالی بعینه التی لا تنام اما بعد
هر کس که در سلوک راه خدای تعالی تقاعد کند و تکاسل ورزد ستم بر خود کرده باشد برای آنکه جز سایه خدای
سایه نیست که از آفتاب عذاب که صورت قهر ذی الجلال است در پناه بیند و خواهد تا پیدا در آن گریزد
پس هر کس که در آن سایه نگریزد و امر ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین بامتثال مقرون ندارد خود
را طعمه عقاب عقاب و هدف سوط عذاب ساخته باشد اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی
و عجب آنکه ابلیس لعنه الله آدمی را عشوه دهد و گوید این عذاب بعد از تطاول روزگاری خواهد بود حالیا
اندیشه تدقیقی باید کردن و این غلط بین است چه عذاب حالی واقع است و بعد ازین نیز واقع خواهد

شدن آن نیست که منحصرست درآنی اما دیده آدمی کورست بی بازگشت او کو روحال خود را نمی بیند و
حس او باطل شده و امر خود را در نمی یابد درستی که از و بدحال‌تر و بدبخت‌تر ست کدام مصیبت آ
کدام کمان قضا جهید که نه وی هدف آنست کدام بلا و مصیبت است که از آسمان نزول کرد که نه ایشان
خانه جان اوست سراسر هستی همه آسوده و آدمی در تکاپوی همه کمال خود خشنود و آرمیده و از در جهت
وجود ناله و فریاد شکوه‌ش آسمان کر کرده و او خود از آن کر خود را در سند هستی صدر پنداشته و افتاده
بر در سبحان الله شبانروز در گله و شکایت مشغول و از خود و جهان ملول آنگاه میگوید عذاب کو ای احمق
در میان جان خود که از عذاب بجو نزدیکتر چه چیزست مونس گاه و بیگاه و رفیق شب و سحرگاه ترا چیست
جز عذاب جانسوز تو کی ساعتی از خود خشنود دیدی کی روی بهبودی کردی در محنت زاده و محنتی جان بداده
مرحبای مرد آزاده آنگاه برسد که تو عذاب آه ازین پوشش و حجاب آه آه هر چند از حقیقت کار دوری
از روی معذوری که هرگز روی خوشی ندیده و در سایه نیاسوده و بیا رسیده لاجرم آفتاب را سایه پنداشته
و عذاب را راحت انگاشته چه دانی حال آزاد مردان که در ظل الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون هرگز سموم هموم بر جان پاک ایشان نوزد و تابش آفتاب تبش اضطراب بانجا که ایشانند
نرسد ظل خدای بر ایشان ممدود و عاقبت ایشان محمود نقد ایشان مسعود کار ایشان همه بهبود ای
بهمین عذاب ای گرفتار غصه و اضطراب ای شتاب خود را دریاب که گریز و در آن جای گریز
استبداد را کن عجب و خودبینی از خود جدا کن سخن بشنو خود را باز رسان از گرد فهل یهلک الا القوم ...

والسلام علی عباد الله المخلصین و اولیاء الله الغابرین و رحمة الله و برکاته و صلواته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولدی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة و الحق و الدین محمد
ایده الله اما بعد اگر در محبت خدای و رسول او صلی الله علیه و آله و آبادان کردن آخرت
خویش خرابی بکری از چیزهای جهان راه یابد و امری از امور دنیا از دست رود خردمند آنرا گران نشمرد برای
آنکه خردمند آخربین باشد چون بیند که قرار کار بر وجدان است نقدان حال مبالات نه دارد و در شطرنج فرد
آنکس است که آخر برد از و باشد اگرچه به نقد بسیار چیزها از و برود شطرنج باز استاد چند بیند که بسیار چیزها
گذارد تا خصم برد برای آنکه برد خویش در آن باخت می بیند نادان که برکنار در طرح باشد آنرا بر نااستادی
حمل کند برای آنکه آن بازی که او دیده آن نادان نه بیند نظر در حال کند و زیان بیند و نظر او از مآل کوتاه
او در آن باشد کوتاه است مثل اخوان الشیاطین در نقل به اخوان آب و دانچه بدین سبب از ایشان فوت شده
باشد از جنس طاعت خدام و سعت مرافق و قرب حوایج و رضای جماعت و امثال ذلک و بعینه حسن آب...

خردمند

خردمند بر حال ایشان غبطه برد اگرچه سفیه شاید که برای ایشان غم خورد و چگونه محل غبطه باشند که جا...
از میان اهل عالم که همه الا قلیل اقبال بر دنیا و اعراض از عقبی کرده اند و ظلمت از بیش و نور از قفا مانده
اند و عادات مقبول و عبادات مهجور داشته اند دست بر خویش بنهند که ایشان با احیای سنت مصروف
ایستاده که میکنیم و بر ترک هر چه مبعد است از خدای و فعل هر چه مقرب است بسوی او بیمان میکنم آنگاه
ایستند و شاید که شما بمقتضای آن پیمان عمل کنند و هر چه پیش آید از ظلمات و ذلت و زحمت و مشقت
کشند و کند رانند و روی گردان نشوند رحمت خدای بر چنین کسان باد و درهای فضل و عطا بر روی ایشان
گشاده شود اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة تمام کار روبار جهان مبنی بر زندگیست اولا امر حیات
اولا امر حیات خود مقرر کن و قاعده زندگی استوار ساز تا از مرگ آمن باشی بعد از آن بنا کارها بر آن نه
و اگر گویی که این قاعده را چگونه استوار سازم که استوار پذیر نیست گویم پس اینجا خانه مساز و بر شفا جرف هار
بنیان ماسیس بکن تقوی و رضوان خدای بجوی و بنا کار بر آن نه که آن اصلی اصیل است و استوار و جز
کنی برای وجه خدای کن که باقیست کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام ابو جعفر کلباد
الحقه الله بالابرار دیدی که در مضمار امانی چه اسپها تاخت و هر گوشه طاق و رواقی می ساخت ایلش
ناگاه گریبان گرفته به گورستان برد و از طاق و رواق طاق ساخت کی شد آن چینی و چابکی کی شد آن فر
و فرزانگی کجا شد آن دستگاه و مال و جمال کشت و جاه و چاه اکنون بار بسته کرده از خویش است
یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه اگر کردارش صالح است و را دین جا جنبش کجی
کشاید که قرار بروی روضه سازد از ریاض بهشت آری هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
ای بازماندگان و همین بار ماند یکدیگر اند از مرگ یکدیگر عبرت گیرید و باز وقت خود دانید پیش از آنکه
بمیرید چند اسپ امل در زین کرده به اقدام او هام این سوی و آن سوی تازید این پای بجای نتوان رسید
آه از بس تک و تاز سست مانده شوید و بدان راه که باید رفت نروید و بدان کار که باید کرد باز مانید
از دست داده و سودی بچنگ نیاورده چگونیم که جامست غرور و نام هشیاری است الله سبحانه
ازین مستی هشیاری و ازین خواب بیداری کرامت کناد و پیش از آن که خواب گران موت در رسد
و بیخوابی و عذاب سایه بر سر افکند و فتنه با بید الموت من کل مکان و ما هو بمیت و العیاذ بالله روی
نماید و طریق خلاص شدن از آن فتنه فانی شدنست در جلال خدای و سبقت کردن بر موت اضطراری
بموت اختیاری عهد نابود هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا یاد کردن و ازین وجود
چند روزه که ثوب مستعار است باز کشیدن و از آن در خوردن و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور چون
خیاط جامه در کسی پوشد تا بر اندازه آن کند و نیک و بد آن بنظر امعان مشاهده نماید باید که آنکس با کمال

در آن جامه نگاه کنند بدان شاد و معجب گردد تا چون خیاط آنرا از بر او بکند محزون و غمناک نگردد و اگر چون و بر غم داند و هلاک شود دلیل سخامت و نادانی است که او را آلت اظهار معنی ساخته بودند خود را صاحب آن معنی پنداشت امر از خدای آید و بخدای باز گردد و الیه یرجع الامر کله آدمی بهانه ایست که این حکایات بر او می نمایند و با او باز می نمایند چنانچه گوی گوید ضرب زید عمرو از برای تفهیم فاعلیت و مفعولیت عمرو و بسا گاه از گوشه برون جهد و چنگ در زید زند که ترا بقصاص میگیرم هر چند با او گویند ای برادر این مثالیست که ساختیم برای تفهیم معنی با تو چه علاقه دارد و اگر تو میگویی که البته چنین است اینک مثالی دیگر اعطی زید عمرو دینارا این دینار بستان و برادر و ما را بگذار بدی و نیکی جهان همه این گونه است

نه توی تو است بر کار می   تو چه اندرین میان باری گفتم اگر سنغی ان فی ذلک

لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین تولاهم الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین اما بعد دوستان که پیشتر از شما بوده اند نخست که بسلوک راه خدای مشغول شده اند چه محنت و بلا که نکشیده اند آری   عشق از اول چرا خونی بود   تا گریزد هر که بیرونی بود اما بعد از تحقق ثبات قدم بمقتضای وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا استقامت حال و فراغت بال و جمعیت و طمأنینت مرجوّ است ان الله لا یخلف المیعاد ای برادران الهی چون شما هم بر سر سلف و سنت خلف میخواهید که سلوک کنید یاد آورید که اصحاب ظفر انتساب حضرت پیغمبر صلعم چه زحمتها و سختیها که میکشیدند و بر آن چه صبرها که میکردند و چه ثبات قدمها مینمودند شما نیز دست بآن گیرید   عشق چون دعوی بلا دیدن گواه   چون گواه نیست دعوی شد تباه   چون گواهت خواهد آن قاضی مرنج   بوسه ده بر مار تا یابی تو گنج   الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین ای برادران الهی مبادا که محن دنیا و مصایب آن شما را سستی آورد و باید که ثابت قدم در کار خود باشید که بالله العظیم که از ان وسوسه که مردم انطاکیه را افتاد و نزد بعثت رسل گفتند انا تطیرنا بکم شما را افتد با طور خود و آن چنان بود که آن سال باران منقطع شد ایشان گفتند که این از شومی طور رسل است که قاعده نوی بمیان آورده اند و بدعتی میخواهند که بنهند و حال آنکه آن امساک باران رحمت خدای بود برای آنکه نفوس نزد بلا شکسته میشوند و بکرار نیاز و بر دوام انقیاد فرمان خدای

واتّصال

واتّصال برا و او را آماده میکردد و اگر انقطاع باران در حق آن مدبران متمردان معاندین نقضا و آماتی که گروه دایمان آوردند آن گروه دین ایشان نتیجه آن انقطاع باران بود که دلهای ایشان نرم گردد و قساوت و فظاظت از ان بردن و با نور ایمان منشرح شد یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه الآیه ای برادران الهی در کار خویش با بصیرت باشید و در یقین بگمان میفتید و بدانید که پیغمبران خدای است گفته اند و راهی که نموده اند در آنست بی ترس و بیم دست در آن زنید که هر از شد شما را پیش در آید و نجات و فلاح شنیده ام که در آنست که بنده که نماز نمیکذارد روزی رفقا او را تکلیف کردند و با خود بسجده بردند گروه ایشان هر زدیدند گفت من بنده که نماز بر من مبارک نیست ای نا مبارک شوم گروه ات از ان دزدیدند که خدای عزوجل نماز کسی که نماز گذاری او بشرط تقوای گروه باشد قبول نکرد پس گروه ات را دزدیدند تا اگر تو از چنان کسانی دیگر نماز نیایی و بساط عبادت را با قدام پلید خود ملوث نسازی و اگر نه از چنان کسانی این خود مانع تو نشود از نماز و صدق و اخلاص تو آشکارا شود و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین و نبلوا اخبارکم الآیه امتحان برامتحانست که پیوسته میرسد خدای عزوجل جماعت اخوان بارادر مواقع و مواضع امتحان رسوخ قدم کرامت کند تا نلغزند و بجان خدای به پایان رسانند و ما ذلک الا بتوفیق الله تعالی

وفضل رحمته وسعة جوده و هو العاصم و هو الولی الکریم والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین کثرهم الله و بارک علیهم اجمعین اما بعد با مساکین متواضع باشید که من تواضع لله تعالی رفعه الله و باید که با متکبران تکبر کنید که التکبر مع المتکبر صدقه و با منافقان بسر بر مید که یخادعون الله و هو خادعهم و با صادقان صادق باشید که من غشنا فلیس منا و اخوان با یکدیگر محبت ورزید تا از وحشت جهان آمن شوید و ترس و اندوه بشما راه نیابد که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و چون مردمان بعداوت شما برخیزند دل قوی دارید و پناه بخدای برید که الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل چرا ایمان ایشان افزود برای آنکه مثل مؤمن مثل نغامه است که چون باد از پیش و پس او تیزتر رود و آری خاصیت محبت صادقه آنست که هر چه برای اطفاء آن کنند سبب زیادتی اشتغال گردد همچون آتش که در گرفته که هر چه در آن بریزند که آنرا فرو نشانند آتش در آن افتد و آن نیز با آتش باز دلا جرم سبب زیادتی ماده او شود و مزید قوت و اشتغال آن گردد و محبت صادقه در این باب خاصیت آتش دارد اکنون اگر محبت شما صادق است نشان او آنست که ملامت لایم و عداوت

مدد و منفرا بید آنرا الا قوة و ازدیاد و اشتغال و حدت   سخت تر شد بدین ازیند تو   عشق ذات حق
دانشمند تو و یک سبب دیگر برافزودن ایمان ایشان آن بود که دانسته بودند که هر که بحق راه
خدا میرود البته جماعتی بعداوت او برمیخیزند سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا چون
قیام مردمان بعداوت خود مشاهده کرده اند این معنی دلیل شد بر صدق ارادت ایشان و الهم که راه خدا
میروند هر آینه ایمان ایشان افزود و اعتقاد ایشان بصدق طریقه خود موکد گشت و دوام خواتیشان را
زیادتی یقین و استبصار رو و وثوق و اعتماد حاصل شد همچو کسی که او را نشان راهی بدهند و بنشانه
چند که در آن راه است دلالت کنند چون در آن راه خوض کنند هر یک نشانه که از آنها مانده درگذر
کرده بر سلوک آن راه اعتماد شان موکد گردد که این همان راه است که نشان داده اند برای دیگر
همچنین نشان داده اند که هر کس که براه خدای میرود مردمان بعداوت او برمیخیزند و مصایب و شداید
او را پیش می آید و چون سالک را در سلوک خود اینها پیش آید میداند که این همانست که نشان داده اند
و یقین او بطور خود می افزاید و ثبات قدم او زیاده میشود سبحان الله همین که سبب قوت صادقان میشود
سبب ضعف و سستی نامرادان میشود که نه براستی قدم درین راه نهاده اند یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما
یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و جعلکم من اهل الاستقامة و الثبات

برحمته انه حمید مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولی حقا الامیر رکن الدین حسن عافاه الله تعالی فی نفسه
و جسمه و طهر قلبه و سره اما بعد محبت روزی باید بود که آن لذت و حظ و مردمان
از طعام و شراب و سایر تمتعات می یابند از محبت یابند و هیهات لذت محبت کجا و لذت آنها کجا
هو الکمی ده که محبت نچشیدست لذت محبت لذت خر است و آن لذات لذات میت
ای ولی من بعض از مشایخ گفته اند از هر چه در بهشت هست نمودار در دنیا هست مگر لقاء الله لقاء اخوان
است پس چنانچه لقاء الله در آخرت لذاته مطلوب است و اجل حظوظ است هر آینه باید که لقاء
اخوان در جهان لذاته مقصود باشد و اجل حظوظ جهان باشد اما چنین دیدار بنظر محبت حقیقیه توان
یافت عامه ناس که از محبت حقیقی اعنی محبت خالی از غرض که برابطه الهی باشد خالی اند ایشان از دیدار
یکدیگر حظی لذاته نیست بل از شهوات حیوانیه باشد از اکل و شرب و نکاح و تغلب و امثال ذلک و
هر کس را که دوست میدارند برای آن دوست دارند که وسیله بلوغ یکی ازین حظوظ باشد و هیچکس نباشد که
لذاته دیدار او حظ ایشان باشد و هیهات ایشان کجا شایسته محبت انسان باشند که او مخلوق علی صورة

است الا م

الرحمن

الرحمن است جز مردمان الهی را شایستگی این نباشد که آدمی حظ ایشان باشد ای ولی من چنانچه هر جانور قوتی
علی حده دارد مرغ خانگی گوشت نخورد و سباع دانه نچینند همچنین هر جنس آدمی را قوتی و حظی باشد عارفان و اهل الله
قوت ایشان و حظ ایشان از دیدار آدمی باشد و النظر الی العالم عبادة در شان ایشان است آید و عامه
ناس را القوت بی قوت ممکن نباشد اکنون صلای محبت در میدهم در میان جماعت اخوان تا من هم
با یکدیگر تازه کنید و محبت یکدیگر را بجان خریدار آیند و بورزش محبت مشغول شوید تا شما را بر دیدار یکدیگر
آن سر در حاصل شود که هر چند حوادث و مصایب روی نماید شما بروی یکدیگر تلخی آن را بشیرینی حل کنید و
هر چند دشمنان بکینه شما برخیزند شدت عداوت ایشان در بزم محبت شما نماید   هزار دشمن
ار میکنند قصد هلاک   گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک   الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون و ورزش محبت سیرت سلف است و اتی ذا اخوان از سنن ایمان اما درین روزگار این معنی مندرس
شده هان ای اخوان شما این سیرت را مجدد سازید تا داخل آنها باشید که من احیا سنتی بعد فساد امتی
کان له اجر مایة شهید مردمان دوستان خواهند اما برای آنکه در کاری بوصل ایشان رسند نفس دوست
ایشان مطلوب نیست شما دوستان گیرید برای نفس دوستی هر چه در راه محبت باید نهاد و محبت را بوسیله چیز

حاجت نیست که سازند والله الموفق و المعین و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولی فی الله حقا الامیر رکن الملة و الدین حسن احسن الله الیه
و الی والدیه اما بعد از ادب قدر شناسی نعمت پرسیده بود هند ادب آنست که دم دم الهی را
قایم دانند و حاضر شناسند افمن هو قایم علی کل نفس بما کسبت هر آینه خاشع و مطرق باشند و چون نشینند
اطراف فراهم گیرند و چون تکیه کنند و پای فرو گذارند بروی منعم و فراغت کنند برای اظهار عجز بشریت و
ناتوانی کنند و در خنده از تبسم نگذرانند و بی ضرورت آواز بلند نکنند و چون بزیردستی خشم گیرند زیردستی
خود مر جبار را یاد آورند و عقوبت جز بقدر حکمت نفرمایند بر وجهی خالی از هوا و چون طعام خورند چندان
دل فراهم آورند که در نماز می آورند و نعمت خدای را عز و جل در آن بر خود شناخته هیچ لقمه بی حضور و تعظیم
جلال خدای فرو نبرند برای آنکه این لقمهاست که با اندام آدمی میشود هر لقمه که بغفلت خورند اعضای
خبیث از وی متولد گردد و هر چه با حضور و تیقظ خورند عضو طیب از وی متولد گردد و چون سخن با ینجا
کشیده به بیان قدر شناسی نعمت سخن گویم قدر شناسی نعمت آنست که خود را بحسب ذات جز عدم مطلق
حالتی نشمرند پس هر چه بر خویش یابند عطای خدای عز و جل شمارند که بمحض جود بایشان بخشیده و آنچه باید
حالت اصلی ذاتی خود دانند پس بر اول زبان شکر و ثنا بگشایند و از دوم زبان شکایت و گله دربندند و چون

و چون این را بدانند و خود را بر این ملاحظه ثابت دارند و مراقبه دل کنند تا ازین غافل نشوند از شاکران اند
مدّک الله حبیبی آداب الحضرة و کتبک فی عباده الشاکرین والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولدی فی الله و حبیبی الامیر الحاج شمس الملة والدین ابی احمد
ادام الله تائیده اما بعد بر اغنیا و اهل دنیا لازم است که بخدمت اهل فقر شتابند
و آنانکه خاک راه ایشان را به سرمه پاک کنند تا که غدار ندهند ما دام که چنین نکنند نقد عبادت ایشان خدای
را عز و جل مشکوک نیست و صدق آن مشکوک است چنانچه ابلیس لعنه الله که چهار صد هزار سال
بعبادت خدای مشغول بوده و هیچ قطعه از زمین نگذاشت که در وی طاعتی نکرد عبادت او را اعتماد
نمی شایست و صدق و اخلاص آن معلوم نمی شد تا صورت آدم صفی الله را واسطه ساختند و
او را به تکلیف سجده آدم امتحان کردند تا اگر برگزیده خدای را عز و جل سر نهد سر نهادن او خدای را به
طابع صدق سکه زنند و معلوم شود که خدای را از آنجا که خداست می پرستیده و الا مبین کرده که
آن پرستش او خیال بازی بوده و انقیاد خویش کرده و هیچکس از انقیاد و خیال خود سر نمی پیچد برای آنکه آن
انقیاد خود راجع است لیکن چون غیبی محصل از خارج بوی فرستند انقیاد او غیر انقیاد خود است و خروج
است از خود از آن معلوم میتوان کرد که او سر بندگی دار دیا هوای خداوندی پس صفی الله حجت خدای
امتحان اگر ست خدای پرست و خود پرست را چون خواهد که از هم جدا کند بدان میزان سنجد و بدان محک
زند اول قلب که بدین محک رسوا شد و عبادت چندین هزار ساله او هبا منثورا گشت و خود پرستی او که در
صورت خدا پرستی میکرد بر همگنان آشکارا شد و پرده از روی کار او برخاست تا بر خود و هر کس
ظاهر شد که او خود را بوده نه خدای را عزازیل بود لعنه الله و همچنین تا دامن قیامت اصفیای خدای عز و جل
امتحان مدعیانند که بزبان گویند مومنیم و بارکان نیز عبادتی کنند اما اسرار قلوب ایشان از خودشان و از
دیگران پوشیده باشد مگر از علام الغیوب که عالم سرّ و اخفی است و پیوسته بدین امتحان صدق و کذب
مدعیان آشکارا میشود اما حساب این حکایت موقوفست تا روز قیامت عزازیل را هم درین جهان
رسوا گردانند و نام بگردانیدند رسوای عزازیلیان موقوفست تا یوم تبلی السرائر نامهای ایشان اینجا بگردانند
رسول خدای صلعم ازینجا فرمود ما تدری ما اسمک غدا حقیقت حال چنین است که گفتم اما دریغ که اغنیا
بیشتر از اغنیا اند و ازین حال غافل و پیوسته در مقام امتحان لغزان باشند خواهند که بروت و اگر بر
اهل فقر جنبانند هیهات ای توانگر مغروش ای چه گونت که ترا سر و زر در کنف همت درویشانست
قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة حسنات جهان برای اهل فقر آفریده شده دیگران بطفیل

ایشان

ایشان از آن لطف محظوظ میگردند شاید که بحری که بصدقه ایشان یافته اند بر ایشان تفاخر کنند
اگر اهل فقر در جهان نباشند ایشان چنیند که چه بر سر ایشان می آید جل تفردن و تر زقون الا بضعفائکم ضعفای
حقیقی ایشانند که قوت خدای را عز و جل شاهد کرده اند و نزد آن هستی ایشان ضعیف و ناچیز گشته
و همچنین فقرا حقیقی ایشانند که غنای خدای عز و جل دیده اند و تهی از هستی خود معترف شده ضعفا
و فقرا صوری بحسب مناسبتی که مجاز راست با حقیقت ازین مقام فی الجمله بی بهره نیستند ایشان را نیز
تکریم باید کرد و بر بوی ضعفا و فقرا حقیقی ایشان را نیز دوست می باید داشت تا آن فقر که فخر انبیاست
و آن ضعف که وسیله حقیقی نزول رزق از سماست چه این ضعف و فقر است آن ضعف با قوت
جسمانی و آن فقر با غنا بدنی چندان منافات ندارد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولدی فی الله و عونی الی الله حبیب قلبی حقا الامیر محب
الملة والحق والدین الشیخ محمد نصره الله و سدد اما بعد آنچه ابلیس لعنه الله او را آن پیکند
چیزی است که ثمره آن بعد الموت ظاهر خواهد شد و جزوی و عقلی بغایت قوی می باید که شخص کاری کند
بعد از عمری نتایج آن رسد و همت و حوصله بزرگ این کار و در هر کس نیست خدای عز و جل هر کس را
که برای این کار آفریده از ابتدا که آفرینش مخمر بوده عالی همت و خردمند و واسع الحوصله و دوراندیش
و صبور بوده و نور آفریده تا بدین صفات مناسبت با انبیا علیهم الصلوة والسلام داشته چون ایشان سخن
در آمده اند و بهرات آن قرار کرده گوش استماع سخنان ایشان و اتباع قول آن و عمل بمقتضای آن او را
بوده اما جماعتی که تنگ حوصله و دون همت آفریده شده اند چنین کسان را ساله ای چون ابلیس را حورات که
او هم ضعیفی نزد مایه که جز بر واقع حال ناظر تواند بود و اندیشه مآل پیش از ظرف او باشد خصوصا مآل
بعید که بعد از عمری بآن تواند رسید علت انضمام مناسبتست کی پرد مرغی مگر با جنس خود
صحبت ناجنس گورست و لحد آنهاکه جنس انبیا بوده اند به انبیا پیوسته اند و در جهان آهن هست و کاه
هست و آهن ربا هست و کاه ربا هست چون آهن ربا بمیان آید هر کجا آهنی است بسوی او شتابد
اما کاه هیچ از جا نجنبد و چون کاه ربا بمیان آید هر کجا کاهی است بوی گراید اما آهن هیچ از جای نرود آهن
ربا انبیا اند و آهن دلهای مومنان و کاه ربا ابالسه اند و کاه دلهای ضعیف جاهلان الخبیثات للخبیثین
والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات همچنانکه اقبال مومنان بر انبیا دلیل
صدق ایشان میشود برای جاهل جز بجاهل میل نمیکند پس میل جاهل بشخص دلیل جهالت او میشود و نفور
جاهل از شخص دلیل دانش او اکنون چون شما اخوان ایدکم الله و اعان میل بجانب انبیا گردید و بر اخیای سنت

و انها که جنس انبیا بوده اند ... [illegible]

ایشان و اقتفا بسیرت ایشان از سر بصیرت بجان بستید بعد از بیمانی تقلیدی که از اول تن بخر بگهواره
بسته بود ید فره با د شما را که جانها جان شما از پرتو جان انبیا علیهم السلام آفریده شده با بحکم کل شی یرجع الی
اصله با ایشان بازگردید ای داریدار جا مرید و باید که طریقه جامعی که بنابر آنکه جان ایشان از جان آنها لر
آفریده شد بسبیل اصل خود میکند طریقه خود از دست نباید داد و سیرت خود را بسیرت دیگران غلط نباید کرد
قل کل یعمل علی شاکلته فربکم هو اعلم بمن هو اهدی سبیلا و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیب قلبی و عونی علی امر تی الامر محب الملة
والحق والدین الشیخ محمد نصره الله و ایانا اما بعد اگر زندگانی دنیا جاوید بودی جای آن بودی
که صاحب همت بدان قانع شود و چیزی دیگر نجوید ایس که زندگانی است بر تنغیص مشوب بانواع
آلام و سر بسر تنغیص فقد دلست که دل شخص نه در قبضه اوست و فرد و خواهش او موافق نمیشد نه هر چه
آنست که می بایدش خواست میخواهد نه هر چه بر آنست که می باید خواست در نفس وجود او را اختلاف
واقع است که از آن اختلاف وحشت و ظلمات بکدارت بر میخیزد و از آن ظلمت و وحشت آن تواند بود که
منبع آن عین ذات این کس باشد چون بر تقدیر آنکه جاوید بودی حال او این بود دیگر تحمل آن باشد که باین فانی قناعت
کند حال آنکه نه جاوید است و زود آنکه بسر آمده   زانچه گشتی شاد بس کس شاد شد آواز وی جست همچون
از تو بجهد هم تو دل بروی منه   پیش کو بجهد تو خود از وی بجه ای ولی من و ای حبیب من زندگانی دنیا را مغرور باد برحذر
باش که بس کس را فریفته هر یک از دنیا و آخرت را حلاوتیست و مرارتی دنیا حلاوت خویش پیش داشته و مرارت
با عقب کذاشته و دنیا دار طالب آن و آخرت مرارت خویش پیش داشته و حلاوت با آخر گذاشته مثل
دنیا مثل نحل است نوش عسل در دهن دارد و نیش لسع در دنبال و مثل آخرت مثل گل است که خار
او پیش باشد و عروس گل از عقب حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات ظاهر بینان میل بدنیا کنند
و آخر بینان میل بآخرت ای ولی من و ای حبیب من اکثر خلق ظاهر بین باشند چنانچه آفریدگار ایشان بایشان گواهی
داده و لکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون اگر کثرت ترا از راه ببرد و میل
بدنیا خواهی کرد زنهار زنهار که بکثرت مگان راه دنیا از راه مرو که حق را افرادی باشد نه در اعداد و زود است که
این کثیر بر سر خود زنند و او یلاه و واثبوراه و وا حزناه گویند و با ایشان گویند لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا وادعوا
ثبورا کثیرا ای ولی من و ای حبیب من وصیت خدای خود که این کس را فرموده و به او از مادر مهربانتر است نا شنودن
وخدای خود را متهم داشتن و گوش بسخن دشمن قدیم لعنه الله کردن با جماعتی که ابلیس بر ایشان غالب شد
واستحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله صفت ایشان آمده نه وظیفه خردمند است ای ولی من و ای حبیب من خلق دشمن

ای کس

این کس اند میخواهند که این کس را وسیله انتظام امر دنیای خود سازند و آخرت این کس را برای این کس تباه کنند در
لذات دنیا شریک باشند اما چون عذاب آخرت روی نماید پهلو با خود کرند و هیچ بار از این کس بر ندارند
و او را با عذاب گذارند قال الله تعالی و لا تزر وازرة وزر اخری و ان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیء و لو
کان ذا قربی ای ولی من ای حبیب من دوستان دنیا یار و فا باشند و در آن روز کس که او را دوست بر سبیل
دشمن تر باشد که دوستان الهی قال الله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین ای ولی من و ای حبیب من
اینک ترا دوستانی چند الهی پیدا شده اند این رابطه را تا توانی استوار دار که از این ثمره در آخرت ترا نفع
خواهد رسید این اجتماع و انفراد که روی نموده از رحمت خدای است و حبل خدای است که فرو فرستاده است
در آن زدن و دست از آن مدار و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف
بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها نگوی که ما پیش از این دوستان بودیم
برای آنکه دوستی طبع دشمنی است اما دوستی حقیقی دوستی تقوی است که اکنون روی نموده ای ولی من
و ای حبیب من در تاسیس و نظم این شان کوش که این امریست که اگر منتظم شود بسیار چیز که در جمع آن
باشد و بس کس که بواسطه آن بسعادت خویش رسند و اجر همه ایشان در دیوان تو نویسند در باب که دو جهان
بهتر از این در تمنای و کاری بهتر از این برای تو نمی آید عمر خویش را به این در انداز چه هر کس که نظم چنین چیزی
و با چنین تحفه موفق شد تا اثر آن در جهان باقیست بر طاعت که در آن میشود حکم آن دارد که او نیز آن
و آن طاعت بجای می آورد قال الله تعالی سنکتب ما قدموا و آثارهم و بسیار غبن و حیف باشد که کسی تواند که
عمر خود را او بیست سال و سیصد سال سازد که همه در طاعت صرف شود و خدا داند که هر ساعت طاعت چه اجر
عظیم دارد و مع ذلک این کار نکند حیف و چه حیف بعض از مردگان را بخواب دیده اند که میگفته اند ایشان گرده
دنیا بودمی و در دروازه درویده این کس گشتی و یکبار گفتی لا اله الا الله چون این کس میخواندکه در زیر خاک در آمده
باشد و هزاران هزار لا اله الا الله گوید اگر لا اله الا الله گویان بسیار از پرتو او در جهان باشند چه غنیمتی باشد
در باب که الوقت سیف و الفوت حیف ای ولی من و ای حبیب من برادر گذشته تو هم بر سر سه تو
با تو میگوید اگر شنوی و پند میدهد اگر دریابی چه میگوید میگوید ای نور دیده من ای اهل من ای برادر
من زنهار که هر کاری که ترا بعد از مرگ سود دهد بکنی که من هر چون تو بودم و هین هوا و رغبتها و املها که تو
داری داشتم مرگ میان من و آنها حایل شد حالا سرو کار من با کردارهای خود است و بس دیوار بر رنج تنها
بمانده برادرم بکار خویش مشغول فرزندم بکام خود در کار نه کسی یاد از من یاد نه کسی مرا بفریاد میرسد علمها
هر مرا مونسی نیست چه سود که برادر در کار و فرزندم بکام چون من اینجا بخود در مانده ام ای کاشکی چه کردمی
تا اکنون از آن برخوردمی ای کاشکی ای دریغ   ای دریغا که دریغا نیست سود اکنون تو ای برادرم

زندگانی خود دریاب و ثمرهٔ آن در کار خویش کن حاصل عمر را وسیلهٔ اعتبار خویش ساز یقین دان که چون عمر از دست [illegible]
هر دم تو هم جاوید خانی نصیب خود را از دنیا فراموش مکن نصیب تو جز آن نیست تو جز آن نیست که در قبر
مونس تو و در عرصات دستگیر تو باشد باقی نصیب دنیاست از تو نه نصیب تو است از دنیا این است حال
برادر مرحوم علیه الرحمة والغفران که شما را می‌باید اگر نمی‌شنوید چون ترجمان شما رسانید عمل است تا آن

عمل کنید تا رستگار شوید والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی الاخوان الالهیین والحزب الربانیین هداهم الله سبیل
السالکین وثبتهم فی الثابتین اما بعد با غم و اندوه جهان چند روزکی بگذرانید که این غم
جاوید ما را نه برای غم آفریده‌اند برای شادی آفریده‌اند و این غم وسیلهٔ آن شادی ساخته‌اند آن خواهد
آمدن که نه هرگز آواز محصل شنوید و نه روی قرض خواه بینید خدای عز و جل رسل را برای این مژده فرستاده
تا آدمی را دل با جای نشیند که از طول مکابدهٔ احزان و مجاهدهٔ جهان بیم است که سموم ناامیدی او را از
دست ببرد و از پای در افکند اما مژده آنها را رسد که این مژده باور کنند برای آنکه از راه باور داشتن بآنجا که
این مژده‌ها از آن میدهند توان رسید هر کس را که این باور نکند و بآن کار نکرده در حجاب کفر خویش بماند
و روی این حکایت نبیند کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون اکنون چه دریغ عظیم که کسی از چنان مژده‌های مبارک
محروم ماند شومی تکذیب و تسلیم ناشدن و سر کشیدن و خود را دانا دیدن چه بعضی نهادها چنین واقع است که
راه کس نکرده و برای خود معجب باشد و گردن البته ننهد از این جهت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لا یدخل
الجنة الا کل نفس مسلمة و کافر وای بر چنین نهادها وای بر ایشان که از چه چیز بزرگ محروم مانده‌اند نعوذ
در ملکوت ایشان را بینش نکرد و لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط در حضیض
ارضیت بمانند و دوار حقیقی ایشان را در باید فویل لهم ثم ویل لهم پس معلوم شد که سر همه چیزی سکنت و
استسلام و باوری و انقیاد دست لاجرم دعا با نورست اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی
زمرة المساکین و کبری و زیرکی شوم است شوم اکثر اهل الجنة البله ساده دلان نیکوکان مسکین نهاد به بهشت
روند و زیرکان کبر طبع شبهه انگیز بهانه آمیز بجهنم روند خوش کولی و نادانی که ما را ببهشت رساند و نامبارک
زیرکی که صاحب خود را بدوزخ برد خدای عز و جل جماعت اخوان را از چنان کولی و سادگی محروم مگرداناد
و بچنین زیرکی مبتلا مسازاد و کرامات خویش را از ایشان و امثال ایشان دریغ مداراد انه الکریم الجواد الرؤف بالعباد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی ولی فی الله وحبیب قلبی وعونی علی امر ربی الامیر محب الله والحق

والدین

والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی وعصمه وبالرشد وایده الحمد اما بعد امروز روز کارست
و فردا روز جزا و کار مبتنی بر مشقت است پس مشقت لازم این نشاه و خروسی این دارست هر کس را
بوسیله و نوعی پیش می‌آید این چند روز که تقاضای نشاه است تعب و زحمت بجوی می‌باید نهاد
خوشی و آسایش از تعب است محروم نه آنکس را توان گفت که دنیا بر او ایشان نباشد از برای آنکه
دنیا برادکسی نمی‌باشد محروم آنکس است که در دار جزا او را قرابت پیش آید و اگرچه مردمان روز جزا را
دور می‌بینند اما خدای عز و جل نزدیکی آن گواهی میدهد قال الله تعالی انهم یرونه بعیدا ونریه قریبا اکنون
شما بگواهی خدا آنرا نزدیک دانید و همگی همت و اندیشه صرف این کنید که در آن روز از رستگاران باشید و بدانید
که منشا ترس آدمی الف و عادتست که بطوری معین انس گرفته می‌پندارد که اگر آن طور برهم شود وجود او
باطل میشود و این غلط است هیچ نیست که آنرا عوضی نیست اگر زلوچه نباشد بر بوریا خواب میتوان کرد و
اگر برنج و گوشت نباشد نان و [illegible] میتوان خورد و دلیل بر این آنکه بسیار کس در عالم است که چنین بسر برد
و او را بسر میرود و در مرتبه خود خیالش خوش است که ما را در مرتبه خود و اگر نه این تفاوت بستی که او راست
ما را و را آرام می‌باید بود پس ما را نیز آرام می‌باید بود برای آنکه زیستها در جنب زیست ملوک همچون زیست
آن گداست در جنب زیستها و ملوک را نیز آرام می‌باید بود برای آنکه بالای هر مرتبه مرتبه ایست پس اگر
ناسازگاری میکنند با هیچ مرتبه نمیتوان ساخت و اگر سازگاری میکنند با هر مرتبه میتوان ساخت پس هم اولی
آنکه سازگاری کنند و خود را از رنج و اضطراب خلاص سازند و از احکام مراتب بیرون آیند و جویای فردا هم
که خالق مراتب و یکتای بی‌همتاست شوند لکل شیء اذا فارقته عوض ولیس لله ان فارقت من عوض والحق

من الله العلی العزیز والسلام علیکم وعلی جماعة الاخوان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی بسوی سید برادران و یار بزرگ سالکان الامیر محب الله
والحق والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی اما بعد دنیا اگرچه نزدیک است چون رفتنی است
دور است و آخرت اگرچه دور است چون آمدنی است نزدیک است هر کار که بعد از مرگ سودی
بشخص رساند آن کار شخص است و هرچه جز آنست سبب پشیمانی و ندامت و حسرت و دست
بدندان گزیدنست در دم مرگ اینکه آدمی افتاده میمیرد و آن حرارت و آشوب که او را گرم جهانی کرده
بود بسردی مرگ فسرده شد تمام عمر چنان می‌باید که در بیکاری و بیهوده صرف کرده اگر زبانی داشتی
ای دریغ ای حسرت گفتی اما ای دریغ که کار برادران بسته ترست که گوش و سخن داشته باشند و گفتار
پاره دل خود را سبک توان کرد هذا یوم لا ینطقون ای سید برادران در این ویرانه جهان [illegible]

اگر مردمان برانند که جهان آبادانی است باری چو دیده مسخر آید مینماید بسیار خراب با بیابانی بی نان و آب
و پر سوز و تاب ای سید برادران همه می بیابیم و همه دردی که آینه باشد که خویش را در آن تواند دید
با کوهی که صدای از آن باز توان شنید مگر با وحشت جهان باره کم شود که نور جهان سالکان را نقش اند
دیگران ظلمات بعضها فوق بعض اند ای سید برادران آنچنان همه ره در سر که جز خدای را نشناسد و نخواهد که
شناسد و چنان سرگرم این محبت باشد که هر چه نام آن شنید بر آن افتد سر او به آن فرو نیاید مگر از محل بیشتر که
با فرزند کار داشته باشد ای سید برادران چنان همه رد که اگر تن او را آتش زنند و خاکستر او را باد دهند
بر او برگ کاهی نباشد   زنار گر بزند آتشم بجز من عشق   بگو بسوز که بر من برگ کاهی نیست   رحمت خدای
و رضوان او بر سالکان گذشته باد جنید و ابو یزید و شبلی و عین القضاة همدانی ارواح پاک ایشان دیدم
چشم انتظار در راه سالکان آینده دارد ای برادران اگر را ما ایشان ندیده و از خبر ایشان باشید بهتر
که در حشر با عتبه و شیبه و ابولهب و ابوجهل قرین کرده کاحشروا الذین ظلموا و ازواجهم ایشان اما مانند که به نار
خوانند و آنان که اما مانند بگلزار خوانند تابع داعی گلزار بودن به تا تابع داعی نار ای سید اخوان گلزار
و چه گلزار گلزار سر پر انوار روشن جو بهار نعم الدار و نعم ایها رود و اخوان اهل النار ای سید اخوان الهی در سینه
طلبان است تا آرزوی آن مکان بالیت شعری هل للوصول امکان و بالله المستعان و علیه التکلان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولیه فی الله الامیر عماد الملة و الدین جعفر جعله الله متعبد با شبیه
اما بعد سالکان راه بر حقیقت برده اند از میان اهل عالم دیگران در غمرات موت
اند بکوشید دست مشوید که عافیت با اهل ذکر است نه با اهل غفلت و اگر بعضی از اهل غفلت را عافیت
حاصل است که بعضی اهل ذکر را حاصل نیست بدگمان مشوید که آن عافیت بر تن ایشان جاری میشود و
جان ایشان از آن عافیت خبر ندارد و اهل ذکر را عافیت بر تن است جان ایشان در عین عافیت است
اهل غفلت برون ایشان گلشن است و درون ایشان گلخن اگر بظاهر ایشان نگری در بهشتستان ها
آبها جان ایشان در آتش باشد و اهل ذکر اگر بظاهر در تنغیص و محنتی باشند چنانکه گویی در دوزخ اند اما سر جان
ایشان در آسایش و نعیم مقیم است حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات کاشف حال فریقین
است و در یوم تبلی السرائر که لبس یکبارگی رفع شود و این شبهه نماند و هر چه از حقیقت خود آشکار شود و
چشم سالکان با آن روز روشن است و لله الحمد که چنان روز خواهد بود و چنان خواهد شد و چگونه نباشد و نیز
حق از باطل چیزی است تا ازم دیگر شکایات از نفس کرده بودند که مایل بر تن آسانی است و از شنعات
و طاعات گریزان با وی گویند ای نفس اگر از بهشت و جوار خدای و نعیم مقیم بی نیاز شوی از دوزخ و عذاب

الم

الیم پروای نداری تن آسانی گزین و الا خواب گوراً فکن و از عجب شکایت کرده بود و سبحان الله چون
آدمی نه خود است عجب چه چیز دارد   کی خاکستری با تی قدرت او   القصه این آفات در قرآن و طریق
بسیار هست اگر دست از سلوک نداری و پای بر فشاری عاقبت شادی حاصل شود   سایه حق بر سر بنده
بود عاقبت جوینده یابنده بود   و السلام علی الاخوان الطیبین.

بسم الله الرحمن الرحیم

طال شوقی الی لقاء الولیین الوحیدین العزیزین شمس الملة و الدین ابی سعید و الامیر رکن الملة و الدین حسن خوشا
آرزو که در جوار رب غفور از دنیا غدار غرور رهیده باشیم و نقد او خوشا آرزو که در دار العباده اخوان آباد
از مکابده صحبت ابنای دنیا و مجاهده دیدار ایشان و شنیدن گفتارشان خلاص یافته باشیم ای ولیین
وحیدین به تنهایی بسازید که وحشت تنهایی بهتر است از وحشت صحبت ناجنس ای ولیین وحیدین موعد را
آسان تر بنفس اعظمی آید و ذکر بخدا ای رسد سختی برجو د نهید اگر مومنید اما عجب چیزی است که سختی مومن بر
تن او است جانش در غایت آسایش است ای ولیین وحیدین وای بر کسی که خدای را نشناخت
ای ولیین وحیدین وای بر کسی که جان در محبت مصطفی نباخت ای ولیین وحیدین سپاس آن خدای
را که ما را بمحبت او و محبت رسول او راه نمونی کرد   و الله لولا الله ما اهتدینا   و لا تصدقنا و لا صلینا
الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و تنزل البرکات اللهم کما انعمت فزد و کما بدأت فتمم انک انت العزیز
الحکیم و لیم امیر رکن الدین حسن در مکتوبی که مجدد ارسید شکایات از وساوس که جهت تعلق قلب امر قوام عارض
میشود نموده بود در دل مومن دو دعاست یکی مملوا از ایمان و حکمت جز ذکر خدای اینجا در نرود و از خدای هرگز
خالی نباشد دوم محل حوادث و تأمل در جزئیات و وساوس تا هیچ بیشتر نرود اما جاهل جز آن دعای نا یخ الم
باشد و از جو گردیم ازین قسم اول باشد و اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولیه فی الله و حبیبی الامیر محب الملة و التقی و الدین الشیخ محمد
اما بعد از امم سابقه چون گناهی کردندی حق عز و جل از فوق یا تحت عذاب بر ایشان
فرستادی مثل صاعقه ثمود و خسف قوم لوط در این امت برکت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله
علیه و آله چنان عذاب نازل نکرد اما بعضی را بر بعضی مسلط سازند تا بر یکدیگر ستم کنند چنانچه در قرآن مجید
فرموده او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم بأس بعض و به امراض و محن و آفات مبتلا سازد چنانچه فرموده
و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الثمرات پس این بلا و محنت شدید نیست و از آن
گریزی نیست و گریزی میسر نه و هم صبر چاره نه تا آن زمان که زمان محنت سر آید امنی بود که بخوف است

و رسد و چگونه از این محنت توان رهید موجب آن گناه عام است که چون جمهور مردمان بفساد مشغول شوند
عذاب عام در رسد و صالح و طالح را شامل شود و اگر موجب آن گناه خاصه بودی کرم که شخص سعی کردی و خود را
از گناه نگاه داشتی و آن نیز دیهات اما چون موجب آن گناه عامه است چاره آن اصلاح خلق است و
این مرجو و مقدور نیست جمهور را از آن مغرورتر اند که این از ایشان طمع توان داشت پس باید که صبر کنند و تن
در دهند تا قضا حکم خود را بگذاراند اگر آفت ملخ رسد و یا آفت آب کاست و اگر ظلم حکام و اگر ابتلا قرض و
اگر غیر این چیزی که تا یا مرکان هرچه باشد صبر باید کرد و جزع نمی باید نمود اما چنین صبر هر کدام توان کرد چنانچه
با رسول خود فرمود و اصبر و ما صبرک الا بالله بشر ضعیف است اگر برو افتد وای بر او خدایا چون ضعف و سستی ما تو
می بینی از قوت خویش ایشان را قوتی بخش خدایا ایمان که عزیمت سلوک سبیل تو کرده اند ایشان را ثبات
دل کرامت فرمای و شیطان را بر ایشان تسلط مبخش که از راه تو باز دارد و دشمن کام سازد خدایا چون
بنده تو امیر شیخ محمد از همه سوی برو بار است تو او را یار باش که چون تو یار باشی آن بار زیان ندارد و بلا
اسباب نکرد و اجتماع بر خیر برما آسان گردان خدایا شنیده ایم که شخصی را بهشت برند و یاران او نیز
او درنگ کند گوید ایشان را که از بهشتیان بودند گوید من برای خود و ایشان هر دو عمل میکردم فرمان آید که
همه را بهشت برید ما امت محمدیم صلعم و کرم او تقاضای آن کند که عمل کرده برای خود و همه کرده باشد
اگر ما بد کرداریم به نیک کرداری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بر ما رحم کن بر چنگ   جوید کار او گر تو

ورنه روی خلاص نیست دگر   و بذکر محمد صلی الله علیه و آله ختم الکلام و علی الکل السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین کثرهم الله و بارک علیهم اجمعین اما بعد
چون خدای عزوجل مطلقا جریان وجود در مجاری اسباب مقرر نموده و فعل خاص اشکال را منوط باین امر
سبب استیلای غفلت شده تا بحدی که کثیری بانکار و نفی تصریح کنند و باقیان علی العمل منکران باشند
الا من شاء الله و قلیلی که نور تیقظ در دل ایشان افتد چون پیوسته با اهل غفلت و قساوت همنشینند بیم است که
آن نور در دل ایشان منطفی شود و اگر فردی از ایشان دوری جویند خوف هست که برای وحشت وحدت
رجوع قهقری دست دهد پس طریق منحصر است در انفراد از اهل غفلت بشرط اجتماع با اهل تیقظ
و خدای عزوجل کثیری از مقدمات این طریق بر شما جماعت اخوان راست آورده و بمحض مبارک شما را
راه نموده که در آن خانها ساخته اید و در آنجا بذکر و عبادت مشغول گردیده بوده و ثقی تمسک جوئید و تعاون
بر بر و تقوی شعار خود ساخته اید و مرجع باشید هر سالک منقطع را که از پی رفیق در غرقاب حیرت مانده باشد
و از بی کسی به یاس مشرف شده و اکنون زنهار ای قافله راه خدای که از یکدیگر متفرق شوید که این راه پر

آفت

آفت و اعداء اللصوص بسیار و زود بی آنکه جامعی انبوه بهم شوند رفتن مشکل است و این بحثی که نمیدید حظوظ
جسمانیه سریع الزوال از برای در آورید و بچنین امر فرعی از چنان امر کلی باز مانید و سیرت اصحاب در تجرید
و تفرید یاد آورید برو اسبق المفردون و در این چند شب جماعتی از اکابر سابقین کو اب دیدم همه را کلاهها
بر سر و جامها در بر و صلیل زده و پوشیده اما از تمام اهل عالم چنان ممتاز که کواکب از دیگر اجزا آسمان بتخصیص
آن نور و بها که ایشان را بود و بر زبان تقریر نیست اما این ضعیف را از مشاهده حال ایشان اندیشه و تأسف
روی نمود که چه باشد حال عالم روزی که این قرن منقضی گردد و امثال این رجال نباشند و از این حزن
در گریه شدم و روی بخاک نهادم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دست مبارک بسوی این ضعیف
دراز کرد یعنی که ضعیف را از خاک بردارند و در کنار مبارک خویش جای دهند و تسلیه و تسکین فرمایند
در این حال بیدار شدم و خدای داند که دلم از شوق ایشان و آن سیما و آن سیرت ایشان چگونه بیقرار است
بکوشید جماعت اخوان تا خود را با ایشان رسانیم که حشر با ایشان حشر شدن غنیمتی عظیم است و چون
تصور این در ضمیرم در آید که نه با ایشان حشر شوم دلم بیم است که از هم بر شکافد خدایا آنجا که جای
پای ایشان است دیدگان ما را آنجا رسان که تا ابد آباد بهمین خرسندیم انک بالجواد العمیم

علی العالمین منان والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و حبیب الامر محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله
اما بعد آدمی بفطرت از جهان الهی است و بخلقت ازین جهان اگر خلقت او رنگ فطرت
گرفت چون بجهان فطرت بازگشت در آسایش و نعمت است و اگر خلقت او رنگ فطرت نگرفت چون
بدانجا بازگشت سراسیمه و مضطرب است و رنگ فطرت آن سیرت و سیما است که پیغمبران داشته اند
پیروان ایشان می باید که پیروی ایشان کنند و سیرت ایشان تا باز جهند و الا رهائی نیست و اگرچه مصالح
جهان مهم است اما نزد این مهم بزرگ که اندیشه نجات است در جهان ابد آنرا مهم نتوان نهاد و مهمات
جزئیه کاهی مهم است که مهمات کلیه روی نموده اما بعد از آن که مهم کلی روی نمود وجود و عدم مهمات
جزئیه یکسان میشود چنانچه پیشش از جامه گرفتن مهم باشد اما چون از جواب حیات قصد حیات
این کس کنند در این حین پیشش گرفتن منسی گردد و آنرا مهم نتوان گرفت و مهم منحصر باشد در اندیشه
نجات از شر حیات حقیقیه که آنچه آدمی را در پیش است از اهوال و احوال بعد الموت نسبت آن
با مضار جهان زیاده از نسبت حیات است با پیشش پس تو نیز را مهم نمانده جز اندیشه نجات آخرت
ای ولی من درین ساعت که آدمی فرو رفت چنان دان که در دریائی فرو برود اگر ماهی آن دریا شده

او را آن پیش می آید از راحت که ماهی از دریا و اگر ماهی آن دریا نشده او را آن پیش می آید اضطراب که
حیوان بری از آب دریا یابد و از دم مرگ یاد دارد که دمی عجب است ای ولی من مردمان همه حیوانات
بری اند بالطبع اما به بردی شرع هم منقلب گردند و ماهی آبی شوند و ای برانکس که بردی طبع گردد و بردی شرع
آرزو کرد دریا او را ادم در گشته اما فقد و اما البر را چون خردمند آدمی که اندیشه این کار کرد پیش از آن که
بآن رسد که آن زمان مهلت و امان نیست ای ولی من آدمی بجهان تهی دست آمده و تهی دست از جهان برود
تو انگری که درین میانه یافته اگر دل نهد او لیاشد ای ولی من آدمی بجهان دست بسته آمده و دست بسته برود
و درین میان دست وی نه از آن گشوده اند تا که در کامرانی دستی بر آورد از آن گشوده اند تا در مقام ادب باختیار دست
در بند دارد ای ولی من دنیا کشتزار هشته گیر حرث حرث آخرتست ای ولی من اگر کسی حرث دنیا خواهد که از تو
بازگیرد قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا و علی الله فلیتوکل المومنون ای ولی من آنچه ستمکاران بتو رسانیده
اند در عهده انبشینه یاد آور تا چنین کرده اند که اعظم تشمری ای ولی من مومن درین دورنش است که چون
برگ جان ازوی باز گیرند در هم نشود مال خود چه باشد الکا بعض مال ای ولی من مال و ملک مومن ایمان است
و قوت و استظهاری که بر کرم خداوند سبحانه دارد اگر ایمان وی از وی بازگیرند هیچ دیگر غم نیست ای
ولی من بجدای نیکوکان باش و اندیشه را مقصور بر کار آخرت خوب بسازد که کار دنیای تو خدای ساخته

ان الله بعباده لرؤف رحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولد فی الله الامیر افضل الملة و الدین محمد ایده الله اما بعد
اگر مومن عاجز نیست از آنکه دست ظالمان از خود کوتاه کند خدای او عاجز نیست و چگونه عاجز باشد و او که
ظالم را زبردستی بخشیده پس خردمند باید که اضطراب نکند و خواری و شکست بخود راه ندهد چرا که تسلیط
ظالمان برای حکمتی و مصلحتی است و بعضی از آن حکمت آنست که ولیم در نامه نوشته بود در آن دو کلمه
فلا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون خود شان مومنان مغلوبی است لیکن دل شکست مومن خوبی
است ای ولیم مردمان رشید کسی را گویند که کار خود بسامان دارد و چون کسی چنین کرد بر آنست که تمام
حق خود گزارده و از خود مستوجب اقصی شکر گشت ای رشید نوعی کردی به رشد که مخصل بر سر تو می آید تا بحث
آیا هیچ تدبیر کرده که ملائک غلاظ شداد بآن از خود باز گردانی اگر خدای از آن رحیم ترا است که بنده را چنین
عذاب کند گویم در جهان ندیده و شنیده که بعضی از بنده پوست از تن باز میکنند بعضی را در سیخ میزنند
و بآتش میکردانند و بعضی را پیش چنگال سباع می افکنند که جلو دو امعا ایشان را از هم بر میدرند الی غیر
ذلک من انواع العذاب از آن خدای ایمن شده نی نه مغروری نکری دیگر یکی بهتر از این در کار خود اندیشد

اسبک

اسبک و زینک نکو در است گردی و جامه رنگینک و پوشیدی احسنت اما این ابهیج بآن خواری ماند که
بر نعتک سواری و گلنک و به بر گرفته و بگورستان میبرند ابی الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف
تعلمون ثم کلا سوف تعلمون ای سر دار زود اگر بی سری ای پاکار زود اگر بی پایی ای دبیر از زود اگر بی
ای نامدار زود اگر بی نامی فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین سپاس آن خدای را که خوار
کردن ظالمان از معدلت اوست و عزیز ساختن پرهیزکاران از رحمت اوست مبارک آرزو که ابنای
خدای با برادران خویش را جهنم پیش گرند یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم
وردا اشعار صدر مومنان و دهاب غیظ قلوب ایشان آن روز روی نماید فقضی بینهم بالحق و قیل الحمد لله
رب العالمین ای ولی من صبر کن که صبر کردن شعار صدیقانست و اصبر و ما صبرک الا بالله تعالی و نعی
در راه خدای سختی چند بر خود نه که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و علیک یا ولی بلزوم الجماعة
والاجتماع علی الطاعة فی بیوت العبادة و ترک الرکون الی مجالسة اهل الجبابرة و الله ولی العصمة و السداد

بسم الله الرحمن الرحیم

ای هدهد صبا بسبا میفرستمت بنگر از کجا بکجا میفرستمت در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست
می بینمت عیان و دعا میفرستمت هر صبح و شام قافله از دعای خیر در صحبت شمال و صبا میفرستمت
عجب حدیثی یاد آمد از لطف این حکایت که ان الله ربیکم بالاسحار و تحمل الاستغفار الی
الملک الجبار و گویند آن باد صباست که نحن اقرب الیه من حبل الورید به بر هدهد صبا چه حاجت و پیغام
رسانی صبا چیست و اینجا که او با تجا بیرود و نزد یکتر نیست بجد الا اینجا که از آن بیرون اینجا تری و بیش است
از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که کسی را که حاجتی بدرگاه بی نیاز باشد در رقعه بنویسد که من العبد
الذلیل الی المولی الجلیل رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین انگاه آن را در آب روان اندازد و بگوید
اللهم بمحمد و آله الطیبین و صحبه الطاهرین اقض حاجتی یا اکرم الاکرمین و حاجت خود ذکر کند حاجتش روا شود
اینجا رسول آبست چنانچه اینجا باد بود بلکه این اشکال در مطلق دعا وارد میشود برای آنکه معنی بمحمد و خطور در خاطر
معلوم اوست تبارک و تعالی بسبب نه عبارت برای افاده و اعلام است پس این چه حاجت شاید که صوفی
فلسفی گوید این راجع با داعی است که این معاملات حقیقت دعا در وی نیکو متفرد میشود و لیکن دور
افتاده و خواسته که همه چیز بعقل کور منکر خود راست دارد اینها لطایف الهیات است و محققان حقیقت
آن بی تأویل دیده و یافته و دانسته اند بلی آنچه او گفت هست اما بیرون از آن چیزی دیگر هست که وی نتواند فهم
کرد مگر آنکس که و آتیناه من لدنا علما و صف او کمال اوست آه از دست کم موفقان بهم زدنها دامان خود را از ما
دان جامد و این فیلسوفان کور دل دانکه شده و فطرت بباد داده و من یضلل الله فما له من هاد و من یهد الله

خاله من مصل الحذر الحذر من سوء العقد رجوا نان دنور رسید کار انکه ملاحظه می باید کرد از ابتلا بصحبت چنین کسان
وازدیگر آفات و در اصلاح ذات البین و موافقت خواطر و قیام بحقوق و آداب و محافظت ایشان
از مخالطت مردم ناپسندیده اطوار و صحبتهای بی جهد شدید و جد اکید بجای می باید آورد که در اول حال هیچ
از اینها مشکل نیست اما بعد از ان که بر اضداد آن مواظبت نمودند تغیر متعسر یا متعذر است کتابی در
بعضی ابواب نوشته مخدوم زاده امیر رکن الدین شاه حسن ایده الله بالاحسان هر کس که مصلحت خود بیند
از اقران او بدهند تا مطالعه کنند در اصاغر سخن موثرترست که در اکابر از دو وجه یکی انکه طبیعت ایشان
اصفی و بفطرت اقربست و بقبول سزاوار پیش است دوم انکه تکبر مانع ایشان نمی آید
از قبول سخن بخلاف کبار و تا شخص نیازمند و متعطش نیست و اصغا تام نمیکند معاند فهم او در نفوذ سخن ا
کث دینمیشود که افتاد کی بسی نکو پایه ایست بسی در خورد خوب پایه ایست سأصرف عن
آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق حکایت آن قفلهاست که بر قلوب متکبران است اما علی قلوب
اقفالها بل طبع الله علی قلوبهم بل ران علی قلوبهم اینها همه انواع موانع است که بر دلها گماشته شود که
بحسب درجات یکی را ستر نامند و یکی را مهر و دیگر را قفل الحمد لله که در میان شما اکابر و اصاغر جماعتی که
از صدق و نیاز خالی نیستند و امید که مستعد نزول الطاف پروردگار ند همت بر صلاح حال هر یک
و با هر یک فراخور او معامله جمیل کردن و ظاهر و باطن موافق و معاون در دینیات و دنیویات بودن
که جمعیت موجب نزول رحمت و وفور برکت و صلاح جماعت و اختلاف موجب اضداد آن ان الله لا یغیر ما بقوم

حتی یغیروا ما بانفسهم و السلام علیکم و علیهم و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت مخدوم زاده الواثق بالله ذی المنن الامر جاجر رکن الملة و الدین شاه حسن منظور انظار لطف
پروردگار بوده بهره متضمن رضای خداوند تبارک و تعالی سبحانه و رضای والدین که متضمن رضای
اوست موفق باد قال الله تعالی و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن و فصاله فی عامین
ان اشکر لی و لوالدیک الی المصیر شکر والدین را قرین شکر خود کرد چه اهتمام ازین بیشتر تواند بود
فرض تو انکه در داین نیکو تامل فرمایند باید که بتحقیق بدانید که اگر کسی چنانچه رضای والدین است بسیکند
و کم متابعت ایشان بر میان جان می بندد خداوند سبحانه وی را در دنیا عافیت کرامت میفرماید و امور
بر او آسان میکرداند و راست می آورد و محبت او در دلهای مردمان مینهند و در وقت وفات ایمان بر
او نگاه میدارد و اگر کسی مخالفت ایشان میکند و خاطر ایشان را آزرده میسازد دشمن او در دلها مینهد
و کار در دست او نمی سکند تا امور بر او راست نمی آید و تمام عالم با ما بیها دیدیم بر او لعنت میکنند و در وقت

وفات

وفات ایمان او نعوذ بالله عرضه تلف است الا من رحم الله و حق است بر خدای که اگر او هم روز چهری
شود فرزندانکسی بر او بر کارد عاق موذی که وی را آزارد و آنچه او با والدین کرده بود بادی کند
زخمی کو زنی چو باز باید خوردن در کم زدن اختیار باید کردن اکنون الحذر الحذر که مخالفت والدین و آزردن
خاطر ایشان تیغ زهر آلود است و خود را به تیغ زدن نکار خردمندست یقین آن مخدوم زاده ازین معنی
محفوظ است و لیکن کهنه الحزم هو سوء الظن این بود سخن در شکر والدین آمدیم با شکر خداوند سبحانه چون حق
والدین که سبب آفرینش ظاهری این کس است چنین است حق تعالی که آفریننده است چه باشد در غافل و بنده
نیست که انکس که قطره آب را شخصی سازد دانا و توانا و گویا و بینا و شنوا بدین صورت و صفت که مشاهد
و بدین اعضا و جوارح که معلوم است انگاه چنین طعامها و میوه های گوناگون بیافریند برای وی و چنین لباسهای
مختلف متنوع و چنین حیوانات متفاوت الخلقه از اسپ و شتر و در از گوش و غیرها بیافریند و مسخر وی گرداند
و بالجمله جمله عالم را جهت منافع او و ابنا جنس او بیافریند و بدان متمتع سازد جای آن است که حق نعمت چنین
کس را چون دشناسد و روی دل بسوی او آورد و امر و نهی او را بجان فرمان برد و کیف ضاودیت متعذر
جبار که اگر کسی مخالفت او میکند بیکبار چه قهر وی را با خاک راه یکسان میسازد ان بطش ربک لشدید
انه هو یبدئ و یعید و هو الغفور الودود ذو العرش المجید فعال لما یرید باید که یک کلمه موسته نصب العین
آن مخدوم زاده باشد و آن آنست که مدار کار آدمی مطلقا بر اوایل شباب است چرا که آن زمان آدمی قابل
ترقی و تنزل است و اکتساب فضایل و رذایل وی را ممکن است همچون چوب تر که وی را بهر شکل میتوان ساخت
بعد از ان که بزرگ شد بهر نوع که شد خواه خیر و خواه شر زیاده تغیر پذیر نیست همچون آن چوب خشک شده که
اگر راست خشک شده کج نمیتوان کرد و اگر کج خشک شد وی را راست نمیتوان کرد مثل آدمی همین است
و درین باب هر چند بیشتر تامل کرده ام هیچ چیز از صحبت موثرتر نیست عن المرء لا تسئل و سل عن جلیسه
فکل قرین بالمقارن یقتدی اگر خداوند سبحانه بکسی سعادت خواسته برای این رشد و خردمندی میدهد که خود
را از صحبت مردمی که طریقه غیر پسندیده دارد نگاه میدارد و رغبت صحبت اهل صلاح و تقوی و متوجهان
بخدای میکند و اگر بکسی بدبختی خواسته وی را با نفس و شیطان باز میگذارد که وسوسه و ترغیب او
بصحبت جوانان و اهل طبع با مردمان که خداوند سبحانه طریقه ایشان را دشمن میدارد میکند تا بوی ایشان
میگیرد و مزاج فطرتش فاسد و منحرف میشود و از استنشاق روایح الهی محروم می افتد و ذلک هو الخسران المبین
و الحرمان العظیم فالحذر الحذر و الحدیث فطرت با و این کس میدهد و نور دل را قوت می بخشد مواظبت
است بر فرایض و روات و اگر میسر شود تهجد فهو نور علی نور و دوام وضو و صوم بعضی ایام اگر چه از ماهی روزی
یا از هفته روزی باشد و تلاوت قرآن هر روز قدری که اگر بر این نهج ششش ماه مواظبت نماید نتیجه نیکو بد

وابسته که تو در دل سر بزند آنگاه خود حاجت گفتن نیست آن گوهر که مرا آموخته است تو مخوان مرا نیش
گوهر بر وخته است افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله اولئک
فی ضلال مبین بنا بر صدق اخلاص که با آن خانواده است و نسبتی که در اثنای سخن مذکور گشته که اوایل شباب
محل تمهید اساس آن امر است اما خیرا و اما غیره بدین چند کلمه مبادرت رفت علی ای الوقت اعتماد بر حسن تعهد

آن مخدوم زاده والله المستعان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام و الف سلام من فرط الحب و الغرام علی الحضرة المخدومیة الملاذیة الاعظمیة الاعلمیة الاجلیة الاکملیة
الاکرمیة الصفویة المجددیة و رحمة الله و برکاته و تسلیمات و برکات از خالق سبحانه میخواهد که از روزنه فیض محمدی
که شرب محیط جامع است نوری و قوتی بر ایشان فایض گرداند که هیچ یک از دین و دنیا ایشان را مانع
از آن دیگر نگردد و بجمع اتم متحقق شوند کما قال النبی صلی الله علیه و آله خیرکم من لم یدع دنیاه لآخرته و لا آخرته
لدنیاه او کما قال و کما قال بعض الاکابر احرث لدنیاک کانک تعیش ابدا و اعمل لآخرتک کانک تموت
غدا و قال النبی صلی الله علیه و آله المؤمن القوی احب الی الله تعالی من المؤمن الضعیف و فی کل خیر او کما
قال و چگونه مؤمن قوی نزد خالق سبحانه احب نباشد از مؤمن ضعیف و حال آنکه خالق سبحانه عالم را
از برای اظهار کمالات وجود و اخراج معانی که در قوت هستی است بسوی فعل آورده و حکمت خالق جهان
اقتضا کرده که بعضی از آن معانی او خود سبحانه بفعل آورد بی واسطه و بعضی از آن بدست عباد ظاهر
گرداند و شخص قوی خود متکار آفریدگار است در تحصیل این معنی ای خروج کمالات الوجود من القوة الی
الفعل چه بسیاری از آن بدست او ظاهر میگردد بخلاف مؤمن ضعیف که او در عالم خدا زیاده کاری
نمیکند و در انتظام آن زیاده دخلی ندارد و در طرف مشکل است ان تنصروا الله ینصرکم تلطف بر تربیت
است ازین مقام و شبه این مقام لمن فهم خالق سبحانه آدمی بیکار را دوست نمیدارد و به بود و نابود
او مبالاتی ندارد اعتنا بسوی آنکس است که در عالم خدا کاری میکند و از ارکان عالم معنی یا عالم
صورت چیزی باو قایم است و منوط باو است و طلب بعضی اکابر ریاست و خلافت را ازین مقام است
چه ایشان جامع مقامات و ناظر اطراف کمالاتند لا کمن دونهم من الاولیاء الناظرین الی بعض المقامات
الالهیة الموقوفین علیه الغافلین عن المقامات الآخرة و سخن بعضی از عارفان ازین مقام است آنجا که
گفته که بزرگان دنیا را تحقیر کردن از نقصان معرفت است مقصودش آنست که ایشان از آن روی که
بعضی ارکان عالم الهی بایشان قایم است شریف‌اند و بزرگ و مستحق تعظیم بلی از جهات دیگر شاید که
مستحق اهانت باشند و شاید که بعد از تعارض موجبات اهانت پیش آید و ایشان را اهانت باید کرد مقصود

عارف

عارف نبیه است و ملاحظه این جهت در ایشان می‌کند مطلقا و آنچه حجة الاسلام رحمه الله علیه
در کتاب احیا فرموده و من عز ان لا یستحقر السلطان و ان کان ظالما هم مؤید این سخن است و هر بزرگی را
در خور خود سلطنتی است از آن روی مستحق قدری اعتبارند قد قال صلی الله علیه و آله اقیلوا ذوی الهیئات
عثراتهم الا الحدود و روی انه حضر عند النبی صلی الله علیه و آله مجوسی حسن الوجه رضی الهیئة فجعل یجهادم
حشمه و توقیره فلما نهض قال له عمر هذا مجوسی فقال قد علمت و لکن امرنی جبرئیل ان اکرم کریم کل قوم مقصود
آنکه برای این اشتغال که بامر دنیا واقع است بسیار خود را محجوب نبینند که گاه هست که خود را محجوب
دیدن محجوب شدن بار می‌آورد اما گاهی که اشتغال شما بدنیا مقرون بچند شرط باشد یکی آنکه رعایت
تعدیل کنند نگذارند که خوبی و زیادتی یا ترک مروتی برای امر دنیوی ارتکاب کنند دوم آنکه اشتغال
بامر دنیوی غالب نشود و بنوعی که از یاد حق سبحانه باز دارد و مانع حضور وقت گردد کما قال الله تعالی لا تلهکم
اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله نعم بود که لا یکن لکم اموال و لا اولاد و کذلک قال سبحانه لا تلهیهم تجارة و لا
بیع عن ذکر الله نعم بود که لا تجارة لهم و لا بیع این ملکه پیدا می باید کرد که در عین اشتغال توانند که بالکل
از آن فارغ شوند و بیاد خدا مشغول شوند و اندیشه آن کنند و این ملکه دشوار حاصل میشود اما از آدمی
قابل است من طلب شیئا و جد وجد ظاهر از ارکان قاعده روش مشایخ حضر رحمه الله یکی این است
و در تحصیل این معنی بسی کوشش مینمایند شرط سیوم آنکه تلبس بدنیا و اشتغال آن در ظاهر جلد باشد
و بصمیم قلب نرسد و دل با آن آرام نگیرد فقد قال الرب سبحانه ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحیوة
الدنیا و اطمأنوا بها و الذین هم عن آیاتنا غافلون اولئک ماویهم النار بما کانوا یکسبون امید که خالق سبحانه
چون شما را اشتغال بدنیا حواله کرده قوت این معانی هم از این الطاف خویش با ذلک عطا
بعزیزانما خالق سبحانه را چنان بجوش در آید که آنچه بنده میدهد در عقب کوشش و جوشش او بدهد
لیس بمکشوف علی المستبصرین
اولا او طفل را گریان کند آنگهی او شیر در پستان کند تا
نگرید طفلک حلوا فروش بحر بخشایش نمی‌آید بجوش الله سبحانه چشم گریان و دلی نیازمند و بدنی کارکن
کرامت فرماید بحق محمد صلعم شب آدینه در اندیشه بود که چه طور مناسب حال شماست که سلوک فرمایند
و از خداوند سبحانه امانت آن میخواست در خواب دید که شما صباح تا چاشت در مسجد بتلاوت و
ذکر مشغولی مینمودید و بعد از آن به اشغال دنیوی اشتغال مینمودید و باز بعد از پیشین بمسجد می‌آمدید و
باوراد و ذکر و تلاوت مشغول بودید چنان فهم کرد که الحال هذه این سلوک مناسب حال شماست اگر
این واقع است خوب و اگر نه اگر چنین عمل فرمایند ان شاء الله موجب تقرب خداوند تعالی گردد و این
وقت از سایر اوقات ممتاز است و امر بمحافظت آن غیر مرة در کلام مجید و حدیث وارد است کقوله

وجمیع انهار اسباب منسیا سازند با ذکر وقت آن برسد بآن مشغول شوند ه

سبحانه فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال الآیه الاصال جمع اصیل و هو
آخر النهار و قیل ما بین العصر و غروب الشمس کقوله سبحانه فاصبر علی ما یقولون و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و
قبل الغروب و کقوله سبحانه فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و کقول رسول الله صلی الله علیه و آله من
صلی البردین دخل الجنة و فی خاصه الاخیرة قوله سبحانه حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قول رسول الله
صلی الله علیه و آله من ترک صلوة العصر حبط عمله و سبب اختصاص این دو وقت بحسن عمل آنست که وقت
صعود ملائکه است و انهاء اعمال چه ملائکه که ناظر اعمال روزند شبانگاه میروند و اعمال بندگان برا فرازند عرض
میکنند و ملائکه که ناظر اعمال شب اند بامداد بروند و اعمال معروض میدارند پس اگر در وقت عرض آخر عمل
صالح است ملائکه چنین عرض خواهند کرد که چنین بنده کرد و آنها آخر عمل خیراست پس مرجو آنست که
حکم خداوند سبحانه در باره او برحمت باشد و تقصیر بنده بعفو بیامرزد و یک موجب دیگر مر اختصاص این
دو وقت بعمل آنست که مجمع ملائکه لیل و نهار است پس عملی که میکنند شاهد بر آن بسیار است و بار دیگر میرسد
در نوبت عرض رحمت بر آن مترتب میشود و بذلک فسر قوله تعالی اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل
و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا ای تشهده ملائکة اللیل و النهار و بعین بابات روشن میشود که عمل در این دو
وقت بغایت شریف و در الحدیث من قارف المعصیة بعد العصر لم ینظر الله الیه او کما قال و از جهت چنین
معهود شده که سوگند مردم بعد از پسین میدهند و طریقی از اذکار و دعا سنت است یکی آنکه معانی در ذات ذاکر
بهم کرده و بعبارت آن را ادا کند چنانچه دستور محاوره است پس خدا گوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخره
حسنه و قنا عذاب النار ایاک نعبد و ایاک نستعین چنانچه با کسی میگویند و لکن کتاب که اداء خطاب
کند او را ادا کند و این اعلی طرق است دوم آنکه عبارات که بدو از آن معانی فهم کند چنانچه دستور استماع خطاب
سوم آنکه عبارات خوانده از تفاصیل معانی آن آگاه نباشد و این هم ثواب است چه در حدیث ذکر
آمده که هر کس که حسبی الله تا آخر گوید اگر چه معنی آن نداند من حسب او کردم و تلاوت قرآن باید که مقرون
باشد بتدبر افلا یتدبرون القرآن کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته معلومات بر خود عرض و
ذکر او مجهولات اکتساب کردن از ذیل آن فکر و معلومات کلیه در مواد جزئیه بازدیدن معرفت مثال
ذکر آنکه شخص داند که خداوند سبحانه حکیم است و این معنی مره بعد اخری خواه بزبان گوید الله حکیم الله حکیم
فایده ذکر است یکی رسوخ آن معنی در نفس چرا که نقشی که در نفس از آن منقش است بسیار در معرض زوال
است از وی چنانچه کاغذ که بهیاتی خاص بپیچیده اند مدتی باین هیات ماند و از ان هیات کردانیدن
بغایت دشوار است همین که دست از او رها کرد باز بهیات خود میرود دوم عمل آنکه بمقتضای آن معلوم
واقع شود چه مادام که مذهول عنه است کار کرفت در ایجاب عمل نشود سوم آنکه ضبط نفس کند از پراکندگی خواطر

فی باب

کرنمی باید چرا که نفس معطل نمیتواند بود و اگر بتحصیلات صحیحه نفس مشغول نمیکنند تخیلات فاسده نفس را متماید
و ورای این چند معنی دیگر در ذکر هست که مخصوص عارفان و محبان خداست و وصف کمال آن آنکه حلوای
لبنانی با نکویی بزبانی شناخته دیگر آنکه بذکر شخص عن البصیرة و التفصیل حکیم خداوند سبحانه بداند پس تامل کند
در خلق سموات و ارض و اختلاف لیل و نهار و تشریح هیکل انسان و غیر آن از صنایع صانع آن اذعان کند
عن بصیره و تفصیل و فایده دیگر ترقی است از حضیض تقلید باوج حقیقت و قد قال النبی صلی الله علیه و آله
تعلموا الیقین فانی اتعلمه او کما قال و غایتی که خلق انسان بل خلق عالم برای آنست و هو معرفة الرب سبحانه
کما قال کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف و از جمله طرق معینه برای آن یکی فکر
کسی در فضیلت فکر چه گوید کما قال علیه الصلوة و السلام تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة و فی روایة
ثمانین سنه و چیزی چند که خداوند سبحانه حواله فکر بآن کرده در عامه قرآن و این برای آن خواهد بود که
دلالت آن اقوی باشد یا اظهر است پس تامل در آن از تامل در غیر آن انسب باشد و از جهت کمی
از آیات قرآن آنچه درین باب است معدود گردد تا در آن تامل کنند منخواست که در صحیفه ثبت کرده آن
آیات بنظر شریف برسد وقت تنگ بود و در این صحبت میسر نشد و آن آیات هم بلور او داخل کردن
مناسب است مثال معرفت آنکه این شخص بروجهی کلی میداند که خداوند سبحانه حکیم است در مواد جزئیه
بازجوید اعنی وجه حکمت در هر فعل و صنع بتفصیل باز یابد و این که بروجهی کلی میداند که فاعل هم خداوست
در هر فعل بعینه بازوقت آن افتد تا اول منت پذیر از خدا شود در منافع که از خلق باو برسد تا مرنجد
از خلق در مضار و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

مدتی مدید شد که بسواد رقم التفات حضرت مخدوم حقیقی اسبغ الله تعالی علینا ظلال عنایته صدر الاسلام
و المسلمین مجدا بالسنة عباد الله المخلصین که روشنی بخش جان است فایز نگشته و صول لحظ نیم وصلی است
با صاحب خط که مشتاقان بان تسلی میکنند تا بهنگام التقا رسد   دوش که باد صبا از تو نشانی میداد
دوستداران وصالت بجان ساخته اند   مجنون را دیدند که در پای سگی افتاده گفتند این چیست گفت
این سگ کوی لیلی است   فاشتم بر همه عالم که همه عالم از دست   سرور مشتاقان عالم صلی الله علیه و آله و سلم
میوه نوباوه را بوسه دادی و بر دیده مالیدی که نگاشته قلم تقدیر نوباوه بوستان از دست عارفان را
اگر با عالم و عالمیان دم راست ازین روی است و اگر با جهان و جهانیان انسی است ازین روی است
و الخلق یزعمون انهم مع الاکوان بهمات الناس فی شان و هم فی شان آخر   کار پاکان را
قیاس از خود مگیر گر چه ماند در کتابت شیر شیر   معروف کرخی را رحمة الله علیه طعامهای خوب بردندی

و خوردمی بادی گفتند برادرت بشر حافی از اینها هیچ نخورد و مرا در آن شب برادر او ربع بسته و بر امور کشاده
بعد از آن فرمود چشم بسر نکم مهمانی در خانه خداوند خویش اگر مرا طعام دهد بخورم و اگر گرسنه دارد صبر کنم و از
اعتراض و تمیز چه کار زیرا که نظاهر بحروف کرده که شاید لوت خواران اهل طبع بوده بهانه انما الاعمال بالنیات
عذر این جمله خواسته و نموده که روح عمل نیت است و مدار بر آن است و از اینجا فرموده یحیی بن معاذ الرازی
رحمه الله علیه طلب العاقل الدنیا احسن من ترک الجاهل لها عاقل اگر دنیا جوید برای انفاذ حکمت الهی باشد
و جاهل اگر ترک کند برای نادانی باشد بر اعانت طلیعه حکمت خداوند سبحانه یا از برای شهرت یا برای
کسالت و بطالت خود ندانند گر بکاوی کوشش اهل مجاز تو بتو گنده بود همچون پیاز
عاقلان را یک از دیگر نغزتر هر یکی زان دگر با مغزتر این خود رفت در جای دیدیم که این دعا نوشته بود
و فضیلت آن ذکر کرده بسیار هم از آن دعا خوش آمد سبحان الذی فی السماء عرشه سبحان الذی فی الارض حکمه
امره سبحان الذی فی البر طریقه سبحان الذی فی البحر سبیله سبحان الذی فی الجنة رحمته سبحان الذی فی
النار عذابه سبحان الذی فی الهواء روحه سبحان الذی فی القبور قضاؤه سبحان الذی رفع السماء سبحان الذی
وضع الارض سبحان الذی لا ملجأ ولا منجا الا الیه و با جمله این باز نماند که هیچ از او برون نیست هر چه هست
چیزی از دست آسمان تکیه گاه اوست زمین گذرگاه اوست گر بجنت میروی بستان اوست
ور بدوزخ میروی زندان اوست گر بمشرق میروی سوی وی است ور بمغرب میروی هم زان وی است
ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم و عارفان چند روزی که ساکن این دارند
اگر تسلی است باین است و اگر نفور از نهاد ایشان بر آید که قیل اگر دلم چندی بهای بند ظاهر و دوست
کیم گذارد درین تیره خاکدان بودی و فی هذا المعنی قال المولوی الرومی ندا آمد ز عشق ای جان سفر کن
که من جنت سرای آفریدم بسی گفتم که من اینجا نخواهم بسی نالیدم و جامه دریدم بگفت ای جان برو هر جا که باشی
که من نزدیک چون حبل الوریدم الکلام آخره سخن درین بود که چند گاه است که مخلص نوازی و اعلام
حالات نفرموده اند با خود بمبارک رسید مهر حال انتظار اعلام احوال خود جسماً و نفساً و محمد زاده ام قرة
العین بلغه الله مبلغ الرجال میرود و اگر دراد عقیقه طیبه مذکور رهبر منیر بوده باشند والسلام والله من علینا بکم و
اسبغ علینا ظلکم بمحمد و آله صلی الله علیه و علیهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

هر کس که بدنیا آمده از آن جهت آمده که نفعی برساند و ثمره بار آورد که هستی او را بآن سبب انبساط مرید آسوده
گرداند اغراض عالم برکت آن باد می میوه داد و در خود ستری میکرد و اعمال آن جماعت که بر رابطه حقیقی
بوی متعلق گشته اند در ترازوی خود می باید که سنگسته اند سواء اثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین و من

من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا و من سن سنة سیئة
فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من اوزارهم شیئا و اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلث
الحدیث الی غیر ذلک مما یعلم اهله هر کس که آمده و نفعی از وی به بندگان خدا نرسید و اثری از وی در عالم باقی نماند گویم
در خود آمده و در خود رفت یا هدر بر رفت نمی بیند که موسی علیه السلام ضبط بسر دیو حضر را الکی للان علماء بعدی من قبل الکبر
امنه اگر چه جاه مطلقا من ابهی انبیاء افضل خلق اند که هیچکس اسبط وجود او اگر چه او نفعی اثر از ایشان نیست بعد از
مرشد آن کامل بعد از آن درین معنی پادشاه عادل بعد از آن اهل امان بازل و بعد قال الله تعالی که درین باب
هیچ چیز نزد این کمینه احب از آن نمی افتد که مرا قدرت باشد و اعانت مظلومی کنم یا مالی باشد و صرف محتاجی کنم
یا بار باطلی یا مثل آن یا نشاط باشد و به تن خویشتن بخدمت بندهٔ خدا اشتغال نمایم و اگر توانم که کسی از معصیت
بتوبه در آرم یا از جهل بعلم آورم یا از کسالت بطاعت کشم قدر و قیمت این عمل را خود نمی توانم اندیشید و جهات
اولیا کاملین که ظاهراً بارشاد اشتغال ندارند از ابدال و اقطاب و اولیا باطنا باصلاح خلق مشغول اند و تمام امور
ربع مسکون را در حیز ضبط می آورند چه جای جمیع خاص و همگی انتظام عالم از برکات و آثار ایشان است و
گروهی که ظاهراً و باطناً بارشاد و اصلاح خلق مشغول بوده اند بنا بر آن بوده که جمع میان صلاح و اصلاح بیشتر
نداشته اند و ابدال و مرشدان با کمال از ایشان افضل اند الا ما شاء الله و الا ما استثنا اهل حجاب میکنم از
اولیا که بر قلوب فلاکه مهیمین اند که از استیلای جلال و غلبه احکام آن بر ایشان خبر از کون ندارند و مقام ایشان
در ولایت مقامی غریب است و مرتبه ایشان در وجود مرتبه عجیب که فهم بحقیقت حال ایشان راه دارد و اگر در تحقیق
و تبیین حقایق آن مقام شروع کنم سخن دراز میکشد مخلص سخن این است که بحکم لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب
لنفسه وصیت میکنم شما را و اهل بیت و اقارب امجاد و اولاد و بهره را بفعل عطا و رسانیدن نفع به بندگان خدا
الامثل فالامثل بر سبیل خدمت نه بر سبیل انعام که هیچ چیز را نزد خدا از این سودمندتر نمی بینم و کفی بالله شهیدا
در گذر از فضل و از جلدی و فن کار خدمت دارد و خلق حسن وابتغ فیما اتاک الله الدار الاخره
ولا تنس نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وعلی سایر الاقارب و
الاولاد و اهل البیت حفظکم الله و ایاهم اجمعین بنور من انواره بملاحظ اهرهم و بتولی سرائرکم و بوفی حفظکم من حسنات
دنیاکم و آخرتکم و نزل علیکم من برکات السماء والارض انه حمید مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام الله و رحمته و برکاته و تحیاته و رضوانه علی تمر روح الله المؤید بروح القدس ان شاء الله درین سال
عزیمت حجاز بود از راه بر خاطر راجحان مینمود که شاید در اثنای طریق رفیق توفیق اتفاق افتد و صحبت منتظم
سازد و عهد مودت قدیمه که بمقتضای محبة الآبا قرابة الابناء اکنون قریب بغرابت شده و مراعات آن نه

ازین اصل ار حام معدود تواند بود مجدد و موکد میسازد حقیقت انکه درین جهان ظلمت اساس کم بنا آن بر
تفرق و کثافت و مباینت طرز عالم یگانگی و لطافت که دیا امرنا الاواحده کلمح بالبصر اشارت بجمعیت و
تفرید آنست نهاده شد چیزی که لمعه از انوار آن جهان بر او تابان باشد و تذکر عهود اولیت و مواطن وحدت
را که مصداق الارواح جنود مجنده است شاید بکر محبت هست که المحبة هی الشوق الی الاتحاد و تا حجب تعارف و تباعد
بکلی نسوزاند آتش او آرام نگیرد و خاتمه حدیث سبعه یظلهم الله فی ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله حیث قال صلی الله
علیه وآله و رجلان تحابا فی الله از رفعت کنگره این بنا استیناس اساس خبر میدهد لیکن بنا بر بعضی مواضع صوری
و اشارات معنوی چهره آن عزیمت در حجاب تراخی متواری ماند جناب فلان ابن ابجدیت فرستاد تا آنچه مدد الله اکرام
و اختصاص نموده بعضی از آنچه مشاهده نموده از توجه خاطر در دیشانه و آنت و لطایف غیر معروض دارد و سنت
سنیه اذا احب احدکم اخاه فلیخبره به بیان پیان او فلد رشته انتظام کشیده شود و هم بحکم محبت و لازم شهود
آن که اراده الخیر للمحبوب است بازیاد و میدهد که حق عز و جل دنیا را از ان جهت آفریده تا دار تمتع باشد و اگر
اسباب دنیوی بر بنده راست می آورد نه برای آنست تا او بآن متمتع و کامران شود چه این خطاب با
بیگانگانست که ذرهم یاکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون بلکه برای آنست که تا او دیگران را از آن
بر خود ایثار کرده مال و جاه خود را صرف مرامات و مهمات بندگان خدا کند و بدان وسیله بمقامات مردت
که کمال انسانیت است برسد و شایسته مجاورت ملا اعلی و قرب حضرت عزت تبارک و تعالی شود هر کس
که مال و جاه خود را صرف کند و وسیله لذت و تمتع خود سازد و خود را بمال و جاه خود در راه بندگان خدا
ننهد شکر نعمت بجای نیاورده باشد چه شکر آنست که آنچه حق داده در آن صرف کند که حق آنرا برای
صرف در آن داده و چون حق سبحانه و تعالی مال و جاه برای آن داده که صرف مسلمانان کند و بدین وسیله
فضیلت مروت بدست آورد هر کس که آنرا صرف نفس خود کند و تمتع عاجل کفران نعمت کرده باشد
و جزای کفران سلب نعمت است هر آینه آن مال و جاه زود باشد که از وی باز گیرند و اگر آنرا بمصرف خود رساند
و شاکر بود وی مستحق مزید گردد لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید بسا کسان پندارند که اگر با کسی نیکی
با او کرده اند بل با خود کرده اند که بآن وسیله خود را شایسته مزید ساخته اند ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان
اسأتم فلها   گر کنی نیک نیک پیش آرند   ور کنی بد بدی نگهدارند چون حال کسی که مال و جاه خود را
صرف انتفاع مردمان کند این است چه گویند در حال کسی که مال و جاه خود را وسیله ایذا و اضرار مسلمانان سازد
و تغلب و ظلم و عدوان و منع حقوق بسر راضی نشود که نه خیر رساند و نه شر و لقد احسن من قال   برها
درین سپنج سرای   کارساز نگاه بان خدای   مرد زاد جهان از ان نگاشت   که بظالمان زمام برداشت
چون تو بر خلق جور و ظلم کنی   بیخ عدل از میان همی بکنی   گر تو بی بس نکشی رگ بی   در رضا ایستم ز دارد ازو ی

زان چشم سیه گدای نرگس   ورنه از آتش خدای بترس   دل در دیش تو شکیبا شد   تا بر سر تو فزود باشد
کسی خواهی چه عذر گوید این را که جماعتی بکنند که کوب ز از بندگان خدای ستانند و آنرا صرف جامه مجلل
و زین زرین کنند و اگر از این گذشت بخزانه نهند این آیه را آیا در شان چه کسان نازل شده باشد ان الذین
یاکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله و الذین یکنزون الذهب و الفضه و لا ینفقونها فی سبیل الله
فبشرهم بعذاب الیم صد از سبیل خدای زیاده از این میتواند بود که کسی امجال باشد که نهی منکری کند که زر
بیت اللطف بدیوان میرسد سابقا درین مملکت محتسبی بود اکنون آن هم برافتاد و احتساب منحصر شده در
تعیین تسعیر و گرفتن رسم الاحتساب چنانکه اشد منکری نفس این احتساب است کسی از این حکومت باید که حق
عز و جل شما را توفیق کرامت فرماید تا مگر بعضی از منکرات و عدوانات بوسیله مساعی جمیله شما مندفع گردد
و این گهارت مصاحبت اهل دنیا باشد شما را و الله ولی التوفیق و منه الاعانه

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی الحضرة المخدومیة الملاذیه الصفویه المحمدیه و علی المقدم القادم من المولودین المسعودین قرتی العینین
بلغهما الله تعالی مبلغ الرجال و رحمة الله و برکاته کسی را که فرزند نیست و رعایت لازم است یکی در امر خود و یکی در
امر وی در امر خود آنکه بسیار او را بخود متعلق و منسوب نداند و خود را او را بر سویت از ان آفریننده سبحانه
و حقیقت داند که نسبت حقیقی نسبت آفریده است با آفریننده و دیگر نسب عالم طاری اعتباری است پس هر
از فرزند بیگانه است و حجب آن نسبت که او راست با آفریننده او تعالی است و از بیگانه بسیار بار و هیچ آشنا
که در میانه آشنایان در آید و فضولی کند بلکه بر ارباب بصایر روشن شده که نسبت شخص با آفریننده او اقدم و
او کد و اتم و اشد است از نسبت او با ذات خود پس اگر او میان خود و خدای در آید هم بیگانه است و از اینجاست
آنچه عارف گفته است دع نفسک فی الطها بعض بها بایث لا تدخل فی البین بلکه اگر از خود آزادی جویند تکالیف
آزند کاربرد چنانچه اگر از غلام کسی تقصیری بیند نکایات پیش خواجه او برند و لقد احسن مولانا الرومی رحمه الله
حیث قال   ای خداوند از زین فریاد خواه   داد خواهم نی ز کس زین داد خواه   داد خود از کس نیابم جز مگر
زانکه او از من بمن نزدیکتر   و آنچه در امر فرزند است آنکه از انداهشت سالگی که شارع صلوات الله
و سلامه علیه بتکلیف بصلوة رامیعات آن نهاده و در تادیب او کوشند و او را با دب بزرگ کنند و
با دب بر آورند که احداث ایهج چیز از ادب انفع و اهم نیست برای آنکه ایشان محض قابلیت اند و دیگر
کسان از قابلیت ایشان بفعل می آید او در پس باید که بنوعی باشند که در نظر ایشان در آیند تا توجه و التفات
بتکمیل ایشان نمایند که هیچکس محتاج تر بتربیت غیر نیست از احداث و در جذب خواطر و در آمدن در دلها هیچ مانند
ادب نیست در صغیر و کبیر و با نفوس احسنت تاثیر است چنانکه بر دانایان این پوشیده نیست پس اگر جز

کسی ایستند و نظر ایشان در باید البته بهمت او را برمیدارند و کار او در صورت و معنی بالا میگیرد و همچنین
اگر کسی را انداختند افتاده و از اینجاست که آن بزرگ فرموده   اگر زند شاخ رانی بقعر چاه ملامت
هزار بار از آن به که از دلی برانی   توسعی کن که کنی جای خویش در دل مردم   که دل نظرگه حق است که در نظر آیی
و این که گفتیم در نظر هر کس است نظر دوستان خداست چون ... شد از عین کیمیا بر دانند که فاسقی مستحق قتل شده
بود به نزدیکی مثل آن داور اکشتند بعد از وفات او را بخواب دیدند در صورت سعادتمندان از حالش پرسیدند
گفت حبیب عجمی در زمانی که مرا کشته بودند بر من گذشت و در خون من نظر کرد مرا بآن نظر آمرزیدند ما با نظری بود
بترحم خدا دوستان خود را از خود جدا نمیکرد هرکرا که ایشان بنظر در آورند الله تعالی بنظر در می آورد و هر کرا
ایشان راندند حق تعالی میراند الغات و با دوستان خود به بیند که با چه حد است که میفرماید ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله و بهمین اکتفا نکرده فرموده ید الله فوق ایدیهم و هست که در روز قیامت با بنده گوید یا عبدی مرضت
فلم تعدنی استطعمتک فلم تطعمنی استسقیتک فلم تسقنی او گوید خداوندا تو از اینها پاکی فرماید مرض عبدی
فلان الی آخره او کما قال تعالی والله من علینا بسبوغ ظلال الکرم بحق محمد و آله و صلی الله علیه و آله و سلم والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الله سبحانه حضرت مخدوم و مخدوم زاده را که پناه و امیدگاه وجهه و جوه یارمی است ملاذ اشتباه الوانی
بلطف الله الاحد الصمد عماد الملة والحق والحقیقة والدین محمد از آفات آخر الزمان محفوظ و مصون دارد و سلوک
سبیل سلف صالح را که طریق نجات منحصر در آنست او را میسر کرداناد و بروی از خیر و کرامت المخلصین متخصص
برساناد و نام نامی که مایه مسرت و شادکامی است در دین و دنیا در روز بر زبان مشحون گشت و به بستگی بحر و اقبال لحی که
اظهار فرموده بود به خداوند را سپاس و شکر کرد و در طلب افزون باد و به مرد اضداد فرو نشیناد که
سایه حق بر سر بنده بود   عاقبت جوینده یابنده بود   ای مخدوم مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود طبقات امت من
پنج است هر طبقه چهل سال که مجموع دویست سال باشد چنانکه وجهی آنان که بعد المائتین اند داخل امت خود کرده
و از رفت وا آنان خبر داده که خیر الناس او الرجال بعد المائتین الخفیف الحاذ الذی لا اهل له ولا ولد او کما قال و
این تغیر و تطور بود که در امت در می یافت که آن حضرت را پیر ساخت اذ غم کما قال صلی الله علیه و آله شیبتنی
هود الآرا که در مفتتح سوره هود و اخوات او واقع است از جمله معانی که در طی آنست یکی مواقیت و آجال اخبار
امت است الف اشارتست بعهد انا احمد و لام اشارتست بمدت خلافت که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم
یکون ملکا و راء اشارتست بمدت سلف صالح و تغیر که بعد از انقضاء دویست سال روی خواهد نمود و چون مدت
آن دویست سال بر پنج طبقه است هر طبقه چهل سال الکا ثبت فی الحدیث اشاره بآن الی ذلک جای دیگر کرده موده
که المر که میم در حساب ابجد چهل سال باشد را ... المرا بود که آنحضرت را پیر ساخت در موضع دیگر فرمود ان استقیموا

فیوم

فیوم و الا فنصف یوم کما قال چنانچه بر وجهی مظنه آن بود که از پانصد سال بگذرد و مدت این امت نیز که گذشت
اما نعین دانیم که آنان که بعد از خمسمائه اند اکثر بکاری بازنگواهند آمد مصطفی صلعم فرموده که بدا الاسلام غریبا و سیعود
غریبا اگر بعد از نهصد سال غریب نشده هرگز غریب نخواهد شد غرض آنست که امروز از نور اسلام در جهان
قدری فراوان باقی نیست و اگر از شرق تا غرب عالم گویند معدودی باشد که آن نور در دل ایشان تابان است اگر چه
نور هر یک کثیری را روشن کرده بالعرض اما آن کس که نور حقیقی ذاتی داشته باشد چنانست که گفتیم که بغایت
الغایت قلیل است   ای برادر بر تو حکمت جاری است   آن ز ابدالست و بر تو عاریست
و چیزی که بالعرض باشد در مقام خوف و تزلزل خواهد بود و در شرف انهدام و سلامت بعد مرگ و رسانیدن
آنگاه از صولت مرگ آنرا نگاه داشتن که فاسد نشود دشوارست یافعی در روض الریاحین حکایت میکند که
نباشی توبه کرد او را پرسیدند که مرده کار را چون یافتی گفت اکثر را روی از قبله گشته بود نعوذ بالله من غضب الله
زنهار زنهار که بر این نور مستعار ناپایدار اعتماد نکنید و در آن کوشید که نوری حقیقی چنگ آید که العاریة مردوده
و مستعیر خایب و خاسر بماند   او چراغ خویش بر باید که تا   تو بدانی مستعیری نی فتی   اگر دیگری اثبات
که بر حسب اتفاق چنان واقع شود که نادر اگر یک عاریه بازنستانند و با مستعیر بماند اما این چنین نادر افتد و
اعتماد بر آن شاید کار را بر اصل می باید کرد و خود را بجای رسانیدن و آن عاریه که بازنستانند طریق آن نیز معلوم
است که آن چیست آن شفاعت صاحبدلی تواند بود که درخواست کند که این را باو بگذارید و باز
مستانید علاقه با یکی از اهل دل اگر درست شده باشد شاید که این واقع شود و علاقه اخلاص است و محبت که
بهیچ روی متزلزل نشود ای مخدوم حقیقت را گاهی بعبارت در عنوان آورده اگر بعبارت توان آورد بکبار
در عنوان آورد در راه می باید رفت تا برسند آنگاه ببینند حلوای لبلبانی تا نخوری ندانی ای مخدوم بسیار کس
رفتند و تحقیق این کار نرسیدند امروز در گور آتش نایافت و راه ایشان افتاده میسوزند و از درد و غصه آن که
جان ایشان است که اگر بر کوه نهند بگدازد و بالله که چنین است پیش از آن که کار از دست بیرون شود باز
وقت افسیدوا و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر مال و منال و خویش و دوست و سرای و بستان و این شهوات
که آدمی عمر در سر آن میکند بیوفا اند از پی آدمی بگور نمیروند و او را بدست اعمال او باز میدهند و خوار میکرد اند
و باز میگردند بدر رفت ما در رفت خویش رفت این رفت و آن رفت ما نیز خواهیم رفت آن رفتگان بسیار
پشیمان اند از پشیمان اند از مثل این کج این طور که حالا ما داریم از ایشان فوت شده و باز یافت
نمیتوانند کرد و ما را اگر امکان باقی است تا بی نگذاریم که فوت شود که شکستگان پیوسته نگاهها گذارند و
پند میدهند که زنهار زنهار که از ما فوت شد نگذارید که از شما فوت شود اما گوش را آذن نیست که سخن ایشان
بشنود مگر گوش اهل دل ای مخدوم جز یاد خدای هیچ با آدم نمیتواند که در گور مونس باشد دل بیاد خدا دهید و در

زمان که بیاید و هرچه از کار بازپردازید فرصت شمارید و در آن خدا را یاد کنید که آن را برای شما ذخیره می‌نهند و وقت
حاجت باز بشمای سپارند، مخلص من قول الله، به رغبت جستید چه گویم چه مبارکست این اعمال صالحات و
چه منور روی سعید و نقی است هر قدر که مدت بجای خدا سو کنند که اگر یکدانه خرما در راه خدا صدقه کنید آن با شما رسد
و چنان بر شما روشن شود که یک هزار از هزار انکه صرف کرده اید و اگر صد هزار این قدر در شهوات و لذات صرف کنید
آن مقدار لذت بشما نرسانند که آن یکدانه خرما برسانند چون با شما رسد لاجرم شکر شما بر صرف آن یکدانه خرما
بیش باشد بر صرف آن صد هزار انکه آن صد هزار انکه آن زمان که صرف میکردید ای محمد و ام بشنوید در سینه و دل
ازین آرزوها خالی کنید و ترک این لذات و شهوات نمائید که شما را بیرون ازین لذات آن لذاتیست که چون
این راه‌ها کنید بآن برسید گمان مبرید که ضایع خواهد شد این تجارت بکنید که زیان نمی‌کنید

اسیر لذت تن مانده و گرنه ترا چه عیشهاست که در ملک جان مهیا نیست حضرت مخدوم امیر
عماد الدین جعفر بماند که چنین است شما در عماد دین و عماد ستون باشد اکنون ستون چه چیز است ستون این تا شما را
عماد الدین گویند یا ستون دنیا زنهار زنهار که ستون دین باشید که دین پاینده است و دنیا تباه شونده و او ماند
و هر ستون او الله سبحانه شما را پاینده دارد و در زیر سایه لطف خود شما را پرورانند بمشتهای همت و دستان

رساند ان شاء الله وحده العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی الاخ الاعز علیه جعله الله من الفائزین عنده هنیئا محمدا اما بعد

تعجب دارم از کار آدمی که چگونه خندد و مرگ در پی اوست و چگونه بغفلت زیست میکند و او را حساب باز می‌باید
داد و چگونه خود در سر میگردد و او بنده است عجب بادان که آدمی است دنیا را حقیقتی پنداشته و آن خود حکایتی
است و آخرت را حکایتی گمان میبرد و آن خود همه حقیقت است اگر دیو بر وجود او غالب نبودی چنین داوری نمی‌بود
چون دنیا را حقیقتی پنداشته کار و بار آن را سخت گرفته و همگی همت وجود خود بآن مشغول است و چون آخرت را
حکایتی انگاشته آن را آسان گرفته و در امر آن بگفت و زبان قناعت کرده دریغا از بی‌یاری خداست که این همه خلق
را با خود گذاشته و در وادی ضلال سرگردان میکردند آری بی‌یاریش راه گم و چه دین بی‌یاریش راه
گم شک چه یقین سبحان ربی الاعلی خداوندا بی‌یاری خویش مگردان یا زمندی ما مگر بی‌زبانی خود در این
زبان کاری داشتی چو ما را این خداوندا لطف تو بی‌پایان است از پای افتادگانیم ما را دست گیر کرم تو بی‌علت
ما چرا نزاد رپذیر یارب اگر نه لطف تو فریاد ما رسد پیدا بود که کوشش ما کی رسد خداوندا
اجازه است با تو سخن گفتن بدبخت ما اگر با غیر تو سخن گوییم ما را که رخصت یاد تو کردن زبان کار ما اگر بر یاد تو کنیم
خداوندا اگر زنده‌ایم اظهار جمال ترا زنده‌ایم و اگر میمیریم اشتیاق ترا گردن جمال ترا میمیریم محیای و مماتی لله رب العالمین

خداوندا الحق خداوندی تو کر بر بندگی ما رحم فرمای چنانچه بندگی ما خداوندی ترا زین در داده خداوندی تو بندگی ما را به
رحمانیت خویش بپذیر دست درسینه ما مشتی گدای بینوا مانده خداوندا میدانی که دل ما جز بیاد تو شاد نیست
با خویش ننهاده دریغ مدار خداوندا میدانی که نفس خویش را برای تو دشمن میداریم شر این دشمن از ما دور دار خداوندا
چه زیانی باشد که از ما جان خواهی و باخلاص جان برافشانیم فرمان تو کنیم که دست آن زمان که زمان ما را از آنکه هر فرد در
خلاف فرمان تو نخواهد نگاهدار خداوندا اگر ما را نفس بنماید شاید اما این که نفس بر رضای تو بر آید شاید ما را
ازین خذلان نجات دار خداوندا بنده‌ایم بنده را چه می‌باید کرد تا چنان کنیم خداوندا ترا ایم نه خود را اگر میدانی که چنین است
ما را جا نگذار خداوندا از خود ضعیف تر بنده نمیدانم بقدرت که این ضعیف را دست گیر از خود فقیر تر کسی نمی‌ام
بر اطاعت خویش بپذیر خداوندا هر کس را حول و قوتی داده تو حول و قوت من باش سبحان ربک رب
العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین شاید که امیر غیاث الدین که بدین چه طور
مکتوبست که بمن نوشته که هیچ حکایت میرودان نیست علیکم چون حدیث دیگری مرا شنیده میدار دحدیث
با تو چگونه کنم حالیا کوش در دیار وحی خویش هم بشنو هیچ توانی که شبی از خواب بستر تیت برخیزی و از حدث
حدوث طهارت کنی و قامت هستی خویش پیش خداوند کتا دو تا کنی و سر بر زمین نهاده با عدم اصلی خویش گی
منها خلقنکم و فیها نعیدکم رجوع کنی و اگر یک شب کردی هیچ توانی که آن را با دو شب و سه شب کنی تا بآن
معتاد شوی انگاه داخل و المستغفرین بالاسحار باشی آیا توانی که روزی که جهان بنور آفتاب پیداست تو
خود را بنور وضو نماز تو فرخنده سازی چنانچه بازار معاملات مردم گرم است تو بازار عمل صالح خود گرم
سازی چند رکعت نماز بگذاری که ذخیره باشد ترا و هم که کل نفس ما عملت من خیر محضرا و اگر یک روز کردی توانی
که با دو روز و سه روز کنی و خود را بآن خو کاره سازی که کان احب الاعمال الی رسول الله ادومها شنیده که
لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل در روایت دیدن نباید که مسامحه کنی شنیده که الوضوء علی الوضوء نور علی
نور چون وضو نور است اگر نور دایم باشد بهتر باشد چون دهان محل کلام است تطهیر آن لازم است لولا ان
اشق علی امتی لامرتهم بالسواک ای اوجبت علیهم و ثیابک فطهر خوانده اگرچه مراد تطهیر از نجس است اما
تطهیر اندرون نیز طهارت است ان الله لطیف یحب النظافة شنیده که ان الله رفیق یحب الرفق فظ و
غلیظ نباید بود و طریق رفق و حلم پیش باید گرفت تا کافه ناس تخلقوا باخلاق الله بیان همه کرده والتوفیق

من الله تبارک و تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

زندگانی چو نیست جز یکبار قدر باید شناختنش ناچار حق تعالی جهان را که آفرید تمام و کمال بود آنها
هر یک از اجزای او بکوی مشغول بوده در هستی خود محبوس جز خود را در نمی‌یافت و هر خدا را بنده‌ها جز خود بجد است

غیرت الهی از تنگ چشمی او بر تنگ آمد آدم را آفرید و او را هستی خاص که در بندان باشد نداد بلکه به تجلّی ذات که
از اختصاص بجهات پاکست او را آفرید چون که چشم گشاد نظر او بر کل وجود افتاد هر یک را بصفت و
اسم خود بشناخت حق تعالی از اسرار اجزاء جهان که فرشتگان ندانم چیزها پرسید همه دانستند کوشید در مرآی وجود
آدم درآید که هر یک از شما سر رشتهٔ اتحاد در دست دارد آن رشته زنید و بوسیلهٔ آن اتحاد در رویده چون
بآن حضرت رسید از وتعلم اسما کنید یا آدم انبئهم باسمائهم اکنون هر یک از فرزندان آدم که نظر بر کلیت امر
داشته باشد و مصادر و موارد وجود را مشاهده کنید و برداشت و فروداشت جهان را ببیند فرزند صورت و معنی
آدم است و هر کس که در هستی خود محبوس باشد و جز صلاح امر خود دور است داشتن معیشت تن چیزی نداند
صورةً فرزند آدم است و معنی فرزند آدم نیست اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون
و بدست آوردن آن کلیّه و احاطت آن جز درین زندگانی میسر نیست و چون شخص ازین دار رفت نامه
او ختم شد و زیاد و کم نمیشود اگر در جزئیت ماند ماند از کمال انسانیت ابدی محروم شد اکنون زنهار زنهار که
الوقت سیف و الفوت حیف   وقت را غنیمت دان ایقدر که توانی   حاصل از حیات ای دل
این دمست تا دانی   الله سبحانه توفیق روش این راه و اقبال بر این درگاه حضرت مخدوم
دل آگاه مخلص پناه الواثق بالله الاحد الصمد محب الملة و الحق و التقوی و الدین شیخ محمد کرامت

کناد بحق محمد و آله الامجاد

بسم الله الرحمن الرحیم

الله سبحانه حضرت مخدوم بحق و امیدگاه مطلق اخی رعصابة الخیر الواثق بالطاف الله المتفضل بوجه علی الله
الموفق لکل خیر انشاء الله محب الملة و الحق و الحقیقة و الدین محمد را از آفات روزگار و گزند سیل و نهار در کنف
حمایت و رعایت و وقایهٔ خویش داراد و دیدار ابوی چنان نماید که به بندگان شایسته نموده تا آن را
آرامگاه نگیرد و بآن مطمئن نگردد و مثل خود را با اولیا مثل تاجری داند که بملکی غریب رفته که تجارت کند و
ساعات عمر سرمایه ساخته که از آن سودی حاصل کند و باز وطن خویش آید پس شاید و نباید که آن مایهٔ
گرامی ضایع از دست بدهد که هر نفس که نه بیاد خدا صرف شود و نه در راه خدا ضایع شود و آنچه در کار خدا
صرف میشود و در خزانهٔ خدا مضبوط است و در محشر با این حسن میدهند یک هزار شده بلکه هزار چندین که
آن زندگانی متناهی که انفاسی است شمرده با زندگانی نامتناهی میشود   همچو کری بحد و بعد شود
عمر یکروزه که در طاعت بود   حکایت خلیفه میکنند که جواهر به جله می انداخت برای آنکه او از آب برآمد
میگفت اعجبنی طنینه یعنی مرا این آواز خوش می آید مثل آدمی مثل آن خلیفه است که این ساعات عمر گرامی که
از آن بهزار هزار گوهر شب چراغ پس می ارزد برای هوسی چند طفلانه و آرزوی چند جاهلانه صرف میکند چو

زندگانی

زندگانی آسان بگذرد و افتاده قدرش نمیدانند تا پس اجل دررسد و این گوهر گرامی عرشی که چند روز مهمان
فرش بود با معدن خویش رود و آدمی بآن چیزی کسب نکرده باشد و آن را وسیلهٔ تحصیل امری ساخته که
چون آن متاع عرشی که آن را روح گویند با کل خود پیوندد   ترا ز کنگرهٔ عرش میزنند صفیر   ندانمت که درین
دامگه چه افتاد است   بآن چیز برخوردار باشد آنگاه بداند که چه ستم بر خود کرده آیا دانستن آن دم سودی برد چنانچه
شیخ فرید الدین عطار گفته   چون ندانستم ندانستم چه سود   چون بدانستم ندانستم بود   ای مخدوم چند گویم
که سر و برگ گفتن نداریم قصه می بینیم و امری مار از دگر رفته که هوش و ما سکه باید است که از ما برباید درین
قصه تاب و توان نداریم مگر هر کسی بی دست و پایانه که در فرمان برداری مصطفی کوشیم که دل خود یکبارگی باو
سپرده ایم اگر آنچه ما می بینیم مردمان ببینند لرزه بر همهٔ اندام ایشان افتد و همه بزانو درافتند که پای ایشان را
زور بر داشتن ایشان نماند ای مخدوم صورتیست که بگفتار درنمی آید و در ظرف حرف نمیگنجد همین قدر
بداند که کار بفرمان مصطفی صلی الله علیه و آله میباید شد و یکبارگی دل از خود برداشتن و خود را باو دادن که
آنچه او گوید چنان کنند که این راهیست که بپای خود نمیتوان سپرد و این بار نیست که بی پای مردی او به
منزل نمیتوان برد اللهم صل علی محمد و آل محمد و سلم و احشرنا من آل محمد و حشرنا فی زمرة محمد و الحمد لله

رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

یوم الجمعة حادی عشر رجب المرجب سنة ۹۹۸ که ثانی یوم وصول شیراز است بوسیلهٔ این آیهٔ اخلاص خود را
مذکور خاطر عاطر حضرت مخدوم و پناه و امیدگاه اللهم خلّد ظلّه و اجمع شمله و وفقه لمحاسن الاعمال و محاسن
الاخلاق محبا للملة و الحق و الحقیقة و الدین الشیخ محمد میسازد و لله الحمد که بعد از تمادی مدت هجران دیگر بار
نهال وصال سرسبزی گرفت و بعد صوری بقرب معنوی متبدل گشت و قرب معنوی خود هرگز نبوده که
نبوده قرب صوری و معنوی مستدام باد و نهال محبت پیوسته برومند و در ترقی و انوار و آثار آن در ازدیاد باد
آمین چگویم از فنون الطاف و لطایف اکبر که درین ایام بظهور رسیده لله الحمد فوق مبلغ الاحصا هر فیض ۱
و رحمت که رسیده بخشی از آن جهت آن حضرت آماده است تا در زمان خود برسد سلام ایشان بحضرت
نبوت رسانیده شده و در مظان اجابت هیچ از دعا جهت ایشان فرو گذاشت نمود با هر چند بکر گفتن
آن حال با رخصت نیست مگر در زمان خود امید بکرم عمیم الهی آنست که چنان زمانی برسد که حوصلهٔ فهم شما
هر چه را گویند گنجایی و تخم باری که در زمین صدر کشته شده کشجرةٍ طیبةٍ اصلها ثابت و فرعها فی السماء نهال
اقبال برکشد و بعد چو این جهان گذرانست و آدمی بردنی و عاقبت مردنا با عاقبت مرد
فردا یکسان نیست خوشا آنکس که این ایام گذران صرف بدست آوردن دانش کند تا صاحب ذات

دانا گردد هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب و در قرآن مجید دیده باشند که ذکر
اولوا الالباب بسیار میفرماید اولوا الالباب دانایان اند کدام را چنانکه هست دیده و دانسته اند و غطاء صورت
را از چهره با تامل فکرت و عبرت برکشیده اند از قشر به لب رسیده اند یعنی مغز درون پوست دیده اند چون
پوست هستی از مغز حقیقت برکشیده اند محض مغز شده اند چون این جهان که آنرا قشر هستی میگویند از هم
کشوده شود که اذا السماء کشطت و آخرت که جهان مغز است ظاهر شود ایشان با آخرت دست بهم دهند
و یگانه باشند در عین راحت ابد الآباد مستدام و جماعتی که جز پوست نه اند و نبوده اند با آخرت که
محض مغز است بحکم مخالفت جوهر دست بهم ندهند مانند آب و روغن جدا مانند و مشوش کلا انهم عن ربهم
یومئذ لمحجوبون ای مخدوم اگر از حال رفتگان پرده بردارند و آنرا بشما نمایند چنانچه به اهل الله و اهل کشف
نموده اند ببینید امری عجیب و بدانید دستی غریب پیدا شوند و آگاهی یابند تا پادشاهی یا گدایی مخدوم
حقیقت مانند بحری بیکران و در شورش است و از تلاطم آن بحر است که ترشح میکند ای مخدوم بجز ای که
جان مصطفی در قبضه قدرت اوست که این جهان و کاروبار این جهان باطل و غرور است و حق و
حقیقت جز آن جهان نیست ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم
غافلون اگر تمام جهان از دست برود و در برابر آن یک جو حقیقت بدست آید سودی است عظیم و
اگر تمام جهان حاصل باشد و این کس از حقیقت بی بهره ماند زیانی است بر باد و هیچ عمر ارزد دلم از جهان بتنگ
است و از صحبت اهل جهان ننگ عزلت و انقطاع خوشم می آید دریغا که اسباب آن فراهم نمی آید خدا
آسان کناد   دو گرگ و روباه و پوستکی و دلکی بر زنده دو دو تنگی این قدر بس بود جانی را   فاش نبد لا
ابالی را   اشارات غیبیه از عزلت و انقطاع بهم میرسد و از جانب صورت اسباب آن دست بهم نمیدهد
و عمر بر سکه رد و کاری کرده تحسر و تاسف میمانیم ما شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله توکلت علی الله حسبی الله الاکرم

بید الله ان الحکم الا لله ان الله بالناس لرؤف رحیم والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم ایده و اشدد عضده و ثبت علی الصراط المستقیم قدمه و سدده و سدد به عماد الملة و الحق
و الحقیقة و الدین محمدا داعی مخلص شکر کتاب کریم لا بل نام الکریم که مخبر بود از سلامتی ذات و حسن الحالات
بتقدیم رسانیده در مقام محبت و خیرخواهی ثابت قدم و راسخ دم است با حضرت از نکات حکمت که
طالبان را بحقیقت آگوش بآن باشد آنست که حق سبحانه جهانی آفریده از نور و آنرا پایه تخت و
مستقر سریر سلطنت ساخته و در منتهای آن جهان حجابی آفریده بمنزله شاخصی که برابر آفتاب دارند تا به
آنرا ظلی ممتد افتد آن ظل این جهان است که ما در آنیم و بقای این جهان را اجلی است مضروب که چون آن اجل

آید

آید بر در اند و چون آن حجاب بردارند این جهان منسوخ شود چنانچه ظل منسوخ گردد نزد رفع شاخص و نور آن
جهان منبسط گردد و کلیه امر را فرو گیرد بمنزله دریایی که مد آغاز کند و هر عمارت که بر ساحل آن باشد خراب کند
همه دریا شود تا چار ساکنان این جمله غرق آن نور گردند و چون ایشان معتاد به ظل شده اند دیده ایشان را
از آن نور آن عارض گردد که دیده خفاش را از دیدن آفتاب روی نماید از آن نور گریختن گیرند بهر سوی که
روی نهند آن نور ببینند یقول الانسان یومئذ این المفر کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر در آن صحرای بلی
بابان حیران و سرگردان گردند یوم یکون الناس کالفراش المبثوث مگر جماعتی که در حیات دنیا کوشش نموده
اجتبا کرده باشند و بتدریج خود را با آن نور آشنا کرده و پاره پاره بر آن دلیر شده بدوام ذکر و عبادت
و سلوک سبیل تقدس و طهارت و حرف جز از ماحیه ظل بجانب نور که ایشان را نزد رفع حجاب کلال
عارض گردد بلکه برای انعقاد مناسبت تمتع و تلذذ بآن حاصل باشد چه نور فی ذاته مانع ابتهاج و استمتاع
عدم مناسبت است باشد عدم استمتاع جعل بگلاب و خفاش بنور آفتاب کما قال القایل
ای راحت دیگران عذابی بر من   خورشید جهانی و شتابی بر من   و عارف محقق مولانا جلال الدین محمد
رومی اشاره باین معنی کرده انجا که گفته است   پاره پاره خوی کن با نور روز   ورنه خفاشی بمانی
بیفروز   با سلیمان خو کن ای خفاش رد   ورنه در ظلمت بمانی تا ابد   و اگر کسی سوال کند که این جهان
عبارتست از مجموع این اشیا چون این جهان رفع شود همه این اشیا رفع شوند پس نور آن جهان بر او تاب
داوتاب بیاورد و معذب باشد جواب آنست که این جهان نشانی است اشیا را نه عین حقیقت آن
اشیا است و بطلان نشأه بطلان ذو النشأه لازم نیاید لیکن مادام که ذو النشأه معتاد به نشانی نشده و
اثر استیناس آن در وی باقیست از نشانی که غیر آن باشد گریزانست و بآن معذب و منغص همچون کسی که در
خواب صورتی ببیند و بر آن عاشق شود چون بیدار شود و آن صورت نبیند بنایافت آن معذب باشد
چنانچه خواب و بیداری دو طور است این نشأه را این نشأه و نشأه آخرت دو طور است نشأه اصلیه
او را و نجات در آنکه مدرج است بسوی استیناس با نور قدس بدوام مراقبه و ذکر و تجنب از رجس و قاذورات
ذرات بشریت توان یافت همان در کار باشد که رفع حجاب اعظم که برفع آن قیامت کبری قایم شود
نزدیک شده اقتربت الساعة وانشق القمر و رفع حجاب ادنی که به برخاستن آن قیامت صغری
برخیزد از شراک نعل نزدیکتر است کل امری مصبح فی اهله والموت ادنی من شراک نعله زنهار زنهار که
تسویف بخویش راه مدهید و هیچ کار بر آن مقدم مدارید که کاری ازین اهم نیست که خود را از
عذاب ابد و نکال سرمد خلاص کنید که چون سوط عذاب بر داشته شد امیر و فقیر و عظیم و حقیر و شاه و گدا یک
چوب رانند و روی هیچ کس نبینند جز بوده و تقی انجا نمک نتوان جست جبال اسباب و انساب جمله ابی

بر همه شود بخداوند آسمان و زمین سوگند که این سخن درست است و هیچ غلط در آن نیست و روزی خواهد بود که
آنان که فرمان نبرده‌اند پشیمانی خورند اما چه حاصل   چون توانستم ندانستم چه سود   چون بدانستم
توانستم نبود   زنهار زنهار که این سخن بیاری نگیرید و بهزل نشمارید و غم خود بخورید که کسی غم کسی نخورد در آن
زمان که عذاب خداوند آید هر کس که بود درمانده بود با غم فرزند نیست چه جای غم که یوم یود المجرم لو یفتدی من
عذاب یومئذ ببنیه وصاحبته واخیه وفصیلته التی تؤویه ومن فی الارض جمیعا ثم ینجیه اعاذنا الله وایاکم
من عذاب النار ورزقنا وایاکم عقبی الدار ووفقنا وایاکم المبادرة الی التوبة قبل وصول النوبة وجعلنا وایاکم ممن
زجر فانزجر وذکر فاذکر بحرمة الوسیلة الکبری محمد المصطفی صلی الله علیه وآله سبحان ربک رب العزة

عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون بر حضرت مخدوم اللهم اکثر عندک من عبادک الصدیقین
منهاج الملة والحق والدین شیخ محمد واضح باد که این که مردمان گمان برند که آدمی بمیرد و هر است باطل که
اگر مردی بمیرد بلکه او منتقل میشود از پرده هستی به پرده دیگر و هستی تو بر تو بسته اند بر پرده که نقل کرد به
پرده دیگر اهل آن پرده که از آن رفت گویند بمرد و اهل آن پرده که بدان رفت گویند بزاد و چون آدمی از
جهان فنا دور افتد مصاحبی و همراهی و مونسی نیست غیر اعمال خویش که نیک عملهای او بگرد او در آیند
اگر عملهای شایسته است بدیدار ایشان تازه و خوش وقت شود و اورا این جهان نمیشود بلکه مثل او مثل کسی است
که از زندان به بوستانی برد و یا از دست دشمنان که اورا اسیر کرده باشند و از مملکت خود بیرون برده
رهایی یابد و بملک خویش و دوستان خود پیوندد و اگر عملهای زشت است از دیدار ایشان در وحشت و
عذاب است و هر یک بر او از ماری گزنده بدتر اند و وحشت تازگی این معنی معلوم شد و امروز اعلام ساخته
آگاه گردید و کارسازی آن جهان کنید و غافل منشینید که نصیب آدمی از این جهان همانست که در آخرت با وی همراه
گردد قال الله تعالی ولا تنس نصیبک من الدنیا دیگر چیزها نصیب جهانست از او نه نصیب او از جهان هر چند

آدمی بمیرد والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر عزیز شیخ کریم الدین از تایید خالی مباد اما بعد خدای عز و جل تواناست که هر غم و
اندوه بردارد و ملکه قیامت را حالی قائم کند تا درخت این جهان که غم و شادی ثمره آنست از بیخ و بن برکنده
شود لیکن خدای عز و جل در هر چیزی حکمتی است از جمله حکمت آنکه مومنان در دار الغم از یکدیگر کوشش نمایند
تا خدای عز و جل ایشان را با فرشتگان مباهات نماید و گوید آثار جوانمردی مشتی ضعیف بدان قوی

عثمان مرا آگاه کنید و چون یکبار خدای عز و جل این کلمه بگوید هزار ساله باید ایشان را مهلت بر هم شود چه اما
که ما نمیریم یکبار تو این کلمه را دوباره بگوی و چون این کلمه دوباره بگفتی آگاه اگر خواهی این بهران را اگر خواهی
بزبان گرما بر او خویش سپیدیم و باید که شیخ کریم الدین بداند که هر کس که خدای را عز و جل شناخت و بمونه
و قرب حضرت او سید المکروه در راه او از دو کون دست بیفشاند مغبون و محروم است والی کهور فقه که
در سماع دست افشانند دست از جهان افشانند دست از دو کون افشانند ای برادر اگر محبت خداوند عز
و جل چنان بر زمی آید که سقف گردون از هم است که بگشاید چه میگویی هیچ میدانی که در چه محل افتاده ایم بگو

بکر والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی ربه الکریم المغنی قطب محیی الی حضرت المخدوم الحمید المؤید المسدد محیی الملة
والحق والدین الشیخ محمد انال الله الرضوان الاکبر واعظم علیه منته و وفر اما بعد شایستی خداوند
عز و جل که پیوند دلهای را از دنیا ببرید و روسیاهی دنیا ما را از ما پوشیده نکرداند ما اورا دشمن داشتیم و طاعت
را با شیرین ساخت و زیبایی آن بما نمود تا در آن آویختیم اکنون چشم داشت از رحمت او آنست که بر
این معنی ثبات کرامت فرماید تا دم مرگ از رجوع قهقری ما را و جماعت اخوان را بدین نگاه دارد و بر
همین عقیده و ملت بیرانند و سیرت سلف امت و احیا کردن شعار ما سازد و ما آنچه از آن ندانیم بدانیم
و آنچه دانیم بعمل آوریم چنانچه اصل هدایت از دوست ثبات هم از او مسئول و مأمول است انه رب العباد و مولاه
لله الحمد که جماعت اخوان الهیین که در این جانب اند روز بروز در کار خدای عز و جل گرم ترند و دشمنی نفس
و شیطان و دنیا در ایشان فزونی میگیرد این آتش هر روز مشتعل تر باد و دل عدو الله که ابلیس است هر
روز سوخته تر خدای تعالی از شماتت عدو ما را نگاه دارد انه الکریم الجواد الرؤوف بالعباد سلام بر برادران
الهیین کثرهم الله تعالی و وظیفه آنکه در اعقاب صلوات اخوان را در دعا شریک سازند و ثبات دین و
استقامت یقین جهت ایشان از خدای عز و جل خواهند که دعا که در ظهر غیب است مستجاب است

و از اعانت و امداد اخوان استغنا حاصل نیست والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

صید جانور برای آن شیرین نیست که جان دارد و جهان سراسر جان است در دیده عارفان چرا آن دیده
بدست نیاوردی تا در خانه خود نشسته پیوسته در صید باشد   اسیر لذت تن مانده و گرنه ترا
چه شهاست که در ملک جان مهیا نیست   **موعظه**   هر چیز برای کاری آفریده اند و برای
آدمی و فرمود برای گردن فراگذرد و در گردن فراآویزند بر او ظلم کرده باشند همچنین انسان را برای بندگی حق عز

و علا آزرده اند چون بنده کی طبع کند ظلم کرده باشد بر خود موعظه پادشاهی حکیم گفت از من چیزی بخواه
گفت تو بنده بنده منی چه خبر داری که من از تو چیزی بخواهم گفت چگونه است این گفت تو بنده حرص و آز منی
و حرص و آز بنده من پس تو بنده بنده من باشی آدمی باید که بر طبع سید خود باشد چون بنده بنده شود ظلم کرده
بر نفس خود کرده باشد موعظه هر چیزی اندوهی است و باز رسید بر رب فرعانی دارد الم یان للذین آمنوا
ان تخشع قلوبهم لذکر الله هر کس که روی خود به باطل آورد و پشت بر حق کرد و از آن بود که باز پشت بر حق
کرده او را منتظر است که مکر باز آید از حد گذشت آه ای بنده از خداوند شرمی بدار که خداوند عزیز تو منتظر تو
بر اعراض او با رحمی مهر و ستر او علا المذنبون شده انتظاری لهم لما تو اتو اشوقا الی موعظه هر خراجی به
اضطرار دست از آن می باید داشت اگر آدمی پیش از آن به اختیار دست از آن باز دارد بهتر باشد موتوا
قبل ان تموتوا   وای بر آنکه پیش مرگ نمرد   مرده تا بخشیش برند   تا ابد عاقبت مضطر او
گردنش زیر بار دست بند موعظه گرفتاری آدمی از سر حرمت تنعم و تجمل و تکلف و سبب التزام
او این جهانی را آنست که گمان برده که مگر سعادت و کمال او این حیوة حیوانی و هستی این جهانی است
و این غلطیست که او را افتاده این حیوة در طریق سعادت واقع است سعادت فی نفسه این
دنیا لب آب است و سایه درختی که مسافر روح ساعتی آنجا نزول کرده و زود از آنجا رحلت میکند و از آن
غیر این است هر که مایه و مال درین محل خرج کند چون بمقصد رسد مفلس باشد و مغبون و پشیمان   چون
توانستم نرستم تا چه بود   چون برستم توانستم نبود   والسلم علیکم و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

مخلص نوازی و پرسش حالات و اظهار دلبستگی و موالات که حضرت مخدوم و پناه و امیدگاه الواثق بعنایة
الله الاحد الصمد المستغنی بلطفه السرمد محب الملة و الحق و الحقیقة و الدین الشیخ محمد جاه الله بلطفه من شر حسد
الاحسد و اعانه علی کل ما یرید و اید فرموده بودند وسیله بود که خدای عز و جل ساخته تا تازگی دل پژمرده و
کشف دکی خاطر آزرده را چه ملاطفه اخیه صدق که محبت ایشان نزد با اخلاص معروف است و از غبار تکلف و
ریا مصون است از نفحات آن نسیم ریاض خلد مرژده و از شکات آن لوایح لطف الهی پیدا
هو الذی ایدک بنصره و صول دو قوت است از جانب حق عز و جل بی واسطه و بالمومنین وصول آن
بواسطه مومنان و از نتیجه آن نظر اهل شهود جز به رحیم رحمن نیست خدای را عز و جل صد جزو رحمت است یکی
از آن بجهان فرستاده و عطوفتها و مهربانیها که مومنان را با هم است از آن است و نود و نه دیگر نزد خود
نگاه داشته از آن نود و نه که در غیب نزد خود نگاه داشته او را اسمی نود و نه نام است که متقیان که
اهل ایمان بغیب اند داند و از آن یکی که بجهان فرستاده او را نام است که محبان که اهل شهود و عیان اند

بعض

بعض آن مخصوص است و عامه مومنان را درین جهان از نعم آن حظی باشد و حق تحقق آن در هر عصر هر یک کس را باشد
و او صاحب اسم اعظم باشد در روزگار خویش و او را غوث اعظم خوانند و او در مرتبه و مقام محبت باشد
و از آن جهت گفتم که محبان بنعم او مخصوص باشند که علم و تحصیل آن کما هو حقه درین جهان صورت نبندد
آن با آخرت افتد و حق تحقق که غوث را با آن باشد حق تحقق باشد لایق حال این نشاه و چون نهصد و نه
سال از بعثت پیغمبر بگذرد این مرتبه مجدد خواهد شد بکسی که صاحب ما معاشره باشد و آنچه در ممالک خاص
فارس ظاهر شده از رواج دین و دفع منکرات و اراقت خمور و حرمت طنبور و تخفیف ظلم برکتی از برکات
و نتیجه از نتیجات صاحب ما عاشره است و آنچه در حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوة و السلام آمده که بر سر هر صد سال
خدای عز و جل کسی را بعث کند که دین برو مجدد شود و آنچه فرموده ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا
لها معنیش اگر خداوند شما را در ایام دهر شما وزیدنهاست پس متعرض آن شوید آن اشارتست بصاحب زمان
و در هر روزگار و تجدد دین عبارتست از فرود آمدن حقایق دین بر دل او و از مشکوة نبوت بعد از آن که
نزد مردمان جز صورت دین نیست و از حقایق آن ایشان را آگاهی نه و جماعتی که بحسب ظاهر بترویج دین و
نشر و تقویت آن قیام نمایند در سر هر صد سال علما او باشند و از جانب او مستعمل هر چند از این معنی آگاه
نباشند و عامه پندارند که مگر مجدد دین که رسول الله صلی الله علیه و آله وعده فرموده این جماعت اند و چنین نیست
بلکه مجدد دین یک کس بیش نیست که او محل نظر الهی است و وزارت و حکومت و سلطنت که مناصب
و مراتب اهل صورتست در جهان معنی مقامات و درجات و مناصب که خدای تعالی به دوستان خود
آنرا کرامت میفرماید   در کوی خرابات بسی مردانند   کز لوح وجود نقشها میخوانند   بیرون
رشته گرند احوال جهان بینند   شکفتها و خرمند   اما آبادانی معنی بجز ای صورت نمی بندد
دنیا برا و خواهی و دین درست   این هر دو بیاشد نه فلک بند تست   ای مخدوم رسول الله
صلی الله علیه و آله فرموده عش ما شئت فانک میت و احبب ما احببت فانک مفارقه یعنی بزی هر چند خواهی
که آخر می باید مرد و دوست دار هر چه دوست داشتی که آخر از آن جدا خواهی شد ای مخدوم هر چه از عمر بیاد خدای
عز و جل صرف شد یا در جستن رضای او با این کس راجع شدن گیرد در آخرت و هر چه در اندیشه احوال جهان
و در تحصیل مرادات خود صرف شده باین کس نخواهند داد مگر بصورت موت صنف سردی و نکاری که
بغفلت و هوا صرف میشود در آخرت صفت عضو مفلوجست همچنانکه آدمی که دست او مفلوج باشد
اگر چه ظاهر دستی دارد اما چون جنبش در آن فی الحقیقه نیست دست ندارد همچنین آن مقدار زندگانی که بباطل
صرف میشود چون در آخرت باین کس رجوع کند خاصیت حیات نداشته باشد پس آنکس که تمام اوقات
بباطل صرف شده خود را در تمام اوقات مرده پندد و همیشه خود را در جان کندن باید یا ایها الموت کل الکان

وما هو بمیت صفت چنین کس است و کسی که بمعنی اوقات او بباطل صرف شده و بعضی صفت او چنین کسی باشد که لحظه سکرات موت او را فرو گیرد و لحظه ساکن شود آن باشد حال او تا زمانی که خدای عزوجل حکم فرماید فریق فی الجنة و فریق فی السعیر الا ما رحم ربی ای مخدوم خانه کار رعایی برستان در زمستان کند کار ساز مرگ در زندگانی باید کرد که برودت زمهریر کم از برودت زمستان نیست ای مخدوم صرف اندیشه در احوال هر جا تقدیر بودن آنجا باید کرد غایت اگر آدمی درین جهان باشد صد سال باشد و بودن او در آن جهان بی نهایت پس باید که بهر لحظه که اندیشه صرف کار جهان میکنند و بهر یک کار که برای انتظام امور این جهان میکنند هزار کار برای انتظام امور آن جهان کند ای مخدوم اگر شخص واقف کرد از آنکه فردا خواهد مرد امروز چه کار خواهد کرد هر روز باید که آن کار کند چه هر روز احتمال است که آن روز باشد ای مخدوم مرده را زبان نیست که شرح حال خود کند اما عقل ترجمان هر زبانست و کیل خاموشان است که شرح حال ایشان کند عقل میگوید که مرده این میگوید که اگر من بدانستمی که حالم این خواهد شدن نکردمی هر کاری که امروز نکرده نشستی ای زندگان از حال مردگان عبرت گیرید پیش از آنکه از ایشان گردید پدر مرد و برادر مرد و مادر مرد این کس برلاجرم خواهد مرد ای مخدوم اگر شخص انتظار روزی میکشد که کار جهان با تمام راست کند و از آن فارغ شود و آنگاه شروع در کار سازی آخرت کند که بیهوده انتظار میکشد که چنین روزی نخواهد بودن تا کار جهان راست کنی دیر شود چون دیر شود دلت زیر شود و بدان که هیچکس را چنین روزی روزی نخواهد شد پس ورا تا چنین حال گردی از عمر می باید گرفت و فرصتی چند غنیمت شمردن که حاصل عمر او همانست و لا تنس نصیبک من الدنیا نصیب تو ازین جهان همان وقتهاست که به اخلاص برای خدای تعالی دران کاری کرده باقی نصیب جهان است از و غرام آنکس که نصیب خود از جهان و نصیب جهان از و نشناسد و عمر خویش بهرزه در باز زد و لا حول و لا قوة الا بالله والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی حضرت المخدوم الاجل الاکرم السید المسند المعان المؤید من الله والحق والحقیقة والدین الشیخ محمد کان الله فی الدارین له اما بعد کسی که از جوار رب العالمین عزوجل محروم شده باشد و در دار لعین بجای و رب شیاطین در سجن افتاده باشد و از اعلی علیین با سفل السافلین آمده سزاوار است که یک لحظه از غصه و اندوه خالی نباشد و کوشد تا باز خود را بانجا رساند که اگر تن آسانی گزینند و بتسویف و مساهله روز گذرانند مبادا که زمان امکان فوت شود آنگاه ابدالآبدین و دهر الداهرین در حضیض بعد قرین شیاطین و در محل نفرین باید بود و از روح و آن بهشت و جنات محروم پس بکوشید و میاسائید و هر تعب و مشقت که شما میرسد پیش عقاب دوزخ که شمار انگیزد

اندرای شما هزار حجاب بدانید که چنین عذاب در ورای حجاب موجود است و برسید از آن روز که حجاب رفع شود و جلی پرده گزند آن رسیدن گیرد والعیاذ بالله العظیم غایت بمت جاهلان همین است که عذاب امروز از خود باز دارند چون آتش جوع افروخته شود آنرا بطعام ساکن کنند و چون آتش غضب برافروزد بآتش انتقام آنرا باز نشانند ای مغروران غضب همه ایست از نار جهنم جوع بیشی است از آتش دوزخ عذاب او نی از آن می جشانند تا با ذوق عذاب اکبر افتید و اندیشه آن بکنید پیش از آنکه نعمت شما را فرو گیرد ای عذاب دنیا مشتی با روز کار عذاب اکبر را مدفعی اندیشیدن است در خانه حضرت امام زین العابدین علی آبائه و علیه الصلوة والسلام آتشی گرفت و آن سرور در سجده بود هر چند می گفتند یا ابن رسول الله النار النار سر برداشت و بعد از ادای نماز ازو بازخواست میکردند فرمود الهتنی النار الکبری یعنی آتش بزرگ مرا ازین مشغول داشته بود و تقاضای قرضخواه می بیند که چه سخت است حاجتی که ایشان را حقوق نزد شماست و در قیامت دست در دامن شما زنند و از جنگ نگذارند و گویند حق ما باز ده ما خط کنید که چه سخت باشد امروز چون کار به تنگ رسید کرم ملک نیز و شد و باز دهید آنروز چه توان کرد که ملک و مال نباشد و تنها در آنجا مانده باشید که لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم اندیشه کنید که چه اضطراب روی نماید ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ بخدای آسمان و زمین که این سخن حق است چنین روز خواهد بود و داد مظلومان از ظالمان خواهند گرفت نیکی ظالم بمظلوم خواهند داد و بدی مظلوم بر ظالم خواهند نهاد و پروردگار عزوجل حکم عدل خواهد فرمود و از هول آنروز دل مرسلین در خفقان و اضطراب خواهد بود و کیف من دون ایشان قسم بنام بزرگوار حضرت پروردگار که این حدیث از حجر پاکست و این حکایت راستست و دروغ نیست برسید و فصل قضا را آماده شوید که قیامت قایم شده و عرش خدا برای فصل قضا نهادند و فرشتگان نواصی و اقدام میگیرند و بسوی خدا کشان کشان میبرند از هول آنروز برسید و کسی را مترسانید عظمت خدا یاد کنید تا که عظمت خود فراموش شود و ملک خدا را مسلم دارید و خود را به مسکنت و نامرادی و افتادگی مسپرید و بدانید که هیچ یک را آنروز قوت برداشتن نباشد و تری کل امة جاثیة امروز از برای خدا خود را خوار سازید تا آنروز خدای شما را بر دارد که من تواضع لله رفعه الله سر در پیش افکنید و خاشع و مطرق باشید گردن میفرازید شکوه خدای باید که بر شما دایم باشد خواه در حضور مردمان

خواه در خلوت مضطرانه دست بسوی خدا بردارند تا مگر رحم فرماید انه هو التواب الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی ولی فی الله الامیر رکن الدین حسن اما بعد

چه خوش آینده است و بر جایگاه که بنده چون در نعمت خدای ناسپاس شود و قدر آن نشناسد و عزت آن خوار دارد از او دی بازستانند و در الم فقدان او بسوزند تا بدانند کسی که او را بالگاه و در کرده اند بجز ذره بر او فرو کوبند و گویند هر که آتش عمل اینست سزای آدمی که کفور کند و تو چه کس باشی که خداوند دست تو در نعمت خود بر گشاید و تو او را هیچ شکر نگزاری و منت پذیر از آن نباشی و پیوسته زبان دراز کرده باشی به تشنیع که فلان چنین شد و چنان نشد وای بر آدمی که هر چند او را تازیانه بلا تادیب کنند باز چون در نعمت بر او بر گشایند آنها را فراموش کند و بطر و کافر نعمتی با سر گیرد چه مرکبست آدمی را چه بدبختی است که دامن گیر او شده نهادی دارد آدمی که جز عذاب جاوید درمان او نبود مگر که نهاد آدمیت او بدل شود الا آنکه نهاد و نهاد آدمیت است چنین است خداوند از آن تبدیل ذره در کار ما و اخوان و دوستان ما کن

الحمد بالجود العمیم علی العالمین منان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی الاخوان الصدق قر بزینهم الله بالنظر الوزیر اما بعد

نظامی که عالم راست در حرکات و سکنات و خواص و معانی سخت ظاهر است که ناظم آن نه عالم خود چه تفتیش میکنند که هیچ یک از آنها از آثار و تاثیرات خود نا آگاهند و هیچ یک نمیدانند که در چه کارند پس معلوم میشود که با این پیدا پنهانی است و این قایم را قیومی است و سر رشته این کارها بکار سازی است و آب این جوی از چشمه دیگر روان است و آدمی را این پیدا و آن پنهان هر دو راه است که فی الجسم الحی العلم اما راه او بظاهر خود ظاهر است و اما راه او بباطن اگر کسی از اهل باطن است بذوق خود در مییابد که او را در نهان خود انوار لدنیه و بوارق شوقیه است و منطق بحال که چون آنرا آشکار کند ظواهر ارکان آنرا مطیع گردند و چون سیمای آن بر جبین او لایح گردد همه کس تعذر پیش خود شکوه از ایشان نشینند و اگر کسی که آن انوار بر او از فیض عالم قیوم است کی جهان آنرا خاضع و منقاد میگشت چرا که خاضع خشیت الله است من بر خود با آنچه نسبتی او را با آنجا درست شده باشد که و لله العزة و لرسوله و للمومنین و فی الصحیح ان الله اذا احب عبدا نادی جبرئیل علیه السلام ان الله عز و جل قد احب فلانا فاحبوه فیحبه اهل السماء و یوضع له القبول فی اهل الارض و کسی که نه از اهل باطن است او را معلوم است که اهل باطن در عالم هستند و بتواتر معلوم کرده آثار و احوال ایشان و میدانند که آدمی نوع واحد است هر چه بر یکی روا است در قبول ماهیت هر یک همان هست معلوم میکند که اتصال بغیب و استفاضه از عالم باطن در استعداد همه آدمی هست چون درست شد که آدمی را راه بظاهر و باطن هر دو هست و باطن اصلیت و ظاهر ظل چرا آدمی اصل را فرو گذارد و به ظل مشغول شود و اگر چنین کند نباشد او بجز ستمکاری ظلوم جهول خدای عز و جل ما را و اخوان ما را از ستمکاری و جهل پناه خود داد

و براه پیغمبران و صدیقان راه نمودی کناد آمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی الاخوان الالهیین التائبین و شیخهم و امیرهم و الواحد بعد الواحد منهم ثبتهم الله و سایر الاخوان علی المستقیم اما بعد چون داعیه هستی بود و خواست که صحبتش از تذکره خالی باشد و چه تذکره نافع تر از تعلیم چیزی که اگر مستمع تمسک بآن جوید رستگار جاوید شود و چنین تعلیم از که تواند بما رسید جز از کسی که بجهان جاوید رسیده باشد و چنین کس کیست جز پیغمبران خدای که ایشان درین جهان آن جهانی شده اند و احوال آن جهان دانسته و آنرا بعلما رسانیده اند و علما آنرا هر جا که از ایشان اخذ کرده اند بدیگران میرسانند اکنون آنچه بما رسیده از تعلیم انبیاء الله علیهم الصلوة و السلام آنست که فرزندان آدم باید که ذکر عالم اعلی در دل خویش ساز کنند و مدام در اندیشه آن باشند و در مقام زهد و توکل بر قیوم عالم تعالی و تعظیم کنند و از او خشنود باشند و تلخ و شیرین که پیش ایشان آید از آن روی ترش نکنند برای آنکه چون توکل بر کسی کردند و او را وکیل خود گرفتند کار خود بصلاح دید وکیل میباید گذاشت و بر وکیل شرطی نباید کرد که چنانچه رای و صلاح دید ایشان باشد کند ای فرزندان آدم آخر نیکوکار عالم از شما از اعلم است و در خواهش جز برای دوستان و مخلصان با ایشان از رحم است از ایشان کار خود به او گذارید و باک ندارید و علی الله فتوکلوا ان کنتم مومنین بقیوم عالم سوگند که اگر چنین معامله از آن پشیمان نخواهید شد و از خود و از هر کس که شما را

این ملالت کرده باشد اقصی شکر و رضی خواهید داشت و السلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی اخ فی الله مولانا مجد الملة و الدین سلمه الله اما بعد

در ورای هفت پرده دل آدمی سری مودع است که جز توجه الهی خندان نشود و تا آن بجنبش نشود او نرسید گویا نگردد و جز خدای را نتواند شناخت و جز با خدای محبت او گرم نشود و شرایع که پیغمبران نهاده اند و اذکار و صلوات که تعیین کرده اند همه برای آنست که باشد اثر آن به آن سر برسد و آن سر جنبش کند و چهره و تمام انوار آن به پرده های هفتگانه دل لامع گردد و هر کس که سر او گویا باشد گویی ابدی گشت و هر کس که سر او گویا نشد چون سموات سبع طی شود برای ظهور قیامت و هر آینه پرده های هفتگانه دل بر پرده و چون سر او گویا نشده و حرارت محبت الهی در وی جنبش نکرده گنگ جاوید باشد و در زمهریر تعطیل افتد ای برادر سر دل مسبح خداست عز و جل بحکم ما وسعنی ارضی و لا سمائی الحدیث و تو دانی که غیر خدا را مجال نباشد که در منزلگاه جلال خدای نزول کند اگر بخدای آبادان باشد خراب مطلق باشد و جز خدای عامر آن نتواند بود فاعتبروا یا اولی الابصار ای برادر از پرده های هفتگانه دل درگذر و بدن خاکی را با قفا افکن هم از دایره صوری که از عالم

صغیر گویند و هم از دایرهٔ کبری که آنرا عالم کبیر گویند یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات
والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان که هرچه قهر و زبون گرفت که خیام سموات را برکند و بساط ارض بر
چیند و هر کس را که مستقر و روح ارض و تحت سما باشد و اخلاد بسوی ارض کرده باشد در پایهٔ بوار افکند دریاب
خود را از اقطار سموات و ارض بیرون روش آنکه این هرهر و زبون کرده هرهری که بر قوم عاد و زید نمود تو
از آن هرهر دیدی که با ایشان چه کرد دریاب خود را و تو دانی که بجو داز اقطار سموات و ارض بیرون
نتوان رفت لا تنفذون الا بسلطان آن سلطان که بموت او از اقطار سموات و ارض بیرون توان
رفت و بجناح او این مسافت بعیده را قطع توان کرد بدست آر و دست از دامن او مدار تا این کار
ساعت سمت تیسیر پذیرد والسلام علی من اتبع الهدی و علی الاخ السعید الشیخ ابی سعید

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد سدد الله احواله اما بعد
آدمی بی هوای خود گرفته و خلیع العذار گسسته مهار هر سو می چرد بایستی که چون بحمی خدا رسیدی خود را
بازگرفتی اما اگر مردمان نه چنین اند از حمی با غیر آن فرقی میکنند و هرچه آرزوی ایشان در آنست تناول میکنند
خواه حلال و خواه حرام و هرچه مانع ایشانست از آرزوی ایشان آنرا از پیش برمیدارند خواه حق باشد و خواه
باطل بایستی که با حق چنین نکردی و دوست نگاه داشتی زهرهای مرکب توان ساختن بسی جای
باید انداختن اما ایشان از آن بیچاره ترند که از روی حق شرم دارند و کوه از آن معجب تر که پیش حق تزلزل
روا دارند حق را در خود می بینند نه در حق خود را اگر حق را صورت خود نبودی این از پیش برفت اما چون
حق را صورت خود هست البته روزی صورت حق آشکارا شود و باطل ایشانرا آشکارا گرداند جاء الحق
وزهق الباطل کان زهوقا اگرچه حق را لطفی است که از آن جهت بهم خبر رسد اما جلالی پیرامون اوست که
نگذارد که چیزی بدو رسد شنیده باشی که عبدالله سلام در تفسیر جلال گفته است انه الحیة المکتوبة بالعرش اگر
کسی گوید حق بخدای عزوجل میگویند و بر کلام صادق نزاع میکنند بر سبیل اشتراک اللفظ از حق تو که اهم
و جلالی که میگویی اگر آنست که صفت خدای است عزوجل تفسیر آن به حیهٔ مکتوبه بعرش چگونه توان کرد
و اگر جز آنست باز نمای جواب آنست که این سخنان با کسی میگویم که با این استفسارها حاجتمند نباشد
و چنان در اندرون کار باشد که ما سخن از دامان بیرون نه انداخته باشیم که او مقصود فهم کند این استفسار
تو دلالت بر آن میکند که تو نه در اندرون کاری و داخل نیا دون من مکان بعید هر آینه این سخن نه

با تو است خاطر خود را تو نگهدار
والسلم علی اهله

خواهم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی البر الاخ فی الله و حبیبی مولانا شمس الملة والدین محمد ایده الله تعالی
اما بعد از طریق حصول معرفت خاصه بود و بنده آدمی را حالی باشد از استقلال و قیام که در جوع با خود
وانقطاع از همه کس و همه چیز که راست الفی باشد که هیچ میل بجانبی در او نباشد و بستگی با هیچ چیز داشته باشد
و چون باین حالت شد ابواب معرفت خاصه بر دل او گشوده میگیرد برای آنکه خدای عزوجل و تربیت وی او را
دوست دارد و چون عبد باین درجه رسید سزاوار محبت واجبا شد و محرم شناخت که پاک است صفت
بنده که باین درجه رسیده باشد آنست که شادی و غم وی را نباشد چنانکه خدای عزوجل فرمود لکیلا تأسوا
علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم اگرچه مردمان او را بر هیئات شادناکان و غمناکان بینند باغ سبز عشق کو
بی منتهاست جز غم و شادی درویش میوه هاست و بنده مذکور را الطمع بکس نباشد و بیم از کس نباشد
و بنده مذکور اگر همه عالم بدوستی او کمر بندند منت نپذیرد و بنده مذکور متوکل باشد چنانکه اگر وی را در چاهی کنند در
آن را بگیرند دلش بر همان قرار باشد که در خانه خود پیش اهل و عیال و بنده مذکور راضی باشد بهرچه خدای
عزوجل بر او قضا کند چنانکه عمر عبدالعزیز فرموده لم تبق لی سرور الا فی مواقع القدر و بنده مذکور را انس با کس
نباشد مگر با مر خدای عزوجل و بنده مذکور عروس عالم ملکوت باشد خدای عزوجل او را هر ساعت بر منصهٔ
اختصاص گرامی گرداند و بر دیدهٔ ملکوت جلوه دهد عروس در لغت مشترک است رجل و امرأة را هردو گویند
و بنده مذکور بر زمین نرم رود برای آنکه عروس باید که خرامان رود و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا
اما این خرامیدن جز آن باشد که خدای عزوجل آنرا نکوهیده آنجا که گفته انه لا یحب من کان مختالا فخورا ولیم
چنانکه سورة الرحمن عروس قرآنست عباد الرحمن عروس جهانند عالم بدیدار ایشان خرم است و زمین با نوار
ایشان روشن و ذکر صفت صالحان کنم تا رحمت خدای ریزان شود و ولیم را از آن نصیب رسد و ولیم بداند که
مقامات اختصاص کسی نیست از وادی از بنی آدم خدای عزوجل با مردان میکند و هم از روز اول دایهٔ لطف
خویش را تربیت ایشان میدارد و در حجر عنایت پرورش میدهد تا برساند که اول جان ای
خاک آن طفلی کنید کو خورده روزی بر از نخل امید هم در آن طفلیت محبوب خدا صد هزاران جان
مشتاقش فدا سایه اش هست از بر ملک دایهٔ او مهر و ماه اندر فلک جمله عالم بر سرش
لرزان شده غیر انسان که او نادان شده همیان در بحر گویندش دعا هم در آن بحر کوهها
دشتها ماه تا ماهی گواه حال اوست بندهٔ آن حشمت و اقبال اوست اما مقام عبادت کسی
است و بنده دولت از مقام رحمت عام سالک باید که بانه نشد مقامات اختصاص و کرامات خواص
خاطر خود را بجز ندارد و روش خویش را با این اندیشه معلول نگرداند ملازم جادهٔ عبودیت باشد بر قانون

اخلاص بی استشراف خاطر باغراض و اعواض که اگر چیزی برای او از آن مکتوب به اجوابه در رسد اگر مکتوب نیست او را همین بس که از خاک روبان این درگاهست ای ولیم دیده که مغناطیس سوزنی را بربایم و از او آویختان شود باز آن سوزن سوزنی را بربایم و همچنان تا سلسله پیدا شود از سوزنها که سوزن اول لذات متصل نیست بمغناطیس اما متصل بمتصل شیء متصل بآن شیء است

گر تو خواهی همنشینی با خدا … رو نشین اندر حضور اولیا
از حضور اولیا گر بگسلی … تو یقین میدان که جزوی بی کلی

ای ولیم شکر و سپاس خدای را که اگر محبت خاص خویش را وهبی گردانید محبت خاصان خود را کسبی ساخت و اگر ذات خویش را در حجب عزت پوشیده داشت از دیدارها الا اشخاص اولیای خود را بر اهل ایمان ظاهر گردانید ابواب رحمت حق از ایشان بر دلها باز است و انوار عالم ملکوت از انوار ایشان تابان

کیف مد الظل نقش اولیاست … کو دلیل نور خورشید خداست
سایه یزدان بود بنده خدا … مرده آن عالم و زنده خدا
از حدیث اولیا نرم و درشت … تن مپوشان زانکه دینت راست پشت
گر تو گرم و سرد گوید خوش بگیر … تا ز گرم و سرد بجهی از سعیر

سلام علی ذکرهم و رحمة الله و برکاته ثم السلام علی ولیی و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی حبیب القلب الامیر محب الملة و الدین شیخ محمد اما بعد غیرتم می آید بر معانی که بگفت آورم از بس کدورت و کثافت که می بینم که معانی را لاحق شود چون آن را به ادا میرسانند دریغا چه بودی که معانی بهمان لطافت که در دل است بزبان آمدی آیا بهیهات از شهرستان دل تا سرحد زبان صد هزار ساله راه است و در آن میان هزار پاره مملکت و هر مملکتی اهوایی دیگر گون چگونه معانی بهمان لطافت و نضارت که در دلست بزبان آید میوه که از درخت چینند تا بخانه برند طعم و رنگش همچنان باشد با قرب مسافت پس چه گمانست بمیوه باغستان دل که از آنجا تا شهرستان زبان از منزلست از منزلی تا منزلی یکساله راه که بلطافت و طراوت خود بماند ای حبیب قلب اگر از شهرستان دل گذار افتد با هوای از آن جا حیرت بر تو وزد بدانی که روح و کشادگی چیست و راحت و خوشی کدام است ای حبیب قلب آنچه درین جهان آن را راحت و خوشی خوانند در آن جهان چندان گران و ناخوش است که اگر برکسی از اهل آن جهان بغیر جهان دل نهند خود را اشقی مردمان پندارد و از این تعجب باید کرد که غایت آنچه متنعم یکی از گدایان باشد اگر پادشاه زاده را پیش آید غایت سختی باشد نسبت با او ای حبیب قلب از شهرستان قلب پرس و از شهرستان گل و از یکدیگر تا از آنان باشی که و لکنه اخلد الی الارض ای حبیب قلب این جهان میت است نمی بینی که هر خانه که ساختی جامه که یافتی بعد از زمانی اندک بنگر که چگونه ریزیده و پوسیده میشود اگر زنده بودی بر نریدی و نپوسیدی

و هرکه بمرده پیوست مرده شد زنهار که دل زنده خویش بمیران که دل از گوهر زنده کانیست دل از زنده کان خویش ستان قوت القلوب بجوی دست را بطعام زمین دراز مکن که گل خوار دایم مریض باشد اگر گویی چگونه طعام زمین نخورم و همه عارفان طعام زمین خورده اند گوییم که حاشا که عارف طعام زمین خورد و در قسطی از نور هست و قسطی از گل عارف قسط نور خورد و در اوی ذکر و حضور شود و دیگران قسط گل خورند و در ایشان با آن شود که شود و از اینجا گفته اند آن عارف که

چون که در تو میشود لقمه گهر … تن بزن چندان که بتوانی بخور

و اگر طعام عارف و طعام جاهل یکی بودی و رزق یک چیز واقع نبودی طعام جاهل زهره حیات دنیاست و لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه و آن زهره بر ظاهر ماند ظاهری سبز و لطیف برد باطنی تلخ گلوگیر زهره است زهرست و طعام عارف رزق الله که و رزق ربک خیر و ابقی این کی و آن کی اگر کسی گوید ما گاه در لقمه عارف میگیریم از همان جنس است که سایر لقمها نه جنسی دیگر است گوییم آن جنسی دیگر نیست اما دیده تو از همان جنس میخواید برای بود و اگر خدا خواهد و این پوشش رفع کند بیننده بچشم سر ببیند که آن لقمه که در دهان عارف است همه از نور است از آب و گل درست نکرد آب و گلی که آن هم از نور باشد و آنکس که آبگینه از نقره تواند ساخت گل از نور و نور از گل تواند ساخت و این سخن محض حق و عین حقیقت است و از تکلف و مجاز و استعاره و کنایه مبراست قیاس طعام عارف بر شخص عارف باید کرد شخص عارف بچشم مردمان با شخص جاهل میماند و حال اگر شخص عارف را در نهان تبدیل لاحق شده و یکسانی با جاهل مانده اما تبدیل از دیدها پوشیده است و تریهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون حکایت این حالست و اگر از این روشن تر باید و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا و مصداق این همه آنکه و لهم اعین لا یبصرون بها چه دانیم که عدم ابصار ایشان نه مر ظواهر اشکالست بل مر بواطن احوالراست و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

این نامه ایست از من بسوی آنکس که وی را در شنودن تذکره همتی باشد و بر استماع موعظه رغبتی و چون سخن حق بوی رسد بآن کارمند گردد و حال وی بعد از رسیدن تذکره بوی مساوی حال او قبل از رسیدن تذکره نباشد و هرکس که چنین نباشد نصیب او ازین نامه درست شدن حجت خدایست بر او و زیادتی استحقاق مقت و عذاب مضمون نامه آنکه خدای عز و جل نگاه کرد در خاک بعضی از آن خاک پاک یافت نورانی و ربانی و بعضی از خاک پلید یافت ظلمانی و شیطانی اما بنقد هر دو یکسان مشغول به تسبیح خوانی و نظر با آن نهاد پاک بود که در حین خطاب فرمود ائتیا طوعا او کرها اما چون تحمل عز و ثنا لی

بی اسبابی هر دو یکسان در مقام بندگی و فرمان برداری برداشته بود کشید انبساط تعین اما حکمت و کرم خدای
عز و جل کجا با این سازد و پرده التباس از روی این حکایت برداند از خدای عز و جل نور است و صفت
نور کشف آیات امور باشد برای اظهار این حکم و اتمام این حکمت ازان جا که صورت بشری برساخت
و اسباب استقلال و انقیاد در جبلت ایشان انداخت و ایشان را با ایشان وا بعد از ان ایشان را
از مقام ایشان امر و نهی کرد و خداوندی خود و بندگی ایشان بظهور رسانید آنها که نهادهای پاک بودند
در مقام صبر و تقوی جای خاصه فرمان خدای را مطیع و منقاد شدند و نهادهای ناپاک به استیفای حظ
خود مشغول شدند و فرستاده خدای را هیچ نگرفتند و بسخنان او مبالات ننمودند و تردد خشک پرده پیش
راه ایشان آمد و مانع وصول ایشان شد شهوات خود را زاد و بر داشتند اضاعوا الصلوات واتبعوا
الشهوات فسوف یلقون غیا چون پاکی و بی باکی ایشان واضح شد رحمت خدای بر ایشان درست شد
منتقم جبار آتش خشم خویش برافروخت و سراپای آن سرکشان را بسوخت سوختنی که هرگز سر باید
و آنها را انقطاع و انتها نباشد اکنون بشارت میدهم نهادهای پاک را برحمت و رضوان و نهادهای
ناپاک را بعذاب و نیران و بتوبه هرجا ایم سرگردان ای شتاب خود را دریاب پیش از انکه در توبه بسته
شود و آفتاب دیده از مغرب دیگران باز گرد و نشانه برآمدن جان از تن که باب توبه خاص هر کس
باین بسته شود چنانکه توبه عام بطلوع آفتاب از مغرب بسته شود و آن نیز نشانه باشد که از برآمدن جان
از تن جهان ظاهر گردد که تعرج الملائکة والروح فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة مقدمه دلو داران بآسمان
فاذا برق البصر حال دیدن انسان نزدیک برآمدن جان و قوای آن و خسف القمر و جمع الشمس والقمر یعنی
فی طلوع من المغرب حال دیدن کان جهان نزدیک عروج روح و ملائکه چه مقتضای من مات فقد قامت
قیامته هر کس از ان ساعت که مرد قیامت قائم شد و قیامت که روزی است ممتد که در اوایل آن احوال
موت و در اواسط آن احوال بعث و در اواخر آن استقرار در نعیم یا جحیم و انواع است رسید فاذا برق
البصر حال اول آن روز است و خسف القمر حال اوسط آن اکنون ای هایم سرگردان اگر طلوع آفتاب از مغرب
دور میشمری و دور میدانی طلوع آفتاب خود از مغرب در بعید ندانی چه ایمنی که هفته دیگر زنده مانی فرصت
باقیست خود را دریاب و بدست تضرع باب توبه بکوب با ساعتی دیگر میفکن که نتوان دانست که ساعتی دیگر
برسی یا نرسی بر خود رحم کن و پیش ازین بر خود ستم مکن والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة والحق والدین شیخ محمد
ایده الله بنصره اما بعد سالک آرزوی آن دارد که اضداد دست ازو کوتاه کنند و زبان در کشند

میخوانم

و عارف

و عارف بترسد جز او چنان روز برای انکه هرگاه که اضداد از خارج نمانند نفس او از اندرون بضدیت برخیزد و دم
شبهه که اضداد او بسبیل غنا و ابرا دمیکنند او بطریق وسوسه القا مینماید پس حکمت الهی اقتضا آن میکند که تا هر که
سالک در مقام بدایت خالی باشد اضداد براو گمارد تا نفس او بحسب جبلت بمقاومت ایشان مشغول گردد
و انجه شاغل باشد از مقاومت با صاحب خویش و چون مدتی در موافقت حق بموافقت ضد حق
مشغول شد من حیث لا یشعر حق جبلت او شود بعد ازان که مزاحمت ضد منکشف شد آن موافقت در او
باقی باشد و نیز چون نفس این کس این کس است جریان نقوش یکایک را او موجب شر میشد که بیت همان بهتر که
امواج چنان سهو دنابر سیلاب کلمات اضداد نمودن و زدودن کرد تا بنام چنان بیهوده گفتن باز
عاید گردد و بالکلیه از شبهات سالک این از تدبیرهای لطیف الهی است در تربیت سالک ان ربی
لطیف لما یشاء و با حق عز و جل از آنان که اهل عنایت اند از سالکان خواهد که نفس ایشان در موافقت حق
چنان ثابت و راسخ شده که انکشاف مزاحمت اضداد موجب زوال آن حال نیست مزاحمت اضداد
انکشاف نفرماید و استیلا ایشان باقی گذارد و مصداق این معانی است انکه بحسب استقرا هر چند نگاه
کنند چنین بوده که سالکان سلف و خلف همه در اول احوال بمقاومت اضداد مبتلا بوده اند و جز در
اواخر حال که محل استقامت و تمکین است آن از ایشان منکشف نشده الا ما شاء الله غرض ازین شرح بعضی
احوال است تا حکمت خدای عز و جل در تربیت سالکان بدانند و در کار خویش امیدوار باشند و گماشتن
اضداد بر سالک این است که سالک را شبهه و دلالی عارض میشود که بان سلوک او در امتی ثابت است و
طمع ثنا و محمدتی دارد خدای تعالی مردمان را بر او معوج میسازد تا آن طور سبب انکار او سازند جای انکه از ابنا
ثنا و حمد مقابل او از نه هرآینه طمعی که او را بود و عجب و ادلالی که نفس را روی مینمود مطلقا بر طرف میشود و نفس در مقام
عجز و مسکنت می افتد و دل در خلاص اخلاص سر رخ روی بر می آید و در تمام شکست نفس است
خلق را باز ازان بر خود کنند تا از راه چار ره روان سو کنند و جز انکه مذکور شد خدای را عز و جل در گماشتن اضداد بر سالک
حکمتهاست حالیا همان که مذکور شد قناعت بود که در آن کفایت مستبصر است و تسلیه سالک صادق و لا
حول و لا قوة الا بالله و هو حسبنا و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر شمس الملة والدین ابی سعید ایده الله
احسن الله اما بعد در اثنا مکتوب بر قلم ولیم جاری شده بود که مشهور آفاق میکنند
یعنی بعض الاعدا اعجب الی ولیم که بر زبان است که گر نام نیک مشهوری خطاست هیچ جا برادر و هم
دواست سالک را در بدایت حال دوا انکار تریاق این کار است و حکمتهای آن بعضی در مکتوب سید الاخوان

نوشته‌ام حکمتی دیگر اینجا بنویسیم و این حکمت ترتیب حکمتی که در آن مکتوب آخر مذکور شد اما فرق آنست که آنجا
آنجا مذکور شد محبت و اذلال بود و آنچه اینجا خواهیم گفت ریاست و بین الملک فرق بین الملکین بر دو لیم
پوشیده نیست که اگر مردمان طور سالک را بپسندند او را بند و بر استحسان آن اجماع کنند چون سالک
هنوز از غوائل نفس آمن نشده مظنه آن است که او را بپای روی باید و روی در آن با ایشان بکار خواهد خدای
عزوجل بر جهت خود طور سالک را در چشم مردمان بصورتی زشت جلوه دهد تا به انکار و رد آن مشغول شوند سالک
چون آن طور را نزد ایشان اعتباری نماند آن را دست آید و بر اعتبار خود نزد ایشان نتواند ساخت
چه آن بر چشم ایشان خوار میشود و عزیز نماند که در آن روی بخدای بکار خواهد که چنان عمل نزد خدا گرامی است
چون کالای او را در بازار خلق نمیخرند متعین است که در بازار خدا میباید فروخت دانند که چون پادشاه را
رغبت متاعی باشد هیچکس دیگر را یارای خریدن آن نباشد و هر چند فروشنده گرد بر گرد بازار گردد هیچکس التفات
بآن نکند او را چنان نماید که از غایت خساست آن متاع است که کس ملتفت نمیشود اما نه چنان است
او غریب است نمیدانند همچنین رسم شهرستان هستی آنست که متاعی که خداوند جهان خریداری آن خواهد
فرمود هیچکس را مجال خریدن آن نباشد اعراض بیگانگان از مذهب اعمال مخلصان اینهم چاوش غیرت الهی
است که بانگ بر ایشان میزند و ناصیه وجود ایشان از آن صرف میکند اگرچه ایشان خود واقف نشوند
ایشان پندارند که ما قبول نکردیم اما غلطند ایشان بار نمیدهند القصه مقصود آنست که ادبار مردمان بکار
ایشان صلاح حال است از آن باک ندارند طاعنان شما را از بد نامی میترسانند گوش شما اندیشه مانی نرسیده
که نیکنامی میان خلایق میخواهید نظر سالک صادق بنیکنامی پیش خدای عزوجل و اهل خدای است نامعلوم در
سموات در کار است اگر در ارض مجهول و منکر باشند از آن باک ندارند قال الله تعالی فلا تخشوا الناس واخشون
الآیه وقال سبحانه فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مؤمنین هر کس که امید جز بخدای دارد و بیم جز از خدای دارد در

ایمان او ضعیف است خدای عزوجل اخوان ما را از ضعف ایمان محفوظ داراد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد ایده الله اما بعد
باوجود خدای عزوجل غم یعنی چه غصه یعنی چه ملال یعنی چه اینها همه روایح جنبش نفس خبیث است اگر آدمی خودی را
بر خدای بگزیند این محنتها مبتلا شدی اما بعضی بندگان باشند که خدای عزوجل از رحمت خویش این کرامت داده
باشد که اگر مخوف قصد ازین جنس باشد چون نام خدای عزوجل گیا برند اینها همه از ایشان فرو ریزد و از اینها
چنین پاک شوند که آن روز که بادر رسانیده اند و با ایشان نه غم ماند و نه شادی و نه نشاط و نه ملال اگر ذوق محبت
ذوالجلال ذوقی متعرا از اینجهان ذوقی که نفس را از آن خبر باشد و از فیض رحمت لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار

بهره بادی همراه کرده باشند و قد صدق مولانا الرومی قدس الله سره العزیز باغ سبز عشق کو بی منتهاست
جز غم و شادی در و بس میوه‌هاست از غم و شادی نباشد جوش ما در فروش وهم نبود هوش ما عالم دیگر
بود کان نادرست تو مشو منکر که حق بس قادرست رزقنا الله ایاه و فرج بذلک انه بالجواد الکریم ملک

العالمین منان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین اما بعد از عبادت خدای عزوجل
و ذکر او ملول نشوند چنانکه خدای عزوجل از روزی دادن ایشان ملول نمیشود و هر روز آفتاب از مشرق بر آورد
و بمغرب فرو می برد و روز دیگر همچنین و روز دیگر همچنین و اسباب انتظام معیشت آدمی و مواد بقای او علی
الاتصال راست میدارد و هرچه خواهند تن ایشان بنعمت خدای تعالی مشغول است و جان ایشان بشکر
گذاری منعم و هرچه خواهند تن و جان ایشان همه به برداشتن حظ مشغول است و از آن بشکر نمی پردازند
و اگر چیزی از نعمت از ایشان باز گرفته شد ناگاه باز وقت افسرده بند ارک وعذر خواهی مشغول شوند این صورت در
ایشان باز فرا آورد و جز سخط و غضب و طیش الا آن بحفاظ اول و این بجای اولیشان نخواهند خورد و بر دلی فی
آن رنگ لیالم صفا و چند روزی مهلت داده اند تا آنکس که بازگشتنی است بازگردد و رحمة من الله تعالی و آنکس که
باز نگردد حجت بر او درست گردد و هرچه در قوت وی است از هر چیزی و بی باکی بفعل آید تا دست عذاب
بروی مطلق گردد و بیدریغ سوط عذاب بر او منصب شود اعاذنا الله سبحانه و اخوان ما را از بندگان ناشاکر و عناد
و اگر خویش کردانا و از ناسپاسی غفلت نگاه دارا دانا ولی ذلک و هو حسبی و نعم الوکیل و صلی الله وسلم

و بارک علی محمد و آله اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الارشد الانجب مولانا مجد الملة والدین سلمه الله
اعزه الله تعالی فی الدارین اما بعد بزرگان دنیا را علو همت و وسعت مشربی نباشد که
کوچکان دنیا را نباشد اما آن شیوه وجدی و ذوقی و لطافت و انشراح باشد که در حین استماع نغمات طیبه
عارض شود که چون آن نغمه منقطع گردد آن حالت در کس نماند همچنین آن بزرگواری و وسعت مشرب
بزرگان دنیا را باشد چون تعظیمات که مردمان ایشان را میکنند نماند و اموال و اسباب برکنار گردد
و فراخی دستگاه بر طرف شود کم کم زایل شود و فرومایگی و رذالت و وحشت و تنگ حوصلی در ایشان
عود کند و آن هیات علو از ایشان مفارقت کند اما سالکان راه که از طریق اطلاع بر حقایق وسعت
مشرب بزرگی همت پیدا شود آن حالت بر ایشان جاوید باشد و بتقلبات احوال متغیر نگردد و چه جای تقلبات

احوال که تعلق حیات و موت و را ایشان کار کر باشد و بعد از موت ایشان بزرگواری با ایشان باشد با وجود که دست
و پای ندارند چه جای اموال و اسباب خارجه و باشد که بنا بر عدم تنبه مر این دقیقه بعضی از اخوان در سلوک
با اکرام اتفاق علوی در ارض وسیت بهر وسعت و انشراحی بدان سبب در خود یابند غلط افتند که مر این خود طریقی است
با آنچه سالکان میجویند بمثابه که گری از اهل سلوک بنا بر وجدان چنین حالت در خود از نظر در مستحسنات صور گوشت
آن را از طریق تحری پنداشته اند و بر آن وقوف کرده اند و کل ذلک باطل و غرور در راه بجای چراز طریقی داشتن نیست
برای آنکه حجاب آدمی جز جهل نیست و طریق وصول نیست جز رفع حجاب هر کس که دانا ترست بخدا
نزدیکترست این احوال و قبیله لذات شوقیه که جماعتی ادعا کنند با قوی از لباس و آتش آن لطافت طبیعت
است و اشتغال با نفس و با نار حرارتی و روشنی باشد اما این فرق آن حرارت و اشراق است که اهل الله
را می باشد لیکن چون از مطلق حرارت و اشراق برون نیست باشد که بعضی غلط افتند و آن را مقامی شناسند و از آتش سوی

از آتش بزردشت باز شناسند والله ولی التوفیق و منه الهدایة و التحقیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولیی فی الله الامیر فاضل الملة والدین عبید الله اما بعد
مثل آدمی با قوای طبیعی که در خانه بدن قرین دارد مثل مربی است که با وی کودکی چند باشد بخرد که وا اقتضا
احوال کودکانه از ایشان واقع نشود اکنون اگر آن پدر راحت اولاد خویش را مقصود دارد تا متابعت هوای
ایشان کند زود باشد که کار بر او و ایشان همه شوریده شود و اگر زمام او بجانب عقل قوی باشد و در اثبات هوای
ایشان از دست نرود و با هر یک از ایشان بقدر حاجت و بقدر مصلحت عمل کند نه بحسب مراد ایشان
کار او و ایشان همه مستقیم باشد و هیچ حال بر خردمند روا نیست که در اصلاح حال و مآل خود تقصیر روا دارد و
از خود بمرتبه معیشت نقد قناعت کند بلکه بر او لازم است که عاجل خویش را فدای آجل کند برای آنکه
عاجل نیست شود و آجل جاوید باشد و فانی را فدای باقی باید کرد و نیز باید که بداند که نشاه آخرت اکنون
بنیاد میشود و نشاه دنیا این زمان تمام و آنچه تمام میشود اسباب وجود آن از پیش رفته و مفروغ عنه شده
پس خاطر را جهت آن رنجه داشتن بکلی است مستغنی عنه و آنچه اکنون بنیاد میشود و انعقاد آن بحسب
عمل است در تمهید و تأسیس آن هر چون که بنیاد کنند چنان تمام شود و بنیاد آن از پیش این کس است

و ان لیس للانسان الا ما سعی والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولیی فی الله و حبیب الامیر محب الدین الشیخ محمد عافاه الله و ایده
و نهاه اما بعد امر خدای در امر آخرت و انچه از آن باب است از راه عقل و روایت معلوم کرده

ازان

ازراه حس و شهادت و چون این عالم عالم شهادتست ظهور و سلطان اینجا محسوسات راست و امور
الهیه در بعضی اوقات که اسباب تفرقه و انکشاف حجب فراهم می آید همچون برق میدرخشد و بازنگه
عین بشریت بالمعنی منعقد شود نابدید میگردد و لهذا گفته اند الیقین خطرات پس ثبات بر سلوک این راه
بمعونت ملکه و فا توانند بود و هر کس که خود را از سر تعرف اوقات سازد و هر گاه که ذوق حلاوة حق بالفعل
او را حاضر باشد متابعت آن کند و الا باز ایستد صفت آن فریق اشتباه باشد که کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا
اظلم علیهم قاموا و همیشه در مقام تلون باشند پس معلوم شد که اساس سلوک راه حق بر صفت وفاست و تو
و جماعت همه مستان از انوار ذات و در دیدار کشف ولیکن حجاب یکسان حاصل است و نور ذوق از انوار
آفلاست چون ارض بشریت ظل گستراند متواری گردد و هر کس که بنور ذوق این راه رود هرگز بپایان
نرسانند آفرین باد بر آنان که سیرت الموفون بعهدهم اذا عاهدوا پیش گرفته اند و تا کام درین راه
نهاده اند باز پس ننگریده اند بل چون خطوات اعدا و هر چند پیش رفته اند گام فراختر نهاده اند ای دلیم عزم دل
آنکسان که این راه بپایان برده اند و بسر چاه این گنج پنهان رسیده اند پادشاهی جاوید یافتند و خصوص
دوستان و دوبوس دشمنان روی ایشان از این راه بر نگردانیده و گفته اند   بشرط دل بکوی او فرو شد
که تا جان برنیاید بر نیاید   ای دلیم آن دم را یاد کن که بدیدار رسول الله صلی الله علیه و آله رسیم و بروی سلام
کنیم اللهم ارزقنا و اخواننا بخدای که هر محنت و اندوه که کشیده باشیم بدولت آن دیدار یکبارگی فراموش
کرد و از پیش برخیزد چنانچه هرگز یا باد و بنیاد و ای دلیم گذشت ایام نامرادی مر بعد باد و شادی و آزادی

والسلم علی حبیب فوادی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولیی فی الله عمادی الاخوان الالهیین ایدها الله تعالی بما ایده
الاقویا من عباده الصالحین اما بعد اگر در سایه خدای سایه میدانید تا در آن گریزیم و الا
در سایه چون اشینیم و امروز گرم راه حق باشیم تا فردا اگر ما را دوزخ نباید کشید و چو امروز رگ خشکی و اشتو ولی
کنیم تا در مقعد صدق آسوده و آرمیده گردیم خدای عز و جل را عزتی است و رحمتی و هر کس را ازین هر دو نصیبی و
قسمتی و چون خدای عز و جل بعزت ظهور کند آدمی در سختی افتد و چون برحمت تجلی فرماید در آسایش
بر او گشاید هر کس که در دنیا نصیبش از عزت باشد در آخرت نصیبش از رحمت آید و هر کس که در دنیا
نصیبش از رحمت باشد در آخرت نصیبش از عزت متوفر باشد قوله تعالی من کان یرید حرث الاخرة
نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ماله فی الاخرة من نصیب قال رسول الله صلی الله علیه و آله

الدنیا سجن المومن و جنة الکافر والسلم

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب محيي الى ولده في الله وحبيبه قطب الامراء الحاج شمس الملة والدين ابی سعید
ايده الله اما بعد نداتم گرچه کلمه در گوش نفس میگویند که ما الطمینان و خموش پیش میگیرد و چه
کلمه در گوش او میگویند که خموشی آنها که آغاز میکنند الهام فجورها الفاجه صورتیست و الهام تقوی الفاجه
سر خویش از ما پوشیده میدارد و ما را خاطر نمی‌بخشد از چیزی از علم خود الا بما شاء الا آنچه حکمت او
اقتضاء آن کند و سر امر و نهی آشکار امیسازد خداوندا آنچه از ما پوشیده میداری حاکم و ما بنده توایم و آنچه بر ما
آشکار میگردانی حاکمی و ما پرورده نعمت توایم در خواست و داریم که ما را در موقف ادب بداری و از فضولی
نگاه و نگاه داری خداوندا ما نمیخواهیم که سر تو بدانیم الا آنچه ما را در امور نهی آرزوی ما و دق عبودیت است
آنرا از ما دریغ مدار خداوندا ما چه دانیم که تو ابتداء آفرینش چگونه کردی و آنرا چگونه ویران کنی و بار سازی
انت المبدئ المعید المحیی الممیت الحی القیوم نصیب ما از تو هیبتی و شکوهی است که بر ما نشیند ما از کی
و تحصیل امر تو و خاطر پریشان تو از کجا هیبتی که پوست ما در هم لرزاند و شکوهی که اگر بر کوه فرود آید از هم باز
رود خداوندا ما را از ثواب مطیعان محروم مگردان و از عقاب مجرمان در پناه خود دار و اخوان ما را در زمره

عباد صالحین حشر فرمای انک اهل التقوی

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب محیی الی ولده فی الله الشیخ محمد اما بعد آدم هر کار که کند جز
آبادان ساختن دار آخرت چون قرارگاه او که جاودانه خواهد بود آنست و چگونه نقد خویش صرف دنیا کند
و محصول خویش را آن بکار برد چون دنیا او را گذرگاهی است اما چون در ابتداء آدمی کودک آفریده شود
و کودکی را اندک حشمی لازم است همت او بآن نرسد که جایی که مدت هشتاد و هشتاد سال در آنجا ماند تو بود
آنرا گذرگاهی کرده هر آینه آنرا قرارگاهی پندارد و بتمام همت و قوت خود متوجه آن کرده لیکن بتوان گفت آدمی
دایم کودک باشد آخر دیده خرد بر باید گشود که امر را چگونه است ببیند که اگر آدمی بجسم خود پست است اما بجز و بزرگ است
واگر چه تن او از عالم قطره ایست از بحری و رشحه ایست از نهری جان او نسبت با عالم بحریست با قطره و اگر
چه ابتداء طفل روح شیر از پستان دایه تن خورد اما در انتها که هنگام قیام روح در رسد کرک تن بر او لا حول
در خوان احسان روح و نمود آن نعمة الله ربتها بر طبق نمودار آید حکمت انکس که او را از این سقطه قیام
و بعد از این ذل چنان احترام روزی گرده و دیده کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها امر در رساند
این هشتاد سال نظر ساعتی بیند که در جنب ایام آخرت مقدار ساعتی است و ساعتی کار کردن و ابد الاباد
آسوده بودن معامله مغبون لشمر و فقنی اللهم ولیهم خوی بانوکر که ذکر او را بانه و کوررسانه و مذکور را او را با او ده

وچون

وچون او را با او داده بمقام استقامت رسید آنگاه از وجود او چراغی سازند که جهان بنور او روشن گردد و
جهانیان در آن روشنی راه روند آنها که راه روند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الخیبه علی الاعداء الی حیث کانوا

و الفوز مع اولیائه الی حیث یکونون والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب محیی الی ولده فی الله و حبیبه مولانا شمس الملة والدین محمد و الی ولده و جار ولی
الفقیه عماد الملة والدین عبد العزیز اما بعد شور در جهان افتاده و عالم پر غوغاست مردمان
چرا می شنوند و هر سوی نفیر رحیل بر میزنند و در هر گوشه بار بر چهارپای می‌نهند و فوج فوج بر گذر اند و روی
براه میکنند مگر آدمی کر است و یا کری کور است و یا کری کوری دنگ است و یا کری کوری دنگی و آن
نی نی از توفیق بیگانه است و در حجاب فاغشیناهم فهم لا یبصرون و شده وجعلنا من بین ایدیهم سدا
و من خلفهم سدا در مانده سبحان الله عالم چنین در حرکت و آدمی چنین ساکن آسمان چنین در کار و آدمی چنین بیکار
آفتاب در کار خود چنین گرم و آدمی چنین افسرده و بی شرم چهار سموات بر سر دست چون گشاده که اهل
سایل و آدمی شب و روز مشغول جستن و سایل گویی که به اسباب و اتی ترست که مسبب الاسباب یا در
تقدیس شکی است چنگ این هر دو یکی است خداوندا ما را و اخوان ما را از اهل استبصار گردان
و پرده غفلت و قساوت از دیده ما بردار و فردا از ذل حجاب و فردا از ذل عذاب ما را نجات بخش انک
اهل التقوی و اهل المغفرة سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب محیی الی الاخوان المتعلمین نعم الله بنور الکمال اما بعد عمر آدمی
در چهار فصل تمام میشود و شباب صیف و ربیع شباب و صیف کهولت و خریف شیخوخت و شتا که شتاء
در موسم بهار معتبر است که حرارت ارض با اعتدال است و در شتاء که حرارت غالبست و در صیف و خریف
که حرارت ناقص است همچنین غرس شجره کمال و مارضی نهاد آدمی در ربیع شباب معتبر است و در صیف کهولت
و ما بعده و هر درخت کمال که درین موسم نشانده پای نگیرد و ریشه نراند و در خریف شیخوخت شکوفه و بر خود دا
ازان حاصل نیاید چه اشباب خود را غنیمت شمرید که غرس شجره علم و کمال در آن بکنید تا در خریف شیخوخت
و ما بعدها ثمار البستانی معمور بر فرما و انگور باشد که از آن برخورداری باشد و دعا و اجعل خیر عمری آخره در شان تو
مستجاب گردد و دعا و اجعل خیر ایامی یوم لقائک همین سبیل برای انگور باشین جنان بالگر بارع بساتین جنان
است بالفعل هر کس که درین حیات بستان علم و عمل در درون دلش باز دید شد چون بدان جهان رسید بستان
فرما و انگور از برای جسم او آماده شد و من لا فلاها ن فرصت غنیمت شمرید و وقت بر خود فوت مکنید که چون

فوت شده است سود ندارد   ومن اندر فقد اعذر   والسلام ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولیه وحبیبه الامیر محب الملة والدین شیخ محمد اما بعد

جای آنست که آدمی را از خوف نیران افتاده باشد که احساس مکاره این جهان بکند همچون کسی که هیم
از گزیدن مارها اشنیده شد در فرار از آن مشغول باشد چگونه احساس عض نعوض کند چنانکه مکاره این جهان در
جنب انچه روی باو خواهد رسید از عذاب سعیر کمترست از نیش نعوض در جنب لدغ حیه بجای که عذاب سعیر
حق است آدمی در مضیق خواهد افتاد که از تنگی آن نفس متواتر کشید و حالی چند او را پیش خواهد آمد که اندیشه
و گمان او هرگز بآن نرسیده باشد آدمی اندیشه خود کن که این عذاب برای یک شدن او جاع و مصائب
و محنتها و الهها که خدای عز و جل در این جهان آفریده برای آن آفریده تا نموداری باشد شخص را انچه در آن
جهان آماده است برای مجرمان و لذات و طیبات که خدای عز و جل در این جهان آفریده برای آن
آفریده تا نموداری باشد شخص را از انچه در آن جهان آفریده برای محسنان پس این هر دو برای تذکر و اعتبار است
مردمان بآن فی نفسه ملتفت شده اند نه انکه آنرا وسیله تنبه هر چیزی دیگر دارند و عمر خویش را صرف در تحصیل
آن لذات و دفع آن   آلام میکنند و بس   اللهم نبهنا وانقذنا منه

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولیه فی الله الامیر نظام الدین درویش محمد تدارکه الله برحمته اما بعد
رسول خدای صلی الله علیه وآله بدعا و زاری مسکنت از حضرت باری طلب کرده انچه گفته اللهم احینی مسکینا
و دوست ترین امر نزد حضرت عیسی صلی الله علی نبینا وعلیه وعلی سایر المرسلین یا مسکین بوده است و حوصله
که اول ایشان محمد است و آخر ایشان عیسی باید که محافظ مسکنت باشند و مسکین مراد باشند و خمول و حلم و رام
جفاکش شد و بی آرام و سرکش و دلیر دانند که افتادگی صفت خاکست و آدم از خاکست و سرکشی صفت
آتش است و ابلیس از آتش نفس را بحلم باید کشت پیش از انکه او این کس را بکشد مومن غافل شود اما
زود بیدار گردد خاصه که او را بیدار کنند قال الله تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا
فاذاهم مبصرون آدمی از خطا خالی نباشد اما باید که زود انابت کند کل ابن آدم خطاء وخیر الخطائین التوابون
مصداق ذلک فی کتاب الله انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب ولم یدم آن
آن خشم که در شخص افروخته شد امروز کار آن سهل است برای انکه آن آتش فرو نشاند و برای آن مرد
و خود ساکن میشود اما نهادی که باین خو کار رسید بعد از انکه این و آن در تصرف شخص نماند و غده لعد
جثه با فزاری بظهور رسد همچنان آن زبانه میزند و چون کسی نمی یابد در خود میگیرد و او را میسوزاند

پس اگر خود

پس بر خود رحمی باید کرد که این خوی از طبع باز کنند و نفس را رام و آرمیده سازند و طریق اکتساب این ملکات آنست
که چون موجبات خشم دست دهد خشم نکند و در خو نفرو خورد نیز اگر آدمی این احسان با خود بکند و خود را
فرو گذاشت نکند که اثر او در طبیعه گرد و انه القصه و تمادی در تقصیر بتر است از تقصیر والاشاره

کفایة والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی خلیله واعتضادی المشتاق الیه حبیبی و فوادی شیخا صدر الملة والدین محمد
اما بعد انکس که از ما خبر داره و انکه از خود خبر نداریم ما از ما نزدیکتر باشد ما را از خود خبر نیست انجا که
مدن ما متمع میشود در انتظار و در مقام نمود اشارت او از ما خبر است انجا چه اوست که نامه و بوده ما متعدد من بار دیگر
راست میکند صانع است که کار گاهی در میان جان ما نهاده و ما را بر ما راست میکند نمی شناخت که ما که
خوبها نمی شناسیم باوهی برگشته سایه که از شخص بی خبریم چه گوان از آن انشه تواند بود و چه خسران از این
زیاده که انکس که ما بی او راست میکند او را اشناسیم و از دیا خبر باشیم و از او را خود ایثار کنیم و نیز کوهر
و احسان او را شکر مقابل نداریم جانی در بهای جان آفرین بنازیم سری در پای این حکایات اندازیم اگر سر
چیست اگر نه در پای این حکایت باز نه جان برای چه نیک است اگر نه نثار آن جمال کنند دست برای
چیست اگر نه برای اذیال او افشاندن پای برای چه خوبست اگر نه در بیابان کعبه جلال او سپند و خندان
راه روند که بریزد و بپوسد جگر برای چیست اگر نه برای دخون شود دل برای چه نیک است اگر نه برای او
کباب شود دیده برای چیست اگر نه برای نایافت وصال او اشک ریزد گوش برای چیست جز انکه اخبار
او شنود زبان برای چیست جز برای انکه ذکر او کند پای برای دوست حقیقی تا دست بهم دهیم و پای
درین راه نهیم و سر از پای ندانیم و خود را باز نه بینیم درین دریا غوطه خوریم تا از کجا سر برآریم باشد که از سرچشمه
وصال سر برآریم   اندرین بحر بیکرانه چو غوک   دست و پایی بزن چه دانی بوک   والسلام علی
حبیبی و سایر الاحباب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولیه فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ثبته الله
تعالی اما بعد سپاس و ستایش خدای را عز و جل که بکبر سلامت و تسلیم بر ما منت نهاد و چنانچه بکبر
سلامت و تسلیم بر ما منت نهاد تمام سلامت بر او منت نهاد و بعد اگر شومی جوانه که در دنیا که شکستی یا آزاری
یا وجعی یا مصیبتی او میرسد الطاف خدای عز و جل بکم نوع روی باو می آورد و از سحاب مرحمت باران احسان
بر جسم و جان او چگونه ریزان میگردد کاشکی خبر به بلا شرین نشود چنانچه از آن بزید مشغولست که روزی که محشر

باور رسیدی کمتر بار خدایا بان یا قیم تان خورش میخواهم اهل طبع جز این جسم چیزی نشناخته‌اند و از خود جز
آن ندانند سعادت خود را جز درستی جسم و حصول آنکه ملایم جسم است از شهوات ارضیه گمان نبرند
اما اهل حق دانسته‌اند که ایشان جز این جسمند و ایشان را در خود عالمی ست بیرون از عالم جسم و کمالی است
ورای کمال جسم ایشان را باده التفاتی با جز جسم نیست و جسم را با عوارض و با حوادث بازگذاشته‌اند جسم
ازین جهان است و آدمی از آن جهان چه دل در وی می‌بندد و به رشته خود می‌سنجند در سرای مردمان
خانه مکن کار خود کن کار بیگانه مکن کیست بیگانه تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو مردمان تعجب
میکنند که چگونه خدای عز و جل که مومنان دوست بلا با ایشان فرستد این بلاها برای آنست که جسم و جان مومن
از هم جدا شود مثل آنکه آب از کوزه بریزد جان در جسم بمثابه روغن باشد در شیر اگر شیر در مشک کنند
و بسیار او را جنبانند روغن از شیر جدا شود آنگاه روغن روغن باشد و آنچه بماند دوغ باشد و درین صورت
روغن بمنزله راکب باشد و دوغ بمنزله مرکب او و اگر این ریاضات و حرکات او را در نیابد و روغن در شیر
بماند معدوم الاثر و مستهلک العین چون شیر از کاسه بریخت روغن با او بر زمین بریزد و چنان روغن هرگز
با خود نرسد و استقلال خویش در نیابد و بدو داغ نسوا الله فانسیهم انفسهم مبتلا باشد لا تفتح لهم ابواب
السما صفت جان روا حست و مستقر ایشان سجین اسفل است صعود و تعلیین ایشان را نباشد در
اسفل سافلین جای داشته باشد و درین صورت دوغ بمنزله قبر باشد و روغن بمنزله مدفون و درویش طالب
خلاص روح است از تعلق بکرم و تا قید جسم از پای مرغ روح برندارند طیران بسما قدس نتواند کرد
این بلای دوست تطهیر شماست علم او بالای تدبیر شماست و اگرچه مقربان حضرت را جسم باشد اما جسم
ایشان قید ایشان نباشد بلی آن مدد سلوک ایشان باشد جسم اهل طبع نسبت با روح ایشان همچون قید
باشد در پای و شکی نیست که پای در قید روش نتواند کرد و جسم اهل حق نسبت با روح ایشان همچون کفش باشد
در پای و شکی نیست که پای در کفش روش بهتر تواند کردن و از آفت محفوظ باشد ان فی ذلک لذکری لمن
کان له قلب او القی السمع و هو شهید والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ارفع الله الامیر افضل الملة والدین محمد اما بعد
از بس که در جهان ناامن گرفته و هر چند آدمی چشم می‌آرد و میبیند ما منی نمی‌باید بیم است که ناامید شود و
چنان پندارد که نامستی تفرقه و غصه است اما چنین نیست چگونه نا امن پرکرده باشند نا امن محبوب
می‌باید بسر بود و در عین این پریشانی و تفرقه جمعیتی تو دیع است که آنکس که خدای عز و جل میخواهد سر آن از اقتد
وانکس که خدای عز و جل نمیخواهد او را ظاهر کون میگذارد کون را قشری است و لبی قشر تیره و کثیف است و لب

برو

نیز لطیف اولو الالباب را به لب آن که باطن است راه نمایند و بآن ممتنع باشند و غیر اولو الالباب را
بقشر که ظاهر است گذارند و بآن معذب شوند فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب
سعی می‌باید کرد که دیده باطن بین پیدا کنند که در نفس همین احوال و اوضاع که واقع است رعایت نعم و حضور
باشند و هر تدبیر که کنند جز این از تعلق در اطوار نامید انگه نگردد و چار حالی خورند که در آن آسایشی باشند برای
است باطل و کاری است ضایع که آخر سر ناامیدی بازنهد برای آنکه چنین حال در جهان ثبت است و راحت
که بست انجات آن از سر چشمه این باطن بینی است چشم باطن بر گشای هر که امروز نبیند اثر دیدار
غالب آنست که فردا ش نبیند دیدار این دیوار که فرداش دیده سر آید امروزش دیده دل آید بیت که
وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا و هر که امروز آن دیوار از پیش دیده دل و بر نداشت فردا از پیش دیده
سر او بر نخواهند برداشت و در ورای سور با حست و عذاب و بجور نخواهد ماند هر که امروز از آتش شهرستان
جهان منع الجحیم نباشد فردا او را راه بشهرستان جنان نعیم الجحیم نخواهد بودن و هر که امروز محبت یحول بین المرء و قلبه
مبتلا باشد چون الکم و الیه تحشرون بوست فی هر در زمره انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون خواهد بود هان ای جماعت اخوان بکوشید
و خود را از حجاب برهانید و الله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی حبیب قلبی الامیر محب الملة و الدین الشیخ محمد جعله الله من المستبصرین
اما بعد شواهد ملکوت عیان است اما چون خدای عز و جل حجاب عزت فرو گذارد عیانها
نهان گردد و رسوم جهان پیدا است اما چون دست قدرت نقش امتحان بر آب زند پیدا ها
شود پاکا خداوندی که شواهد ملکوت با پیدایی آن نهان داشته نهانی جهان که صد و بیست و چهار هزار
راهنمای نبوت نتوانستند که مردمان را باسر آن اندازند الا من شاء الله و رسوم جهان با ناپیدایی آن
پیدا ساخته پیدایی جهان که صد و بیست و چهار هزار راهنمای نبوت نتوانستند که مردمان را از آن بگردانند
الا من شاء الله پاکی آن خدای که این اثر بیست از عجایب قدرت او که هر چند دیده می‌مالم و دیده فرو میکنم
این هیچ و آن نبینم در حیرتم که مردمان چگونه این نقش ها را گونه میخوانند یا دیدنی می‌بینند و دیدنی نمی‌بینند که آتشی
میگیرند و گرفتنی میگذارند چگونه کسی سها بیند و در آن سهو کنند ها و در آفتاب عالمتاب او را شک داشتن ما
اشد با خود تعجب میکنم که اکثر خلایق خفاش صفت اند خفاش خفاش سان از ظهور او را انکار میباید الخبیثات
للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات هان جماعت اخوان دیده
بصیرت برگشایید و نقش خوان لوح ملکوت شوید قل انظروا ماذا فی السموات والارض هان حجاب از دیده
بردارید آنگاه دیده بردارید و اگر گویند کدام دست این حجاب تواند برداشت گوییم بدست دیانت

و مجاهدت شکم گرسنه دارید و میان تن و زمین قالی را حایل مسازید تا ابواب ملکوت بر دل شما
بگشایند والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی المکتوب الیه اما بعد ای برادر من که
دنیا نمایشی است جای امتحان و خانهٔ قرار دیگران است اندیشه بکار خانه قرار در بود و فریفتهٔ این نمایش
نگردد دنیا گوید من هستم اما از وی قبول نباید کرد و باور نباید داشت هست درست آن باشد که نیست
نشود و هست نمای برای فریب کودکان و بیخردان و سفیهان و گولان باشد چون مروارید علی که کودک
آنرا مروارید پندارد و چنانچه بمروارید نثار کرده و بدان شاد باشد اما خردمند مجرب حق شناس مروارید علی
بمروارید نشمرد و در بند مروارید حقیقی باشد که بدست آرد و همچنین وجود آخرت با عند الله وجود درست است
و لهذا جاوید و سرمد باشد و نیستی بوی راه نیابد و وجود دنیا نمایش وجود است و حکایت وجود میکند
و هستی میکوچاند اما هستی که بکار آید کجا و ادکی آدمی خوب بی تجربه بی و توقف آنرا بوجود هرزه عمر خویش
دران بکار برد و پندارد که بر چیزی است اما چون هست درست آشکار شود و این هستی در بران نیستی چند
باز رفته اند که این خود که هستی بوده است و عمر خویش که صرف آن کرده ضایع کرده و چه بهر چه صرف
چیزی شد رنگ آن گرفت و با جنس آن شد چون عمر خود در چیزی که نمایش بود خرج کرده و همت خود متعلق
بآن ساخته و مهر و محبت و دوام ملاحظه که علاقات منشه اتحاد و اعتناق است با آن داشته باشد هر آینه
وجود خود را سرابی بیند و نمایشی بی عین کما قال الله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا
جاءه لم یجده شیئا آری هر که با نابود پیوندد نابود شود و چون او بدنیا ناچیز که خدای عز و جل او را لاشی نامیده پیوست
ناچیز شد زنهار زنهار که آن عزیز بر خود ستم نکند و بدنیا نه پیوندد تا ناچیز نشود و بخدا پیوندد و آنچه نزد خدای است
تا موجود حقیقی شود و بداند که گذشتگان همه پشیمان اند از پیوند که با دنیا کرده اند مگر آنان که موفق بوده اند
و از دنیا روی گردانیده اند و روی با خدا کرده انها ثمره اند جعلنا الله منهم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی الاخ الودود الحافظ شهاب الدین داود اما بعد
امروز روز دنیاست و دنیا عبارتست از وجودی جنس که خدای عز و جل بموعد از قدرت که خود میداند آنرا
بپای کرده و زود آمد روز خدای بیاید و روز خدای حق است که امر پاک از التباس و اختلاط آن روز ظاهر
گردد و هر که امروز آتش روزی گشته و خدای نشده و غایب را بکمند فکرت حاضر نگردانیده و حاضر را بکار رب
غیرت غایب نساخته آن روز از گرفتاران خواهد بود ای برادر باید که بر راهوار ذکر سوار شده بقطع مراحل دور

مشغول

مشغول باشد و خود را بشهرستان دل که عالم نور است بر سازد و لباس التباس از سر بر کنده فرد شود و برزد را
و بهر شغل که مشغولست برای اتمام حکمت بمقتضای روبیت مشغول باشد و رنگ اشتغال نگیرد و نصیب و سر از مشاهده
بی ادبان گستاخان و بیخردان و ستمکاران وی نهان چون با ایشان ملاقات بحسب ضرورت دست دهد
باید که عبرت نظر کرده باشد چنان که لقمان فرموده که ادب از بی ادبان آموختم که آنچه ایشان کردند من آن
در یافتم پس من خود نکردم و نباید که و العیاذ بالله رنگ ایشان گیرد پیوسته ذکر عالم اعلی بر خود حاضر کنند تا
برکت حضور شما کلمه ذکر خانهٔ سینه روشن باشد و دلش امیدوار و تقویت باقی قوی و زنهار که ضعف
بر دلی بکو در راه نه بر و خدای را حاضر داند و خدای را ناصر و ولی متعین شناسد و بداند که متقیان چون ازین
دنیا بروند بجوار خدای پیوندند ایشان را ملکوتی عظیم باشد و این محنت و غصه و ناکامی که حالی واقع است بر
ایشان نماند و فاجران که خدای عز و جل ایشان را در دنیا کامرانی و حکومت داده از آن است که میداند که در
آن جهان ازین باب ایشان را نصیبی نخواهد بود بمقتضای کلا نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک چند
روزکی ذوق الطاف خویش با ایشان چشانیده بر حال ایشان رشک نباید برد که آنچه ایشان دارند هر
ریزه خوار مؤمن است اگر مؤمنان امروز گدایی کنند فردا پادشاهی خواهند کرد پادشاهی که پادشاهان امروز در
پادشاهی فقرا فردا امید الطاف رب الارباب امیدوار باشد و سختی چند روزه بکشد برای راحت ابد تن
آسانی نگزیند و در کار آویزد و قوت از خدای طلب کند والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

والصلوة علی رسوله محمد و آله من المحب الی الحبیب ... قطب بن محیی الی الامیر محب الدین
الشیخ محمد و الامیر جلال الدین محمد اما بعد صحیح عمل نزد حق عز و جل نا منظور از آن هست که دوست
یکدیگر را دوست دارند بی عوض و غرض و چنین دوستی الهیان را دست دهد که بنور حق ناظر اند یکدیگر اهل
طبع که بنا تعریف آن نیک یکدیگر دارند ولیکن جهد کنند که ازین نور اقتباسی نمایند و بدانند که محب فی الله طریق محبة الله
و محبة الله طریق محبة الله الله است اگر آن نهایت میخواهد ازین بدایت گیرد و اگر بلوغ بآن ندهد دوست دارد
دست درین عروة الوثقی زنند و بدانند که کمترین موهبتی که حق عز و جل اهل محبت را کرامت فرماید آن باشد که
غمناک نگردند آنزمان که خلایق غمناک شوند و ترسناک نشوند آنروز که خلایق ترسناک میگردند و اگر عالم
درهم شود دل امیدوار ایشان از جای نرود بهار دل ظریف ایشان را خریف نباشد و درخت امید ایشان
را برگ نریزد اینست ادنی کرامات ابرار و مواهب موقنین و اعلای آن در گفت نیاید آورد که هر اندیشه
پیرامون آن نگردد و هر عقل تصدیق امکان آن نکند رزقک الله حبیبی من کرامات الابرار و مواهب الموقنین

ان ربی لطیف لما یشاء والسلم علی ... و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ فی الله المولی مجد الملة و الدین سلام الله آواه الله الی کنف
الطافه اما بعد لطایف احوال و دقایق معانی که در سر صدیقان که نقض اعراض و رفع قطع سوی
اعراض شعار خویش ساخته باشند جاری میشود و منقد از شعره آذان باخوان ملوک و پادشاهی بسیط ارض
برابری میکند بل باج مرآید و چگونه چنین نباشد و ابتهاج ملوک بدان ملک نیست مگر برای پرتوی که از آن
معانی قدسی بر آن افتاده و عکسی از آن لطایف که در آن گرفته   با ضعاد بسرها اندر دلست   عکس لطف
او برین آب و گلست   وگاهی که پرتوی و عکسی این همه شور انگیزد و این همه آشوب از غربال قدرت فرو بیزد حاصل
اصل خود چگونه باشد   ای که صبرت نیست از دنیای دون   صبر چون داری زنعم الماهدون   ای که صبرت
نیست از پاک و پلید   صبر چون داری از آن کین آفرید   سزد کاخ الهی او صادقان پیش گیرد که یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین تا از مواهب صادقان نصیب یابد که وما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله
بالناس لرءوف رحیم و چون آن مواهب بر جان او فایض شود از دار الغرور یکباره روی بگرداند و در مسلک
سالکان مندرج گردد و در بحر ذکر منغمس شود انغماسی که هرگز سر از آن بر نیاورد آنگاه بمقام امن رسیده باشد
و کمال ایمان یافته وفقنا الله فی برحمته انه حمید مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد رمضان مبارک باد و توفیق صیام و قیام آن چنانچه موجب خشنودی خدای عز و جل باشد روزی باد
بدانکه آداب رمضان ده چیز است اول آنکه فی الحال که شام شده روزه بگشاید و چون روزه گشود دعا
کند که مستجابست و این نام بزرگوار است که چون بخوانند هر دعا که کنند در هر وقت که باشد مستجاب شود
اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون الطهر الطاهر المقدس بعد از آن بگوید اللهم وسع لی ارزاقی
وحسن لی اخلاقی واحفظ علی ایمانی واکفنی شر من عادانی دوم باید که زبان از غیبت نگاه دارد و در
سایر اوقات خاصه در زمان صوم زیرا که غیبت صواب صوم را باطل گرداند و ناقص سازد سیوم
گوش را نگاه دارد از استماع سخن کسی که غیبت کند زیرا که مستمع شریک مغتاب است در گناه چهارم
با زیر دستان شفقت باشد و با ایشان سخن نرم گوید و ایشان را نیازارد و از گناه ایشان عفو کند تا
خداوند خود که درین ماه رقاب جمیع خویش را عتق میفرماید از آتش دوزخ پنجم بر درویشان و فقیران
احسان کند بانچه تواند ششم تلاوت کلام الله زیاده از دیگر اوقات کند که در خبر چنین ثابت شده
و ابتدای نزول قرآن در رمضان شده شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هفتم نماز سنت بگذارد هشتم
چون گرسنه و تشنه و ناتوان شود جلال و بزرگی و قوت و سلطنت خداوند سبحانه یاد کند و عجز و فقر و مسکنت بنده

والحق

والحق بنده چنین میباید و الا خود را فراموش میکند نهم یاد خدا بسیار کند که نافع است دهم
برای ضعف روزه در روادت و نوافل کاهلی نکند والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی امیر الاخوان الالهیین سلام الله علیکم و رحمة الله و برکاته اما بعد
او بحکم
در نهاد آدمی این هست که البته در چیزی فانی و مستهلک گردد چنانچه جنبش آن چیز باشد بحکم جنبش او
بعضی آدمیان فانی در رسوم اند که ابنای دنیا بوحی شیاطین آنها را اعتبار کرده اند آنچه مقتضای آن رسوم
است کنند و ایشان را از ناحیه خود هیچ عمل و جنبش نباشد و بعضی آدمیان فانی اند در نوامیس الهی که انبیا بوحی خدای
عز و جل مقرر فرموده اند مجمل قول آنکه عبودیت ذاتی آدمی است و بندگی استهلاک و بدین اقتضا کند بعضی
عباد الله اند و فانی در او و بعضی عبید طاغوت شده و مستهلک در او اما عاقبت فریقین یکسان نباشد زیرا
آنکه خدای عز و جل حق است و حق قرار گیرد و طاغوت باطل است و باطل آخر ناچیز شود و مستمسکان بحق
حلاوت بقا خواهند چشید و متمسکان بباطل مرارت فنا خواهند کشید لا یستوی اصحاب النار و اصحاب
الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون اکنون ای مردمان چون از عبودیت بدی نیست بنده خدای باشید نه بنده
طاغوت و تابع اوضاع الهی بودن پسندیده تر باقرین عبارت لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی
فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم خدای
عز و جل و لیتم را از عبادت طاغوت خواه عبادت جلیه که اهل اشراک را باشد و خواه عبادت
خفیه که اهل اغراض راست و فیهم قال رسول الله صلی الله علیه و آله الشرک فی امتی اخفی من دبیب النمل
وارادوا انه رءوف بالعباد والسلم علی ولیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین ثبتهم الله فی التائبین اما بعد
هر ساعتی که آدمی صرف دنیا و ذکر و عبادت خدای عز و جل میکند او را در عوض آن در آخرت امثال آن
خواهد آمد از ثواب و کرامت که پادشاهی تمام جهان برابری با آن نکند و حدیث نبوی که رکعتا الفجر خیر
من الدنیا و ما فیها مصدق همین معنی است پس تا بقدر مقدور در عبادت و ذکر کوشید و مگذارید که وقت
شما بضایع صرف شود و سخنان بیهوده و بدانید که خدای عز و جل هستی را که تا کنون آفریده تا در حالی که
آدمی باشد باش آید عبادتی لایق آن بتقدیم رساند و اجری خاص که ذوقی مخصوص داشته باشد که دیگر
اجرها چنان ذوق نباشد کرامت فرماید مثلا چون صباح از خواب بیدار شوند عبادت آن لحظه آن
باشد که گوید الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و رد الینا ارواحنا و الیه البعث و النشور و حقیقت این معنی بل

اندیشه و هر کس که در آن ساعت بابن عبادت مشغول شود خدای عز و جل او را در قیامت اجری دهد که او در آن تمنی شود
که کاش بجای آنکه یکبار بیدار شده صد بار بیدار شده بودی و این ذکر گفته بودی اکنون چه گویید در حال کسی که
از صد بار که بیدار شود یکبار این ذکر نگوید چه حسرت و پشیمانی که او را روی نماید در قیامت و بر این قیاس کنید
سایر عبادات را و وقت را غنیمت شمرید و در هر وقت عبادت آن وقت و وظیفه آن وقت نگذارید که
از شما فوت شود وظیفه این وقت تعمیر اخوان آباد است بنظم امور آنجا و تعلل آنجا و درین کار بتمام همت کوشش کنید که این ام خیرات و احسانات است و هیچ باید که شما را ازین باز ندارد هر چه بدین سبب
فوت شود که تا آنکه چیزی فوت نشود و آن فوت را قبول کنید و بدان رضا دهید و تعلل ناکردن اخوان الله
رضا مدهید و بدانید که هر صعوبت که پیش می آید آخر رحمت خدای مبدل بسهولت خواهد شد صبر کنید که
ان الله مع الصابرین والسلام علی اخوانی ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

زاد الله ولیی رغبة فی اسعاد ما ینبغی ان ینبغی **اما بعد** برسد که آنچه میخواهم که او چنان شود
آنست که عالی همت باشد و ذو الانبعاث و فعال و ذو العزم باشد و طارد کسالت باشد عالی همت آنست که
به تساوی بومین خشنود نباشد و خواهد که حالش هر روز از روز پیش بهتر باشد چون دو روز چند که حالش
یکسانست از آن آتشی در او برافروزد که سراپای او بسوزد و هر آینه برای تسکین آن حرقت اگر تدبیری کند
و در پی چاره گری شود و آن در ایستادن او در پی چاره گری از برای طریق ترقی کردن ذو الانبعاث و لیست
و چون برای آن چاره چند بیند باعمال چاره مشغول شود و آنرا بفعل آورد فعالیت آن باشد انگاه بر اتمام
آن مواظبت و مثابرت نماید و تا آنرا بغایت خود نرساند دست از آن باز ندارد این ذو العزم بودن
باشد و چون تن آسانی و عافیت جوی او را از مواظبت آن مانع شود و بقوت نفسانی آن میل تن آسانی
از خود براند و مردانه در کار آورد و از فراغت بگریزد این طارد کسالت باشد چون بر این پنج خصلت مواظبت
نماید خشنودی ما از وی حاصل باشد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر فاضل الملة والدین محمد وفقه الله تعالی و اعانه
اما بعد در روش راه خدا باید که آتش باشد و در معامله مردمان آب بسیار برفق و لین با مردمان
معاشرت کند و از جرایم و تقصیرات مردمان عفو کند و غضب نکند و اگر مغلوب غضب شود و قاموس شود
و اگر ایستاده باشد بنشیند و وضو تازه کند و در حین غضب هیچ عمل که مقتضی غضب است نکند و اگر والعیاذ
بالله چیزی از اینها واقع شود در زود بار زود وقت اقتدا و توبه کند ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و اگر

باکسی

باکسی که در تی اتفاق افتد زود سینه پاک کند و کینه او در دل نگیرد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اوصیت
فرموده و گفت یا بنی ان استطعت ان تصبح و تمسی و لیس فی قلبک غش لاحد فافعل یا بنی و ذلک من
سنتی و من احیا سنتی فقد احبنی و من احبنی کان معی فی الجنة یعنی ای پسرک اگر توانی که صباح کنی و شب کنی
و نباشد در دل تو غشی مر کسی را پس بکن که این طریقه من است و هر که طریقه مرا زنده کند مرا دوست داشته باشد
و هر کس که او مرا دوست داشته باشد هر آینه او با من باشد در بهشت و الله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر عماد الدین جعفر **اما بعد**
چون خدای عز و جل شما را بکرامت اسم جعفر مکرم داشته از شما در متمنی آن خود را خالی نباید گذاشت از جمله
سیرت و کرامت او این بود که در غزوا سپ خود را پی کرد تا روی باز گشتن نداشته باشد ثبات و سلوک شما را
بجای آن در جشنه نزد نجاشی چنانچه راست بود در شان عیسی صلی گفت و از کس نترسید و باک نداشت بعضی شما
از این آنکه در راه خدای لا یخاف فی الله لومة لائم باشد و از جمله کرامت او رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با وی
گفت اشبهت خلقی و خلقی و خلق عظیم رسول الله صلی الله علیه و آله بر شما پوشیده نیست شبه بان کنید و چون
سیرت او اینها بود و چون از حبشه بر رسول الله صلی الله علیه و آله قدوم کرد در حین فتح خیبر بود رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود ما ادری بایهما انا اسر بفتح خیبر ام بقدوم جعفر لاجرم اگر شما بسیرت او سلوک کنید چون بر رسول الله
صلی الله علیه و آله قدوم کنید بقدوم شما همچنان مسرور باشد اللهم هب لنا رضاک و رضا رسولک اللهم استعملنا
فیما یرضیک عنا و بلغنا جوارک انت الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و عونی الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ادام الله تعالی ارشاده
و آواه **اما بعد** خدای را عز و جل با آدمی بالذات دشمنی نیست و اگر نه ایشان را باصلاح
دعوت نکردی و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و چندین کتاب جهت اصلاح ایشان نفرستادی دشمن
خدای عز و جل با دنیاست الدنیا ملعونة ملعون ما فیها و قهر خدای عز و جل بر دنیا فرود می آید برای آنکه دنیا
خواسته که هستی خود هستی خدای را عز و جل بپوشاند قال الله تعالی العظمة ازاری والکبریاء ردائی فمن نازعنی
واحدا منهما قصمته فی نار جهنم هر کس از آدمیان که تعلق همت او با دنیاست چون محبت مفید اتحاد است
او را با دنیا که دشمن ظالمه کافره جاهله است یکانگی پیدا شود که هر خشم که بر دنیا فرود می آید بر او نیز
فرود می آید چون علاقه دل آدمی از دنیا منقطع شد و از هستی دنیا که هستی است دشمن هستی خدای عز و جل پاک
شد عذاب را با او چه نسبت است تا از آتش دوزخ چه باک است که از هستی تن جان تو پاک گشت

اول کسی را که به دوزخ اندازند دنیا باشد بصورت عجوزه او را برلب دوزخ آورند و سرنگون در دوزخ
اندازند بعد از آن دوستان او از عقب او در دوزخ افتند که المرء مع من احب هر کس که امروز از دنیا
نمیتوانند برید فردا از او نخواهد برید دنیا او به دوزخ خواهد رفت این سخن حق و صواب است بر شما باد ای
اخوان الهیین که محبت دنیا از دل برکنید و محبت خدای عزوجل که جای آن است در دل نهید تا نزد خدای عزوجل
حشر شوید فی مقعد صدق نه با دنیا حشر شوید فردا با البوار اعاذکم الله و ایای من عذاب النار و جعل حشرکم

مع الابرار انه العزیز الغفار

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی سلام علی حبیب قلبی اخی یحیی جعفر علیه السلام اما بعد
عزم جزم دارید که اگر هیچکس با ما یار نشود در این راه ما از راه باز نه ایستیم و یکدو نفس معدود که بما بر سیم
از قلت عدد و مدد و در این راه نیم و هر چه باد اباد شک نکو در راه مردمید که بجدای سوکند که این کار حق است
و همان کار است که وصیت پیغمبران بآن شده و اگر ابلیس ابلیس و سوسه اوش آید جوابش گویید
تو کاری بهتر ازین در دست داری بنمای که آن پیش گیریم قل فاتوا بکتاب من عندالله هو اهدی
منهما اتبعه ان کنتم صادقین اگر دست از آن کار برداریم غایت آن باشد که دست بهمان گیریم که سابقا
میکردیم چه خیری از آن دیدیم و چه خیر بآن کمان بود بهر حال اگر مقطوع به نباشد که این طور بهتر است ظاهرا خود
آثار خیر بر این بهتر کاری لایح است چون بهتر از کاری نیست بهر حال این اولی ای حبیب قلب من بهر دل را
اذن آن نیست که او را بر بساط خدای عزوجل راه دهند آن روز که دلها را آفریده اند هر کس را برای کاری
آفریده اند قال الله تعالی انی خلقت الخیر و خلقت له اهلا و خلقت الشر و خلقت له اهلا او کما ورد فی الخبر شما
که ربیب تربیت شما را در کان نه افکنده اید بلکه دیده های نمناک بدلهای غمناک سینه های پاک آن ساعت که شما نهید بخاک
که این حق است و در آن شک نیست والله ولی العصمة والتوفیق والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی حضرت المخدوم افاض الله علیه جزایل الانوار شمس الملة والحق
والدین شهریار اما بعد در آن جهان ماه و ستاره و آفتاب نیست و شبی نجا نور چراغ
واشرقت الارض بنور ربها هر دیده که شایستگی دیدن آن نور ندارد آن جهان براو تاریک و مظلم خواهد
بود چنانچه اگر دست برون کند دست خود نه بیند و جلا دیده اینجا حاصل توان کرد من کان فی هذه اعمی فهو
فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا نظر در مصحف در حین تلاوت موجب جلای آن دیده است و نظر در عالم
بهجت و وقار موجب جلای آن دیده است و نظر در کعبه موجب جلای آن دیده است و نظر در آسمان به

بیت

نیت تفکر و اعتبار موجب جلای آن دیده است و برون کردن خواب از دیده در میان شب و نماز مشغول
شدن موجب جلای آن دیده است از نیها بهر چه دست رس باشد نهاد که تقصیر نباید والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی حضرت المخدوم المحفوف ذی العز المسعود عظیم الامصار شمس الملة
والحق والدین شهریار افاض الله علیه جزایل الانوار اما بعد اگر کسی در طاعت تقصیر کند باید که
دیگر ان که میل طاعت دارند امداد او کنند تا فارغ البال بطاعت مشغول شوند که چون او وسیله شده است هر
طاعت که ایشان میکنند بحکم الدال علی الخیر کفاعله مثل آن در نامه او می نویسند پس این حیلت طاعت بسیار
برای خود حاصل توان کرد و اگر کسی بدی کند باید که فی الحال از عقب آن نیکی کند تا بحکم ان الحسنات یذهبن
السیئات آن نیکی بدی را محو کند قال النبی صلی الله علیه و آله اتبع السیئة الحسنة تمحها دیگر وصیت آنست که
پیوسته باید که زبان شما رطب باشد بذکر خدای عزوجل هر گاه که در اثنای سخن خاموش شوند آن خاموشی را
غنیمت شمرده چند نوبتی ذکر کنند و باید که سخنان که گویند تمام ممزوج به استغفار باشد هر بار سخن که گویند چند نوبتی
استغفار کنند و چون مجلس بآخر رسد بگویند که سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک که

آن کفاره مجلس است والله الموفق والمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی ولی فی الله الاکبر رکن الملة والدین حسن اما بعد
با وجود خدای عزوجل کسی بدیگری متوجه شود با وجود امکان خدمت او کسی کار دیگر کند با وجود رسول الله
حبیب خدای صلی الله علیه و آله کسی بروی غیر او کند با وجود اهل محبت آن بر در کسی بیرت دیگران پیش گیرد
زهی بدبختی زهی روسیاهی زهی حماقت زهی شقاوت ای ولی و حبیب من روزی خواهد آمد که نیکوکاران
تمام سرافراز باشند و بدکرداران در سوز و گداز اگر توانی که آن روز سرافراز باشی بکن ای ولی و حبیب من
آن روز نزدیکست نه دور من مات فقد قامت قیامته و الموت الی احدکم ادنی من شراک نعله ای ولی و
اگر تو در پس دیوار برزخ بنگنجد و عذاب گرفتار باشی ترا چه سود که مادر و برادر و خویش و پیوند و زن و فرزند
ازین سوی بخورند و بگذرانند اگر باشی که تمام ایشان فدای یکساعت بل یکنفس عذاب خود کنی ای ولی
و حبیب من غم آنها نخورد و اگر ایشان میخوری غم آن روز نشان بخور قوا انفسکم و اهلیکم نارا دیگر هیچ غم علیه
که در جهان نخوری جهان هر چون که میخواهد گو می باش اما آنچه در مکتوب پرسیده بودند از اشارات

از اشاره براخوان از آن مشروح

بنویسند والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر مجد الملة والدین محمد نصره الله تعالی و ایّد
داعیانه و بنده دامن دولت جاوید و گریبان امید حیف باشد که بگیرند و دو گریبان بگذارند این کار که
دست بآن گرفته اید بپایان می باید رسانید سنت اصحاب کهف بعد از اندراس خواسته اید که
احیا کنید مردانه کمر در بندید و از پای منشینید تا آنرا بر جای خود بنشانید سخن از این باب گوید و کوشش
درین باب کنید و از سخنان هر چیز که تعلق بغایبات دارد دل در بندید که زود دست کز از آنها پشیمانی خواهد
خواهد بودن وقت خود را صرف مطالعهٔ تفسیر و حدیث و تذکرهٔ مشایخ کنید و تلاوت قرآن و نوافل
صلوات و مذاکرهٔ خیرات، هر کس که گر شنید ابتدا السخن حق کنید پیش از آنکه او ابتدا السخن باطل کند که هر
سخن که بمیان افتاد در پی حکایت بر سر آن میرود و اگر سخن صواب نباشد خاموشی احد الصوابین است
بازگشت بخدای احد فرد خواهد بودن پاره پاره خوی با این حدیث کنید که اگر بغته واقع شود تاب
توان آوردن و دهشت و دهشت بر این نفس کار کند و حیران و سرگردان بماند و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

نامه ولیم و حبیبم الامیر عماد الملة والدین محمد رسید و از هوای آن نامه دلم تازه شد و دلم تازه شود جز از بوی
جگر کباب هر کس که از چنان جا بجا جدا افتد و داند که آیا باز رسد یا نرسد چرا دلش کباب نباشد ای ولی من
جز شنیدن بانگ نماز راحتی ندارم چون بانگ نماز شنوم زنده گردم و جهان نیز زنده گردد و چون بینم که کسی
نزول میکند فغان از جانم بر آید و از جهان نیز بر آید و چون بینم که کسی نام خدای میبرد و دلش از تعظیم خالیست خواهم که
سر وی برم و جهان نیز خواهد و چون بینم که کسی خاشع و سر افکنده باشد خواهم که در پای او میرم و جهان نیز خواهد
ای ولی من رمضان بر تو و بر سایر اخوان و بر سید اخوان حبیب من امیر جلال الدین شیخ محمد مبارک باد و الکاه مبارک
باشد که خاموشی و اطراق و خشوع و سکینه در شما با ما آورد والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی الامیر غیاث الدین محمد انزل الله علیه السکینة اما بعد
ضمان نمیتوان شد که اگر کسی روی بخدای عز و جل آورد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از دنیای او یا
از مال او یا از حرمت و عزت و لذت و قرآن بکم نشود کیف و رسول الله صلعم فرموده است احبنی حکم علیه للفقر
تجفافا و کثرة المومن لا یخلو من ذلة او قلة او علة این خرید و فروختیست چون آخرت حاصل میشود دنیا باید بدل
جمع میان ثمن و مثمن نمیتوان کرد . دنیا بمراد خواهی و دین درست این هر دو نباشد ز فلک ثبت

غرض

غرض اگر اخوان بخود ببینند که چون راه خدای عز و جل پیش گرفته از اینها هیچ خواهد آمد چون رنج بیاید برسند
و بیدل شوند که اگر مردمان همه دست پیش آمدن در صورت شخص اندک شکستی مشاهده کردند آن حرمت داری
کرسانی میکردند آن مرتبه نمیکنند خواه خویشان خواه آشنایان خواه زن خواه فرزند و غلام و نوکر برای اینکه حلاوت
سگ شرب اند سگ چون کسی را ببیند که جامهٔ دریده دارد تعرض کند چون کسی ببیند که جامه محتشمانه پوشیده
بکف را بسند از اینها اندیشه نکنید که آنچه فوت میشود جزوی است و آنچه بدست می آید کلی باطایفه گفته اند
اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا و در شأن جماعتی گفته انهم کانوا قبل ذلک مترفین این لذات و علو جهان و نعمت
است موجب انتقاص لذت و عزت آخرتست این که نصیب آخرت کم می آید و نصیب دنیا اگر باشد
و در آخرت ابراهیم ادهم را ملک شرب آن جام بکام رسید تمام مال و ملکش بر سر آن رفت اگر شما را
اندکی از آن بر سر این کار رود و مضایقه است و شاید که خود نرود و بسیار کسان هم باشند که حب فسق ایشان غالب
میشود و خیلی مال و حشمت ایشان بر سر آن میرود و الله الحمد که شما را در حب طلب این مقصود پیش هر چه آید اگر پیش
آید بسیار بسند هم از شما که حب بعضی هوا بر ایشان غالب شده و صد قصور در کار ایشان از آن آمده
می آید اگر اندکی مال و جاه شما در حب خدا و رسول و اقامت سنت سلف و احیای سیرت ایشان رود و بدست
دل اگر بار کشد بار نگاری باری ور کسی بار کشد جور تو باری باری والسلام الله الاعانة و التوفیق و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی اخی و ولیی الامیر غیاث الدین محمد اما بعد باید که بعد
دنیا ترا چنان فرو گیرد که آخرت فراموش کنی و مراد از جزویات ترا چنان برباید که از تامل در کلیات
اعراض کنی تا از آنان باشی که و کاین من آیة فی السموات والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون صفت انسان
باید که ترا بیتی آنچه باشد لقمهٔ نان خوری یا کلمه بر زبان آوری بگوش آید طبع سخن بگوی و مکن که خیر الکلام
قل و دل هر چه سخن بانگشته گوی بهر چه در گفتن آن فایده و حکمتی باشد بگوی و الا خاموشی احدی الحکمتین است
از اقبال مردمان بر تو خرم مشو و از اعراض ایشان غمگین مگرد تمام خلائق علیم را باش که تیم هستی است
آدمیان طلسمات اند از ایشان سود و زیان نیست قد قال تعالی و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا
الا هو آدمیان ادا و دل اندازا و از ایشان مترس که هیچ در تحت ید ایشان نیست ناصیهٔ ایشان بدست خدای است
با تو که خواهد تشان اگر خواهند و اگر نخواهند خطاب با ایشان این بود که آتینا طوعا او کرها ایشان خود چه
باشند بر بنی آدم بنظر رحم و شفقت نگاه کن اسیر انند یکی در دست قهر و یکی در دست جهل که این
نمیدانند نیستانند و دعوی هستی میکنند وانند و این زبردستی با آشنا و بیگانه مکن و
صبور و حلیم باش که خدای تو صبور و حلیم است تنبیه مکتوب دیگر که بر اسم کاتب و مکتوب الیه مشتمل است

از برای آنکه مکاتیب نزد خدای عزّ و جلّ میخوانند و نام ایشان در آن اگر باشد آنجا مذکور گردد با نام ولی ملک
شرف و کرامت آدمی بپندارد که از وفا فلند و چنین نیست عجز و بجز احوال او آنجا باز میگویند و در خیانت و

کلمات این باز رسانند والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الاعزین کثّرهم الله و بارک علیهم اجمعین اما بعد
مردمان بهر روزگاری نامه نویسند مرا چه افتاده که هر روز نامه نویسم هر صباح که بر مجرم و خیانت قائم شده
آنرا غنیمتی میشمرم و هر روز جدیدمرا در کار رسانی خود ردی میباید لاجرم نامه مجدد بسوی اخوان که بحکم عهد مواخات
غمخواری خود و ایشان یکسان باید که باشد بنوشتن می آید گفتن از شنیدن مشکلتر است چون این گفتن ملول
نمیشوم اخوان باید که از شنیدن هم ملول نشوند نی شنیدن از گفتن مشکلتر است برای آنکه شنیدن کار
ازان کردن است شنیدن بگوش چه سود میدهد خدای عزّ و جلّ این مشکل بر شما آسان گرداناد
ای اخوان کرم آن باشد که مردم افسرده آیند و افسرده آن باشد که مردم گرم آیند ای اخوان این وجود را مغزی
است و پوستی و همیشه مغز در پوست پنهان باشد پوست را بگذارید و خود را بمغز رسانید کاه خوردن شان
حیوان است شما آدمی اید بدانش دانه بدست آورید کاه را از آنجون نفوذ بصیرت بود جز قشر نمیدید که
ان هی الا حیوتنا الدنیا لاجرم جز تمتع بآن قشر کاری نداشتند یاکلون کما تاکل الانعام مومن که ایمان به
آورده نشاید که همچون ایشان سر در تمتع فرو برد سر بر باید آورد ای اخوان آنچه نموده نیست الا که نموده مغز
است از دریای نمرایم میندارید و فرحوا بالحیوة الدنیا وما الحیوة الدنیا فی الاخرة الا متاع جعلنا الله وایاکم من الفائزین

بحسن الکلمة والی یمین سعادة الاخرة انه حمید مجید والسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی و عونی و نصری الی الله الامیر محب الملة والحق
والدین الشیخ محمد نصره الله و سدّد اما بعد چون دنیا نقد است و آنچه نزد خدای عزّ و جلّ
است وعده مردمان بدنیا بهتر مایل اند اما با جلال خدای سوگند که وعده خدای بهتر است از نقد دنیا اگر
نقد میدهد قبول نداریم و خدای عزّ و جلّ اگر وعده میدهد بجان پذیرائیم نسیه تو به ز نقد دیگران
خشت تو بهتر ز حلوای کسان اگر ابلیس بگوید دست از نیستی بدار و آن شاید بدنیا جواب باید گفت
اگر با فهم زهی دولت و اگر بیا فهم در جستجوی آن عمر بسر بردن احدی الحسنیین است گویند چون یوسف را
در مصر میفروختند پیره زنی کلابه ریسمان داشت آورد که یوسف را بدین میخرم مردمان بر وی خندیدند که
هم سنگ او مشک و زعفران میدهند و نمیفروشند بکلابه ریسمان تو خواهند فروخت گفت دانم که یوسف را

بان

باین ثمن که من دارم نمی فروشند اما خواستم که داخل خریداران او باشم ای ابلیس و ناجوانان شبهه دنیا بر سند
بسیار کس میجویند و نمی یابند دنیا کامی میسر شد چون دنیا با این خساست بجز این نیست که اگر مه وصول
باین متعین نباشد آنرا جو جند آنکه نزد خدای عزّ و جلّ است با آن نفاست باین معنی سزاوارتر است اکنون ما هم
یافت و نایافت هیچ نیست هرکس و کاری دگر هر خریداری دگر بنده و سودای او ای ابلیس تن
که مهر او در جان ماند آن آتش افروخته که به مهاسر و تو فرو خرد از نا بجزی بگذر و اگر بنده می بینم که در تو هم در گرد
بمبی چون رسی بشنا و رو خوش که اندر کوی ما مسیار و آتش ای ابلیس اگر چه پیدا است که تو
از آتشی اما آتش آنست که پیش ماست اگر آن آتش بینی آب گردی ولی و حبیب مسرلکاه در آسمان کنند
و چند که این روش که پیش دارد اگر همه عالم جمع شوند توانند که او را از آن باز دارند نتوانند باید که او در روش خود

همچنین صلب باشد عوعو کلاب ها را از سیر خود باز ندارد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر عماد الملة والدین محمد جعله الله من الصالحین
اما بعد کلید کنج هستی فکرت صافی است جز به آن قفل مغلق نتوان گشود و از نهان هستی آگاهی نتوان
یافت و فکرت صافی از دل حاضر آید و حضور دل با آمیزش و آویزش با مردمان صورت نبندد راه این گنج
در کنج عزلت توان برد و مستعد این انفراد می باید شد که در هستی دو قاعده است یکی و نفس یکی نفس بسط که با آن
اشیا از درون به بیرون داده دوم نفس قبض که با آن اشیا از بیرون باز درون کشد پیکس و هر که نفسی دیگر باز
نکشید پیش از آنکه هستی نفس باز کشد و این کس را با درون خویش بر دارد درون او آگاه باید شد قل انظروا ماذا
فی السموات والارض چون بدرون او رسند آشنا اینجا باشند و وحشت مبتلا نشوند مبادا که شیطان
فریب دهد که نزد باز گشتن همان حال پیش خواهد آمد که در اول بود برای آنکه در اول جهت استمرار اندراج و
استهلاک شعور نبود از آن جهت او را جدا نشیده او را با او داده دیگر باره که باینجا رسد و وصول او بجا مجدد
باشد ادراک حاصل شود این نوبت که نهان هستی میرسد مگر آنرا در خواهد یافت اگر مناسبت و جنسیت با آن
تحصیل کرده آن بیکر بر او حور و دوشیزه است و اگر ملایمت با آن نه کرده بر او عفریت مردم خوار است
اگر کسی گوید هستی شخصی است و او را نفسی گوییم سبحان الله بمردی چشمی میانی که میان اهل سخن بوده و مجاز
و استعاره و شنیده و لطایف بیان نفهمیده چنانکه چیزها که در زمانه رود و نسبت به زمانه کنند آنچه در هستی رود

اسناد بهستی کنند اسناد مجازی بغیر درستی این آمد باشد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد ایده الله اما بعد

تامل این باب هم

این نامه برای شرح حال مینویسم اما هیچ مهم ترا ز حو حظ نیست و هرچه واقع است احتیاج بذکر ما از ان واقع
ترست پس ابتدا آن برادر بیکلم آنکه بنده که خدای عز وجل در کتاب کریم گفته است وما خلقنا السموات
والارض وما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا کار کافران چه بود و معنی چه کمعنی همین است که واقع است
اند و نمی بدانند و با هستی خدای عز وجل میفرماید که اگر چنین باشد آفرینش عالم باطل و ضایع باشد برای آنکه
این کرامند آن نیست که وجه اینجا داین باشد پس آن برادر برخلاف کافران میداند که کار غیر این است
آنچه پیدا شده کفی است از بحری که در زیر کف پنهان است   یکی دریاست در عالم نهانی کز وی
جزیی آدم بگردد   زحیوان ها که انسان دانیرد   درون آب حیوان هم نگردد   بکوشد تا خود را بساحل آن
بحر رساند و شناوری آن بحر بیاموزد و ماهی آن دریا شود بیش از آنکه آن بحر طوفان کند و هیچ ازین
خویش باز دو هر کس که شناور باشد آن رسد که بغرقه شدگان در دریا برسد هر کس که ماهی است آن
دریا برا و بهشت باشد و دار الحیوة و هر کس که جز ماهی است آن دریا برا و دوزخ باشد و دار البوار چنانکه
نیل بر سبطیان آب بود و بر قبطیان خون بکوش و غسل خود را افسلین سازد و لی جو در امهل و جم خود را
جمیم و تا خود را افساق و نکل خود را زقوم در یابد خویشتن را پیش از آنکه ترا دریا بنمایند که شروع در نامه سید مقصود

شرح حال خود و حالیا بر وای آن نامه والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر فاضل الملة والحق والدین عبد الله کمل الله شفاء
و جمع له الی شفا النفس و سر له العروج الی معارج القدس اما بعد قال رسول الله صلی الله علیه وآله المرض ... الجسم شفاء
بحیز الحسب منه از درد الم که روی نماید متبعش نباید شد که بی شکست جسم که قفر است استخراج آن میسر
اگر و از گنج در دربر سنگ و نیک عصاره قاذبا به بدهش بدرند بار چون ما علم نظر در کسی که احوال آن
از و باید کرد که شکر کنند بار کش می باید بود که اگر مقصود در بدست آید دست از طلب دار اند نجات خود را
فدای کلیات حق میباید کرد تا کلی شوند کلیات حق را طمع نباید داشت که کلیات حق تابع جزئیات انسان شود
تا ظالم باشد که لا ینال عهدی الظالمین آفرینش جهان را عبث نباید شمرد و گر آفرینش جهان را ضایع نباید داشت
چون غایات غیر تمیکه آدمی خود را سپید بصادم غایات حقیقیه است که روی امر با آنست شده در شفا با
داد و بطلان غایت خود که اگر جزئی فت از کلی جزئی توان ساخت   اگر رفت گل گلستان باقی است
ور خاک شد جسم جان باقی است   گر انجم کنند روی اندر نقاب   چه غم هست چون طلعت آفتاب   چون خدا
باقی است از فناء خود باید ترسید که آنکس که اول آفرید دیگر بار تواند آفرید و کیلی چون خدا که داد غم روزی خود نباید
بلکه غم هیچ چیز و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین ثبت باز گرد یکباره بخدای می باید که باشد و فارغ البال

نوشتن

نوشتن و حسبنا الله ونعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد کتبه الله فی زمرة الصالحین
اما بعد از آدمی تا مرگ را بسیار نیست آنچه بعد از مرگ پیش آید یا شقاوت ابدی است یا سعادت
سرمدی ندانم که آدمی چنین آسوده و فارغ البال چگونه نشسته و چگونه میتواند نشست و بکسی میماند که او در آتش
را هی عظیم در پیش باشد اللهم نبهنا عن نوم الغافلین یک یک میمیرند و بکردارهای خویش میرسند و باقیان
هیچ نمیگیرند به لهو و باطلی که دایم مشغول اند مشغولند تا مرگ بر ایشان مفاجی آن میشود و یکسان نیست حال
کسی که آماده مرگ شده و مرگ او را دریافته و کسی که آماده آن نشده و مرگ نکرده که دست پاچه شود   کارسازی مرگ
در آن حین و کار سازی مرگ دوام ذکر خداست عز وجل و حق او و بندگان او نگاه داشتن که با محسن ایشان
احسان کند و از مسی ایشان عفو کند و مودت جیر و دو نور و صبور و خاشع و متطوع بود ان الله سبحانه وتعالی
آن برادر اعز و سایر اخوان او را با کتساب این ملکات و اقتناص این خیرات موفق سازد و جمع
ایشان را از تفرق و شمل ایشان را از تشتت و دل ایشان را از اختلاف و عزمت ایشان را از دستی محفوظ

دار اواه الکریم الجواد و حسبنا الله ونعم الوکیل

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله تعالی الامیر عماد الملة والدین محمد اما بعد خدای عز وجل
جهان را چنان آفریده و طرح هستی نوعی انداخته که هر آدمی را چندان معیشت که شرط قوام حیات است بدو رسد اگر خود
هیچ کار نکند بعد از آن آدمیان را بعبادت فرموده و بتحصیل زاد آخرت بعضی آدمیان بهمان قدر معیشت
اکتفا کردند و وقت خود را صرف عبادت و تحصیل زاد آخرت کردند و ایشان مطیعان اند بعضی بهمان قدر
قناعت نکردند و تمتع و تلذذ میل نمودند و وقت خود را صرف تحصیل فضولات معاش کردند و بتحصیل زاد عقبی
نپرداختند و ایشان عاصیان شدند و اما مطیعان اینجا از ما بحرف کسب قوام کنند تا ایشان کنند که بر آن اند که اگر
آن کار نکنند روزی ایشان نرسد بلکه بقصد تعاون کنند و با عالم کشیدن و از بی نوع کخفیف کرده بار احسان
بر رفقا و اهل ملت و بر تقدیر اگر کسب زیاده از قوام نیست باید که از کلاب کنند و الا ایشان میدانند که
اگر هیچ کار نکنند چندان قوت که شرط قوام است با ایشان خواهد رسید چنانچه احوال اطفال و معتادان مشاهده
میشود برای آنکه حیات عادت قوت است تا بحدی که اگر هیچ سبب عادی نباشد بخرق عادت قوت میرسد
مگر که اجل حیات منتهی شده باشد و آن هنگام وجود اسباب عادیه بی مفید نیست چنانچه اگر
اجل حیات منتهی نشده عدم آن مضر نیست فتح الله عین حسی بمشاهده الحقایق و اورده

ینابیع الحکمة برحمته والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله تعالی الامیر مجد الملة والدین محمد اما بعد سخن بر
قسم است یک قسم سخنان است که برای ثواب آخرت میگویند مثل مذاکرهٔ علم و دلالت بر خیر و کارسازی مسلمانان
وامثال ذلک یک قسم سخنانست که برای مصالح دنیا و راست داشتن امور معاش میگویند و یک قسم سخنان
است که برای روز گذرانیدن میگویند امری از امور آخرت بر آن موقوف و نه مصلحتی از مصالح معاش و لا یعنی
عبارت ازین است ازین قسم روز را بعبادت باید گذرانید و بتفکر و مذاکرات الهیه یا باکتساب ضروریه
قوام یا اکتساب زاید بر آن بقصد انفاق بر اهل استحقاق بر افعال و اقوالی که هیچ فایده ندارد و دفع الملال
این طریق اهل بطالت و کسالتست اعاذنا الله و اخوانا منه یاد دارم که خاطر بعبادت یا مذاکرهٔ علم یا تلاوت قران
وامثال ذلک از امور اخروی منشرح است بآن مشغول میباید شد و چون از آن ملول شد بکسبی مشغول میباید شد
و چون از آن ملول شد بکاری که از آن چیزی حاصل شود که صرف ضرورت خود و حاجت محتاجان کند و هر چه
این دو است لایعنی است و چون ناخوشی والده چیز شود یکی برای او استغفار کردن دوم برای او صدقه دادن
سوم با دوستان او احسان کردن والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق والسلم علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی الامیر عماد الملة والدین جعفر اما بعد آدم موجود به
راستی است که انس جسمی بر سیمای او لایح است و بوی حقیقت از انفاس او فایح دیگر موجودات تماثیل
منصوبه اند که روح هیولی در ایشان از ناجزا ایشان پدید میشود و چهرهٔ ایشان در آینهٔ او دیده میشود چگونه مجاز
از آدمی را قیاس بر مفارقت دیگر چیزها توان کرد و در سخن بعضی مشایخ هست که هر لذت که در بهشت نمودار ای
در جهان دارد نمودار لذت لقا مشاهدهٔ اخوان است پس آن مقدار که لذت لقا فایق است بر دیگر لذات
بهشت لذت مشاهدهٔ اخوان بر دیگر لذات جهان افزون باشد هر آینه الم مفارقت ایشان بنسبت با الم مفارقت
دیگر چیزها تواند بود و اگر مفارقت این دیگر چیزها بتکرار معتاد و سهل گردد مفارقت ایشان بتکرار معتاد و سهل نگردد
و عارفان که از صورت اخوان و اقارب زیاده متالم نمیشوند از آنست که پیکر معنی که انس حقیقی آنست در آینه
بصیرت ایشان همچنان منطبع است که مفارقت نیفتاده بلکه انچه از بیرون بود با درون نشست و نزدیکتر
شد فتح الله عینی بعین بصیرتک و اخذ بیدک الی عوالم اللطایف لتری الغایب حاضرا و کانک تکون
الیه ناظرا والسلم علیکم و رحمة الله

کوی مه

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین محمد اما بعد حق شما

برحق

برحق خود دیگر ازحد دیگران بر باطل ایشان باید که باشند و بعد از ان هر کس که خدای خود را که او را آفریده و روزی میدهد
و می پرورانند فراموش کند چرا ما او را فراموش نکنیم با جفاکاران جفا اولی است و اگر گویند ایشان را در بارهٔ خدای
تقصیری نیست ای اگر انصاف آنکار نیشند گویم حاشا و کلا امر خدای عز و جل ایمان ظاهر نیست که بر کسی پوشیده باید
اما مردمان کافر نعمت اند گمان برند که اگر ایشان با منعم چاپلوسی و تملق بکنند نعمت یا ذکر و همچون سگ دنبال
جنبانند و آنرا شکر پندارند آن نیز شکر نیست و چون از منعم اختلاف حال یابند که گاه نعمت دهد و گاه
ندهد بلکه حال او را در انعام و احسان یکسان و دایم بینند چنانکه شان خدای است عز و جل آن چاپلوسی خود
حاضر ندانند و ترک آن برکنند و ظاهرا و باطنا جفا و اعراض پیش گیرند بلکه کافر نعمتی و بدگوهری ایشان بجای
باشد که بنیاد سخنان بیهوده کنند و انکار منعم کنند و گویند هیچ منعمی نیست ای کافر نعمتان چون منعم نیست و نعمتها خود
بخود واقع است چرا چون بلایی روی نمود فرا یاد آن افلاک میروید و یا رب یا رب میزنید اگر منعم گوید چرا اما
غایت آن من معرض تو دید گویند که معنی و ردها که از تو آگاه بود دیم از شما نشنود و گوید سبحان الله این کمیعقل آگاه
شدید نی به بهانه میاورید که دایم آگاه بوده اما بد گوهری شما را بان گوران میداشت و تخم حرمان مزرع امید شما
میکاشت فالیوم ننسکم کما نسیتم لقاء یومکم هذا اعانک الله و حبیبی عن نوم الغافلین

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام بر حبیب من امیر رکن الدین حسن اما بعد بر آن حبیب روشن باد که نوری هست که این
جهان بآن روشن است از آنهای توانم نهاد و صفتی توانم کرد اما دانم که مردم را بس شیفته میدارد و دلبری و زیبایی
و دردی لذت ناکی از ان حاصل است که اگر آن حبیب کشف داند که چیست و جان می یابم که نوری است که خیر
آن را نتواند پوشانید و این از عجایب است که از ان مجبر کرسی شان نتواند داد و قرار این تیر در دل صاحب
همت می یابم چون صاحب همتی مر یابم دلم می آساید اما دریغ که صاحب همت کم یافت میشود و صاحب همت آن
باشد که آسمان را بیک منزه بر دارد ای ولی و حبیب من چه دیده که بان آرمیده دیده بکشای و برق این نور بین
و بدان که نور پوشیده نتواند بود اما مردمان در بارهٔ ادراک این نور سه طایفه اند طایفه آنانند که لمعان برق آن بر
ایشان چنان تیز باشد که بصر ایشان از بیم و خفا از فرط ظهور این نور باشد و طایفهٔ آنانند که آن برق بر ایشان آتش
ترجهد اما چون برق گاه باشد و گاه نباشد و طایفهٔ آنانند که آن برق بر ایشان شهابی ثاقب گردد و هر جا که روند با
ایشان باشد جعلک الله و حبیبی من هذا الفریق والسلم علیکم و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام علی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر اما بعد ملکوتیه کر بد باید زد و عصا استقامت
بدست باید گرفت که گرد جهان بار از جهان بر آید چند چون درخت بر یکجای چسبیدن و آخر جهان را دیده از جهان

زنش من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی هر که امروز منشا قدرت او غالب آید که فردا اس
نبیند دیدار مقصود از این که گفتم بصر معنوی است نه بصر حسی که آنرا زیاده و زنی نیست ای ولی من متابعت اس
الهیه باید کرد و با وضاع جمهور طبیعت نباید بود که آدمی درین جهان غریب است چون ازین جهان رفت
اوضاع این جهان مزه ندارد و نوامیس الهی است که اوضاع جهان اصلی است ای ولی من چون شخص با جهان
آنجا رجوع کنند دانند که زینت این جهان لعب و لهوی بیش نبوده کرامند آن بوده که آنرا این همه وزن نهند و اهم
آنرا مضبوط و فاقد آنرا محروم نباشد والسلم علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی ولیه فی الله وحبیبی الامیر افضل الملة والدین محمد اما بعد
هر کس که خدای عزوجل شناخت با دیگری بسر نمیتواند بردن و هر کس که حلاوت مناجات او چشید هر چیز جز آن تلخ
بر کام او تلخ گشت و بعد هر چیز جز خدا است عزوجل با او گشت و بازگشت بسوی او خواهد بود هر کس که امروز با
جمال الهیت انس پیدا نکرده آن روز حال او چه خواهد بود و بعد از راه به هوش پیدا نشود همچون ماهی در دریا که از آب
ازین پس موجود نیست حرکت خود راه باز دید نکند همچنین سالک را بعد در روش او پیدا نشود و اگر ما راه بیند روش
نکند هر گز روش نخواهد کرد و اگر گوید چگونه تا راه نبیند روند گویم این مهانها عقل افسرده بیش آورد عشق که با این سامان
و تربیت مقید نگردد چون دید چگونه در افتد گوشش منع ده به از خفتگی عشق است که در دل ظلمات نه بود
جد راه خود باز دید نکند عقل و هوم است که تا جای پای نبیند پای ننهد اما عشق طبعی دیوانگانه دارد و مقید هیچ
نمیتواند شدن عقل راه با امیدی که رود عشق با شدگان طرف بسر دود عشق آتش در همه عالم زند
اره بر فرق نهند و دم نزند عاقبت اندیش بود بکرمان در کشد خوش خوش درمان صد جهان عقل و عشق در
عین و قاف شریکند اما به الف و لام است که سی است و شین است که سیصد است عقل کام در عشرات نهد خطو
او متقارب باشد و عشق کام در مآت نهد کام او واسع باشد این راه دراز است عقل مورچه وار رود و به روش
او نتوان رسید عشق شتر وار جهد این بیابان جز به شتر عشق بپایان نتوان برد پروانه وار خود را بر آتش باید زد تا نام جوش
آید و پس با زکری نباید کرد والسلم علی ولی ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی ولیه فی الله وحبیبی وعونی علی امر ربی الامیر محب الله والحق والدین شیخ محمد
ایده الله وسدده اما بعد فقیر خواهان دهنده باشد و غنی خواهان ستاننده پس تقرب به فقیر
بچیزی باید جست و تقرب به غنی بچیزی که فقیر را با چیز آن بکار آید که ایشان را چیزی دهد و خدای عزوجل غنی است
پس تقرب او به بی چیزی باید جست پس بی چیزی و نامرادی و تهی دستی وسیله ساکنان است بسوی خدای عزوجل از آن

بهکذا

رنگ نباید آمد ای ولی من مؤمن در دنیا مسافر است و مسافر هرگز از مشقت خالی نباشد گفته اند المؤمن لا
یخلو من قلة او علة او ذلة یعنی مؤمن خالی نباشد از خواری یا تنگدستی یا مرضی ای ولی من راحت در بهشت
جست نه در دنیا اند که مؤمن اینها دیگر سختی مبتلا باشند هر روز بطوری دیگر ای ولی من مؤمن از آن در دنیا
سختی چند تا چون در عقبی منعم مقیم با بر شود قدر آن داند هر کس که در دنیا سختی بیشتر کشیده آن نعیم را او که از آن سخت
ای ولی من مؤمنان را روحی و نوری باشد که از درون خود با قوت و سکینه مؤمنان از آن باشند اما از ظاهر
هستی جز مکاره چیزی نیابند آری حفت الجنة بالمکاره صبر باید کرد و هر نوع که هست باید کرد آری نیکو که لقاء الله
نزدیک است اگرچه جلد در اندوه دوریم یقین دانم که آخر شاد کردیم والسلام علی اهل السلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی ولیه فی الله ونصیری الی الله حبیب قلبی وعونی علی امر ربی الامیر محب
الملة والحق والدین الشیخ محمد جعله الله من اولی الالباب اما بعد اگر دنیا نزد خدای عزوجل پشه ارزیدی
هیچکس را از بیگانگان از خویش یک جرعه آب ندادی و هیچ یک از آشنایان خویش را نگذاشتی که از آن بهره برتن
ایشان خورد اما خدای عزوجل دنیا را لاشی نام کرده نه بدوستان داد و نه بدشمنان نیک و بد
او یکسان باشد و از آن یکسانی است که آنرا زیاده و زنی و وقعی نمی نهد که ما عدا از خیرات او محروم نمی باشند
و اولیا از شر و آن محروم نه بر دو جهان که اخلا بسوی آن بعض کرده اند نیک و بد دنیا به نیک و بد محسوب است
چنانچه نزد کودکان بازی خرمای بحری معدود آید و کم کردن چوبی به شری شمرده اما نزد ارباب همه که ناظر
در کلیات امور باشند وجود و عدم دنیا یکسان باشد و دیده بصیرت ایشان ناظر بچیزی دیگر باشد خدای عزوجل شما را
از چنان نظر بی بهره نکرداناد والسلم علی خیر الاخوان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی حبیب قلبی وعونی علی امر ربی الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد
نصره الله تعالی وایده اما بعد خدای را عزوجل در تسلیط ظلمه بر مؤمنان دو حکمت است یکی آنکه مؤمنان را
بایشان تادیب فرماید دوم آنکه ایشان را به آن سزا او جهنم کرداند و قوت دشمنی که او نیز بود زنی جوش
از خدای طلبد و یقین داند که تا کسی از نظر خدا نمی افتد او را ظلم کردن نمیدارد و در رو و معول خدای علی بدار
حکم جبروت خداوندی است لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون جناب کبریائی لا ابالی است منزه از
قیاسات خیالیست اخوان را فرماید تا شکر کنند که ایشان را مظلوم ساخته نه ظالم که مظلوم و ظالم مرحوم
و خدای عزوجل برحمت خویش شانه برای اخوان ما هر کرد که محصل ایشان را ابلاک که دنیا بدانند که این
مصیبت ایشان را نه از آن پیش آورده که بر خدای خوار ند بل برای اصلاح در حضرت پس اگرچه برای امت

مومنان ظالمی را هلاک کردانا چون شومنا را از مصیبت ها لاکزیری نیست بصرف ظلم مطلق نباید شود
این ها ی دوست تطهیر ساخت ها ی دارید و شکیبائی کنید ان الله مع الصابرین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی اخی فی الله الشیخ کریم الدین محمد اعانه الله علی امره اما بعد
تا شخص را دل بچیزی از چیزها متعلق است از زندگانی لذت و نشان و هر چه خواهی کا نیا مکان ذکر خدای او را
صافی نمیشود و هرگاه که دل از مر یاد خدای میخواهد که متفرغ سازد و سوز آن چیز ها می آید وقت او را از صحبت ذکر
مانع می شود و انصراف حب الهی بیرون میبرد و بسر حق در او همه چیز را از اعیان بدکردانا ملک ذکر این کس را مسلم شود
این کلاه بی سرانست ای پسر کی هندت تا تو می نازی بسر وین کاری نیست که جز بتوفیق خدای میسر گردد
چنین توفیق آن برادر و سایر اخوان را روزی باد با جماعت اخوان صحبت آنکه دارد و گاه بی تن خود باشد و جای لطف
کر اشتغال سالکان از بیرون نیست که فکر و مراقبه ذکر زبان گفتن است و فکر عمل اندیشیدن و مراقبه نظر
قلب است و در مقام جمعیت خشوع نزد نور بسیط که مطلع و در بیت پذیرد و اگر تواند که نزد طلوع شمس و
غروب آن بمراقبه مشغول باشد پسندیده می افتد و بداند که تمام جهان آیات خدای است بهر چه نگرد از آن که
آیت خدای است نگرد تا داخل متفکرین باشد نه از آن وی که آن چیز است برادر گرامی امیر عماد الدین محمد همین
سخنان مخاطب است و بهمین اعمال مطالب والسلام علیکما و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی الاخوین الاعزین المولی کریم الدین محمد و الامیر عماد الدین محمد اما بعد
ارباب مروت و حق شناسان چون کسی با ایشان احسانی نماید مکافات آن بجای نیاورند بکاری دیگر مشغول
نشوند مومن نگاه کرد و احسان خدای عز و جل بر خود یافت بشکر آن مشغول شد تا چون وظیفه شکر آن تمام رسد
بکار دیگران و دیگر کارها مشغول شود هر چند وقت صرف آن کرد آنرا تمام بجای نیاورده بود هرگز نوبت کار
دیگران و دیگر کارها نرسید اکنون ای نفس ای آشنایان ای بیگانگان ای کافر ای کافران این احسان که خدای
با ما کرده اگر تا ابد بشکر آن ایستادگی نموده بحیله تمام شکر آن برسیم نوبت کار شما در ما چه خواهد بود و منتظر باشید
که چون ابد بسر آید بکار شما خواهیم پرداخت ای جماعت مذکوره تا شکر بقدر احسان نباشد مکافات حاصل نشده
چون هر چه ما داریم احسان خداست اگر هر چه داریم با خدا دهیم بر آنکه در راه او صرف کنیم آن مکافات کرده
باشیم پس هر چه داریم برای خداست برای شما آن میماند که ندادیم از عمر آنچه یابیم آن صرف کار بیچ دیگر ها
ها یان نرسد اما از عمر آنچه داریم چون داده خداست با خدا خواهیم داد کاری که بر آن قادریم چون قدرت بر آن
از خدا یافته ایم برای خدا میکنیم و مالی که از آن ما باشد چون از خدا یافته ایم بخدا میسپاریم اینست عقیده و مذهب ما

وباین

وباین میخواهیم شما را و جماعت اخوان را سلام الله علیهم و توفیق ثبات بر این عقیده از خدای سبحانه و تعالی
میجوییم فانه نعم المولی و نعم النصیر

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر افضل الملة و الدین محمد اما بعد
هر گاه که امر بر طبق مراد او جاری میشود غفلت و قساوت نتیجه میدهد همان بهتر که نامرادی و شفقتی پیوسته با همه
که دل را رقتی بخشد و نفس را از طغیان مانع شود خدای تدبیر کار بهتر میداند اعتماد بر حسن نظر او در کار خوش می
باید کرد و از غمی که روی نماید خود را در هم نمی باید کرد و سخن مشهور را اجل میباید آورد که نا کی خوشی توان کند آنچه
نا خوشی نمی باید کذرانید اما هر طایفه خوشی را در چیزی دانند خوشی نزد ما آنکه خدای است عز و جل و اشتغال
عبادت او در میان هر قصه که واقع است آن را دنبال نزدن و نقد انکه خدای عز و جل مشغول شدن ابوالی
و اشتغال کرده عبادت را موقوف اتمام مهمی نباید داشت که مهم دنیا اتمام ندارد و قد صدق العارف القائل
در تمامی کارها چندین بکوشش جز بکاری کان بود در دین بکوش عاقبت تو رفت خواهی نا تمام
کارهایت ابتر و نان تو خام خدای عز و جل و تیمیم یاد بر کار موفق دارد و شرات محبت خاصه در کانون دل او افروخته گرداند
و همان ملک علی الله بعزیز و السلام و الاکرام علی سایر الاخوان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر الحاج شمس الملة و الدین ابی سعید ایده الله
بالنصر المدید اما بعد از سختی دنیا تنگ نباید و از غم جسم کمر نبرد که سختی دنیا آسانی عقبی در پی
دارد و تعب جسم جمعیت قلب را می آورد و نیای خود را فدای آخرت خود می باید کرد و جسم خویش را فدای جان خویش
باید ساخت تا خشم بر هم زده مشقت عمل گذشته و اجر آن بر باید است که و بشر المومنین الذین یعملون الصالحات
ان لهم اجرا حسنا ماکثین فیه ابدا وعده خدای حق است و راه خدا روشن و بهانها منقطع جز رفتن چیزی نمانده
سرور رسالت رفاه و راه خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در پیش است و چراغ هدایت افروخته نه جای تردد و
تحیر است در راه می باید افتاد و بیهوده گویان اصغا نکردن که زود باشد که بدانند که دانستن ایشان را سود ندهد
کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون بخدای که خدای حق است و دین خدای حق است و روش محمد مصطفی
و سایر پیغمبران خدای بر حق است و اعدا او قاطعان طریق او بر باطل اند و از طریق حق جاهل و سیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی الولی فی الله الامیر عماد الملة و الدین جعفر و الامیر شمس الملة و الدین محمد

اما بعد آدمیان یک یک بمیرند و اقبال بنده نمیکنند خدا سوده شسته اند و بجای آسوده کیست آفتاب
حقیقت خود را در غیم بشریت پوشیده اند آسوده کسیست که گلی اند خود را جزوی ساخته تقلید رسوم ایشانرا از تحقیق و تعلیم
مانع شده بود اگر آن رسوم موهوم بگدازد و در اشراق آفتاب حقیقت و ایشان در تب و تاب افتند که تاب کلمه
ندارند گفتم هرکسی که دریابد شنوانیدم کسی اگر بشنود و این رسوم معتبره نه حقایق مقرره است حقیقت را از اعتبار
تمیز کردن ضرورتست تا روز حق در نمانند و از گرفتاران نباشند ذلک الیوم الحق فمن شاء اتخذ الی ربه مآبا تو
جهان به آتش شهوت گرم است و آتش شهوت برای حجت بنیه قایم چون مزاج عنصری باطل شود آتش
شهوت و غضب فرو میرد و عالم زمهریر گردد و حکمت در آموزید که با نار دایم مدام گرم باشد و هرکس که بحیات
حکمت زنده شود هرگز نمیرد و روز بروز افروخته تر باشد بازار طبیعت کاسد است بکر طبیعتی که تا بیا از
حکمت جاید خود را ازین بازار باز آرید و در سوق الله تجارت کنید و سوق شیطان را با شیطان برمان

بازگذارید والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی الولیین الکریمین الامیر شمس الملة والدین ابی سعد والامیر رکن الملة
والدین حسن اما بعد نواشوقاه الی لقاء خلیلی ای برادران دوگانه یکانه هرکس که تو طلب جان وجود
او را از تو نگرفته که چون او را ببینید خدای یاد آید دیده ام از دیدار چنان کس کور و دل از او نفور ست تاب و طاقت
دیدار بیکانکان ندارم و سخنان بیکانکان از خدا و چه صورت اکبر دیدن ایشان دیده زمهریر خدا یاد است کرای
با دادران یکانه بر تنهای صبر کنید که ذاکر خدا نه کورست قال الله تعالی انا جلیس من ذکرنی و ملامت ملامتیان
بنهید که ملامت در محبت لازم است اجد الملامة فی هواک لذیذة حبا لذکرک فلیلمنی اللوم اگر
اگر آدمی بر شما کمتر آید باک مدارید که شاید فرشته بیشتر آید نهار که خود را تنها مبینید که فرشتگان خدای پیرامون
ذاکران اند و اگر شامه شما کشاده است استنشاق انفاس ایشان کنید با طیب انفاس الملائکة خدای که اگر انفاس
ملائکه بشنوید دیگر بار بینی از بوی آدمی بگریزید چنانچه از بوی جیفه کریه الا الانس الملکیین القدسیین ای برادران

یکانه خدای شما را بس است که با او دیگری هیچ امید او والله بل حسبنا الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله حبیب قلبی الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد اما بعد چون دانسته ایم که جز خدای باطل است دانسته خود را چگونه نادانسته تیم
دیر سال است که هم با دنیا بوده ایم و هم با خدای بسر برده دنیا را باطلی شناخته ایم از سر تجربه دنیا و خدای را
بحقیقت دانسته ایم از سر وقوف اگر از کافران بقول و از جاهلان بفعل خلاف این ظاهر شود آن خلاف

ایشانرا

اش نماده ما اثری نیست و هم این امید شما می داریم که درگاه خود از شبهه و ریب بری باشید اکنون مردانه زاری کنی
رفت و با وفا نگاه داشتن آنها اعدا الخوان است که در باب بوی عبادت نوشته اند تقصیری که شود در حق
اعدا مجهول نداریم قبول آنها باید که ایشان پشت بر قبول معذرت باز نهند و بعضی تقصیر که ممکن باشد که کنند
دنیا سر بسر ظلم است لی کناره گرفتن کار دیگر بسامان نمیشود هرچند بود ترک آن همی باید گرفت که ترک دنیا و غم
خود خوردن و غم دیگران را به دیگران گذاشتن که هرکس مرد خود است والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی ولیی الوحید الامیر رکن الملة والدین حسن اما بعد
شاد آن روز که به دولت محمد مصطفی صلعم دست به دست بوس او رسیم و در خاکپای او افتیم و حرم
آن ساعت که این منزل ویران بدرود کرده به دار پاکان ملحق شویم و دیدار حضرت رسالت و اهل بیت
طهارت را ببینیم ای دوست جفاء دشمنان می کش ای یار زخم اغیار می چش هرچند خشت زنند تو
سندان باش هرچند آسیب رسانند تو خندان باش دشمن کیست دنیای نابکار که ابنای خویش را کار
ابناء آخرت را آزار نماید دست صبور باش که خدا آرام میدهد شخصی را بر لب دجله هزار چوب زدند و فریاد
نکرد و گفتند با این ضرب الیم چگونه این صبر عظیم کردی که یک ناله نکردی گفت برای آنکه محبوب من مرا میدید
عارفی شنید گفت لو رایت المحبوب الاکبر ای دوست چون جزای بیکانکان در رسد این مشتعها نابود گردد
صبر کن حلم ورز جز خدای را بهیچ مدان و بهیچ سر فرو میار و را یده دست نه و دست که جز خدای را حکمی و ملکی و
اختیاری نیست اگر چه اکنون همچنان است اما نهان است عنقریب این حکایت پیدا آید و احمقان را سوختن
تو پای دار و صبر کن که وعده پیغمبران دروغ نیست تا آن در رسد که فرماید لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
الیوم تجزی کل نفس بما کسبت الآیة امید دست انتقام خود ندارد خود را اکرم خدا سپارد که هرکس که خود در انتقام حق الفاظ حجت

کرم خدای بکند که او را فرو گذارد حسبنا الله و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب محیی الی الحضرة المخدوم المولانا ایده الله بنعم بالوالسرمد ویسر له الکتاب
سعادة الابد قطب الملة والحق والدین ابا یزید عظم الله اجره و کثر فخره و تولی جبره اما بعد
چون آزمایش خدای بموت اعزه در رسید دو وظیفه بر شخص لازم شود اول آنکه در آن مصیبت
صبر کند و جزع ننماید که خلق ملک خدای اند عزوجل چنانکه میخواهد در ملک خویش تصرف میکند یفعل الله ما
یشاء و یحکم ما یرید دوم آنکه آن را دستمایه تذکره و پند گرفتن سازد و در حق خود با خود اندیشد که
آنچه او را پیش آمده ترا نیز پیش خواهد آمد کار سازی آن روز کن که چنانکه تو مرگ او دیدی باز مستی کرد اینده کس از تو

هم باز نتواند گردانید سیوم مر اگر دوست از نوع منکرات که معتاد می باشد در اقامت عزا امداد و یاری تعزیت
رسول الله صلی الله علیه و آله عمل نماید جهارم اگر تیمی باز مانده باشد در رعایت و دلجویی او کوشد
که بهترین حق نگاه داشتن آن است که بعد از دوست با متعلقان او بکند پنجم اگر میت را بعد از و امداد
کند و دعای خلاصی کند و از اهل صلاح برای او دعا خواهد و این معنی دایم باشد و مختصر در ایامی که موت او تازه
باشد چون مصایب این نوع و لطیفه یاد آورد مصیبت او با این خیرات مجبور شده والا مصیبت باد و میشود
یکی فوت دوست دوم فوت اجر خدای عز وجل آنحضرت را بهمه نیکویی آراسته کرداناد و خیرات آخرت
و رستگاری در آن جهان بر دل او شیرین گرداناد تا همه امانی او و دو د آن کوشد و رغبت دنیا را با نفع
انگند قال الله تعالی اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر و مفسران نذیر را الموت همسایه
تفسیر کرده اند قال دیگران را وسیله اعتبار خود باید ساخت و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام علی ولی فی الله وعونی الی الله عضدی و نصیری محب الملة والحق والدین الشیخ محمد عصمه الله تعالی
و ابقاه اما بعد هر کس که خدای عز و جل بمعرفت و محبت خویش او را بیند راه ایمان و توحید
بر دل او گشاده و از نعمت خاص که باهل اختصاص می داد خدای را عز وجل این حق برو ثابت شد که
بمقاریض بلا تن او پاره پاره سازد و در بوته فتن با آتش محن او را بگدازد و برای آنکه در دنیا و آخرت کرمی
باید که بار قهر الهی کشد چون بیگانگان در آخرت این خواهند کشید اگر در دنیا چنین بار بر ایشان نهند
از کرم دور باشد این بار در دنیا مومنان را باید کشید که الدنیا سجن المومن و جنة الکافر اکنون هر کس که
نعمت ایمان و توحید و اخلاص و محبت در دل خود یافت گو بلا را آماده باش قال رسول الله من احب
منکم فلیعد للفقر تجفافا و قال صلی الله علیه و آله اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل او کما قال اگر بلا
آید بر محل خود است و اگر بازگشت فضلی است جیدا ای لی من اگر بلا در راه خدای بود بی صدق مردان که
چو بر محک امتحان نزند بی اخلاص در بین خلاص صافی میشود و مرد و نامرد با این آزمایش از هم جدا میشود
لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم ای ولی مرد آن است که
اگر آسمان بر زمین آید و زمین از قعر خویش بر آید آن دل از جای نجنبد چنان دل شایسته خدای است و بس
اگر آن زلازل حوادث بر سالک نگارنده ثبات دل او و شایستگی او مر بساط قرب حکومت ظاهر گردد و هم
نخوانده و زلزلوا حتی یقول الرسول والذین آمنوا معه متی نصر الله ای ولی من پای مرد باید که از دست نگذارد که
جنود شیاطین صف کشیده حمله می آورند اگر چه ایشان را و حمله ایشان را بچشم نمی بینی که آنه

یرکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم از زخم خود بر دل بین از خاطرهای هر صبح و شام قل اعوذ

برب الناس تا آخر تم البیاض

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام علی الاخوان الالهیین التائبین و رحمة الله و برکاته اما بعد ای جماعت اخوان کرم الله
وجوهکم هر کس که براه خدای در آید و بدان سبب چیزی از چیزها دنیا از او فوت شود مالی جاهی یا حظی
آن را فوت نتوان گفت برای آنکه تا جو چون زر دهد و متاعی خرد نتوان گفت که آن زر فوت شد برای
آنکه فوت آنجا باشد که می باید شود بی عوضی اما چون عوض باشد و عوض بهتر از معوض باشد آن
وجدانست نه فوت و اگر السنه کسی را طمع است که آخرت بچنگ آورد و دوست از هیچ دنیا ندارد و این از آن است
که آخرت برادر خواهر است از دنیا یا کاش برفته که آخرت بقیمت حاصل می توان شد بخلاف دنیا
الآخرة اخو و اخت دنیا به بذل مال حاصل توان کرد و آخرت به بذل مال و روح هر دو که ان الله اشتری من المومنین
انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة ای اخوان الهی بازی است که بگندم خوش است این کار که شما دست کرده اید
نه بازی است این آن کاری است که آفرینش برای آن شده قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون اگر حیات دنیا و طلب شهوات آن را بازی شمرند روا است ایشان چهارند که ل است
قال الله تعالی انما الحیوة الدنیا لعب و لهو ای اخوان الهی مومنان که پیش از شما بوده اند شنیده باشید که برای
سلوک راه خدای تعالی چه رنجها با ایشان میرسیده قصه اصحاب اخدود یاد آورید اصحاب کهف
با آنکه هفت تن بودند از قوم بل از همه اهل عالم مفارقت کردند و بوحدت و وحشت غربت دل نهادند

لقد کان لکم فیهم اسوة حسنة والتسلیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الولیین فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر و الامیر عماد الملة والدین محمد
اما بعد ای دوستان الهی این دوستی رابطه ایست علوی که از آسمان فرو گذاشته اند
تا جماعتی دست بآن کرند و از نقاب سما کنند زنهار دست از این سلسله مدارید که این عروة الوثقی است
و ابلیس لعنه الله متواریست که بوساوس و تلبیسات و القاء شهوات دست شما از این حبل متین کوتاه
کرداند مبادا که این دست برد بنماید بهوش دارید تا در جا... شهوات آتشی از محبت بر افروزد که
شبهات و وساوس را از وی بسوزد چنانکه اثر آن بشما نرسد و دل شما از آن خبر دار گردد ای دوستان
الهی خدای بر شما رحمت کرده و بسوی خویش راهی نموده از آنان مباشید که بدینان فاستحبوا العمی علی الهدی
وصف الحال ایشان آمده انفراد و اجتماع با سالکان که اصل سلوک است شما را پیش آمده بار

دارا تمام این نظم تعاهد منما شد بوت عبادت را تمام کنید و سبک آنچه فرمود و عبادت آورید
بارسال الاخوان هم چو کار کل میشود دید امسال چرا بزده رها کذارید برا خوانست که مدد کند مگر کسند کاستیما
و رنایب شیخ الاخوان که اندک چیزی است و نه و هم سوان رسانید و ایشان را از تنگی مکان بقدر
تشویش خواهد بود تعاونوا علی البر و التقوی ای دوستان الهی تقربات را غنیمت شمرید و چیزی که روی نموده
ناکرده مکذارید که ندانم که تقریب چنان خبر دست میدهد بما بنده الوقت سیف و الموت حیف ای دوستان الهی

نصیحت بشنوید و سخن ناصح خوار مدارید عزیز شوید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولی فی الله الامیر رکن الملة والدین حسن اما بعد
دیده از زینت جهان فرو می باید گرفت تا دیده دل باز شود زبان از سخن بیهوده می باید بست تا حکمت
بکشاید و هر چه از یاد خدای عز و جل برسد خشنود می باید بود تا خدای عز و جل از تو خشنود باشد دل
از محبت و ذکر خدای عز و جل مملو می باید ساخت چنانچه هرگز در آن جای دیگر چیزی نباشد و این هنوز ابو ابا
مقام محبت باشد که هنوز محبت میل تام باشد آخر چنان شود که دل المحبت تمام گردد و خود و غیر فراموش
گرده ای ولی من اندیشه کشف و کرامات هرگز مکن و خود را به مقام عبودیت مطالب دار و در حضرت بی
ادب مباش و بخود هر کانی راه مده و بدان که خدای عز و جل نزد شکستگانست و کشف و کرامات دل از درش
باز می آورد ان الله یحب کل قلب حزین یاد دار ای ولی من زنهار که در حضرت سر بر پیادی دایم سر افکنده باش

ای ولی من خدای تو ناظر است هوش دار والسلام علی ولی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی شیخ الاخوان ایده الله تعالی و اعان اما بعد
آدمی بدوام کامرانی کند میشود در ریاضات اختیاری و اضطراری آدمی را پاک میسازد و از این جهت مرض
را طهور خوانده فی قوله علیه السلام لا باس طهور و از این جهت اهل عنایت را عنایت بیش میباشد کما ورد
ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل و فی الخبر الصحیح من یرد الله به خیرا یصب منه و چون هر کی را
نصیبی از عذاب خدای بر باید داشت اگر در دنیا مومن زحمت و الم کشد در آخرت بایدش کشید
و ان عذاب الدنیا من عذاب الآخرة القصة بهر خدای برای مومن اولی است آنچه براو برای خویش
پس توکل بر او می باید کردن و بهر چه و کسل کند راضی می باید بود و اگر چیزی باید مخالف طبیعت آن

آن باد باید آوردن که پدر شفیق طفل را حجامت کند

با وجود تنفر او آن و هو الرحیم الودود

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولی فی الله الامیر شمس الملة والدین ابی سعید اما بعد
چگونه باشد حال کسی که از جهانی که همه آن زنده است و ناطق و به نور خدای عز و جل مشرق بدین جهان
ساکن میت افتاده باشد که هر چند چشم می آرد و می برد جز اموات نمی بیند و از هر سوی که نظر می
کند جز بوی مرگ بمشام ناظر نمیرسد ندانم که روح انسان چه گناه کرده که او را بدین سجن مبتلا کرده اند
واشوقاه الی لقاء الاخوان مشتاق حیران بعضی از بنی آدم که بدین اجسام و اجرام آرمیده اند و اخلاد
بسوی ارض نموده و اینجا وطن کرده سبحان الله بمرده کان چه سان بسر توان برد نه با ایشان سخنی توان
گفت و نه از ایشان سخنی توان شنید حاشا که این جماعت بتمامی زندگانی نرسیده اند و از موت
بکلی نرهیده اند تا با اموات بسر میتوانند برد و برای بقای مناسبت است با اموات در ایشان اگر
تمامی حیات رسیده بودندی نفرت از نهاد ایشان بر آمدی و چنان وحشت که احیا را از اموات
می باشد ایشان را ازین جهان بودی بمودی چون این جهان سجن مومن است وظیفه مسجون
کوشش است در خلاص کردن خود ازین سجن نه تنافس و تنازع در آن و بحث بر سر این قصه روشنا فر
و اساسها نهادن و کارها استوار کردن چون اساس کار بر نامرادی است چه اساس کامرانی
اینجا می نهی کران اساس این اساس را ویران می سازد چه آن اساس اصلی است و این اساس
جعلی جعلی کی با اصلی مقاومت تواند کرد دست ازین کار بیهوده بدار اللهم وفق الطالبین و اسلک
بهم سبیل مرضاتک یا رب العالمین

آمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب محیی الی ولی حقا الامیر الاکبر رکن الملة والدین حسن احسن الله
الیه اما بعد ثقل تن مانع است طایر روح را که ببال همت چنانچه دلخواه است در بساتین
حق طیران کند اما صورتی عجب است که روح بی تن مانند شیر بی مایه است که منعقد نمی شود
و قوام نمی پذیرد و چندی از فیلسوفان بهند برای استعجال خلاصی از ثقل تن خود را می کشته اند
و این خطایی بزرگ است طریق تلطیف تن است بریاضات عقلی تا با روح موافقت کند در طیران
پس ای ولی من کسالت از خود دور کن و بدوام عمل تن را لطیف ساز تا تنت رنگ روح گیرد
و روحت قوام تن کرد و هر آینه جسمت آینه روح باشد و روحت آینه جسم و مضمون
رق الزجاج و رقت الخمر فتشابها و تشاکل الامر فکانما خمر و لا قدح و کانما قدح و لا خمر روی نماید

ای ولی من حکایت سلطان العارفین ابو یزید شنیده باشی که یکبار کسالتی در خود فهم کرد جهت وضو ساختن با نفس غضب کرده با خرقه خود با در آب افکند و آن خرقه او بر برکنه تا بر تن او خشک شد در برودت ستانفس را گوشمال باید داد تا تن آسانی نگزیند

والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی اما بعد آدمی در آن ساعت که محتضر باشد تعلق دل او چیست و اندیشه او چیست همیشه تعلق دل با آن می باید داشت و اندیشه در آن می باید کرد چون فرستادگان خدای عزوجل در رسند او را دیگر هیچ اندیشه نماند جز اندیشه این که آیا جانم از قالب برمیدارند به روح و ریحان میرسانند یا نزل حمیم پیش او می آورند اندیشه مال نماند در آن حین و نه اندیشه زن و فرزند و خویش و نه اندیشه فقر و شکی و نه بخانه رسیدن فقر و غنا در آن ساعت یکی است ای ولی من سروکار تو با آدمی چند روزی معدود است از آن پس سروکار تو با فرشتگان است انس با فرشتگان پیدا کن و صفات ایشان کسب کن تا چون با ایشان رسی ترا با ایشان انس باشد و وای برکسی که جز با بشر انس نگرفته باشد که چه خواهد کرد با دیدار ملائکه یوم یرون الملئکة لا بشری یومئذ للمجرمین ای ولی مرا کار همین است و بس هرچه جز این است بکار نیست والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر شمس الملة والدین ابی سعید اما بعد کشیدن عذاب مؤمن را به یکی از سه رویست مر او را برای ضرورت که خام بود آتش عذاب پخته گی مبدل نشود و بالغ را از برای تحقق محبت تا بنماید که با او نه بعوض همراه بوده و مستقیم را برای مروت که با عذاب کشان دست یکی دارد و طلب عافیت از ضعف بشریت است و اثبات حاجت بحسنات حق چون کریم الحاج گدایان و مبالغه ایشان دوست دارد در سؤال هرچند بیشتر بسیجیم اگرچه میدانیم که جز قدر مقدور که مقتضی حکمت است نزول نخواهد یافت کریم اوست با خام طمعان و محال جویان خوش است اگرچه از آنجا که متانت حکمت اوست جز آنچه صلاح در آن است ایشان را نمیدهد چون هم کریم است و هم حکیم نظر بکرم او کنیم و توسع کنیم در سؤال و نظر بحکمت او کنیم و رضا دهیم بآنچه رسد تا همه جهات مرعی داشته باشیم و با همه صفات الهیت ادب بجای آورده

طرق العشق کلها آداب والسلام

خواند

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی صدیقی صدقا و ولیی حقا الامیر رکن الدین حسن اما بعد هم دردم هم در درد بجلکم که در درد راه خدای هم دردکم است قال الله تعالی الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم و قال الله تعالی و قلیل من عبادی الشکور و قال الله تعالی و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله از چو که آن صدیق صدیق صدق باشد و مرهم درد سینه ام از زخم صحبت اضداد مجروح است خدا آن دم که در گوشه اخوان آباد پای در دامن کشیم و دامن از همه چیزی در کشیده باشیم و بعبادت معبود بحق عزوجل و ذکر او و بندگان رسیدن ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بچیزی دیگر مشغول نباشیم و خدا آن چندا آرزو که مومنان در دار السلام با یکدیگر رسند و دیدار حقیقی یکدیگر را ببینند چنانکه گویی فی الحقیقة آن روز هم را دیده اند تا غایت هم را ندیده بودند هر آینه چون اول ملاقات باشد بر یکدیگر سلام کنند این سلامها که بر یکدیگر میکنند سوی آن سلام دل را تازه میدارد و الا حقیقت سلام در این جهان یافت نشود و بار اشتغال ملاقات حقیقی اکنون چون این سلام سوی آن سلام در دار السلام دل را تازه میدارد دهیم بسلام کنیم چنانکه ابتدا بسلام کردیم والسلام علی ولیی و سایر الاخوان و رحمة الله و برکاته

تمت المکاتیب فی یوم السبت عشرین شهر صفر ختم بالخیر والظفر سنة ۱۰۸ علی ید العبد الاقل الاذل تراب نعال المؤمنین محمد حسین ابن حاجی کمال الدین العلوی عفی الله عنهما و غفر لوالدیهما بمحمد و آله الاطهار

[illegible]

[illegible] ١٢٨٢

[illegible]

فی[?] قضیات

قال علامة المشككين في التفسير الكبير فان قال قائل الستم تزعمون ان المقادير سابقة قد جف بها القلم وليس الامر بانف فكيف يستقيم مع هذا المعنى المحو والاثبات قلنا ذلك المحو والاثبات ايضا مما جف به القلم فلا يمحو الا ما سبق في علمه وقضائه محوه ثم قال العرب تسمى كل ما يجرى مجرى الاصل للشئ اماله ومنه ام الراس للدماغ وام القرى لمكة وكل مدينة فهى ام لما حولها من القرى وكذلك الكتاب هو الذى يكون اصلا لجميع الكتب وفيه قولان الاول ان ام الكتاب هو اللوح المحفوظ وجميع حوادث العالم العلوى والسفلى مثبت فيه عن النبى صلى انه قال كان الله ولا شئ ثم خلق اللوح المحفوظ واثبت فيه احوال جميع الخلق الى قيام القيامة وعلى هذا التقدير فعند الله كتابان احدهما الكتاب الذى يكتبه الملائكة على الخلق وذلك الكتاب محل المحو والاثبات والكتاب الثانى هو اللوح المحفوظ وهو كتاب مشتمل على تعيين جميع الاحوال العلوية والسفلية وهو الباقى روى ابو الدرداء عن النبى صلى في ثلث ساعات يبقين من الليل ينظر في الكتاب الذى لا ينظر فيه غيره فيمحو ما يشاء ويثبت ما يشاء وللحكماء في تقرير هذين الكتابين كلمات عجيبة والقول الثانى ان ام الكتاب هو علم الله تعالى بجميع المعلومات من الموجودات والمعدومات فانها وان تغيرت الا ان علم الله تعالى بها باق منزه عن التغير فالمراد بام الكتاب هو ذلك انتهى ما قاله بعبارته قلت ثم ان اللوح المحفوظ كتاب نظام الوجود في الدهر الداهر قد وهو كتاب الله المبين الذى لا رطب ولا يابس من عوالم الوجود الا وهو فيه وهو الدهر ولا يحيط به الا في علم وجل علا وسبحانه وهو الله سبحانه ثم قال الامام المشكك فقال قالت الرافضة البداء جائز على الله وهو ان يعتقد شيئا ثم يظهر له ان الامر بخلاف ما اعتقده وتمسكوا بقوله تعالى يمحو الله ما يشاء ويثبت وهذا باطل لان علمه من لوازم ذاته المخصوصة وما كان كذلك فان دخول التغير والتبديل فيه محال هذا قوله بكلامه والحافظ قلت له يا امام اهل تشكيكه لم تسمع البداء غير مخصوص بالرافضة ثم ليس معناه عند الرافضة بداء الندم وظهور الخلاف بل على سبيل فوائد اثبات الشئ والمتغيرات والمتبدلات في الاطوار الالهية والاحكام التكوينية لا الباري تعالى ووقوع التبدل لا في العقل ولا في الدهر بل في الزمان وفي بعض مراتب القدر من غير لزوم تغير وتبدل ولاحق وتوقف بالحق سبحانه الموصد المكون جل سلطانه وابطال قول اليهود فرغ من امر الايجاد والتكوين والحق على سبيل التفصيل هنالك في ضلال بعيد